اختیارات بدیعی

از: (حاجی زین عطار (علی بن حسین انصاری))

(جنس نسخه کهنه است بیشتر از آن زمان)

هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم اختیارات بدیعی

الحمد لله حمدا [illegible] و سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بهر ورقی از اوراق و شجری از اشجار
ثبت و نقش یافته است و بر هر ثمری از ثمار و زهری از ازهار انوار کمال او تافته بیت برگ
درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار پادشاهی که [illegible]
[illegible] خنده شکوفه نمی‌گشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر دی برگ گلی
از هیچ نهال نمی‌ریزد تا سحاب [illegible] آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگار [illegible] صفحه اوراق
ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونه جوانی بر چهره نباتات و حیوان نکشید نوعروس اشکال و الوان
بر منصه ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات
بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب [illegible]
و لطف [illegible] آلت افضلها [illegible] شعر [illegible]
و صلوات [illegible] بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات
و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نیست و هر چیزی را چنانکه منفعتی هست مضرتی [illegible]
و هر چند معرفت ادویه تمامها بغیر از خالق [illegible] و [illegible] اختراع و ابداع خالق که راه توان
یافت لا بعضی که کماهی طبایع و خاصیت و منفعت و مضرت آن [illegible] از تحقیق خفا و حجاب [illegible]
[illegible] او با علوم [illegible] و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربه [illegible]
در کتب دیگر جداگانه نهاده‌اند و چون بنده کمترین علی بن حسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار [illegible]
بحسب المقدور و [illegible] الامکان [illegible] نسخه [illegible] تا قول [illegible] تجربه بار بار [illegible] تا جماعتی که [illegible]
این علم داشته باشند [illegible] معرفت [illegible] کتاب [illegible] نزاع و تتبع کنند و نیز [illegible]

[illegible]

مصروف [illegible] و نعت معطوف آن [illegible] که [illegible] خویش [illegible] شهرستان [illegible]
[illegible] دیده [illegible] خواب خود را از [illegible] بیدار کرده [illegible]
[illegible] توسل [illegible] الطاف و موهبت [illegible] که خاک درگاه او کیمیای [illegible]
[illegible] بارگاه او حیات بخش هر صاحب نظر [illegible] عقل [illegible]
[illegible] فضای [illegible] دوران [illegible] آسمان [illegible] حضرت [illegible]
در زمان ملکه تخت نشین سلطان [illegible] سلطان [illegible] جهان بیت [illegible]
[illegible] عفت [illegible] با وجود [illegible] عفت [illegible]
[illegible] زهره [illegible] برج [illegible] عفت
[illegible] عصمت [illegible] الدنیا و الدین [illegible] سلطنتها و [illegible]
[illegible] سعادت خویش [illegible] نظر کیمیا [illegible] آن
[illegible] خاک درگاه [illegible] حوادث [illegible] اسباب [illegible] علامات [illegible]
[illegible] سفرهای [illegible] امید دارد که [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] الموفق [illegible] کتاب [illegible]
اول [illegible] ادویه مفرده [illegible] طبایع و منفعت و مضرت آن [illegible]
[illegible] این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاده شد فصل باید دانست که ادویه
[illegible] اوراق [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible]
[illegible] آن [illegible] تمام شده باشد [illegible]
[illegible] مستحکم شده [illegible]

دق حیه و آنچه ادوی منتشر شده باشد و اگر اصول بود باید تا از قرحا و خنطیا و خنین و مثال آن قوی کرده اند
فهلا آن کبر ده گرا از بار بود همچون بنفشه و نرگس و اقحوان و مثال آن بعد از تفتیح تمام بیش از تبدیل کرده و اگر
قضبان بود همچون زرنب و اسطوخودوس و دوشاب و مثال آن بعد از ادراک تمام بیش از ذبول باید گرفت
و اگر ثمار بود باید که فاقله و قرنفل و بادرو و مثال آن بعد از ادراک تمام بیش از آنکه متشعب شود باید گرفت
و اگر از صمغ و رستنی بود باید که از خرنوب و قطور بود و قیصوم و مثال آن بیش از تبدیل و بعد از ادراک تمام گرفته
آورد بعد و هر ادویه که در اصول است شیخ و در قضبان از ذبول کمتر بود و در برز در امتلاء و سمن و در ثمر کم کشتار و ذرات
بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویه در هوای صافی او بهتر بیش از آنکه در هوای متعفن یا نزدیک بوی ابر
از نباتات قوی تر از بستانی بود و نبات اجبی قوی تر بود از بری و هر کدام از نباتات در الوان خوش اشبع بود و الطعم اظهر
و آنچه در ازکی در بابست قوی تر بود و کثیر قوت خشانیش بعد از دو سال یا سه ضعیف شود اما وقت
گرفتن صموغ همچون بارزد و اشق و دقا و کثیرا و جبیت و مانند آن بعد از انعقاد و بیش از آنکه جفاف گیرند
و بیشتر صموغ را بعد از سه سال قوت باطل شود مگر فربیون اما گرفتن لحاها همچون قشر طرح و ماهی زهرج و سلیخه
و مثال آن وقت رسیدن نخجده بیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات نیز اقاقیا و افیون
و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات ... گیرند اما آنچه قوی تر بود از هر طبقه هست نظاره بیشتر بود اقاقیا
که نیک از تازه تا ... باشد الا آنکه ضعیف برابای قوی ... کنند و ... تبدیل کنند اما حیوانی
مثل قرون و مرارة و ... واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و صحیح المزاج و از
تر و فربه ... گیرند بعد از کشتن گیرند و از حیوانات ... کننده و ... ادویه نیکو ... اما معدنیات
مانند ملح ... روز ... و مثال آن ... معروف گیرند و ... کنند که جوهر آن پاک بود
و در ... بود و در ... محمود ... بود و اما نگاه داشتن ... ادویه ... اول ...
اجزا آن و ... در ... همچون ... خلط ... آن ... در ...

...

نجاست همچون خلط کافور با شیر ... با فلفل باشد و خلط فربیون با ... باید تا ... خلط
سفید و مثال آن بسبب ... سوم آنکه چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که ...
سوم ... کنند ... تا ... تغلب ... باشد و کافور و عنبر و مشک ... آن بود که در ظرف ...
کنند و ... کنند و کافور ... کنند ... در ... ادویه ... کنند و بعضی ادویه در کوزه
کنند و در کوزه محکم ... بعضی ... را ... بیشتر ... و مثال آن ...
بلکه ... چهارم آنست که ... چنانکه ... ادویه ... صمغی بود
معتدل در حرارت و برودت و ... رطوبت ... که ... بود ...
پنجم ... ادویه ... آنکه ... ادویه ... نباید ...
حلیت ... و مثال آن ... ادویه که ... قبول آن ...
... ادویه ... همچون ... ادویه ... قسم ...
از ... قسم ... ادویه ... و در ادویه ... غیر ... کنند ...
و ... قسم ... مطلق ... اغذیه ... ادویه ...
خورده ... قوت ... بود ... آن غذا ... مطلق ...
مال و ... بود که ... بدن ... مطلق ... و ... و مثال آن ...
بود که ... بدن ... کنند ... بدن ... و ... سازد ...
همچون ... و مثال آن ... قوت ... غذا ... کوند ...
و مثال آن ... بود که قوت ... بود ... کیفیت ... بود ...
... و مثال آن ... همچون ... معلوم ... هر یک ...
... **باب الالف از ...** ... بود ...

بود و دیگری زیره و بعضی تلخ بود و آنچه سبز بود قوی‌تر از آن بود و آنچه بزرگ بود تخم خلال گویند و آن اطریلال است غیر مصری
و این مؤلف گوید این نوع در طرف هرات می‌روید و آن را آورند و آنچه نیکو بود آنست که بیخ اطریلال مصری بود و در عمل نیز
نیشتر و چون بشناسی این گوید که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم درجه و در مداوات بهق و برص و ابیض
بود و بعضی بجای آن استعمال کنند و بعضی گویند از آن باد و آنک عاقرقرحا باشد و بعضی بر بیرون شکم کنند و بهق
باز کنند و در آفتاب نشیند چنانکه عرق کنند و گویا باشد که هر آن را آبله زند و آنچه کمتر و دیگر بیشتر باشد و بعد از آن
آب دیگر بر آن ریزند و مضرت تحیل لکی آن موضع بازکند آن را الکوه هم گویند و صمغ گیرد و گوید که ریزند
بوزن دو درهم اسهال آورد بلغم و دانه تجربه کردم و جامع این کتاب بلیغ گفته و آنچه مجربات تا اکثر طبع بیاید تنقیه کند
باید بعد از آن این را استعمال کنند و بیاید که در بستان نیز بود بهتر که آفتاب در تمام کار نباشد و بعضی گویند یک جزو آن اطریلال
و دو جزو یک جزو و ورق سداب یکجا جمع کرده و بعد از آن هر روز یک درم باید که با آب گرم بخورند و بر جای سفید باشد
مالیده بهر روز در آفتاب نشیند چندانکه عرق کند که اطریلال منهاب باشد و بعد کفه کرده بر شبیه و هر روز مثقال
به آب گرم بخورند و از آن تا هفت روز و بعضی زیادت کرده گویند که اطریلال کرفس و زیره و بعضی زرنیخ و بعد آن دو
آذرغیلس بزبان اهل دمشق و بعضی عود ریح خوانند و آن قشر پهن است بپارسی بوی خوانند و اندک خوانند
و طبیعت آن گرم است در درجه دویم و خشکست در دویم و چون بشکنند و بعد آن متعفن کنند قوت آن زایل کند و در دویم
باشد و در بیرون در علاج اکثر بکار برده و در ادویه چشم بکار ببرند و طبی که بشکنند و بکار ببرند ازو جهت تقویت دل
که بیرون شباب و بوی خوش چشم استعمال کنند و منفعت چشم اگر در اکثر علت طبیعی آن حفظ ناید بود و بهر جهت نشستن
رود و اگر با سیر که بکوبند و بیاشامند نافع بود جهت درد جگر و درم آن نرم کند و صاحب جامع گوید که اطبای عصر
درد و ورم‌های چشم بدل بیرون چینی و بعضی بیرون مکی آذرغیلس می‌کنند **آبار** را اکثر معروفست بپارسی سرب خوانند
خوانند و صنعت آن آبار با شناختن سفید شده و سرب زرد و تباه شده و چه بر گرد در آن آهار و در گرده سوخته
و گرم آن بوی آید در آن کنند و بر آن نهند و بماند تا زمانی که سوخته گردد و در دارو استعمال کنند و آن گوید که

بعضی چون زیر آبار آبه همچنین اشکنند سوخته و ارسنج اگر کرده بشنید و در زیر جو شکنند و آتش در زیر آن کنند تا آتش در زیر
گرم شود و باشد و چون بپخته شود آن را بگیرند تا آبار زنگار سرخ شود و آنگاه آبار زنگار بسترد و انگشت حیله کنند و چنین است
و آنکه روا نه دو و مصنوع و آن بسیار کرده باشد که در دیگر نوع بکار کنند و گفته‌اند که آبار زنگار همچنین زنگار تنقیه بکنند و باید گرم
نرم تر بود و آنکه این نوع است بهتر باشد از دیگر انواع و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چون مستعمل کنند منفعت جهت چشم کند و دوا
چشم را نافع بود جهت تقویت و از جهت خصیه چون بر آن نیز ضماد کنند و همچنین بود جهت درد و سرطان و در شکم بهتر است و ذکر
این نهایت است **ابق** بسریانی زیبق گویند و بزبان اهل روم زیبق چنین نام دارد و در الکشف **ابهل** بتازی مثل
و بپارسی آن را گویند و بپارسی نخلطه است تخم بپارسی گویند و بعضی گویند درخت عرعر است و در کتب آن یاد **ابوخلسا** اسم عربی است و خس اکار و بعضی
سمعانی گوید و هم او بجوی اسم و بعضی و مر هو بلخ سنگار و آنچه نقل کرده و در کتاب های ابوالفتح قاموس گفته تخم سپید است و در این تعبیر
اسم عجمی است بپارسی شنگار گویند و هو چون گویند بهترین آن آنست که در ربیع باشد و بیخ آن سفید بود و برگ آن بسیار بود و
و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه سیوم چون با سرکه بر پیشانی ضماد کنند در زدن نافع بود و خصیه پاک کند چون بر جگر بود
خواه ترکیب و خواه مفرد کرده باشد بود چون با آب بر آن ریزند تحلیل ورم و در ابتدای نافع و ورم قرحه پاک کند
نافع بود و گوش را فائده چون در آن آب بجوشانند و با آن غرغره کنند بجهت سپید شکم بیند و چون بیمار بخورد در آشکار نافع بود
کرده آن بیرون و بیخ آن چون در رحم نهند بر آن دیگر بیمار شود در معده و دم او بخیه مانع نیز جهت ورم بود
آن بشکنند و چون بیخ آن بکوبند و شراب استعمال کنند و درد و بعضی استعمال کرده اصلاح آورد و صاحب این رسالت گوید
ابریشم بهترین آن بود که پاک و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک است در اول درجه و بعضی گویند گرم
بود در اول و نیز خشکی را پاک کند و مغز را قوت دهد و دل را فرح دهد و دفع اخلاط تیز کند و در تقویت چشم نافع بود
معاجین بکار کنند که قوت آن اصل بود و جهت تقویت دل و تنفس و در مفرحات گفته‌اند و در مقابل بکار برند که در قرحه
باشد و استعمال کنند با عرق و منفعت سوخته آن مانند سوخته صوف بود و در حال که گفته شد بکار برند و لطیف باشد
از بهر آنکه قوت دل باید بود و چون سوخته باشد قوت نیز بود و جهت تقویت دل ابریشم را سوخته بکار برند و سر اسفنج

بود و چون بغبار روغن بشویند جهت تشنج و جرب چشم سودمند بود و بدل سلیخه در سخن بود و تا بسیار بکار نبرند معتدل بود و [illegible] شش

سینه کنند و معده را [illegible] و مخصوص [illegible] و مصلح وی رب ریباس و ترنج بود **ابهل** جوز ابهل گویند و ثمره ابهل و برگ او عجیبه

مهرخ [illegible] و آن [illegible] بسیار [illegible] گویند طبیعت او گرم و خشک است در دوم و بعضی گویند در سیوم و بهترین آن سیاه

رنگ بود [illegible] و بهترین آن سبز رنگ بود و اگر با روغن بجوشانند و در قطره آنچنین با سپیدی شود [illegible] کنند گرمی او را

کند و چون بکوبند و بیزند و در [illegible] نافع بود و اگر [illegible] سعوط سازند کرم [illegible] و اگر با نبیذ بیاشامند [illegible]

حیض [illegible] و بچه زنده و مرده [illegible] و اگر [illegible] و ورم [illegible] کنند و [illegible] و درد [illegible] نافع بود و

[illegible] کنند [illegible] نافع بود و اگر [illegible] کنند [illegible] طلا کنند [illegible] و گویند [illegible] گردو [illegible]

[illegible] و در [illegible] و مصلح وی [illegible] است [illegible] بادام و بدل آن [illegible] است [illegible] و گویند

بدل آن یک وزن [illegible] و گویند بوزن آن سلیخه است **آبنوس** او نوعی است سیاه و صلب و درخت آن [illegible]

[illegible] چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است املس بود [illegible] و گویند آن نوع که صلب است از [illegible]

[illegible] سیاه است [illegible] و از [illegible] آید [illegible] و [illegible] است و

[illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] و رنگ سرخ [illegible] و دیگر آن نوع [illegible] بود و [illegible] کار [illegible]

سیاه [illegible] است [illegible] و [illegible] آبنوس [illegible] و [illegible] وزن آن

[illegible] گوید بهترین آبنوس [illegible] بود و گوید [illegible] آبنوس است بلکه آن آبنوس [illegible] از اصفهان [illegible]

و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و چون حل کنند [illegible] و [illegible] کنند [illegible] آن نافع بود و اگر

[illegible] و [illegible] کنند [illegible] نافع بود جهت [illegible] چشم [illegible] بود و

[illegible] چشم نافع بود و [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible] آن [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند و جامع این کتاب گوید [illegible] که از [illegible] بود [illegible] تر [illegible]

[illegible] و [illegible] گوید که آبنوس [illegible] بود [illegible] دارد [illegible]

بدل در جوب کبر است و مصلح آن [illegible] بود **ابرکاکیا** ابرکاکیا [illegible] گویند و [illegible]

بیاس [illegible] گویند و [illegible] گرم [illegible] چون [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] ورم کنند [illegible]

[illegible] در [illegible] شود و [illegible] که [illegible] شود و [illegible] و اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] که در بستان بود و [illegible] در [illegible] و [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] **ابروف** [illegible] است [illegible] گویند [illegible]

[illegible] بود [illegible] گفته شود **ابرار لقط** هم [illegible] است و گفته شود [illegible] **ابهر** [illegible] است [illegible]

از غلاف بیرون کنند [illegible] و [illegible] باشد و آن [illegible] بمقدار جوز [illegible]

[illegible] کرد [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و بهترین [illegible] آن بود که بوی [illegible] تیز دارد [illegible] جهت معده

[illegible] بود [illegible] و گویند [illegible] **آبنب** [illegible] است [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] بهترین آن [illegible] گوشت [illegible] که [illegible] و [illegible] گوید که [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و تر است در [illegible] خوردن [illegible] معده [illegible] دارد

آن بود که [illegible] **ابوعلس** [illegible] گویند و آن [illegible] **اسل** [illegible]

[illegible] و در شهرهای دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] و برگ آن [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم **ابن عرس** [illegible]

اگر [illegible] بود جهت [illegible] که جانوران زهردار [illegible] و اگر [illegible]

کنند [illegible] و [illegible] سموم [illegible] و اگر [illegible] نافع بود و اگر [illegible]

[illegible] بود [illegible] زهر [illegible] نافع بود و اگر [illegible] آن [illegible]

کنند [illegible] سودمند بود و اگر [illegible] و [illegible] نافع بود و بعضی گویند

اگر کعب آن بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن نشود و اگر کوبیده در طلای که بهر در آن باید و چشم ابو حرب
بر آن خیلی موی بسیار است کند و فی‌الواقع در آرد **ابرهیمیه** تخمیست مانند تریزج تا معروف که آب خوره کنند تا بر که متعدد و تند
با بلاد باشد و جهت بیماری آن بقدری خود در کتابی بندند و در دیگ بیندازند و فند و الام البلاد حل کنند و در آن آرند و طبیعه
آن متحمل باشد بهتر زرنباد در خاصیت موافق معده باشد و منفع و معروف است **اثال** فواده است و بتر در جهت سعال نافع
نافع است **اترج** بپارسی ترنج خوانند و پوست آن گرم و خشک و گوشت آن گرم و تر بود و ترش آن سرد و خشک
دو در آخر دوم رطوبت است و ترش آن سرد و خشک است و روم کلف زایل کند چون طلا کنند و منفعت کند از حرارت
خوردن آن بود و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز دید کند و طلیا که از صفرا بود نافع است و قوت دل دهد و دفع خمار
دو در تریاقیه است نافع بود جهت گزندگان موری و مار و جهت یرقان نافع بود اما سینه و عصاره زبان و دلتنگی مصلح آن
تر آب عسل بود و بدل آن آب لیمو و تر شیدن آن دفع عفونت هوا کند و دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن
وقشر آن از ادویه قلبی است و منفع و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر روی طلا کنند نافع بود و اگر در طعام
قوت هضم دهد و عصاره در بوستان بود جهت گزیدگی افعی و دیگر همچنان مالش کنند همین حالی کند و اگر در جمیع بهر زند قوی کند
کند تا ارقند در بلغمی هضم بود معده را بدبو و دفع آورد و جمیع بیل تریاک نسیم ... تا دهد و در بو بود و در گوزنکی
چون مغز زیانبد و آب سرکه گرم باشد و شراب پخته و دیگر بکوبند و بر آن طلا کنند نافع بود و در بهار تحلیل کند و دیگر در بیماری
جا ها کنند و نیز دو جامه را نگاه دارد از خوردن ترس و دستور بوی کرید دانه در جوزی باد جود و اعقل سفید زن
در گلاب بیندازد و دبور در بوی ایسر را نافع است و قوت در آن مجفف بود و محلل طعام را هضم کند و سینه بلغمی بلب دوم
دستکن نافع بود و قوی معده و منفعت در سختی است بقشر اما در تن و فقاع در تطیفتر از قشر است **اثرار** بعربی
و بهر از بیرون خوانند و بعربی بر کرند آن زرد رنگ است بپارسی زرنگ و بپارسی زرشک گویند و درد را کم کند **اثمد** کحل
اصفهان است بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی بود بهتر آن بود که شفاف بود و تنک باشد و از بر زدن کاویده کنند و بسوزانند
تا هر کسی نقطه سیاه که بر آن باشد بود و بی سایه و بر کار رند طبیعت آن سردست در اول و خشک است در دوم اگر در چشم کشند
اثلق
رفتن آب از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیادتی را بخورد و اگر با پیه بز و خرس کاه آن طلا کنند نافع بود و اگر جهت
سوده بر جراحت تازه بود و بر تا چون بیک نوع در مسیار بمانند و بجهت زبرش قضیب و منفعتهای که در دماغ اکحل سائید و خوک ...
چون با پیه سیاه عدس گشت کرده رقیق در چشم کشند ضد عوارض بیرون کند با آنکه در جانب مفصع گشته و در شکم بر آرد و جمعیت و دارد
و اگر در غیر و منه خورد که از مقت در دماغ آید باز دارد و سوال وی آبار است و در بعضی گویند که منفعت تن و بتر با عصب او شکر کند بپارسی **اثلق**
ارزنده است و پیس سیاه و بر سار و بهتر اسطوخودوس و سکبینه و سنجبینه ایر و ایس حب لقمه و طباشیر قیط طرفین و دو تمر آن
این جمله اسم گنجینه و نعکلت تا کشت بر کریمه بعضی فلفل برخوانند و بعضی را در تخم و دیگر بیاد کنند
رود را و بهتر آن گرم و خشکست در سیوم و چوب آن را استعمال کنند و منفعت دیگر در رفته ادوار کفته شود **اثل**
گویی از طربات دو در طبیعت کفته شود **اجاص** دو نوع است سیاه و سفید سیاه را عیون البقر خوانند و آن سفید شامی و صفت
آن کفته شود سیاه را بپارسی آلو سیاه گویند و بهترین آن بود که بجانب خود رسیده باشد و در رنگ و در پیچ بود و طبیعت وی سرد است و ...
در درجه دوم و تر سینه و در آخر دوم طبع را براند خاصه اگر آب وی را صاف کنند و جمانه گرمایی در آن حل کنند که مسهل صفرا بود
و تشنگی و حرارت را بنشاند اما مرطب معده بود و مولد خلطی آبکی باشد و دفع مضرت وی با لعاب گشته کرنبه مضرت است و مصلح
عناب است و تقویم کند مریض معده و مصلح آن گلقند است و بدل آن گوشته است و گوید بدل در تر شده بر بود **افلاق ارضی**
اقحوان است و بهار و بهار دهد و سنبل الطیب و شاه ... و کلاه چشم و کافور و گوید بپارسی بابونه گاو خوانند و در نخود
کفته بود **احب و با** تبعیتهر است و گفته بود **اخیون** راس الافعی خوانند و آن عنبریست بیسانسته برای الافعی طبع
و در گرمست با تر بود و در رنگ سیاه و چون با شراب بیاشامند گزند گزیدگی جمیع جانوران را نافع بود و اگر تیس از گزیدگی بیاشامند
اگر بکرد و مضرت بکشد و بیخ آن و بهتر در تب محرقه و ربع غایب دارد و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند و در تب ربع ... کند
اخیوس اخیر وسی گویند و از افروینه خورد و گویند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحرا آرد دهد محقق است
نباتیست که نیز رنگ اصحابیاتیه او سید و آب بهار دارد و شمر تن سبز گویک دارد و کلی سفید و دو شم وی در درد چشم و گوش
استعمال کنند و دیگر در تن از مقداره در تم باچهار درم عسل بیاشامند در زخم و کشند و قطع سیلان رطوبت از چشم کند در ...

وی بالکر در نظرون بچا بیز نمه دور کردن حب که سنده ورد کرش آسان سازد **خربط** طیطان است کفته شود ادادا خصوص است

کفته شود **ادرک** جموق است بپارسی آلوجه کوینده آن که جب داو کشته بغیر کزنید و طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول مسکن حرارت

و تسکین صفرا بود اما مضر معده است و مصلحش قند است **اذراقی** دانه ایست از جمله سموم بود در هند با بکار برند تا شنه

کلف و جرب و قوبا و لبع مرلف کرید در طمان نیز طلا کنند و مناسب فالج و لقوه و رعشه طلا کنند نافع بود و بعضی فرمودند بجهت

استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و تخم مجموع حیوانات است که دنبال داشته باشند و آن را بپارسی و هندی کجله جو بهده

کسی بخورد و مداومت در قی کند و شیر تازه و روغن بادام کنند و تریاق بطیخ و لعابات بروغن گل نافع بود و جهت قلقله

اذربابی نام فیبات است و فیبان نیز کوینده و اسم شریب و ربابی کوینده کفته شود در **ارتاب** الجیاب کیاهی است که بوی اینه نام

کوینده و بردی موفسطیاس و بپارسی صفیبانه شنبک و آن خبیثه الغیس است بپارسی اسلیخ کوینده و در طبیعه الفیس کفته شود **اذریر** اذربو

کوینده و آن تخم نارنب و گلی زرد دارد و آن بیخ را نافله رد بجاده و قلادر و کلیم شوی و قصب ترین کوینده و آن تخم عطیعیات

و فیعلانوس نیز کوینده و سطرنیون هم خوانند و بشیرازی حب کشمان خوانند و کجوره مریم و گر ردی است طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم

چون با سرکه ابینه و بر داو اجبیب طلا کنند نافع بود و اکثر در ورم با سرکه بر حرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخورد بکیرد و بچه

دافع با سوره که جه بود سیند لو جهت زهرها کشنده فصد کرند که جانوران چون با شکف با مراب بسیار طلا کنند که لیس نود

چون بر بکرد البتی شود دارو کوید در دو رکین را ده دادر و دو قطع سنده مصفا بود و دوق زهر کنید و در آن لعابات عطس

و دیکر زنان آبستن و بر آن انشود از عطسه هم آن خود که بچه بیفکند و در سفر باعث و مصلحش آن زنب سوده بود و بدل آن

بوزن آن حب الترنج است و چهار دانک وزن آن بلبن است و نیم وزن آن بادآورد است **اذان الفار** نام نفسی است و سی

و سبون و سیق و در کیاهی داده و دستسر او عیسوب و عنصر و فرفوس و در قوس و اینع جمله اسم کیاهی است و بپارسی خرزنگی کوینده

و بپونه مردن قطر بعنی آن آذان الفار بود و جمیع آنها را نیز خوانند و طبیعت حشیش آن گرم و خشک است در سیوم و بعضی

اسم برچید بعادل نه که طبیعت آن سرد و تر است در اول و چون بنهند بفار بر دن آنجا و جهت درها نافع است و جهت لقوه

و کشتن و صداع و شنیدن نافع بود و بیخ نیز تریاق است که کلی را طاهر و در تکب بود و جهت صرع و لقوه نافع بود لدغ صرع

خوردن و جهت لقوه بعصاره آن سعوط کردن و جهت کرمان زهر چیس با شراب بنیاشتد و با سرکه بر کرمی غوب ضماد

کردن نافع بود و جهت کماد سردی بود و تری که ضادی هان نوعی باشد و نفخ معده و حشا بود و بجهت قیح و رشته بکشید و دادر اول

نعایت در رطوبات معده و اسهال خشک کشد و دماغ از اخلاط سرد پاک کند و تسخین ما بود وقتی که آب نیز آن ازو کشد

کشند و در فی شانه بود و مصلحش بیخ رز ...ا بر قطونا بود **اذخر** خلال مامونی کوینده و بپارسی کاه مکی خوانند و بهندی ...

و خلط فکر طو سپاس و سخوفس نیز کوینده و بهن نکته و کریه و شمی دکاه مکی هم خوانند و بنوعی که بیدا در کیاهی بود

که ازکرته و خشتی خوانند بهترین آن بود که چون بکارند طعم ان الفاظ و مصطکی کند که هم بیاید و دار دوی ان رفیقه ...

و بهترین آن اعلا بود سبز رنگ ... و خوشبو و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و در دوم که با شد و معروف ... و طبیعت

نوع کوهی اعراب گرم است در اول و در دوم خشک است و بعضی گوید گرم و خشک و در دوم و مسکر اسهال و سرد که ... و منضج و ملین بود داد

بول کند و حیض خیض بر اند و مجللات نفخ بود و فتح سدر بود و منقی باد جهت لفث دم و درد دور معده و درد جگر و کلیه

رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود و آذخر جهت ورم صلب و جگر و معده بود ضماد کردن نافع است و جهت

اندرون فاصد رحم را نافع بود و اکثر با شراب بکوبانند بول بر آرد و سخن ... نیز ... مجللات جمیع فضلها بود که در بدن باشد شود و مسوق

خوردن فعل او بیابات از شرب بود و فتح سدر بود شد با و دیکر در جلاب جهت ... خون ... سینه و جهت

با سکنجبین در آوردن آن بدهند و اکر بجوش انند و در آن نشینند موافق بود در بهار گرم که در رحم بود و ... و بیخ او جهت قی قطع باد از ... قلاع

بود اما در فتاح تسخین ... زیادت تر بود و قبض بر جو روست در همه اجزای وی و بدل وی قصب الذریره است و کوینده که مضر است

و مصلح آن کل و کثیرا است و کوینده مضر بود و مصلح آن صندل و کل سرخ است یا عرق نیلوفر **آذان الفیل** مجلوقی است

تو در **آذان الجدی** لسان الحمل است کفته شود **آذان الارنب** آذان شاه کوینده و آذان الغزال و آن از جنس آن علی است

و انواع آن در لام کفته شود **آذان العبد** آذان الغزال نیز کوینده و آن مرماز ... است و کفته شود **آذان الدب** ...

قلوس کوینده و آن برمیر است و کفته شود و در نیم ... آن جنب ... آنکه ... بایستد و رستاد **اذاریون** نوعی از کیاه ...

و در زنبد الیحر انواع آن کفته شود **آذریون** آذر کون خوانند و ارزم کوینده و بختر قول صاحب جامع آنکه ...

و قحوان زرد بود و خرخ این خود نیست اقحوان زرد و برد و سفید مو گویند بنات این نباتیک کرد باشد و مؤلف گوید به بابا
اقحوان یک گز باشد اما آذریون از یک وجب زیادتر نباشد و برگ آن بعینه برگ اقحوان است مطلق اما گل اقحوان در میان سفید زرد
بود و اما آتش رنگ میان گل در میانه بود و اطراف اقحوان که گفتیم بود و گل اقحوان میان وی زرد بود و در کنارها کنار وی سفید و
آذریون سرخ بود و میان سیاه و این نوع از شقایق است و این مؤلف گوید بپارسی سورنا گویند و گل آذرگون خوانند بعضی گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در دوم چون با روغن بیامیزند و بر دردها طلا کنند تحلیل دهد و درد ساکن شود و جهت درد دل
که گرم نباشد و در ضعف طلا کنند نافع است و در روزن تریاقیت است و جالینوس گوید عرق آب آن و قوت در او
و القوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید کرمها را از دل رانده نافع بود و در شب‌ها دیگر بعده را گرم کنند و بار در قول
در بر معده طلا کنند و بهر خفقان نافع بود و قولنج کرده مضر بود و چون سحق کنند با سرکه در برو بسیار طلا کنند بود
و مقدار شربت از وی یک درم بود و مضر بود بشیر و مصلح وی عسل است و بدل آن باد آورد و آن را **افیم** قوطولیدون
و آن قسمی از حی العالم است گفته شود و **ارماط** درختی که در رست و کاری نیز گویند و گفته شود **اربال** اربال
چوبی است خوشبوی و ریاک نیز گویند و خشخاش شیر آن که از آن بوی و قرفه نام و طبیعت آن سرخ
گوید گرم است در دوم و خشک است در آخر و این هیچ انس که در و در فش و تحلیف برد بوی و آن را گرم کنند و
دل بر هم و در دماغ و در روان را نافع است و قوت سخت زمان بهم و اعصاب را قوت دهد و دیگر در بهار گرم خاک
نافع بود و خوردن آن در حیض را نبرد و درد شکم بنشاند و مصلح آن جلاب بود و بدل آن چوب
ارطاماسیا در طب ارطاساکرینه در خلاف و برگ خلاف گرینه گفته شود **ارسطو** بخیت گفته شود **ارزه**
درخت صنوبر است که برگ آن ریزد و درین زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود طبیعت آن گرم و خشک
ارزن بپارسی ارزن گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم است در هردو
بهترین آن که کوکبه بود بعد از آن خوارزمی بعد از آن گیلانی شکم به بندد و به معده اما برنج ازو بهتر و شکم به بندد
آن برنج گرد را چون بریند و بار و نیم با گوشت با کشک به پزند بود بسته بود جهت گزندگی معده و دیگر برنج چکیده به سیر به بندد

درم

زلکه گفته و طبیعت آن نرم دارد و دیگر آن با که برنج سرخ و در وی چوب بنده باشند با عضلی آن مانع خفقه کنند و در سرخ
روده نافع بود و با برنج سفید لون را صاف کند و بدن را فربه کرده آتش خوردن اما بی‌حس قولنج و مصلح آن شیر تازه است و روغن و خاک
قولنج گویند و مصلح آن شکر سرخ است و عسل و جالینوس گوید شکم به بندد و چنین با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید برنج با بز نافع بود
جهت شکم گرم آن در روغن پخت کنند و ضماد خناق رحم و منع مواد بمانع است نافع بود و جالینوس گوید بدل آن جو است
ارنب بری خرگوش صحرائی است بنابر شکافته و ارستیل خیز دو جانب حرف اول است خیز پر اول است طلا کنند نافع باشد و گرد پیمان خوف حیض
بر آید بقوت **اراک** معصف است و خاک نیز گویند و آن علف دو مسند و کبه نیز خوانند و گفته شود **ارشد** مجرد است
گفته شود **ابردم** آذریون است گفته شد **اوریغانی** زردنها اطریفه است و این اسم مشتق از اول سطوت است و گفته
ارشیا نباتی است صحرایی و در طلا نافع از بلند جهت کرد که جانور رخصه رنبور و جهت و در چشم طلا کنند نافع بود
و آن قفا است گفته شود **ارغان** طبا گویند و آن دستار است گفته شود **ارقان** در خون ورزمان در بوتان
و فولیون و بر بادیان هم اسم جنسانست و در جا گفته شود **ارتد** انقوم است گفته شود **ارد شیران** نوعی از سرو است در دویم
گفته شود **اربیان** نوع دریایی است و از اجزاء البحر خوانند و آن نوعی کوچک رنگ با سرخی و در بیک گویند و ماهی است
ربیان گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که لغت اهل شام نوعی از ریاحین است و قول دیگر آورده
که آن بهار است و بهر و فاطر است و این تحقیق نیست که او شد و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است بهترین آن
تازه بود باه را زیاده کند و طبع را نرم دارد و گویند غذا اصلاح دهد اما صحیح نیست که خلط غلیظ به ارای آورد و تک
سوزن مولد بود و مصلح آن روغن بادام باشد و بدل آن ربیثا و تتمه آن منفعت در ربیان گفته شود **اربیان**
لرزان همه است و گفته شود **ارجوان** بهار و رنگی است بپارسی ارغوان خوانند و همچنان نیز نامند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
نیز آن اگر بکوبند و آب آن زیادتر نام آورد و دیگر چوب آن بسوزانند و بر ابرو مالند موی برویاند و سیاه
و خوره کرده بود و در بهار ساز و منع غبار یکبند **اراقا** نخست بپارسی هم رنگی نعوت صعب و در بیابان از گفتیم
می‌آید بپارسی سرهنگ گویند چون ارزد و دریا برکه آب بسر شسته و شش ساعت در آفتاب نهند بعد از آن آب بخش تنها

دیگر بر سند و بر ورمهای گرم ضماد کنند نرم کند و درد آن را ساکن کند **ارحقنه** نباتیست که برگ او [illegible] شبیه

و گفته شده [illegible] **ارطیر** [illegible] **ارنب بری** [illegible] خورند بسیار [illegible]

کنند بهترین آنست که [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] چون گرم [illegible]

و کهف طلا کنند [illegible] خون [illegible] کشند و دفع سموم کند [illegible] نافع بود و جلا چشم [illegible]

[illegible] مؤلف گوید [illegible] با صبر [illegible]

[illegible] خون [illegible] کند و [illegible] نافع [illegible]

[illegible] چون [illegible] کشند [illegible] و [illegible] کرده [illegible] سر [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] چون [illegible] با روغن [illegible]

و [illegible] زهر [illegible] کشنده [illegible]

[illegible] و مرق آن [illegible]

[illegible] آن بود که [illegible]

[illegible] آن [illegible] بود **ارنب بحری** [illegible]

و [illegible] نافع بود جهت [illegible] کنند [illegible]

[illegible] چشم [illegible] کنند [illegible] چون [illegible]

[illegible]

و در [illegible] کنند [illegible] معالجه آن [illegible]

[illegible] **ارشانیغون** [illegible] **ارطی** [illegible]

[illegible] **ارغاطیطس** نباتیست که [illegible]

[illegible] مؤلف گوید [illegible] چشم [illegible] آن چون [illegible] کنند [illegible] چشم را

آن [illegible]

در [illegible] کند و [illegible] **آزاددرخت** درختیست [illegible] و برگ [illegible]

درخت [illegible] خورند و [illegible] آن [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم است [illegible] خشک [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] جهت [illegible] نافع بود [illegible]

از [illegible] مؤلف گوید [illegible] صاحب منهاج و صاحب جامع [illegible]

اما [illegible] صاحب منهاج [illegible]

[illegible] **ارزوره** [illegible] گفته شد **اسفیداج** [illegible] سفیداب [illegible]

آن [illegible] طبیعت آن سرد و خشک است جالینوس گوید [illegible]

[illegible] کشنده [illegible]

[illegible] کنند [illegible] نافع بود و اسفیداج [illegible] نافع بود جهت [illegible]

[illegible] اسفیداج [illegible] چون [illegible] نافع [illegible]

[illegible] اسفیداج [illegible] کشنده [illegible]

و صاحب [illegible] گوید [illegible] اسفیداج [illegible] **اسفنج** [illegible]

[illegible] گوید چون [illegible] دریایی است [illegible] گوید چون [illegible]

[illegible] دریایی است [illegible] طبیعت [illegible]

گرم است [illegible] چون [illegible]

خون [illegible] چشم [illegible]

[illegible] گوید چون [illegible]

اسفنج [illegible] مستعمل کنند [illegible]

پاره پاره شده بهاون خوان کوفت و سنگ منخل بود و دانه زبیده دانند و در مصر کازران ازو در آب می زنند و تخفیف
بسیار دارد و بلغت عرب هر شفه خوانند شکر و کازران خوانند و برمی دارند و کاسه می مالند **اسطوخودوس** معنی آن
موقف الارواح است و آن جزیره که ازآنجا منجر نام آن جزیره ستخادس است و ثرات اسطرم رومی خوانند و طبیعت آن گرم
در اول و خشک در دوم بهترین آن سنبلی تازه بود و لون آن سبزی مایل بود و طعم آن تلخی و حرافت بود و دماغ را از فضول پاک
کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را نیکو دارد و دیگر سودا و بلغم را نیز ببرد و جملات و تشنج بود و طبخ وی
سهال خلط بود و از نیکو اصناف بسرد و تفریح و تقوی دل بود و تقوی جمیع اعضا باطن و همه بدن و دور کند دل و درد زیرکه و تر
بغایت و شربتی از وی مقدار ... درست معده و حشا از خلط ... کند و جهت ... که خورده بود ... ثبت بود ...
و گزندگی جانوران و تکرر طبیخ آن بر مفاصل ... کنند ساکن کند و گر ... اسطوخودوس و ... و پوست ... گرم ... و جهت
بیرون شدن و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطها ... نافع بود و بدل آن اسیون است بوزن آن و گویند بدل آن قنبیل
دور مضرت به شش ... و گر ... صاحب منهاج گوید مصلح وی ... بود و گویند بادروج و صاحب تقویم گوید مصلح
وی ضع ... بود **ارخیا** ... **اسیوس** گویند سنگ ... است و آن سنگ ... زرد
هیر زد ... در بانک ... آن ... و جالینوس گوید سنگی سست است ... سنگهای صلبست
و سفید رنگ بود ... چون ... زبان ... چون ... کند نافع بود و قوی
سبز و چون ... کنند ... بود و جهت ریش ... کنند نافع بود و قوه ... باد
تر بود ... چشم را ... در چشم ... کنند چون در چشم کشند **اسیوسا** ... گرم
و آن ... است ... **ارنج** سیقولی خوانند ... گویند ... سنند ... گویند ...
... **اسقولوقندریون** ... که ... و گفته اند ... گویند ... از ... بسیار
اسطاخس گویند ... و گفته اند **اسقنقور** سقنقور است و سقنقور ... گویند ... **اسود سالخ** حیه ... دا
و آن ... است و ... خوانند **اسقیل** ... گویند و ... بعضی ... و بعضی
اذان گویند

از آن گویند که ... بمانند ... بعضی گویند در میان ... چون از زمین ... خصی ... کوه
و داغ ... آن باطل شود و حیض کردن ... از میان ... و دفع ... کنند و زهر
... شود ... جانب که در ... گرم ... و ... کنند ... بر ...
که در ... زود ... و ... کنند ... و ... کنند و ... کشند ... دیگر
و در سایه ... طبیعت او گرم و خشک است در دوم و گویند ... بهترین آن ... خود
و ... وی شیرینی بود با تیزی و تلخی چون ... بعضی ... نافع ... و زبان
گوید جهت صرع و ... و ... خورد ... تیزی ... از ... کند و جهت ... گرم
بیرون ... زبان و ... مفید بود ... چون ... کننده و ... نیک مخلوط
و ... از آن ... غلیظ بود و ... دفع ... معتدل ... و
و چون ... ورم ... رو ... کنند و ... خواهند که
استعمال کنند ... تمام ... که ... و
... کنند ... تمام ... و تقوی معده ... و صاحب منهاج گوید ... و مصلح ... با
و صاحب تقویم گوید مصلح ... استعمال کنند ... استعمال
کنند ... مصلح آن ... مصلح آن ... گرم ... و در باب
منفعت و مضرت آن ... و ... جهت ... که ... آن ... نافع است ... گویند ... بسیار
و ... استعمال کنند و ... آب گرم ... و ... آن ...
باشند ... و ... که ... آن ... و ... کند ... گویند ... و ...
آن ... است گویند ... و گویند ... و گویند ... **اسی کند** ... قیطس خوانند ... و ... آن ...
خوانند ... آن ... و طبیعت ... در ... و ... بندد ... و ...
اسی کند

دخون که از جمله عصاره و ربا دارد و شکسی عصاره الطول کفنی نافع بود و در چشم اثر آن بیشتر باشد و چون بر بهرام
فرق کنند و در هماکرم را نافع بود و ورم صلب گرم و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی برضیفه را نافع بود و جهت گزیدن
عقرب و رتیلا سود دارد و بر بیدن مورد نافع بود جهت بیاز گرم و عصاره وی در چشم کشند قوت دهد و آب از
چشم زایل کند و چون بکوبند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعده و رحم سود بود و چون اندرون رحم باز دارد و چون
بر دیا فاصله و تخم وی قوت معده دهد و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بکوبند و با شراب بخورند قدری سیاه شود
دفع غبار کنند و اگر مورد را در زیر خود بخور کنند خون رفتن رحم را باز دارد و تخم وی در تشنه که راست نه دهد باز دارد و دبیل
در ورق تو نوشته است گویند عصاره از رنگ و دوی طبیعت به بندد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه است آس بری
مورد اسفرم است و او بهیم گفته شود اسقولوفندریون حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف الشیخ خوانند و بعضی بهیم گوید
که در بستان کفه شود اما سقولو و الف بزبان کافیست در دریا و قندریون آن را خوانند که طحال میبرد و لیکن تاثیر اندر دارد
و اگر از بدن ابیر را لیچ با هم نهاده و گویند بیخ گیر درست و گوینده سیف است ولیکن بهره قول اطلاعات و آنچه محقق است
نباتیست صحرایی و بستانی بزرگ دارد و گویند و در بستان کفه شود اسقوردیون اسقوردیون خوانند و قوم طلیه نیز گویند
و آن قوم بزرگ است بستانی سیر بری خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید حیض بیم دارد و در
تریاق فاروق است و در قوم الحنیک گفته شود بدل آن قوم بزرگ است و گویند عصاره گرم و خشک است اسفیداج اسفیذ خوانند
سفید است و کرف سفید نیز گویند و در ماء گفته شود طبیعت آن گرم و خشک است اسارون بیخ نباتیست برگ آن مانند برگ
نبات ادرون بود خرد تر و شکوفه در از غوان رنگ بود و لیکن تخم در بانه غلاف کم بیخ بود و بعضی شکوفه در میان برگ بود
و تخم در میان خشک بیم بود و در کوهها مصر و روم و در بعضی بلاد نیز میباشد و لیکن نوع بود غلیظ و رقیق و آنچه رقیق بسیار دارد
و شکل آن نیز دو نوع بود از ریشه کیز و نیم بیکر تر بود و زرد بیکر مانند سیران و اسارون آنچه در بستان بود و بستری به
نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم گویند اسارون بیخ سنبل رومی است و در بستان گفته شود و بود به ارد جهت درد ها
و معطفه سخن بود و اگر یک مثقال بشراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و استسقا نافع بود و سده جگر بگشاید و بول و حیض
برانیز

بزر بابسته که در معده جمع شده باشد و باهم از بر کند و سر و داد را خوش کند و جهت نزول آب و سپیدی که در چشم بود
نافع بود و مقوی معده بود و نسیان و امراض دماغی را سود دارد و در شکم پیاز در جه تفال بود بالا اهل دوان نافع بود و جهت استسقا
و حیض براند و رطوبت بود و جهت صلابت سپرز و مثانه و گرده را قوت دهد و در خراج مزمن رادر و ده ولد که چون بکوبند و بر
تازه بر سر شکسته و مالاک کنند بیان هر ورد که باد بر یک ریزه دو و نقط تمام آورد و گوینده مضر است بگرده و مصلحش عسل بود
و مصلح وی بیرون است و گویند مصرع برده که در آلام در آسینه ها باشد و حالینوس گوید بدل آن زنجبیل است و بالیم ترکیف گویند
که بدل آن در دار و ناگر صب و بسمل است و در دیگر عقلها قرد مانا زنی آن در شکسه گان مانده و گویند بدل آن نیز
فع است و دو یک وزن آن ماما اسغوم و سپار هر دو اسم آن است و گفته شده اسفیوش بز غیبون و بر غیره قانیز گویند و در عربی
قطیلون و آن را بر قطونا است و گفته شود اسفاناخ باری کوا اسپانا خ گوینده طبیعت آن سرد و تر است در اول و گویند
معتدل بود میان حرارت و برودت و لیکن بود نرمی و تری دارد و در قوت جلا بود و رطوبت معده بکرداند
نرم دارد و روده ها و مهرا بود ها و در شش سینه که را بر ابرد سود دارد و در طعام مصلح او سرد است و مصلح وی بکا
و نفطا و دراجیش بود اسقوردیون حب الهندیه است و گفته شود اسطوفیلین اسطوفیلین است و بسطوس نیز گویند و آنکه
و آن جزر است و گفته شود اسد الارض گوینده مارزیون است و صاحب منهاج گوید بحقیقت که از نبات و بعضی
دشتی خوانند و گفته شود که اسد الارض یا نبات که بیونانی حاما الاون المس خوانند و بعضی آن مارزیون سیاه است و سفید مارزیون
و حرملا گفته شود اسلیان بیونانی اسفیدان گوینده و آن نوره است و گفته شود اسقیل جنی و بصل الفار گفته شود و
شبیه بصل خوانند و گوینده نعلکبر گویند و بپارسی واله خوانند و آنکه نیز خوانند و آن بر درخت صنوبر بود
در بط و غیره به جده شود و بهترین آن سفید و خشبی بر دو انس نوع عصری بود و آنچه سیاه بود بهتر است و دانه بود و در شده
در کردن نیز بایر و کلیه تازه و کوفته و ز و طبیعت آن جالینوس گوید و گرمی دارد و معتدل است و در در قبض تلخ
است و بعضی گویند گرم بود و در آخر دوم و خشک بود در دوم بو کار در هست مفتح و نطفا بیم ماما نافع بود و اگر بر خورانند
و در آن نشینند حیض براند و در رحم را لکلیس و دهد و قی را ببندد و معده را قوت دهد و خفقان را نافع بود و قوه دل

دشته ورم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا بکنند سود دارد و محلل خلطی بود که در عروق جمع شده باشد و قوت باه زیاده کند
و منی بیفزاید و قوت قضیب دهد و شیر زنان را زیاده کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا دهد و اگر در شراب بپزند و آن را
بیاشامند سود بود جهت گزند که جانوران را و از جمله منومات بود و اگر در شراب نقیع کنند مقدار یک درم باید ...
... مضر بود ... و مصلح آن ... است و بدل آن ... **اسد بیرون** و از ... است گفته شود **اشترغاز**
... به عربی خوانند و به تعریف اشترغاز ... است ... و ... از ... است و ... از ...
دار ... و طبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر درجه سیم و مصلح آن سرکه ...
... استعمال کنند ... سرکه ... جهت معده ... نافع بود و قوت ... دهد و اشتها باز آورد و ...
... معده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم بود ... نافع بود ... سرکه ...
... و بدل آن ... است ... در شراب ... **شقاقل** شقاقل و ...
و شقاقل و ... نیز گویند و آن ... است ... گویند ... آن ...
زنند و ... طبیعت آن ... گویند گرم ... در سیم و در دوم گرم و خشک ... کند و قضیب ...
... کند و شیر زنان زیادت کند و ... در ... آن ...
... کنند ... و ... و مضر بود ... و مصلح آن ... و بدل آن ... **اشنان داود**
... گفته شود **اشخیص** ... است و آن ... است ...
... سفید بود و بعضی ... و ... گویند ... بسیار بود ...
... و ... بود و ... گفته شود **اشق** ... خوانند ... نیز گویند و آن ...
... گفته شود اما ... صاحب منهاج گوید ... است و مولف گوید ... است ...
... خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول و خشک است در ... گوید گرم و خشک است ...
که سفید ... بود ... گوید ... بود و ... گرده ... و ... جلا ... کند ...

و اگر

و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ... و ... کنند ... و ... نافع بود و ...
... بود و گرم ... با ... خلط ... کنند ... بود و ... است و ... نافع بود
و ... بود و ... دارد و ... نافع بود و ... خلط ... چشم ... را باشد
جرب چشم ... و سفیدی و تاریکی را ... کند و جهت ... نافع است ... و ... نافع بود ...
... از شکم بیرون آورد و اگر بخورند ... و ... کنند ... و ... آن ...
و چون با ... کنند و ... نافع بود و اگر با ... کنند و ... کنند و ...
... و ... از ... است ... آن ... و ... است ... و گویند ...
... و گویند ... سفید است **اشراس** ... است و قول صاحب ... است ... است ...
قول صاحب منهاج و صاحب تقویم ... است ... خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه ...
گرم بود در درجه ... و ... بود و جهت ... کنند و ... و ...
مرض ... بود و مصلح ... است ... نافع بود و ... بود ... آن ...
بود **اشنان** ... گویند و آن ... است ... گویند و ... آن ... است ... و ...
... لطیف ... آن سفید بود و طبیعت آن گرم بود در ... گوید گرم و خشک در درجه ... بود و ...
بود و ... بود و ... درم و ... بود و ... درم ... آن ...
و ... درم ... و ... درم ... مضر بود ... و مصلح ... و گویند ...
... **اشنان ماشیا** عصاره ماشیات ... گفته شود **اصابع صفر** ...
مانند کف ... و صاحب تقویم گوید ... است ... و ... است که ... بود ...
و ... گوید ... و طبیعت آن گرم و خشک است در ... غلیظ ... و جهت ... نافع بود
و ... بود ... و ... گوید ... نافع بود و در ...

ساکن گرداند و چون دو سه روز بخورد در رفع بیت نافع است و در مفاصل و ریشه را بغایت سودمند است و بدل او در رفع جنون و صرع
یک وزن و نیم آن بیخ اسطوخودوس و چهار دانگ سعد و دو مثقال بود و بالیت بدل و مصلح آن حب الآس و ... بود **اشنان شنان** عصاره
ما ... است گفته شود **اصابع برس** فقاع ... است ... بود و ... صاحب جامع گوید شنیده‌ام ... است و صاحب منهاج
گوید ... است و قول صاحب جامع محقق است که ... است و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و صاحب
گوید در دوم ... بود ... نافع بود ... بود و ... گوید ... در مفاصل بود ...
وقت ... صاحب منهاج گوید در قوت مانند ... بود و ... آن نافع بود و صاحب ... در ...
... آن ... کنند ... **اصابع القصب** ... گوید ... انگشت ... آن
... است گفته شود **اصابع القلقاس** ... است ... و طبیعت آن گرم و تر است
در ... گفته شود **اصابع مخزن** ... مانند ... گرم ... **اصل السوس** اصل ... است
بیخ ... گویند و ... طبیعت آن ... معتدل است در گرمی و سردی و ... نافع بود و صاحب
... سینه و ... و ... گویند ... کنند ... صاحب
... و ... صاحب ... نافع بود ... کنند ... عصاره ... و ...
... عصاره ... و ... نافع بود ... نافع بود ... بیخ ...
آن ... است **اصول لا ... بیخ** ... بیخ ... است ... خود گفته شود
اصل الهوف ... گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم ...
غلیظ ... کند ... نافع بود ... کنند ... **اصل البحار**
... گفته شود **اصل القصب** ... بیخ ... گویند ... قوت ... کنند
بیرون آورد و ... کنند ... نافع بود ... کنند نافع بود و ...
... آن ... کنند ... قوت ... بود ... کنند ... نافع ...

بود و دارد **اصل رازی** بیخ ... است ... بود ... گفته شود **اصل ...**
... است ... گفته شود **اصل ... الابیض** بیخ ... است ...
... است بیخ ... است ... گفته شود **اصل ... الابغوان** ... گفته شود **اصل القلاع** ...
گویند ... گفته شود **اصل الفلفل** ... گفته شود **اصل الخنثی** ... است گفته شد **اصل ...**
اصل الکرفس است ... بیخ کرفس ... گفته شود **اصل الهندبا** بیخ ... گویند ... گفته شود **اصل ...**
بیخ ... گفته شود **اصل الکبر** بیخ کبر ... طبیعت آن ... گرم و خشک است در سیوم ...
طلا کنند ... کند ... بود ... و لطیف بود ... آن ... در ...
نافع است ... کنند نافع بود ... بود ... و ...
... کنند ... بود ... نافع بود ... کنند ...
... بود ... کنند ... بود و مصلح ... بود
و بدل ... **مطفین** ... است گفته شد **اصل الحوطیث** ...
گفته شد **اصل السوس** بیخ ... است چون ... کنند ...
نافع بود **اصل الانجدان** ... است گفته شد **آسف** ... است گفته شد **اسطرک** ... گویند ... آن
... گویند ... است ...
... گرم است در سیوم و خشک
و ... گرم و خشک ... بود ... بود و ...
و صاحب منهاج گوید مصلح بود و مصلح آن ... بود ... است و صاحب ... گوید ...
بود و مصلح ... بود و بدل آن ... است **اقراص ...** ... است گفته شود **اخوط**
... است ... گفته شود **اطیب** ... است گفته شود **اطاط** ... گوید ...

هر یه سندق [illegible] که [illegible] کنند و صاحب منهاج گوید [illegible] است [illegible] و [illegible] این [illegible]

و خلط و صاحب [illegible] گوید بعضی گویند [illegible] و بعضی [illegible] مخالفت [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] دارد و بعضی [illegible] سندق [illegible] و طبیعت آن گرم و تر است در [illegible] و [illegible] کنند و بار زنند کنند **اطریه**

[illegible] خوانند و آن [illegible] طبیعت آن گرم و تر است در [illegible] نافع بود جهت سینه و [illegible]

کنند با [illegible] دیگر [illegible] با سان [illegible] بود جهت [illegible] و [illegible] بود و مصلح [illegible]

و [illegible] بود [illegible] آن [illegible] خورند **آطرا** [illegible] است [illegible] **اظفار الطیب** [illegible]

نیز گویند و آن [illegible] است که [illegible] **اظفار الطیب** [illegible] صدف [illegible] طبیعت

آن گرم است و خشک در دوم [illegible] گوید در [illegible] کند [illegible] نافع بود [illegible]

و جگر [illegible] سود [illegible] بود [illegible] کند [illegible] و مصلح آن [illegible]

و بدل آن [illegible] **عین السرطان** [illegible] است که [illegible] **اغیرس** [illegible] است که [illegible] **اغیس**

[illegible] است که [illegible] **اغرسطس** [illegible] **اغبر** [illegible] از [illegible] دوات [illegible]

[illegible] **اقامون** [illegible] **اندرطون** [illegible] **اقرنجک** [illegible]

[illegible] و [illegible] آب [illegible] بسیار [illegible]

طبیعت آن گرم و خشک است در [illegible] بوییدن آن [illegible] جهت خفقان [illegible] نافع [illegible]

[illegible] و جگر و دل و معده [illegible] قوت دهد [illegible] کند [illegible] دهان [illegible] کند [illegible]

مضر بود [illegible] گرم [illegible] آن [illegible] است **افربیون** [illegible] است که [illegible] **افسنتین** [illegible]

و آن [illegible] دو [illegible] رومی [illegible] و [illegible] گوید [illegible]

[illegible] قوی [illegible] کل [illegible] سفید [illegible] آن [illegible] طبیعت

آن گرم است در [illegible] و خشک [illegible] و [illegible] چشم [illegible] جهت معده [illegible] معده بود

دو [illegible]

و قوت بدن [illegible] دیگر [illegible] صاحب [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] بغایت [illegible] معده [illegible] مفید بود [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] معده گرم [illegible] و مصلح [illegible] و بدل آن

[illegible] نافع [illegible] صاحب جامع [illegible] معده [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] گرم [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

افیون [illegible] است که [illegible] **افلنجه** [illegible] است که [illegible] **افیون** عصاره خشخاش [illegible] است مصری [illegible]

[illegible] آفتاب گرم [illegible] بود و آن [illegible]

[illegible] و طبیعت [illegible] است در چهارم و خشک [illegible]

سرد و خشک است در [illegible] مخدر بود [illegible] چون [illegible] کند [illegible]

[illegible] جهت [illegible] گرم [illegible] زعفران [illegible] کند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] دیگر [illegible]

در چشم [illegible] کند [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] و مصلح [illegible] است [illegible] و بعد از آن [illegible] حمام [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] است [illegible] و بدل آن [illegible] **افتیمون**

آن [illegible] خود است [illegible] آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] نافع بود جهت

صرع و تشنج [illegible] نافع بود جهت [illegible] بغایت نافع بود جهت [illegible]

که در [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible] در [illegible]

و صاحب منهاج [illegible] است که [illegible] بود [illegible] و [illegible] مصلح [illegible]

بر وغن بادام چرب کنند اگر تنها استعمال کنند در مطبوخ ولیع باید که بدرستی دانست بیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر بمعجون
خشک استعمال کنند شربتی از یک تا دو درم و دیگر نقوع خوانند اگر ارد خواهی بچهار درم و بدل آن زرنیخ و در شدت آن ز آن
تربد و ده و اکثر آن شاخ و کویند بدل آن اسطوخودوس و بسفایج است و کویند بدل آن نیم وزن او درم صابون است و مضر او بشش مصلح
کثیرا بود و حب بقولی کرده مصلح آن شراب عسل بود یا رب السیب **اقحوان** معرب آن را بابونه خوانند و کفته شده در بعضی کتب
دیبونا و زمانیون و در بعض شجرة الکافور خوانند و بابونه کاوچشم و در بعض و بابونه کاو خوانند بفارسی در بعضی برک
ذوز اول است و بیرون او سفید بود و هزار ذره دروی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک
در درم دوم است و بیم و خشک در درم سیوم و گویند نیکو کرده بزنند و عرق برزیده بود
نافع است و صلابت ورم و تحلیل کند چون زنان در آب آن نشینند و زنانی که حیض بسته بود
با بابونه بپاشند و بخور کنند بیرون آید و صاحب جامع قول رازی آورده است که ماده او در عقب
بهم و اکثر او یا تخم بدن کند و نشاط آورد و بکویند خوب آید و مقدار شربت او دو درم و مضر او بمعده
و مصلح او عسل است و گویند کثیرا **اقشرح** معنی آن رب است و مورد درخت و در کتاب او را اقشرح بمعنی
رب الحوائج و معنی او بسیار قوت منفعت و قوت در بدن گفته **اقولالسوس** ذخیره ابیات است در جبال لحطه تود
اتانیا عصاره قرظ است و قرظ ثمر درختی است که ادیم را بدان دباغت کنند و کاهیل گرد ضیق است و بعضی گویند نیک است
و گویند عصاره پوست انار است و بعضی گویند عصاره قرظ است و در بعضی کتب قرظ بابری گویند و این بعضی را در آن
سبز خوانند و طبیعت آن سرد است در درجه دوم و خشک است و در سیوم و گویند سرد است و خشک و در اول و دوم و سیوم و نیک بود
باز خوردن بکرد و بکذارند و قطع خون کند و چون بپاشند یه زخم بود و اسهال را بمرو و آرد معده و شکم ببندد و حقنه کنند خوردن
هم چنین نافع بود و اکر داید او را دو سه درم چشم بیاورد و در علاج اکر چه قوتش کم بود و نیست و اکر در بیماری کرم طلا کنند بود
و بدل او در خفقان بود یا صندل و ادهان بیضه مورد و آن **اقستون** بشراب زیت سماق خوانند طبیعت آن گرم است لطیف **اقحا**
ارمان نام نباتی است کفته تود **قوسی** گویند بدل است کفته تود **اقاروفا** عود است و کفته تود **اقعبا** قیثیا که بید

اکرنا

کفته تود **اقومالی** نام اصل است و کفته تود **اقط** بپارسی کشک گویند و بیز خوانند و این مولف گوید کشک را بیشتر تر از ذکر آن
حصار خوانند طبیعت آن سرد و خشک است شکم ببندد و خاصه بریان کرده را در هضم زود و معده را بدرد و مصلح آن روغن و ابن خوردن بود
اقطی خمان گویند و آن دو نوع است بزرک و کوچک خمان بزرک را خمان خوانند و کوچک را خمان اقطی و ثمر آن را نیز گویند و کفته تود
اقطن بعنت الورسیسالی است کفته تود **اقیناقی** بیونانی معنی آن ترکیه السقمونیا است و آن بلادر است **اقیشال اراقیقی**
بیونانی معنی آن ترکیه افتیمون است و آن شکار است و کفته تود **اکج** نقاع است و آن نزد است کفته تود **اکردفس**
کرفس است و کفته تود **اکردیکس** زروند است و کفته تود **اکرفس** جوز رومی است و کفته تود و بعضی اکرفس گویند **اکشوث**
کشوث است و کشوث را زمعول بیز خوانند و در صفت بزرگ کفته تود **اکلیل الملک** گیاهی است خضر خوانند بپارسی اکلیل الملک بغیر از آن
که ماده ده رسیده بود و در رنگ زرد بود که بسفیدی مایل بود و چون شکافته شود و ثمر زرد دارد و طبیعت آن گرم و خشک است در اول محلل و ملین
اورام صلب است که در ظاهر بود و ختانی باشند و اکر با ختمی بود بهم جمع کرده بر زخمها طلا کنند نافع بود و هم چنین اکر تنها بنویسند و بپاشند
و درد معده را ساکن کند و هم عصاره او در چشم نیز با ابسنج بپاشند در دو کرش تر کنند و درد کوش ساکن کند و هم چنین با بنفشه بیز
و در ورمها گرم که در چشم و رحم و مقعده و نشستن بود ضماد سازند نرم کند و هم چنین بپاشند خلط که دارد و شراب زرد نقل
کند و هم پاشند اما مضر بود بنشستن و مصلح او عسل بود و بدل او بزر سیون بود بوزن آن بابونه و کرفس اگر در بوزن آن بابونه ماوردی
هم وزن آن وزن **اکتمکت** صاحب منهاج گوید چوب است در تر او کویند بندق هندی است و گویند حرزه است و آن در بها
صاحب منهاج امه الاوات خاطره و قول صاحب جامع در این مختصر است که در او حجر العقاب و حجر النسر و حجر الولادة خوانند و دو بیونانی الاطیس
و بعضی ابن سهم الحکت گوید آن سنگی است زنده زنان را آسان بکند و مولف گوید مانند جوز بغداد از جوز بوا و بقدر نرم حجر مخاتبت بند
سنگ در هم زرد و در آن حجر بیرون و در آن ستیمی و صلب بود و در زمان جنبانیدن آواز کند و در آن مقلیت حجر بود و جمع کنند و سنگ زرد دو
و در آن مغیث طعم کفک شاه بعلول بسرار بکیرند اکن بجسیس خوانند و حصیه ابلیس و مهد ابلیس نیز خوانند جمع آن جلب آن حبل و همیشه جمع کنند
تنها بسیار آن نیز بپاشند و اکر در حضرت و بران زنان آبستن بپاشند آسان بزاید و اکر در ادویه که در وی چیزی سنگ باشد
آن را بزنید و اکر سحق کنند و با شیر زنان زند که زن زاید بکشیم بیاراید و بحور آرد و کرد آبستن شود و شرف آن را عرض کردند از چون آرد

کرند و با کسی مخاصمت کنند برو غالب شود و اگر بر درختی بندند که بر نیاورد و میوه بریزد از دو آن باز ایستد و گویند که آن بدل نادر است

الماس جوهری است مانند آبگینه و چیزی را بشکند سخت است سرد و خشک است در چهارم و با قوت است و آنکه کشنده است چون بیاشامند بمیرد و گویند کسی که

دیگر بدن است در دهان نگاه دارد آنکه زهر کشنده است گویند هلاک شود و سخت است بیارم در آنکه بگرده ریزه گی بود و خوردن او

ریح انگیز باشد طبیعت او سرد و خشک است الکوزان رهن الحمامه است که آن را اکل النفس فرفیون است که آن را السکا کوی است

داغ جوزی است و دانه او را انگوا هست که آن را المبلوط کشت برگست است که آن را الاطیبی بلبلات است که آن را

السنة العصافیر لسان العصافیر است که آن را الربع نوعی از نبات خوشبو است و بیرون از زمین کوه ریشه گویند در مجاهدات که آن را

اللط ثوم است و تازه او را ثوم الحیه نیز گویند و آن را هر دو لیمو و سبز است که آن را الایرون ریاحین است که آن را

اللبه چیزی است خوش که گویند طبیعت او گرم و تر است در دوم و قوت آن بدین که در سوم بیشتر است و بند نافع بود جهت عسر البول

و کثرت خوردن چیزی برای غذا کنند و این دارو که گوید معده را بدرد و امراض و وجع در سینه ریه بخیزد خفقان در اعضا و امراض سرد

دیگر که را خوردن نافع بود البسی میوه ناشی الاهلی خوانند نوعی از جوز الهند است که آن را امارن حماما الحمامه است که آن را

ام موسی دانه جوزی نام است که آن را اشاد الارض زغار کرم خوانند و آن حوالی است که آن را الطلشت سقط است

المدانست و الملاجون نیز خوانند العابص بعضی و دیگر عصیر حصرم است جاودان که گویند در حصرم که آن را

البوه عود بوی است امیر باریس امبرباریس نیز خوانند که آن را امامیلی گویند نوعی از زعرور است که گویند عجمی

دغل از عصم است آملج بار هندی گویند بهترین آن سیاه بود و لاهی مولف گوید که از آن آورده که بهترین آن بزرگ است

کرانی آن نرم باشد و کوتاه بزر بود از جزیره هندوستان آرند و ابو ریحان گوید که همه صفات بلیله است بجز آنکه طبیعت آن

سرد است در دوم و گویند در آخر خشک است در دوم و بعضی گویند گرم است و اصح حال خشک است و از زرد تقویت معده دهد و قابض باشد

و حفظ دماغ بارات کند و تقویت چشم کند و موی را سیاه کند چون با آب آن دخانه خضاب کنند و جهت پیشی طعام باز دارد

و جهت درد بسیار سود دهد و بواسیر را و طعم بر نهد و اگر در هر آن تیز کرده کنند و با آب صافی و دهان پنهانند و سایر اعراض آن باشد

دستار است و چشم جهانند سفید که در چشم بود سود دهد و معده را قوت دهد و بدرد کند و تابعات آن آملج گویند بدل آن

بلیله

ام غیلان درختی بود بیابانی و معروف است بود که آن را عربیه گویند و طبیعت آن سرد و خشک است و بالعکس نیز گفته اند و ضماد سود از آن ورم

بگشاید و برگ آن در سیاه کردن موی و رنگ نافع بود و چون به بیند دواء مولف گوید در این عمارت اضافت نموده انجبار

نباتی است که برگ او چهار رویه و سرخ رنگ بود و گویند در میان سبزی بود و دور روید است و تخم آن از غلغل خوانند و سرخ گویند و انجبار

از ادویه شریفه است و ملح عروق آن و عصاره آن تیز است بی آب است بود از نباتی سرخ رنگ کنک طعام که آن را کوبند

و با قرص نهند و سنجیده باشند جهت نقرس نافع بود و از هر عضوی که باشد قصبه الریه و حجاب سینه و سیم اقعادا و سر را کوفته

و قوت بجا دهد و شکم را ببندد و بدل آن زمخت سازد و ریش بشمشیر پاک کند و قطع خون کند و شش را عیب را نافع بود و

در اسهال است انجدان صمغ است و گل درختی که ابوالمنفعت خوانند بیاری خطمی گویند که آن را انجرا بارسیس بیامر ورد

خوانند و از عرض و در زمستان بهم گویند بهترین آن است که بغایت خوب رسیده بود و لون آن سرخ بود و که بسیاری بابس بود و شیره

و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم صفر را تسکین کند و قوت معده و دل و جگر بدهد و قوت بازدارد و تشنگی بنشاند و آب رانافع بود

و برد و رد است گرم خوار کشنده سود دهد بود و قطع نزف دم کند و تقویت جگر گرم بود بخیر باد و به گرم و خشک مخلوط سازند و تشنگی

سرد از جگر و روده بود و ببندد و جهت معده که ضعیف شود و بسبب تب طبیعی نافع بود اما مضر بود که طبیعت را بیابان است

و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و نیم وزن آن کرنب صندل انقرن بر لاکی است که آن را

انجرک مرزنگوش است در آن داروی انجرک گفته شد انجتون رازنی که بود و آن رومی است در دوا گفته شد انیسون

بادیانی بابا رومی خوانند و آن دو صنف است یکی رومی و دیگری نبطی است قوی و بهترین آن رومی بود و

گرم و خشک است در سیم و در دوم و نیز گفته اند گرم و نرم در دوم و بادها را از شکم بدر کند و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق را

مسکن است و چون دود در شب بخورانند صداع سرد و زکام را نافع بود و سده جگر بگشاید و قوت جماع برانگیزد و در دفع

سموم جانوران بکند و اگر سحق کنند بار دیگر مخلوط سازند و در کوری چکانند در گوش نافع بود و جهت استسقا دفع نفخه

و از از قوت بود و چون در چشم کشند سبب آن را نافع بود و تقویت آن کند و جگر و سپرز و گرده و مثانه در دم ورم است

و اگر سحق کند و سبوس سازند را گندم و سبب آن از عفونت تب و زکام بود و نافع باشد و سحق کرده ضماد بر آن کنند و صبح و شام ...

آن تخم نبات است و گویند بدل آن کرویا است انار کبرا گویند خشخاش بری است گفته شود انب تا زبیب الجبل است و [illegible]
گویند و گفته شود انجدان و آن دو نوع است سپید [illegible] انجدان خوانند و [illegible] گویند و آن درخت حلتیت است و [illegible] صمغ آن درخت
آن سفید بود و سیاه بهترین آن سفید طیب بود و از آن [illegible] بود و حلتیت طیب صمغ [illegible] طیب است و حلتیت منتن صمغ
انجدان منتن است و انجدان [illegible] است و تخم [illegible] و انجدان [illegible] گفته شود طبیعت
آن گرم و خشک است در سیم [illegible] جهت زهرها [illegible] کشنده و [illegible] کنند [illegible] چون با موم و روغن زیت [illegible] بود
[illegible] جهت عرق النسا نافع بود و اگر [illegible] بود و [illegible] کنند [illegible] نافع بود و اگر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] بود و [illegible] بود و [illegible] سعده [illegible] رطوبات معده [illegible] کند و [illegible] آورد و [illegible]
کرده [illegible] بود و [illegible] لطیف کنند و غذا [illegible] کند و بدل آن [illegible] آن [illegible] حلتیت [illegible] گویند
بدل آن [illegible] گویند [illegible] الجنطیا [illegible] گویند و [illegible] گویند و آن [illegible] مصری [illegible] بود [illegible]
[illegible] المدبر [illegible] خوانند [illegible] و آن [illegible]
گفته شود الفناق [illegible] است و آن [illegible] گفته شود انجبا [illegible] گویند و آن [illegible] است و گفته شود
ارنبا [illegible] است و گفته شود انطونیا [illegible] است طبیعت آن [illegible] سرد و تر است نافع بود جهت [illegible]
انبه [illegible] است و [illegible] خوانند و آن [illegible] است و گفته شود انزروت صمغ [illegible] که
[illegible] خوانند و [illegible] سفید بود و [illegible] و چون حرارت [illegible] گرم [illegible] کرده
و [illegible] گویند [illegible] سفید بود [illegible]
طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در [illegible] نیک بود [illegible] سفید [illegible] کنند در چشم کشند در چشم [illegible]
بود [illegible] بود و [illegible] بود و [illegible] صمغ [illegible] نافع بود جهت
درد چشم و سپیدی چشم [illegible] از چشم آید [illegible] در چشم باز دارد و [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
نظر [illegible] کنند [illegible] بالا [illegible] انزروت [illegible]

[illegible]

که [illegible] بود و [illegible] چند روز [illegible] بود و بدل آن [illegible] است و [illegible] آن صمغ عربی است انغوزا
[illegible] است و گفته شود انالیقی [illegible] است و گفته شود انجوج عود است [illegible] گفته شود انفحه [illegible]
و طبیعت [illegible] گرم و خشک است و [illegible] گفته شود انفحة الارنب [illegible]
چون [illegible] باشند [illegible] نافع است و [illegible] است و [illegible]
[illegible] نافع بود جهت [illegible] عقرب [illegible]
باشند [illegible] کنند و [illegible] باشد [illegible]
و اگر [illegible] نافع بود و [illegible] باشند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و اگر بچه [illegible] کند [illegible]
و [illegible] نافع بود و اگر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر [illegible]
بیرون آورد انفحة البقر جهت [illegible] آن بود [illegible] انزما [illegible]
و [illegible] گفته شود انفحة الجمل [illegible]
دفع زهرها [illegible] بود و [illegible] باشند موافق بود جهت [illegible] معده و انفحه
[illegible] آن بچه [illegible] بود و چون زن [illegible] انفحة [illegible]
که اگر [illegible] گرم [illegible] باشند [illegible] قوت [illegible] کند [illegible]
[illegible] که [illegible] نافع بود جهت [illegible] معده [illegible] انفحه
[illegible] باشند جهت [illegible] نافع بود [illegible]
و بچه [illegible] انفحة الثعلب [illegible] آورد و چون [illegible] باشند
انافرنی [illegible] است که [illegible] آن [illegible] بود و گفته شود انقردیا [illegible] است و [illegible]

که مانند دلست و از [illegible] گویند و در پارسی گفته بود **انار فرنگ** نامیست و آن انواع رمان مصر بود و گفته شود **انجره**

گزنه است و از بزر گفته شود **اوریاله** و او نیز گویند [illegible] معنی آن [illegible] عسل و مس [illegible] نیز خوانند و آن [illegible]

که از رمان درخت [illegible] و آن مانند [illegible] لطیف [illegible] و بهترین آنست که [illegible] بود و طبیعت آن گرم

و تر است [illegible] بود [illegible] کنند و [illegible] نافع بود و [illegible] چشم [illegible] کنند نافع بود و اگر [illegible]

با چهار یکی آب [illegible] و خوردن آن [illegible] و باید که هر کس که خورده باشد [illegible]

نخسبد **اوعادا** [illegible] عصاره [illegible] **اوسیلد** [illegible] و طبیعت

آن گرم و خشک [illegible] غلیظ بود [illegible] **اوداسیلیون** [illegible]

[illegible] **اوقیبن** [illegible] **اوقطربنی**

[illegible] **اواز** [illegible] نوع [illegible] و طبیعت آن گرم [illegible]

[illegible] غلیظ [illegible]

کشنده بود **اوذر** [illegible] **اوبرماله** [illegible] **اهلیلج اصفر** [illegible]

گویند بهترین [illegible] و طبیعت وی سرد است در [illegible] و خشک است در دوم [illegible] چشم [illegible]

نافع بود و خوردن آن خفقان را سود دهد [illegible] صفرا [illegible]

نفع کنند [illegible] معده [illegible]

[illegible] دندان [illegible] معده نافع بود [illegible]

و مصلح وی [illegible] عسل [illegible]

[illegible] **اهلیلج الاسود** [illegible] هلیله سیاه [illegible] طبیعت وی [illegible]

[illegible]

[illegible] منقوع

از بجدرم [illegible] و غیر منقوع [illegible] و خوردن آن [illegible] و مصلح آن عسل بود و بدل آن هلیله کابلی

اهلیلج کابلی بهترین [illegible] و طبیعت آن سرد و خشک [illegible]

عقل و حفظ بیفزاید [illegible] استسقا [illegible] بریان کنند [illegible]

[illegible] صفرا

[illegible] طعام

[illegible] معده [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] **ایرع** [illegible] **ایلقان**

[illegible] **ایل** [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

مانند [illegible]

در چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معده [illegible]

[illegible] عسل

[illegible]

و درمان درد دمغانه را سود بود و جهت نان عایض که سیلان رطوبات از رحم باشد سود دهد و جمیع آماسها را نافع بود و جمیع
باد و بیه که موافق این رخت بود بیاشامند اما صفت خواص این آشامیدنی شایع در درد دیگر گوارد کنند و در اکحل کرده در آن
حمام بیاویزند تا پخته کرده و مانند این یا بود بنید موافق بود و جهت حیض که سیلان آمده است و در بر بود که سنون کنند
دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند کرم دندان بکشد و چون با سرکه بپزند و مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در خواص
این زهر آورده است قرن ابن یوحنا گفته است هر که بیاشامند در برص و بهق طلا کنند و در آفتاب نشیند نافع است و اگر بیاشامند
بیرون آورد و دفع کند و اگر بر او قرحها بود که کار بر شیند بر شقاق دست با طلا نماید زایل کند اگر روغن آن کودکان که قولنج
باشد طلا کنند نافع است و جهت پریشان و در نار طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل در زنان بمحیض بندند
و دیسقوریدوس گوید شیر ماده بر دوی جمیع زنان نهند زنان ظهر شده و در بخور به کار گیرد منع آبستنی کند و گویند از جمیع بنفشه سائلند نافع بود
و این زهر که گویند اگر آنکه پاره از پوست و بیخ او دور از هیچ مار کرد او نکرد و دیسقوریدوس گوید خشخاش در چون بریان کنند جهت قرحه
امعا و قطع اسهال را نافع بود و جمیع بیابانها جهت سم سهام ارمنی نافع بود و تصعب در جنگ کنند و سحق نمایند و بیاشامند
با هم ابر بگیرند و سعوط آورده و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده ای که در آن که دود کند دافع زهر آورده است و در خواص
که جمیع دمال و در بیجان نابینند و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و در صفت النده در حال سعوط آورد و در بیرون [illegible]
که طلا کنند سیاهی که کند همو گوید ابل از ابن زهرویه است اگر [illegible] بر روی زنند در دو [illegible] خشک طلا [illegible]
بخورد چندانکه گویند قرن ابن محرق در قولنج را نافع بود تا محرق که گویند در ساعت ساکن گرداند **ایرسا**
بیخ سوسن است آسمانگون و نام وی [illegible] اگر چون قوس قزح است و گل در رنگ سفید و اکثر بنفش بود و طبیعت وی
گرم و خشک است در دوم نافع و تسخیر و صداع [illegible] نافع بود و تنقیه لطیف بود و اگر بکوبند و نقش طلا کنند [illegible] کنند و سینه و ریه
از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و اگر بکوبند [illegible] بر موضع زخم طلا کنند نافع بود و جهت [illegible]
بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران و مطحولان نیز نافع بود و [illegible] نافع بود [illegible]
کشنده داده به سینه و اگر [illegible] ورم [illegible] با عسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا [illegible]

و نبات را نافع بود و خاصه در غشی که در [illegible] باشد و اگر با عسل [illegible] کنند و [illegible] بگیرد و بچه چندانکه [illegible] جمیع سنون کنند
و بر حنظل بر ورد و جهات سبب خال کنند [illegible] و اگر [illegible] بر رشتی که [illegible] باشند و [illegible] نبود
و هر که خال کنند در ده [illegible] در بیخ [illegible] کنند [illegible] مضمضه سازند درد دندان و [illegible] نافع
و اگر در آن نشیند صلابت رحم و درد دندان که از رطوبت بود نافع است [illegible] گویند [illegible]
و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش را ساکن کند و منع نزلات کند و [illegible]
سبل و در [illegible] اسهال آب [illegible] و در آن [illegible] مانند [illegible] چنین گوید [illegible]
آن [illegible] شود [illegible] بادرنج [illegible] بود و در دست [illegible] اما [illegible] بود و اگر [illegible]
نهند که در [illegible] **باب ٤٢ بادرنج** واقع گویند [illegible]
باقلا جو گویند [illegible] طبیعت وی [illegible] معتدل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و قطع ادرار بول کند و چون با آرد [illegible] و عسل [illegible] نافع بود و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کننده و بر سر ودر روغن مطبخ باشد و با آنکه زبره دور آبزن و فلفل و نخود آن و نوعی خرند و بعد از آن ریختن زرده بامیزه اول رطوبت
نافع بود باقلی قبطی جامه است گفته شود بادروج قسم است بابری گویند و بشیرازی بیرزو آن نوعی است کی برگی
دیگر و جمیع آن و کلی سفید سبک است و آن خشک بود و به زبان بود و به رنگ تا جمع حصیده تیز دارد و فی برنج از آنجا طبعیت آن گرم است
در سیوم و خشکست در دوم و گویند ترست خرد آن تناولش و بعد آنکه بود و نیز آن بخور دهند و در زیر خرد یکی کننده
حیض را و زد بجه بنیاد زود و جمع تیز آب و دفع آن باشد بکه بنیاد زده و دفع زهر آنکه خواه ماره و خواه عقرب و دیگر در یم
کننده و در خنازیر ضماد سازند نافع بود و گویند اگر در یم با آب بیاشامند در بر بروده جمع عفونت بیاشامند عضو کنند و از آن
کرده و مجرد آن منفعت بدکر استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید بوئیدن آن بود جهت صداع سرد و در آکویش که از سرد بود در آن تحلیل کننده
بی ادویه و جهت جرب چشم نافع بود و در آن که دماغ رطب و مستعد بلغم بود و شیخ الرئیس گوید مضر بلغم بود و اگر حل کننده مسهل
داخل نیایند مضر جگر کشد بود و سنگ آن بیرون اندازد و بدل آن اسان نایند و لا مضر بود و مصلح آن اسکنجبین است و فاعل
گوید بدل آن دو وزن سکنجبین است و شیخ الرئیس گوید بدل آن بوزن سکنجبین است و وزن آن جاورس باقلاء مصری
ترمس است گفته شود بادرنجبویه بادرنبویه گویند و بادرنگ و بترکی ... گرنید بپارسی بالنگو گویند بهترین آن
تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند مفرح بود جهت علتهای بلغمی و سوداوی بوی دهان را خوش کند و نافع بود جهت
جرب و شده دماغ و دل و جگر و معده و مفرح تمام بود جهت تقویت دل و فرح آن بنظیر ندارد و خفقان را بهر کند و
صاف کند و فواق را دفع کند و مقدار شربتی از آب در ... درم بود و آنچه گوید مضر بود بر کسی و مصلح آن ... عربی است
و اگر ورق آن ضماد کنند با شراب بر گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و
بالطبع آن منفعت کند جهت دردها دندان نیکو بود و اگر بیک ضماد نماید بر خنازیر تحلیل دهد و همچنین برود و در ... ضماد نماید
سا ... و کلا دار قوامی ... و اگر چون جهت جمیع ... ورق و تخم و بیخ آن ... خشک ... کننده و بادرنجبویه ...
بینند و در جهت نگاه دارند ملازم که باخود داشته باشد هر کس که دید آنرا بیند ... دارد و مجرب ... نگاه دارد ...
بود و مؤلف گوید ... مجرب است خوردن آن در تقوی دماغ و جگر بود و دل و معده و خفقان بود و در ...

دوقوا

در خفته بود ... نافع بود در مفرح قلب المحزون خوردن وسع دیمای در تفریح بوزن آن ... رجان ... تشنگی وزن آن
انجاست بارزهر مجرانس است گفته شود بادآورد خوانند ایضا گویند و شاخهای ... دروغ ... عرب بود ... شیر
رومیه آن در ... ساعیاست بود قدر آن مقدار ریگ کرده ... بیشتر در دیار ... بود در ... برگ بیرون کند ...
و با شفا ... و سفید شود و در سنگ ... و سفید رنگ بود و شیح و سفید تیر بود و گلها زمانه خشک ... بود و بیا ... بود
در عرصه دو خار ... سفید و ... و طبیعت آن گرم و خشکست ... و ... بلغم
بلغم نافع بود و در قوت ... نافع است ... تخم او ... نافع بود جهت ... ضعف معده
و درد دندان ... آن منفعت کنند و گزندگی جانوران ... عقرب ... نافع بود ... و فی
جون بجوشانند جهت ... در معده و اسهال کهن نافع است و بول براند ... نافع بود و اگر تخم آن را
بیاشامند گزندگی نافع است و بول براند و ... و گزندگی جانوران و اگر ... آن حک کنند بیت
سوده بود ... آن ... و ... لا مضر بود ... و مصلح آن ... بود و شیخ الرئیس گوید بدل ...
و در دوستان ... ازرا ... بادنجان ... و معده و ... و بهترین آن ... تازه بود
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و اگر در روغن بریان سازند ... و اگر در ... باسرکه ... و در معده
اگر در ... بود خون سیاه زند ... و مولد ... سده ... و اگر ... از ... رنگ ...
کهنه ... بود تازه ... بود ... و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند
شده و جگر ... بود ... و اگر بادنجان زرد ... و اما ... آن ... بسازند ... کلیتین
و سپلان ... طلا کنند نافع بود و اگر ... بر ... طلا کنند نافع بود و ...
بادنجان بود ... آن بادرنگ ... طلا کنند ... و گویند مقوی معده بود
و قطع ... بجهت ... و خوردن ... آن ... با سویق کنند و با روغن ...
بریان کنند یا با سرکه ... بابونج بپارسی بابونه گویند بهترین آن ... تازه زرد ... برگ بود و طبیعت ...

گرم و خشک در اول ... نضج و لطف بود و ... ورمهای صلب را نرم کند و ... نافع بود و ... تنها ... [illegible]
... از عفونت ... بود و بلغم ... و اگر بجوشانند و در آب ... سنگ گرده ... و حیض و بول ... [illegible]
و اگر بیاشامند بول و حیض براند و بچه در وقت ... بیرون آرد ... و ... [illegible]
اعصاب ... نافع ... جگر ... گشادن ... نافع است و اگر ... [illegible]
بر ... آن ... چشم را پاک کند ... و ... چشم ... [illegible]
گرد ... و بدل آن ... گفته ... **بارزد** ... [illegible]
و آن ... گرم است در دوم ... طبیعت ... گرم است در سوم و خشک ... [illegible]
... چشم ... چشم ... [illegible]
... چشم ... نرم ... [illegible]
... نافع بود ... گرم ... نافع است ... [illegible]
... آفتاب ... [illegible]
... [illegible]
... چشم ... و بدل آن ... [illegible]
بابونه ... گفته شد **بارزد** ... گفته شد **بارود** ... [illegible]
بابیا ... **باطس** ... گفته شود **بارسطاریون** ... [illegible]
... گفته شود ... **براالم** ... گفته شود **بتیع** ... [illegible]
... [illegible]
... گفته شود **بجم** ... گفته شود **بخشناث** ... گفته شود **برشیاناذار** ... [illegible]
... **بخور مریم** ... [illegible]

... [illegible]

حشیشی است ... آن ... [illegible]
... [illegible]
و بچه ... [illegible]
... **بدلیون** ... گفته شود **برنانیا** ... و گفته شود **بستان** ... [illegible]
... [illegible]
... **برزوق** ... [illegible]
برز ... گفته شود ... **برنج کابلی** ... [illegible]
در ... و خشک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **برطیلا** ... گفته شود **برلغث** ... [illegible]
... گفته شود **برسن** ... [illegible]
... **برغبک** ... گفته شود ... [illegible]
... **بروسدم** ... گفته شود **برعوظی** ... گفته شود **برنجاسف** ... [illegible]
... گرم است در سوم و خشک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مؤلف گوید به شیرازی ... خوانند و شیخ بیان او چیز کرده
در قوت مانند کاغذ بود و در برشته وی تجفیف باشد بارد و طبیعت وی سرد و خشکست در دوم اگر در جراحتها بریزند ملتئم کند
و اگر در سرکه تر کنند و خشک کنند و در زخمها نثور کنند نافع بود و خاکستر آن آنکه کرده در بینی بود دارو و حبس خون کند
غذا و چون برشته ... مانند شکر **برسیانا** نباتیست و تخم او مانند ارزن بود ... استعمال کنند به شیرازی ... گویند
برطانیقی صاحب منهاج گوید ... ارزنست و گفته شود **برسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبال و شعر الارض ...
... سودا ... ضعیف بود و ... گویند سیاهی ... آنکه ... گویند منبع ...
در ... و ... طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی گویند
سیل ... دارد ... بود و ... از فضول ... کند و ... نافع
و بول و حیض ... چون بپاشند ... و تشنگی ... نافع بود و ...
... باشد ... نافع بود ... کند و اگر بپاشند بر
و ... نافع بود و اگر با ... روغن ... و ... طلا کنند ...
و ... و اگر ... نافع بود ... مضرت ...
و ... گویند بدل آن ... **برقوطی** برقوطانست ...
کرده شده در الف **برنیس** ... گفته شود **برهناج** ... گفته شود **بردونیا**
... گویند گفته شود **برنا** ... گفته شد **بربون** ...
شود **برسوم** ... است گفته شود **برز قطونا** ... و ...
و آن ... که ... دارد ... و ... کننده ...
... طبیعت ... در دوم و گویند معتدلست ... حرارت ...
... کند و اگر ... طبیعت ... و ... بود ... نافع بود

خاصه طفلان

خاصه طفلان و لعاب ... و ... نافع بود ... گرم ... و ...
... بود ... کشنده ... بود ... کسی که ... کرده ...
... کننده ... طبیعت ... گرم ... **بزر الکرفس البستانی**
تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشکست در دوم بول و حیض براند و ... جگر و گرده ... و ...
... بود ... که ... نافع بود و ... اما مضر بود ... آن ...
... کند ... باه ... آن ... غذا ...
تخم کرفس ... است و گویند ... **بزر الکرفس الجبلی** ...
و گفته شود **بزر الجبارزی** ... طبیعت آن معتدلست در حرارت و رطوبت ...
... کند و ...
کننده ... و بدل آن ... **بزر الخطمی** ... که سفید ... بود طبیعت ...
و گویند معتدلست در حرارت و رطوبت ... طلا کنند ... نافع بود ... گرم ...
... و ... **بزر البطیخ**
بزر القطونا ... و بزر ... گویند و آن بزر ... است ... تخم ...
آن ... طبیعت آن گرم و تر بود در ... باه را زیاده کند و ... قوت ... و بدل ...
... **بزر الجزر** ... تخم ... گویند ... طبیعت آن گرم و خشکست در دوم
و گویند ... بود ... بول و ... کننده نافع بود و باه را برانگیزد و ... نافع است ...
... و ... گرم ... و ... بول برند و ... چشم ... و ... کنند
و ... طلا ... کند و اگر ... بود ... تخم ... قوت ... و ... آن
و ... مضر بود ... مصلح ... و ... بدل آن ... تخم ... کند ...

خردل است **بزر البط** حب القلقل است که ذکر شد **بزر البنج** خبیث است بسیار شعور کم کند و جنون آورد و تخم زرد رسیاه دارد
و تخم کار نشود و در فالج گفته شد **بزر البربین** بزر البقلة بود و در باب قاف گفته شود طبیعت او معتدل است در روده و در روده
و خشک بود و بهتری گویند گرم است و در بلغم و لعاب بود و منفعت بسیار در معده در قند و کلاب بود **بزر الحرف** نفع افتاد
و در بعضی و تریاق و نفع بلغم کند و نفع از بهرام و نفع لثه و دندان است و کرم در معده و در رحم و صرع نیز گویند بپارسی تخم تره تیزک گویند
و بانفخ تخم راسن و دیگر تخم بزرک و تخم رزی تخمدان و بهترین آن است فربه بود طبیعت آن گرم است در سوم و خشک بود
جهت درد جگر که از سردی بود و قیح حاله مقدار یک درم از وی بکوبند و بخیره و بگیرند و با آب بپاشند و دیگر بکلاب بخورند جهت
رفتن کرم از مرارت بلغم نفع است جهت نفخ و معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و دقیق کند و فراموشی کند و مضر بود بسپرز و مصلح
جگر و مصلح او صنعت است و بدل آن بزر قطونا **بزر الاشنان البری** حب القلقل است گفته شد **بزر الجزر البستانی** بپارسی تخم زردک
نافع بود و اشتها آورد و چون بکوبند و با آن طلا کنند و دیگر بخورند باه را بر انگیزد و درد جگر بر دارد و بسیار قوی بود و نفع استسقا
نافع بود و درد مثانه و جوارح از درد سنگ گرده چون در دهان نگیرند و تخم آن کرد بکوبند و بباشند نفع بود **بزر الجزر البری**
دو قسم است گفته شد **بزر السذاب** بپارسی تخم سداب خوانند بهترین آن سیاه فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سوم نافع
جهت فواق و عرق و سلس البول اگر یک درم تا دو درم بپاشند جهت دفع زهر نافع بود و دیگر گزیدگی جانوران که با آب نیز
دیگر گلاب سود کنند و جهت درد شکم نافع است اما مقطع منی بود و مصلح آن کتیرا است و بدل آن سداب بود
بزر الخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین آن سپید فربه بود طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و مقدار شربتش
ساکن کرده و جهت کسی را که احتلام بسیار افتد چون بپاشند مر او را نفع بود و قطع شهوت جماع کند و قطر منی خشک کند و مقدار
یک درم تا دو درم مستعمل بود و مضر بود جهت ضعف باه بود و مصلح آن سیلان که از چشم آید بکند و چون بر سینه طلا سازند دهن
آورد و مصلح او سکنجبین است و بدل آن تخم خرفه **بزر البنج** بپارسی تخم بنگ گویند و مفلوج را که ضماد برتبال کنند
نافع است سینه و شکم و سفید و بهترین آن سفید بود بعد از آن سیاه کنند و طبیعت آن سرد و خشک است در سوم
در دوم سفید سرد است در سوم و خشک است در دوم عصاره او در دردهای گوش نافع بود و جهت نقرس و بخار سود دهد و درد

ساکن کرده و در نقرس و فلج غشی نافع است و خوردن آن مضر بود و سبب دماغ و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد
و درم زبان و ضعف اعصاب و بیم چشم ورا اذیت بازو بدن کند و مداومت کردن روزی بتحریک آن باه گرم و ورم و عمل و بعد از آن تشنج
تازه و عرق آرد سپید و تشنج و کربت سره و سرفه و بدل آن افیون است بدل آن و طبیعت آن گویند مصلح بود و مضر است
و مصلح آن عسل بود و افیون و دیگر بر ورم طلا کنند بغایت نافع بود و تقوی عصب کند و در حمام طلا کنند بدن را و در جرب
را نافع بود برص و دیوانه چون بر جای قولنج بندند بخاصیت مفید بود **بزر الفجل** بپارسی تخم ترب خوانند بهترین آن تازه
که فربه بود طبیعت او گرم است در دوم و خشک است در سوم جهت نقرس و دماغ طلا کنند بغایت نافع بود و قی آرد و بلغم لزج را
دفع کند قوی بود مقدار او درم مستعمل کنند تا مضر بود بجگر و مصلح او سکنجبین است و اگر با سرکه بپاشند قی آورد و بول براند و غیره
را تحلیل دهد و دیگر با سکنجبین بیاشامند و بعد از آن فربه کنند خناق را نافع است و دردهای زهر آلود و زخم جانوران را نافع و مقام
و مصلح او قوم گوید مصلح بود و ضعف جگر و مصلح او کتیرا و بدل او جهت درد سر نافع بود و بدل آن حب الرشاد بود
بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند برادر مرو زنگ بهترین آن است که تازه و فربه بود و بدل آن تخم ریحان طبیعت او گرم است
با اعتدال اگر بریان نمایند نافع بود جهت دفع اسهال و ریاح و بیخ دل تر بندد و قی و درد دهان و دردهای ناک مهوس آرد
بلغم بود مقدار او درم مستعمل کنند و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا است و بدل بزر قطونا و در انفجار بدل آن بزر
و تخم در قوت مانند بزر قطونا بود **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است گفته شد **بزر الکتوه** لطیف است حرف آن ملح کوره
گویند و گفته شد و بشیشه در قصه نیز گویند **بزر الاقحوان** خرف شلبی است که گفته شد **بزر القیقب** شاه دانج است که گفته
شد **بزر الجند قوقی** بپارسی تخم خرفه و بخم آنیست نیز گویند و خناق او نیز گویند بهترین آن است که فربه بود دراز
باشد طبیعت او گرم است و خشک است معده را پاک کند مقدار دو درم نافع بود که حبه از آن چون با سکنجبین بپاشند دار اوره
بار بود و مسهل باه بود تخم گیاه درختی چوب آورد و مصلح او کثیرا بود و بدل او تخم **بزر البستان البری** بپارسی پارچنگ گویند و بپارسی
تخم بزرو نیز طبیعت آن گرم و خشک است بهترین آن سفید که فربه بود و سیاه و سرخ زایل بود نافع است جهت سده جگر و گلو و عرق
النسا و ما نفس بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند نفع دهد و کف و از سینه بلغم قطع کند و نفع او کند از شکم و دراز بود و جع

طبیعت آن گرم و خشک است و مضر بود به شش و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض بستانی **بزر الحماض** [illegible] گویند یعنی تخم
ترشه و شیرازی تخم ترشک گویند بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که به سرخی زند طبیعت آن سرد و خشک بود [illegible]
[illegible] شکم ببندد و اسهال قطع کند [illegible] گرم بود اما مضر بود به جگر [illegible] و مصلح آن قند بود و در خواص آن [illegible] تخم حماض
اگر [illegible] و بر زن ببندند [illegible] تخم حماض بزرگ [illegible] که عقرب [illegible]
بگزد هیچ مضرت نرساند [illegible] صفرا [illegible] مقدار [illegible] درم مستعمل بود و مضر بود به سپرز و مصلح آن [illegible]
دیگر قسم است **بزر الکتان** یعنی تخم کتان گویند [illegible] و شیرازی بزرک [illegible] بهترین آن بود که تازه و فربه باشد طبیعت آن گرم است
در اول معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی منضج ریشها بود [illegible]
[illegible] نافع بود و برص [illegible] زکام [illegible] شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار استعمال [illegible]
سه درم بود [illegible] آب آن [illegible] معده [illegible]
[illegible] و مضر بود به شش و مصلح آن [illegible] نافع بود جهت شقاق مقعده [illegible]
[illegible]
[illegible] کند و بدل [illegible]
[illegible] زیاده کند [illegible] نافع است **بزر [illegible]** یعنی تخم [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] و مضر بود به شش و مصلح آن [illegible] و بدل آن تخم [illegible] **بزر [illegible]** [illegible]
گفته شد **بزر الهلیون** یعنی تخم هلیون گویند [illegible] بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و تر است [illegible]
[illegible] شهوت جماع [illegible] مقدار [illegible] و مضر بود [illegible] و مصلح آن [illegible]
[illegible] نافع بود و بدل آن [illegible] است **بزر العصفر** قرطم است و گفته شود
بزر الکرفس [illegible] طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشکی

[illegible] معده [illegible] بیرون آورد [illegible] نافع است
[illegible] شکم [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] درم مقدار [illegible] مستعمل بود [illegible]
[illegible] و مضر بود به شش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند [illegible]
آن [illegible] است **بزر الهندبا** یعنی تخم کاسنی است بهترین آن [illegible] و طبیعت [illegible]
است نافع بود جهت [illegible] صفرا [illegible] جگر [illegible] مقدار [illegible] درم [illegible] مستعمل بود و گویند مضر بود به سپرز [illegible]
آن [illegible] است و بدل آن [illegible] **بزر الجزر** [illegible] گویند [illegible] یعنی تخم
الجزر بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بهترین آن [illegible] که فربه بود [illegible] است و گویند [illegible]
[illegible] زیاده کند [illegible] نافع [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] مقدار [illegible] گرم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]
و اگر [illegible] نافع است [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] و مصلح آن [illegible] و بدل آن [illegible] تخم [illegible] است و گویند [illegible]
[illegible] **بزر رازیانج رومی** [illegible] گفته شد
بزر رازیانج [illegible] **بزر القنفذ** [illegible] یعنی تخم [illegible]
گویند [illegible] بهترین آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک است در [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] و مصلح [illegible]
[illegible] **بزر الکندنا** یعنی تخم گندنا خوانند بهترین آن [illegible] تازه و فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است
در سوم [illegible]

دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود نفث الدم را که از سینه بود و زحیر و کسی که خونش منقطع شده باشد یکدرم از وی نافع بود و سک
کرده بریان نهند و دیگر حب ها را بریان کنند تیزتر کند از سردی و بلغم او نافع است و مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و گویند
مجفف منی است و مصلح آن لعاب بر [illegible] است و بدل آن تخم جرجیر دارو [illegible] او است که اگر در سرکه [illegible] سرشی
سرکه را ببرد و گویند اگر کسی خواهد که جماعت بسیار نماید و هیچ اذیت نبود سه تخم کند با شراب بیاشامد **بزر السلجم**
بزر السلجم است پارسی تخم شلجم است گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است باه
زیاده کند و لقاح را قوت دهد و جماع [illegible] و در معاجین بود و دفع سموم و ادویه قتاله کند و شریف در خواص آورده است که تخم شلجم را [illegible]
بندند نافع بود جهت ورم از [illegible] و دیگر باشیانند نقوطه آورد و جهت دردها که از سردی بود و قولنج سخت غالی است منفعت
لا مضر بود بگرده و مصلح وی تخم خربزه است و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و مولف گوید از خواص وی یکی آنست که هر گاه
کلی شود [illegible] در آن بجوشاند و لعاب آن گرفته بریزد **بزر الجزر** پارسی تخم زردک گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و رطوبتی فضل است [illegible] و تحریک [illegible] جماع را [illegible] **بزر البق** پارسی تخم چغندر گویند دانه [illegible] و دو لوعت و دقیقه شود در
و طبیعت آن سرد است و در [illegible] معده را [illegible] و شکم را [illegible] منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی است بود
بزر القثاء پارسی تخم خیار زه گویند و به [illegible] تخم [illegible] بهترین آن بود فربه باشد و طبیعت آن سرد و تر بود و بهترین
تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و جمعی گویند در بدن مانند اندام [illegible]
مضر است به سرد و مصلح آن سکنجبین است **بزر القثا** پارسی تخم خیار گویند و بهترین خیار بادرنگ بهترین آن بود که از
زرد بگیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر است نافع بود جهت حرارت صفرا و ورم گرم که در جگر و سر زند و درد و سوزش
و ریش آن و سحج [illegible] مضر است به [illegible] و مصلح وی کشنیز بود و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** پارسی تخم خربزه گویند
بهترین آن باشد که [illegible] طبیعت آن گرم و تر است معده را پاک کند و جماع را زیاده کند و [illegible]
سرفه گرم را نافع بود و درد سینه که از ورم گرم بود و خشونت [illegible] و حنجره و حلق را نرم کند و تشنج بنشاند و [illegible]
[illegible] سبب آن صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع است و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بول براند و مجاری گرده و مثانه

بالله

پاک کند و نزرش آن قطع کند و [illegible] که باشد تحلیل کند و سحج که به [illegible] مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و مقدار [illegible]
تا نیم درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار خوردن مضر بود [illegible] و مصلح آن عصاره زرشک است و [illegible] زیاده کند و [illegible] نقوط
آورد **بزر الورد** تخم گل بهترین آن بود که [illegible] طبیعت آن سرد و خشک است و [illegible] بن دندان محکم کند و قطع [illegible]
کوفته در دهن گیرند [illegible] و درد چشم را نافع بود و معده و روده را پاک کند و مقدار مستعمل آن دو درم بود و نافع بود اسهال [illegible]
آن [illegible] مضر است و مصلح آن کتیرا است و [illegible] مولف گوید [illegible] و آن [illegible]
[illegible] گیرند مانند عناب دو [illegible] خوردن [illegible] مانند [illegible] تخم گل [illegible]
[illegible] تخم [illegible] است [illegible]
بزر الریحان تخم شاهسپرم خوانند بهترین آن است که سیاه و فربه و کوچک بود [illegible] طبیعت آن گرم و خشک است گویند
دل را [illegible] نافع بود [illegible] و مقدار [illegible] بود و شکم ببندد [illegible]
با آب سرد [illegible] و قطع [illegible] مضر بود [illegible] و مصلح آن [illegible] و بدل آن تخم [illegible]
بزر الشبت پارسی تخم شبت گویند و [illegible] تخم [illegible] بهترین آن [illegible] و طبیعت آن گرم و خشک است [illegible]
و [illegible] قطع کند [illegible] مستعمل بود [illegible] و مضر بود به مثانه و مصلح آن [illegible]
و بدل آن دو وزن شبت **بزر الکرفس** پارسی تخم کرفس [illegible] خوانند بهترین آن تازه و فربه بود طبیعت آن گرم
و خشک [illegible] نافع بود [illegible] و مقدار [illegible] مستعمل بود [illegible]
[illegible] و مصلح آن عسل است [illegible]
[illegible] **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود [illegible] طبیعت آن سرد
و تر [illegible] نافع است [illegible] و مقدار [illegible] مستعمل بود و مضر است به سپرز و مصلح [illegible] **بزر بقلة الحمقا**
بزر خرفه است [illegible] **[illegible]** [illegible] طبیعت آن سرد [illegible]
[illegible]

و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بسبج** بیان است و گفته شود **بستانج** خشک است گفته شود **بلقاع**
تشنوان کرده در خواص القلب نیز خوانند و تشنیر و قصب الجزء و کثیر الارجل و بفرس آن ... و طعم ستبر بود و چون شکسته اندرون
او فستقی بود و طبیعت وی گرم است در اول و معتدل در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم و خشک در سوم ... بود
بود و مقدار شربتی درم در ... مستعمل بود و ... و ... بود ... و گرسیلود ...
دو درم ... است و قولنج بگشاید و ... نفع بود و در ... و مفرح ... سودا ... و دماغ ...
مستفرغ کند و خواص ... که ... بندد و ... کند ... مضرت ... و مصلح آن ... زود است
و بدل آن ... **لسبد** ... است و آن ... سیاه ...
... آن ... رنگ ... خوانند طبیعت آن سرد است در ... و خشک است ... بابد که ... سعی ...
و منفعت ... که ... کنند ... دو ... بیرون آرند و در
قبض و تجفیف بود ... بود ... و ... چشم ... و ... چشم ... و آب ... از چشم ...
و باید که بعد از ... و ... بود و ... نافع بود ... بول
و مقدار ... مستعمل بود ... و ... نافع ... کتاب خواص ... اگر ...
بند ... بود ... که ... بند ... بابند ... و بدل ...
دم ... است ... مضر بود ... و مصلح آن ... است **بستان افروز** ... و ... خوانند ...
آن بود ... طبیعت ... معده ... و حرارت معده و جگر ... کند ...
در ... سکنجبین ... و مقدار ... درم مستعمل بود و ... مضر بود ... و مصلح ... است **بسباسه** ...
... خوانند ... که ... بود ... و ... و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند در دوم ...
قبض بود و گویند معتدل است و گویند سرد و تر است ... لطیف و ... حرارت ... نفع و ... بود
چون در ... کنند و ... و ... معده ... قوت ... نافع بود و طبیعت ... بود و ...

... بود و ... از سرد ... بود ... نافع بود ... استعمال کنند ... که خورده در باب
... بر ... معده ... بود و ... و ... قوت ... و ... عضو ... کرم ... او
... بود و ... مصلح ... و مصلح ... و بدل آن ... و گویند ... آن
بشه ... است و گفته شود **ابرقیون** ... گفته شد **بشنکه** ... است و گفته شود **بیشی**
... گفته شود ... **بقل** ... است ... و گویند ... آن ... طبیعت آن گرم و خشک
در چهارم ... است و گویند گرم و خشک در سوم و گویند ... لطیف ... بود و ... کند
... بدن و ... کند و ... آب ... نافع بود و چشم ... و ... دارد و ...
و آب ... نافع بود و آب ... و ... چشم ... نافع بود
و چون ... طلا کنند ... و ... طلا کنند ... کند و ...
بود ... و ... اگر آب ... و ... بیرون ... بازد
... بازد ... طلا کنند ... و ... کرده ... و خوردن
... معده ... قوت ... و ... و خوردن ... نفع ... کند ...
... و خوردن ... مضر بود و بسیار خوردن ... بود و مصلح ... لعاب ... و ...
و مصلح آن ... بود ... خوانند **قصب الذریره** ... و گویند ... آن ... است ...
... خوانند و ... و طبیعت ... گرم و خشک در دوم ... بسیار خوردن ... و ... قوت
... طعام ... و ... طلا ... کند ... طلا کنند ... کند
... درم ... که ... عقرب ... خوردن و ... بود و ...
... معده ... کند و ... نافع بود و از
... نافع است و بسیار خوردن ... مضرت ... آورد و ... نافع بود و ... و مصلح

کاشم بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید منفعت او چون منفعت عنصل بود و گاو زرد و کعب بود و بدل آن عنصل است

بصل العنصل اسقیل است گفته شد بصل الزیر بصل الزیر است و گفته شود بصل الفار بصل العنصل است گفته شد

بصل نرجس پیاز نرگس خوانند طبیعت وی گرم بود چون با زر که برود از آتش طلا کنند نافع بود جهت ورم و بر زرد باب العسل

باشند بچه مرده و زنده بیندازد و چون با مثال العسل باشند آورد و کرم از شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود

زایل کند است که اگر قضیب را بند شهادت و ماه سازد قضیب سپرد و دور کند و اگر سه عدد و پیاز نرگس در شیر خیسانند

یکشبانروز بر قضیب طلا کنند اگر عنین بود بار حال صحت آید بصاق القمر رغوة القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است

گفته شود بطیخ بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود و ترشی و قول اکثر آنست که سرد است در اول و تر در دوم

و بعضی گویند گرمست و حقیقت چنین تر بود گرم و تر بود و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق

زایل کند و در بیحم جلا بیشتر بود که جرم و پوست و تخم وی بر چشم جهت منع نزول آب بکند و خوردن گوشت و بر اینک گرده

بریزاند و اثر آن گرده و درد و جمیع که باشد و باشند بد رمت آورد و خربزه بسیار کرد و بدان خلط گرم در معده

زیرا بود بر حسب حبثه ابود و معده و بعضه آورد دو آنکه در معده تباه گردد و سم شود و مصلح آن سکنجبین است که بعد از وی بخورند و تا آنکه

و طعام بخورند و اگر در معده تباه شود بقی فرونشیند و در معده رها نکنند و اگر رطوبت تر و گرم بود و در خوردن انهام اینک گرده

فصل بلغمی بود و اگر خلط گرم و عوض شستن دست بدان آن بشویند رهومت زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو پزند زود

در معده بگذارد و اگر پوست وی خشک کنند در دیگ که گوشت غلیظ بود بیندازند زود بپزد و مهرا کند بطیخ رقی

بطیخ هندی است و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی خوانند و بشیرازی خیاره کند و تبریز هندوانه آن بود که گرم است

و سرد و تر بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود جهت بر صفرا گرم و حمیات محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سکنجبین

باشند و در بول بر هد و مثانه را بود بروی و آب وی جهت قند باشند تبرید بکند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و دفع آن

بدارد و رماهی شود و بکوه عسل بخوردن و خلط خام آنکه هنر و مصلح وی قند بود بعسل که با وی خورند با بعد از وی بط

در گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و تر تر از دیگر مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد و سیه و حبن و حبها و لذه عنکه

بود و عنی

در تش میان و نافع تر از پیه مجرب است و غیر مرغابی و گرشت وی لون را صافی گرداند و آواز را باز آرد و باه را زیاده کند و فربهی آرد و رنجی حیض

شود و غذای بسیار دهد و لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون نیک از وی متولد شود و خلط نیک وی مصلح وی است که با کوه ابرار

گرم بپزند و اگر بریان کنند با روغن زیت چرب کنند و اندرون وی را ابزار پر نمایند و بگیرند و ادویه گرم خشک و دارو بنفشه با سرکه

تر و دوا کنند تا در عنبر و درونی کشته و اندرون وی مشبع شود و کرفس و سداب و گیرند و ادویه گرم و خشک بیاکنند بطم پارسی آن

و خوانند و حقیقت آن درجة الخضراء گفته شود بطراخیون کبیج است و گفته شود بطراسالیون فطراسالیون است گفته شود

و بعضی آن کرفس جبلی است بطارس بلغت یونان کرفس است و گفته شود بطرا الیون بلغت یونانی و جمعی آنرا

دانه تخمه بود و گفته شود بطباط عصا الراعی است و گفته شود بقلة الضب بپارسی برگ آن را سار خوانند و تخم آن سار گویند

و هم را سفید بود و گرم و خشک بود و بیخ آن نافع است و سفیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت باصره

و حکه را نافع بود و بشیرازی از او برگ تاخ ترنگ خوانند بقلة الاعفر بپارسی برگ آن تره خوانند و بشیرازی فرفین و طبیعت آن

گرم و خشک بود و خنازیر را نافع و تحلیل ده و قوت دورم بپزد و درد را تسکین دهد و جمیع حکه بود و ورن باشم بازه بود و اگر گرد

سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کنند بعسل سرشته و طلا کنند و درد مفاصل را نافع بود و اگر با شراب بکار برند کنگ فرومالد

نافع بود و چون تر برانند و با سرکه سرشته و بر کنند کنگ و دیوانه طلا سازند نافع بود و چه مرکبی از کوری و آن عیب را نافع بود

و بجهت صلابات مفاصل و ورم آن بود و مشفقی آن در آفتاب خلاء کهنه نافع است و با سرکه بر کرفتگی زنبور و حلوا

نهند سم آن جذب کند بقلة الضان بپارسی برگ آن میش خوانند و بشیرازی فیجیل اگر با سرکه بنا لایند طلا کنند بود و آن

درد و حشک آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن و گوشت زیاده نهند نافع بود بقلة الجمال بشیرازی فیجیل اشتر خوانند

چون آن را بالید بنهند و طلا سازند و بخور کنند قطع آید و چون از آن مینی باز دارد و چون خشک کرده بمالند و در بینی

دکند چنین با ادویه جهت صرع باشند نافع بود و حلال خنازیر و ورم را نافع و جمیع حر و بردو را طلا کنند و در درد مفاصل و درد

بقم چوب درختیست که از ظرف هند خیزد و در تکبار و صباغان استعمال نمایند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم

گوشت بر هم جهت بر و یانه و قطع خون از هر عضو که باشد کند و در تیمار خشک کنه و روا دارد و مجرب است بقم

بزبان اهل یمن درخت جوز ماثل است و گفته شود بقم بهوایه البقیس خوش نبند و بهر شام شستاکر گویند و بپارسی هم شنادگونه و
آن مانند درخت مورد بود و گیاه آن هم مانند تخم تره بود و مانفی است چون بیاشامند شکم به بندد و ترلیف گیرند وز ره جوب درجون بیگاه
برشسته و برو خوار ساز ند صداع را نافع بود و گفته بایشد تخم تره و گرد آسیاب برشسته و برو کی فلا گسته سود نه بود بقله حمقا
بقله خاصه خوانند بپارسی تره خرفه گویند طبیعت وی سرد و خشکست در دو درجه سوم و گویند در آخر تخم او به بندد و در تره صفرا او بود
دفع تشنها طعام باز دید کند چون انقاص او تشوست از حرارت بود و گرد نسلیج را نافع بود و مغز را مفرست بقلة الغزل
ستشکطر شنع است و گفته شود بقلة الملک شاهتره است گفته شود بقلة الترجیه بادرنبویه است گفته شود بقله بارده
بلبابست گفته شود بقلة الانصار کرنب است گفته شود بقلة القتب و آن ماميران است صاحب جامع گوید عروق الصفرا
اما آنچه محقق است ذو الخطافی است گفته شود بقلة الذهبیه قطف است و در عربی زرد
گفته شود بکبر بلغة اهل مصر خیار چنبر است و گفته شود بقلة یهودیه از قول صاحب جامع زعرور است
زعرور رحمارزنست و صاحب منهاج و صاحب کتاب مبارک گفته است بقلة المبارکه و بقله زرنیرا است و بقله بینه بقله الحماضه گفته شده
بقلة الحمقا و بقله مبارکه و بسهارو ی در بر الطلاله گفته شد بپارسی تره خرفه گویند و تخم آن را بازه بود طبیعت وی سرد و تر است در سوم
ذکر نبود و آن را صفرا بگشند باز دارد و چون ده درم آب آن بیاشامند منع ترف دم بکنند و چون نالید قوی نیکو کنند
زهر تا مد و اگر بر بهار گرم که مجوف بود ضماد ساز نفع تمام بود و آب وی جون ماشاه کرم بکشد و اگر بخایند جا نوران را برد و چون مردنی
را بر کشند جهت درد سر کمد از آفتاب ایت بود و در دو ری نشانه و درد آن را از هم بگدار جون و ضماد کنند جهت دردی جشم بودنه سرد
در حرارت صفرا و معده و جگر گرم مفید بود خوردن و ضماد کردن و جهت هیچ درد دده و دهان برای حرقه کردن نافع بود و تبهار حاده
اما باه را سخت بود و بسیار خوردن ان تاریک جشم آورد و بشکرنیز ماه مدار کند و صلح آن شعطع است برط الارض بهوایه ضماد و لیوس گویند گفته شود
بلوط الملک شاه بلوط است گفته شود برط در روم قنفع بخیر بود که در شاه بلوط و قسم بلوط که از جهت خوانند قنفی زمان بود
و بهترین وی آن بود بزرگ سیه و طبیعت وی سرد و خشکست در اول و گویند در دو و گویند خشک در درجه سوم است و گویند گرم است در اول نیز نفخ
بکنند و نافع جهت سرد و غذا بسیار دهد و جهت معالجه اما بسیار کردن نافع بود و اگر بریان کنند جهت ریشها و قطع قطع را روده نیز یابد و چسبیده را کم کند

نافع بود و تخم ... بستی بود در ...
بیج ذر کی ...
درم ...

اسعا بود بپاشا مند سود مند بود و اگر از طبیخ وی یا وی فرزجه
سازند و بخود برگیرند سیلان مزمن که از رحم اید باز دارد
اما بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و صداع
آورد و اسحق گوید از بیست درم زیاده نباید خورد و مضر بود
بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و
بدل بلوط بوزن وی خرنوب نبطی بود بلیلج بپارسی بلیله گویند
و بهترین وی آنست که زرد و رسیده بود و طبیعت وی سرد
است در اول و گویند در دوم و خشکست در سیوم و
در وی قوة ملطف و قابض بود معده را قوة دهد و استر
خاء آن و رطوبت آن نافع بود و معده را دباغت کند و گویند
شکم به بندد و بعضی گویند ملین فقط بود و درد را نافع بود
و مقعد و چشم را قوة دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن
باز دارد و در طبیعت نزدیک بود با ملج و هلیلج کابلی و مقدار
شربت از وی سه درم بود و معزوی نزدیک بود بفندق
و اسحق گوید مضر است بطحال و مصلح وی عسل بود و بدل وی
اسحق بن عمران گوید املج است و گویند بدل وی فاغیه خشک
و دو دانگ وزن آن است و نیز گویند نیمان هلیله سیاه بلادر
انقردیا خوانند و ثمر البلادر خوانند و بهترین وی سیاه
فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم
و خشکست در چهارم سود مند بود جهه کسی که بلغم و رطوبت
بر وی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج
و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را
تیز گرداند و هر مرضی که در دماغ بارد بیابد که از سردی و تری
بود نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود و خطر بود و چون
شیب بواسیر دود کنند بواسیر را خشک گرداند و عسل وی

بردا الثعلب بلیغی با لند نافع بود و از جمله سموم است و سوزنده
خون بود و خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع
در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع در معده و روده
و تبها حاده باز دید کند و دو مثقال این فعل کند و سم بود
و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرة
نرساند و این از خاصیة است و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر
بود و مداواة کسی که بلا در خورده باشد بدوغ گاو و جواب
و روغن بادام و لعاب به دانة کنند و در آب برف نشاندن
و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان
گیرند که آن بن بلا در بهینه اندوا ابنیه از کون کنند و بلادر
را در میان انبر گیرند و عسل از وی بیرون آید و بعد از آن
با روغن گاو جوشانده بیامیزند و روغن جوز و در معاجین
کنند و بد بعقور س گویند بدل وی بیخ و زن وی معروف ندق
و دانگنیم وزن آن روغن بلسان و شش یکیلن نفط
سفید بود بلسن عدس است و گفته شود بلس تین ابیض
است و گفته شود بلنجاسف برنجاسف است و گفته
شد بلوسیطون حلنا راست و گفته شود بل میوهٔ
هندیست مانند قثاکبر و گویند مانند انار است
و گویند نار هندیست و گویند نار دشتی است و
گویند قثا هندی بری است و پوست وی را شل د
شحم و یرا بل و حب وی را ثل خوانند و محمد بن زکریا گوید
بل میوهٔ از هندوستانست از درختی حاصل میشود
مثل درخت زردالو بهترین آن بود که شیرین باشد
و درخت وی را ماقطی گویند و گفته شود و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم قابض

برد احشا

بود احشا را قوة دهد و صلابه عصب و رطوبة آن
نافع بود و مرضای سود مانند فالج و بقوهٔ و استرخا سود
مند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد و باد
نشکند بلنجشک فرنجشک است و گفته شود وافرنجشک
نیز گویند و گفته شد بلح چون سبز بود و بلح خوانند
و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و
بیرون او رندوان در نخل مانند غورهٔ است بر درخت
انگور بپارسی غوره خرما گویند و چون در غلاف باشد
طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و بلح طبیعت وی
سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه
که با شرابی که دفس بود بیاشامند و سیلان رطوبة
که از رحم بود ببندد و خون که از بواسیر آید باز دارد
و معده را دباغت کند اما سینه و شش بد بود سبب خشونة
که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و
سدهٔ جگر آورد و بسیار خوردن خلطها غلیظ در شکم
باز دید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود
که بعد از وی بخورند بلبوس بصل الزیر است و گفته شد
بلسان شجرهٔ مصری است و برگ وی سداب اندا ما سفید
تر و در موضع که از آعین الشمس خوانند بیش بود
و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود و حب وی
بقوة تر از عود وی بود و صفت عود در عین گفته شود
و صفت حب در باب حا و صفت روغن در باب دال
در دهن البلسان بنفسج بپارسی بنفشه گویند و بهترین
وی لازوردی بود و طبیعت وی سرد است در دوم و تر
است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول مسکن اورام

حار بود جون بروی ضماد کنند بارد هو وصداع که از گرمی بود
ساکن گرداند وبوییدن وضماد کردن سرفه گرم را نافع
بود وسینه را نافع بود ودرم گرداند ومسهل صفرا بود وشربتی
ازوی ازدو درم تا چهار درم بود وجون بیاشامند باب
خناق را وصرع بچگان که ام الصبیان خوانند نافع
بود وجهة درد مقعد وشقاق وورم ان ضماد کردن بغایت
نافع بود ومسهل بود بقوة جاذبه وبعضی گویند مسهل بود
بلزوجه وخونی صالح معتدل ازوی حاصل شود وجون
ضماد کنند بر ورم معده وجگر گرم نافع بود وجون با بابونج
بپزند واب ان بر سر ریزند سودمند بود صداع که از حرارة
بود وخوردن وی مضر است بدل ومصلح وی انست که
با انیسون خورند وبوییدن وی سردرا مضر بود وبا بوکه
با خیری ومرزنجوش بوبیند وزکام گرم ونزلات که در سینه
ریزد نافع بود خوردن وبوییدن وی وحرقة مثانه را سود
مند بود وورق وی جون تر بکوبند واب وی بگیرند و
با قند بکودکان که مقعدشان بیرون آید دهند بغایت
نافع بود وشربتی گویند ورق وی طلا کردن بر جرب صفرا
وی ودموی بغایت سودمند بود وبدل وی ورق خبازی
است یا نیلوفر یا گاوزبان وگویند بدل وی نیلوفر وبرسیا
وشان است. **بجنکست** ذو خمسة اوراق گویند وذو خمسة
اصابع هم گویند ودرخت وی در کنار رودها روید وورق
ان مانند ورق شهدانه بود ومستعمل ازوی گل وی بود
پس ورق وتخم وی وچوب ان نشاید که مستعمل کنند و
بهترین ان تازه بود وطبیعت ان گرمست در اول وگویند
در سیوم وخشک است در سیوم ودروی قبضی هست

بانقیع

بانقیع ومحلل وملطف بود نافع بود ضماد کردن جهة صداع سرد
وسده جگر وصلابة سپرز با سکنجبین نافع بود وجون در شیب
بسشت بگسترند منع احتلام وبفوظ کند وزنان جون شهوة
برایشان غلبه کند ودر شیب خود دود کنند ساکن گردد
وازدود وی گزندگان بگریزند وخوردن وی گزندگی مار نافع
بود وبر گزندگی سگ دیوانه وبهایم ضماد کردن سودمند
بود ومقدار شربت ازوی یک مثقال بود لیکن مصدع
ومسبت بود وجون بریان کنند دردسر کمتر اورد ومضر بود
بجامعت واسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است **بناست**
صمغ البطم است وگفته شود **بنج** منج گویند وبعربی سیکران وبپارسی
منگ گویند وصفت ان در بزر البنج گفته شد **بنطافلون**
بنجنکشت است وگفته شد **بندق** بپارسی فندق گویند
بهترین وی بزرگ تر بود طبیعت وی گرمست باعتدال
باندک خشکی وگویند گرمست در سیوم وتر است در
اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده
کند وگزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب جون با
انجیر وشراب بخورند وضماد کنند وگویند عقرب
ازوی بگریزد واگر بیش از طعام بخورند سموم را نافع
بود واگر بعد از ان بود با انجیر وشراب بخورند بغایت
سودمند بود اما معده را بد بود وجون سحق کنند
وبا ماء العسل بیاشامند سرفه کهن نافع بود واگر صحیحا
با پوست بسوزانند وسحق کنند وبا پیه کهن یا پیه خوک
یا از ان خرس بیامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند موی
بر رویاند وبعضی گویند بندق سوخته جون با زیت
بسایند وبر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند

ازرقی ببرد وسیاه کردد وموی نیز سیاه کرداند بقراط کوید
خوردن وی دماغ را قوة دهد و پوست وی شکم ببندد
ودو مغز وی منفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود
ومصلح وی فانید است وبدل ان مغز جوز وکویند
جلغوزه بندق هندی رته خوانند وان ثمری است
بمقدار فندق اما کوجکتر بود ولون ان بسیاهی
زند وبغایت املس بود وجوز القرنة نیز کویند و
طبیعت ان کرم وخشکست در اول جون بر حنازیر
طلا کنند با سرکه تحلیل دهد ولقوه را جون سه روز
سعوط کنند ودر خانه تاریک بنشینند رطوبت از بینی
وی روانه شود وصحت یابد وصرع وسدر ومالیخولیا را
نافع بود وجهه اب نزول کحل کردن وسبل وشبکوری
سعوط کردن باب مرزنکوش نافع بود وباثمد کحل
کردن احولی ببرد ودو درم از وی ربو را وهیضه را نافع
بود واکر خشک کنند وفرزجه سازند وزن بخود برکیرد
حیض براند وبچه بیرون اورد وعصاره وی مسهل سودا
وبلغم مایی وصفرا بود بی اکراهی وبرص ویرقان و
کلف نافع بود وبا سکنجبین قولنج را نافع بود وتب ربع
ووی تریاق کزندکی عقرب ورتیلا وهمه زهرها بود
وقوة اعصاب بدهد وفالج ولقوه را بغایت نافع بود
ومعده سرد را موافق بود وقوة هاضمه بدهد واکر بر
اعضا سست طلا کنند سخت کرداند واز بیخ وی دو درم
با شراب بیاشامند ذات الجنب سرد وربو وسرفه کهن
ونفث دم که ارسینه بود نافع بود بنک مانند قشوری است
سنک خوش بوی که از بیخ امغیلان از زمین خیزد سفید بود وزرد

بود بهترین

بود بهترین وی زرد است سنک خوش بوی وسفید قمه بد
بود طبیعت وی کرم وخشکست در اول قوة اعضا بدهد
وجلد را پاک کرداند وتنشف رطوبات که در شبب جلد
بود بکند وبوی بدن خوش کند وقطع بوی نوره بکند
ومعده وجکر سرد را قوة دهد جون از بیرون ضماد
کنند یا بمالند وبوی وی دماغ سرد را قوة دهد نبات الرعد
کیاه است وکفته شود نبات النار الخره است وکفته شد
بن بپارسی ابکامه کویند ومری ابکامه بخاری خوانند
صفت مری در میم کفته شود بلغش در قوة مانند عرعر
است وطبیعت ان معتدل است در یبوست وقابض بود
مانند عرعر وفتق وفیله کودکان ضماد کردن نافع بود
وشکم ببندد ومولد سودا بود ومصلح ان روغن بسیار
است بشیرازی ازامشو کویند بنیر سیستان است
وکفته شود بنجنکشت دان لسان العصافیر است وکفته
شود بوزیدان بعربی متنجل خوانند صاحب جامع
کوید در مصر اطبا مصر متنجل بعوض بوزیدان
مستعمل کنند واین سهو است بوزیدان متنجل
است بتحقیق وهمو کویدا از نقل ابن رضوان که
بوزیدان نوعی از متنجل است وصاحب منهاج کوید
خصی هندی است وصاحب جامع همین کوید و
این سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای
دیکر باشد وبهترین وی انست که سفید بود و
ستبر وخطوط بسیار بروی بود وتازه باشد و
طبیعت وی کرم وخشکست در سیوم ودر وی
رطوبتی فضلی بود وملطف بود وکویند بقوة

مانند بهمن است مفاصل ونقرس را نافع بود و باه
را زیاده کنند و زهرها را سودمند بود و یک درم از
وی مسهل باء اصفی بود و نافع بود جهة خلطهاء
سودو بلغم و عصب را پاک کرداند و منی بیفزاید و زنان
جهة فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون
با شیر یا بارد برنج حلوا سازد فربهی اورد و بوی نیکو
کرداند بغایت و منافع بود درد مفاصل ونقرس مانند
سعربحان است و اسحق کوید مضراست بانثیین و مصلح
ان خردل بود و شربتی از وی دو درم و بدل وی د و
ورن ان بهمن سفید بود **بورق** انواع ان بسیار است
و بهترین ان ارمنی بود و ازا نطرون خوانند و افریقی
از یشان بقوه تر بود و ارمنی تنک و سفید بود یا وردی
وطبیعت ان کرمست در آخر درجه دوم خشکست در
اول درجه سیوم جلا بتوة دهد و اخلاط غلیظ
قطع کند و مغص را ساکن کند چون بکوبند با زیره
و با مبیختج بیاشامند و طبع را نرم دارد و بادها را بشکند
وحکه و برص طلا کردن سود دهد و دملها را نضج دهد
و چون باب خلط کنند و در کوش چکانند درد کوش
ببرد و بادکه در کوش بود و رطوبتی که از کوش آید
مجموع نافع بود و اکر با سرکه بیامیزند و در کوش چکانند
وسج اترا بیرون آورد و پاک کرداند و چون سحق کنند
با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چفسیده
بود بیفتد و با ادویه قاتلات دود کرمها را مجموع بکند
و بیرون آورد و همچنین اکر بر شکم و ناف بمالند و
نزدیک آتش بنشینند همین عمل کند و اکر با شراب در

کوش

کوش و ناف بمالند کرمها را سودمند بود و رازی کوید
که اکر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق بسایند
و بر قضیب بمالند نیک انعاظ تمام آورد و مجهول کوید
چون بغایت سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب
طلا کنند و مضیبه و کرد اکر دان نعوظی تمام اورد و بولس
کوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کنند
و با روغن کل بسرشند و بران نهند زایل کند و جلا
صحت اورد و جهة استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود
و اکر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهن شده
باشد و ارسطوطالیس کوید که نافع بود جهة رحم زنانی
که رطوبتی بسیار در وی بود و نشف رطوبة بکند و قوة دهد
و در صفته مسهل مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود
و بسیار خوردن لون را سیاه کرداند و مفسد معده بود
و مصلح وی صمغ عربی است و بدل وی نمک تلخ با نمک
اندرانی و کویند بدل وی بوزن وی شبث و بوزن وی
نمک اندرانی و بدبغورس کوید بدل وی بکسودن و نیم
نمک بود **بوریطشی** مرقشیثا است و کفته شود **بوقیما**
وردار است و کفته شود **بوشاد** شلجم است و کفته شود
بوطانیه کرمة السودا است وان فاشرستین است
و کفته شود **بولو بودیون** بیونانی معنی ان کثیر الارجل
است وان بسفایج است و کفته شد **بوغلصن** بزبان
یونانی یعنی لسان الثور وان کاوزبان است و کفته
شود **بونرنک** بادروج است و کفته شد **بوصیر** نوعی
از باهیزهرج است و ازا حوثران خوانند و اقفتن هم
خوانند و کفته شود درمیم و کوبند با قلاشامی است

بوخا حشیشی است که بایش روید تریاق بیش است و
ازان جمله زهرها وبیخ ان جدوار است وگفته شود **بولو**
طریخون بیونانی یعنی کثیر الشعر وان برسیاوشان است
وگفته شد **بول الناس** چون باکتر زربر جایی که خون اید
به بندد خون باز دارد سودمند بود جهة حکه وسعفه وخزاز
وبرص خاصه با بورق واب حماض طلا کنند وجهة مطحو
لان عجب سودمند بود ونافع بود جهة گزندگی افعی خاصه
صحری خوردن وبدان ریختن وبا نطرون گزندگی سگ
دیوانه وهر گزندگی که بود سودمند بود جهة مجموع
زهرها وچون بسایند در پوست انار رود درگوش چکانند
کرم که درگوش بود بیرون اورد **بول الصبیان** چون
در ظرف مسی با عسل بپزند نافع بود جهة سفیدی
چشم وداءه وریش ورمد وتاریکی چشم ببرد ودردی بول
که درین ظرف نشسته باشد چون چند روز بدان بگذرد
وبر جرح ببندد اینه ساکن کند وچون با روغن حنا سحق
کنند وزن بخود برگیرد درد رحم را ساکن کند واختناق
ان ونافع بود جهة گزندگی افعی وعقرب بحری وصحری
وگزندگی سگ دیوانه با بورق وجهة جرب وحکه وبرص
وجذام وسودمند بود جهة ماده که از گوش روانه بود
چون با پوست انار بیامیزند ونافع بود جهة گزندگی همه
حیوانات **بول الدواب** سودمند بود جهة درد
مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند **بول الابل**
بهترین بول جمل اعرابی بود که انرا نجیب خوانند و
طبیعت ان گرم وخشک است ودروی قبضی هست نافع
بود جهة خزاز چون بدان بشویند وشریف گوید جهة

ورم جکر

ورم جگر وباه نافع بود چون بیاشامند وچشم را نافع بود
واستسقا وصلابة طحال نافع بود خاصه چون بالبن لقاح
بیاشامند وچون درگوش چکانند ریش گوش نافع
بود **بول الکلاب** چون بگیرند ورها کنند تا منقعد شود
وموی را بدان بشویند سیاه گرداند وبهترین خصلات
بود وجهة تالیل استعمال کنند قلع کند **بول العنز** نافع
بود جهة درد اعصاب وتشنج وجهة استسقا چون
بیاشامند **بول البقر** بهترین بول ثور بود بهق را زایل
کند وخزاز را نافع بود وچون نامرو بگدازند ودر
گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد وچون
دران نشینند بواسیر را سودمند بود **بول الجاموس**
چون مر وصبر بدان بیامیزند ودرگوش چکانند درد
گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** سود
مند بود جهة سفیدی چشم وخاصیة وی انست که چون
بیاشامند سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** گویند چون
بیاشامند درد گرده زایل کند **بوش دربندی** شیافست
که از ارمن می اورند وان نباتیست که مجنبان میکوبند
وشیاف می سازند طلا کردن برورمهای گرم ونقرس گرم
بغایت نافع بود وملین ومبرد بود وبر ریشها طلا کردن
سودمند بود وطبیعت وی سرد وخشک است در اخر درجه
اولی رازی گوید چون باب عنب الثعلب بر نقرس
طلا کنند منفعتی عظیم بدهد وبدل ان حضض بود
یا شیاف مامیثا **بهار** الحوان است وگفته شد **بهرامج**
زلف گویند وضومران نیز گویند وعطعل هم گویند
وان گل بید بلخی خوانند بپارسی بید مشک گویند و به

تبریزی کله موش وبکرمانی کژ بکو طبیعت وی معتدل است
تطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشد وبوییدن
ان محلل ریاح غلیظ بود از سر وشکم براند ومحرور را نافع بود
ودردسر که از بخار سوده صفرا بود ساکن کرداند واکر با کنجید
بپرورند مانند بادام در بنفشه وروغن از وی بکیرند روغنی
خوش بود در صفت ادهان منفعت وی کفته شود واکر
بادام کنند لطیف تر بود **بهرام وبهرمان** عصفر است وکفته
شود **بلح** بوز بدان است وکفته شد **بهق الحجر** حزاز الصخر است
وکفته شود **بهمن** دو نوع بود سرخ وسفید وبهترین ان
سفید بود وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم ومسیح
کوید کرم است در دوم وتر است خفقان را وقوة دل را عظیم
نافع بود ومنی بیفزاید وباه را برانکیزاند وفربهی اورد ودر تقویت
دل نظیر ندارد وسنک مثانه بریزاند ومقدار شربت از وی
یک درم باشد واسحق کوید مضر بود بسپل ومصلح وی انیسون
بود وبدل وی بوزن وی تودری ونیم وزن وی لسان العصافیر
بیعیه بنفه است وکفته شد **بیض** بهترین وی تازه بود از
مرغ خانکی وزرده وی فاضل تر بود باید که نیمبرشت کنند و
صفت نیمبرشت است که اکر با پوست در دیک اندازند سیصد
بار بشمارند واکر بی پوست بود صد بار بشمارد وبعد از ان
بردارد وزرده ان کرم وتر بود وسفیده سرد وتر وباهم معتدل
بود در کرمی وسردی وتر بود وغلیظ ونیمبرشت زود تر
هضم شود وغذا بهتر دهد جهه حلق وسرفه وسل
نافع بود وباه را زیاده کند وزرده وی بریان کرده قابض
بود وچون با عسل برکلف طلا کنند زایل کند وسوختکی
اتش نافع بود ومنع ورمها بکند ودر حقنه جهة قرحه امعا

حلزاسی

مادرعو

نافع

نافع بود ودر سوختکی که از آب کرم بود وبچشم بدان مالند نافع بود
وجهة جراحت مقعد وخصیه نافع بود وچون در سرکه
بپزند شکم به بندد ودوسنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود
خاصه منعقد ان واکر ادمان خوردن ان کنند کلف اورد
وسطبجن وی بد بود وسنک کرده تولد کند وبحه اورد وقولنج
واولی ان بود که فلفل وزیره ودارچینی با آن خلط کنند وبعد
از ان زنجبیل مربا خورند وسفیده ان اکر در کوش چکانند که ورم
کرم بود سرد کرداند ودرد ساکن کند واکر بر سوختکی اتش مالند
سود دهد واکر صوف بدان تر کنند وبر چشم بندند درد
چشم که از کرمی بود ساکن کرداند وجهه درد چشم بغایت
نافع بود در چشم چکانند واکر تخم مرغ ممجنان خام
بیاشامند کزندکی مار نافع بود ونیم کرم اشامیدن قرحه مثانه
وقرحه کرده وخشونت سینه ونفث دم وتر له را سود دهد
بیض الاوز والنعام والبط بهترین وی تازه بود ونیمبرشت
معتدل بود در کرمی اما غلیظ بود ومضر بود بقولنج ورباح
وذار ومصلح ان سعتر ونمک بود **بیض العصافیر** باه را زیاده
کند وبیشتر از مح بیضها ومح بیضها این عمل کند **بیض الحجل**
لطیف تر از بیضه مرغ خانکی بود وسودمند بود جهه
ناقهین وبیضه کبک وتذرو ومرغ خانکی مقوی دل ومسهج
اوصاف ثلثه باشند ومضر بود باصحاب کرد ومصلح ان
شلث بود **بیض الحبارى والقلق** خضابی بغایت نیکو بود
مر برا **بیش** بدترین زهرهاست ودر غایت تیزی بر برص
طلا کردن نافع بود وجذام با ادویه دیکر وبیش سم قاتل
مهلک است مقدار دانکی کشنده بود وتریاق وی بیش موش
است وفادزهر یامسک وجدوار وی از سم افعی زود تر نفود

کند وقرون سنبل نوعی از انست وکفته شود **بیش موش**
بیشا بوحا است وکفته شد اما بیش موش حیوانیست
مانند موش که در بن درخت بیش جایکه دارد نافع
بود جهه برص وجذام وتریاق بیش بود وافعی و
هر زهر که باشد والله اعلم بالصواب **باب**
التاء تانبول تامول نیز کویند وتنبول کویند وان
ورقی است مانند ورق نارنج ودر دریا بار باشد وبسیار
خورند ودر طعم تیز دیکر بود بقرنفل جهه درد دهن
سودمند بود وبوی دهان خوش کند واشتهاء طعام
باز دید کند وباه را قوة دهد ودندانرا سرخ کند ونشاط
اورد وبدن را قوة دهد وچون بن دندان باز دارد ومعده
ودماغ وبن دندان قوة دهد خاییدن وی وصاحب
منهاج کوید طبیعت وی سرد است دراول وخشک است در
دوم قابض ومجفف بود وشریف کوید تنبول کرم است
دراول وخشک است در دوم قوة جکر ضعیف برهد و
چون بخورند بعد ازان اب بیاشامند نفس را خوش کند
ووحشة زایل کند واهل هند بعوض خمر بعد از طعام
تنبول خورند مفرح بود وغم ببرد وباید که با کلس صدف
دانکی وباره فوفل خورند واکر نی کلس بود هیچ طعم وی
نیابند وتفریح نبخشد ووی خمر اهل هند است ورازی
کوید بدل وی قرنفل خشک بود **تاسمضت** حاصل است
بزبان اهل بربر ودر انزج صفت وی کفته شد **تالسقیسر** حرف
است وکفته شود **تاغندست** بزبان بربری عاقرقرحا است
وکفته شود **بتن مکه** اذخر است وکفته شد **تبر** ذهب است
وکفته شود **تخ** کسب است وکفته شود **تدرج** بپارسی تذرو کویند

بشیرازی اروهی کوشت وی بهترین کوشت مرغها بود ودر
منفعت مانند دراج بود کوشت وی کرم بود دماغ وفهم را
زیاده کند واین زهر در خواص اورده است که زهره
وی چون سعوط کنند بدان خبل وسواس زایل کند وچون
کوشت وی بریان کنند وسه روز کرم بخورند ان رحمت
زایل کند **ترمس** باقلاء مصری خوانند بهترین وی سفید
فربه بزرک بود وطبیعت وی کرم است دراول وکویند در
دوم خشک است در دوم منفعت وی ان است که کلف وبهق
وبرص زایل کند وریشها ودانها که بر وی بود وخنازیر وصلا
بات بعسل وسرکه طلا کنند نافع بود ودقیق وی چون با
عسل بیامیزند ولعق کنند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد
در شکم ودقیق وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا
سودمند بود ودقیق وی با دقیق جو با آب ورمهاء کرم طلا
کنند نافع بود وبراتش فارسی هم سودمند بود چون با سر
بپزند وبران ضماد کنند وریشهاء تر که در سر بود وریشها بلید
وجرب ودر ابتداء بهق واثارها که در بدن پیدا شود ودانها
سودمند بود وچون با مر وعسل بیامیزند وزن بخود بر
کیرد وبیاشامد حیض براند وبچه بیندازد ودقیق وی بشره را
پاک وصافی کرداند وهر اثری که بود از زخم وغیران ببرد و
سدة سپرز بکشاید وجکر خاصه چون با عسل وسرکه وسداب
بپزند غثیان ساکن کند چون بکوبند وبا سرکه بیاشامند و
مقدار سه درم مستعمل بود وطبیخ ان کرم را بکشد وبوناف
بچکان طلا کنند همین عمل کند واکر با بیخ مارزیون بجوشانند
وکوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند
واکر باب بجوشانند وبیاشامند بول براند وشکم ببندد

وابن ماسویه گوید منقع ازوی نه شکم براند ونه ببندد
وبد بود ودشخوار هضم وخلطی خام ازوی حاصل
شود در عروق چون تمام هضم شده باشد وچون
تلخی ازوی بیرون نکنند غلیظ تر بود وگران تر
نفوذ کند وانچه تلخی داشته باشد زود تر از معده
بگذرد وباسرکه یا اب کامه یا نمک وصعتر یا انجدان
خورند جالینوس گوید بدل ان درجلا دو وزن ان
باقلا وگویند بدل ان فودنج وگویند بدل ان شیح
ارمنی وچون باسرکه بپزند وبر مفاصل سرد ضماد
کنند نافع بود وورمها بلغمی تحلیل کند وابن زهر
در خواص اورده است هر ادمیئی که قردان بسیار
داشته باشد وقردان بشیرازی کنه گویند چون
بطبیخ ترمس بشویند زایل کنند وجرب دواب
قلع کنند وشریف اورده است که چون بستانند
وبلغبور کنند وپوست وی جدا کنند ودر یکی مسی
کنند وشیر تازه بران ریزند چندانکه انرا بپوشاند
وبجوشانند تا شیر نشف کند بعد ازان مانند وی
روغن گاو برسر وی کنند وبجوشانند تا منعقد
شود وازان ضماد کنند مسهل مره صفرا ومره
سودا وخلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مسهل
صفرا بود در خرقه کنند گرم کرده وبرابر بیه ضماد کنند
مابین ورکین واین ضماد از اسرار طب مکتوم است
واین معالجه جهة طفلان وپیران که تحمل داروی
مسهل نداشته باشند کنند واین مجربست البته تربد
بهترین ان صبی مسض مدور ومصمغ ومجوف

بود ودر سودن سپید تر گردد وزود کوفته شود
وبرسرهاء وی صمغ بود وکهن وباریک نبود وبسطبری
میان خنصر وبنصر بود وچون بکوبی وبه بیزی هیچ
ریشه برسر وبیزن نماند وتنگ سوراخ بود وباید
که بوقت فرح کردن اول بخراشند وبروغن بادام
چرب کنند انگاه بکوبند وطبیعت وی گرم وخشک است
درسیوم نافع بود جهة مرضها عصبانی مسهل بلغم
بود تمام واندکی از خلط سوخته از هر دو ورک وماسر
خونه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود واصح انست
که مسهل بلغم رقیق بود واستعمال کردن وی بپوسته
وجفاف دربدن پیدا کند ومضر بود بامعا وبعد ازان
که خراشیده باشند وبروغن بادام چرب کرده کثیرا
اضافی کنند واگر بزنجبیل تقویه دهند مسهل بلغم غلیظ
وخام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود وتربد زرد وسیاه
زهر بود مانند خربق سیاه وغاریقون سیاه و
مداوا کسی که ان خورده باشد مانند کسی که خربق سیاه
خورده باشد کنند وهمان تدبیر کنند وتربد سپید مجوف
چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهة درد مفاصل
که بلغمی بود ورحم را پاک گرداند شنفته تمام خوردن
وحقنه کردن ونافع بود جهة دردان نزدیک حیض
آمدن وسودمند بود جهة درد پشت ودماغ را پاک
کند از بلغم لزج ومفلوج ومصروع را نافع بود وسرفه
که از رطوبات فم معده بود سود دهد وعلامات این
زحمت ان بود که چندان سرفه بیاید که باقی کند یا خلطی
لزج بیرون اید بعد ازان ساکن شود واگر با هلیله کابلی

خلط کنند دوایی نافع بود مصروع را و بدل ان نیم وزن
ان غاریقون و دانگ نیم ان صبر و دانکنیم ان حنظل و
کویند بدل ان ترمس است و صاحب جامع اورده است
که بدل ان بوست درخت توث است بوزن ان ترنجبین
بهترین وی سفید تازه بود طبیعت وی معتدلست در
حرارة و برودة اما میل بحرارة دارد و لطیف تر از قند
بود و در وی رطوبتی بود ملین بود نافع بود جهه
تبها کرم و سرفه و سینه را نرم کرداند و تشنکی بنشاند و
مسهل صفرا بود برفق و بخاصیت و شربتی از وی از ده
درم تا بیست مثقال شاید و شریف کوید کرم و تر است
در اول حفظ را نیکو بود و اسحق کوید مضر است بسپرز
و مصلح وی اب تمر هندی بود و کویند بدل ان ماء الحاج
با قند بود و کویند جواب و قند و کویند بدل ان شیر
خشت است تراب القی کنکر زرد است و کفته شود تر
نجان بادرنبویه است و کفته شد ترنامان غافت است
و کفته شود ترفاس کماه است و کفته شود تراب الهالک
شک است و کفته شود تریاق روستاییان ثوم است
و کفته شود تریاق ترک مومیایی است و کفته شود
تریاق الحیه در کنج چشم کاو کوهی و بز کوهی می باشد
و از ان کاو کوهی نیکو تر بود و در صفت ایل کفته شد
منفعت ان و بشیرازی انزا ادرس بران خوانند تریاق
پارسی جحاالتیس است و کفته شود تشمیزج بپارسی
چشمیزج کویند و چاکسو خوانند و اهل حجاز بشمه
کویند و بشیرازی چشمک و اطبا نیز خوانند و حبة
السودا هم خوانند اما حبة السودا اسم شونیز است

وطبیعت

وطبیعت تشمیزج کرم و خشکست و قابض بقوة درد چشم
را نافع بود بغایت و ابو سهیل اورده است که چون بغایت
سحق کنند تنها و بجای به بیزند و بر ریش قضیب کنند
زود نیک شود و مجربست و بهترین وی ان بود که فربه
و بغایت سیاه و براق بود تشتوان و تشتمیر نیز خوانند
و ان سفاح است و کفته شد تفاح بپارسی سیب کویند
و معتدل ترین وی شامی بود بعد از ان اصفهانی
پس قوقایی و ملیطی و انچه تفه بود بد باشد و همچنین
نارسیده و تفه سرد و تر بود و انچه ترش بود و قابض
سرد و غلیظ بود و انچه شیرین بود میل بکرمی دارد و انچه ترش
بود و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده
بود معتدل بود در حرارة و برودة و بصری کوید شیرین
کرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم
و انچه مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول
بکند خاصه ورق ان و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت
و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوة معده ضعیف
بدهد و اکر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود جهه
قلة شهوة طعام و نافع بود جهه کرم و دوسنطاریا و سویق
وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و
تفاح شیرین چون بخته کنند و بر چشم بندند که درد کند
ساکن کرداند و تفاح مز تشنکی بنشاند که از صفرا بود
و قی باز دارد و طبیعت به بندد و رازی کوید تفاح مقوی
فم معده بود و محرورا نافع بود اما بطی الهضم بود
و منفخ و اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند
اب سرد و طعام ترش بر سر ان نخورند بلکه شراب خورند

ومرق اسفیدباج ومطنجنات خورند واطبا گویند
بخاصیت نسیان اورد و تفاح ترش خلطی سرد لطیف
ازوی حاصل شود وانچه عفص بود خلطی غلیظ ازوی
حاصل شود وشریف گوید چون ورق وی بکوبند و
ده درم درم لزان بیاشامند دفع زهرها کرم و گزندگی
جانوران بکند وشراب وی واب وی جهة گزندگی عقرب
و هر زهر گرم که باشد نافع بود و تقویة معده تمام بدهد
و تفاح نارسیده مولد عفونات وتبها بود وانچه بر درخت
رسیده شود نیک باشد وانچه نه چنین بود و مجموع میوها
منجنین بود وادمان خوردن وی درد عصب احداث
کند خاصه انچه ربیعی بود وانچه ترش بود دفع مضرة ان بگوارش
نعناع وگلقند کنند وابن زهر در خواص آورده است که
بوئیدن وی سودمند بود جهة موسون و مذبولات
وقوة دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق
احداث کند واوجاع در عضلها و باشد که بسل کند
از بهر انک چون هضم شود و خونی که ازوی حاصل
شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و
بعضی در عضلها و چون غذای در عروق پیدا شود
بیشتر ان بود که بشکافد و چون شکافته شود در شش ریزد و سل
پیدا کند نفی محال و نادر افتد که نباشد **تفاح الارض** با
بونج است وگفته شود **تفاح بری** زعرور است وگفته شود
تفاح الجن ثمر یبروح است وگفته شود **تفاح ارمینی**
مشمش است وگفته شود **تفاح پارسی** خوخ است وگفته شود
تفاح ماهی اترج است وگفته شود **تفسیا** ینتون است و ثا
فیا خوانند وگفته شود **تقدة** گزیره و کسبره خوانند

بپارسی

بپارسی کشنیز خوانند وگفته شود **تقرة** زیره رومی است بپارسی
کرویا گویند وگفته شود **تلول** قنابری است وگفته شود
تمتم سماق است وگفته شود **تمر** گرم وتر است در اول وگرمی
وی زیاده است از تری منی بیفزاید وصداع اورد و دندانرا و
بن دندان تباه کند وخونی غلیظ ازوی حاصل شود سینه و
شش وروده را نیکو بود وبسیار خوردن صداع و رمد
وقلاع وخناق ودرد دندان اورد و چون در شیر خویا
وبخورند بغوطی تمام اورد واگر ادمان کنند در زمستان خاصه
چون دارچینی قدری کوفته در شیر اندازند بدنرا فربه کند
وباه را زیاده کند ولونرا نیکو گرداند بغایت وتمر مزاجها
سردرا جهة درد پشت و ورک نافع بود مصلح وی خشخاش
بادام بود وبعد ازان سکنجبین ساده خوردن **تمر هندی**
حمر خوانند وصبارا هم گویند لطیف تر از اجاص بود
ورطوبة کمتر وبهترین وی تازه زرد بود بغایت ترش و
طبیعت وی سرد است در سیوم وگویند در دوم وشیخ
الرئیس گوید سرد و خشک است و وی سرد است در سیوم
وگویند مسهل صفرا بود از جمیع بدن واشتها طعام باز
دید کند ومقوی معده بود وجهة قی وتشنگی وتب وغشی
وکرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد
وشربتی از طبیخ وی نیم رطل بود وگویند مسهل اخلاط
محترق بود وحکه را نافع بود اشامیدن وجهة قلاع
مضمضه کردن وخفقانرا نافع بود چون از گرمی بود و
یرقانرا نافع بود و دائه وی با ادویه جهة حصبه مستعمل کنند
اما تمر هندی مضر بود بسرفه وسینه ومصلح وی شراب بنفشه
وخشخاش است وبدل وی اجاص **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند

زبل وی جهة سفیدی قدیم وجدید چشم نافع بود و
شحم وی چون برکف ندک وی ضماد کنند در ساعت درد ساکن
کرداند و چون بکدازند و در کوش چکانند درد کوش
نافع بود واکر بدان ادمان کنند کری زایل کند وابن زهر
کوید که اکر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود وشریف
کوید پیه وی چو بکدازند با روغن کل درد پشت و کرده
را نافع بود و باه را زیاده کند وخون وی با بلیله واملج
خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن با زلون اندام
کردد و چون بر پیشانی طلا کنند وصدعی درد شقیقه
را نافع بود وکوشت وی چون با سفید باج بپزند وکسی
که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود وابن زهر کوید
همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا التمساح
وپیه وی با موم چون بسرشند و فتیله سازند و برافروزند
در نهری یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن
افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست تمساح
در بیرون قریه سبب بیاویزند بر سطح دهلیز ان قریه
دران قریه تکرک نبارد واکر پیه وی در پیشانی کبشی جنگی
که بشبرارای انرا عوج خوانند بالند هر عوج که برابر
وی آورند از وی بگریزد واکر چشم وی بکنند و وقتی
که زنده بود و بر مجذوم بندد نافع بود و علت وی
زایل کند و رها نکنند که زیاده شود و زهره وی چون
در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی چون بخور
کنند در شیب مجنون جنون از وی زایل کردد واکر
دندان وی که از جانب راست بکیرند و بر بازوی راست
بندند مجامعت را قوة دهد و محرک تمام بود باه را

دوغی

تنبول

در خواص ابن زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زبرین جنبد و اکر موم و پیه وی بسرشند
و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست او در بیرون
قریه بیاویزند بر سطح دهلیز آن قریه دران ده تگرگ نبارد و اکر پیه وی در پیشانی قوچ جنگی بمالند که بترکی آن را غوچ گویند هر غوچ که برابر
آرند از وی بگریزد و اکر چشم وی برکنند وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود و [illegible] بود و [illegible] که [illegible]

تنبول تانبول است که [illegible] **شنکار** و درخت [illegible] طبیعت آن گرم و خشک و لطیف نافع بود [illegible]
و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد [illegible]
[illegible]
که [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
تا [illegible] و آن [illegible] **تنوب** [illegible]
[illegible] **قرشت الملو** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قرشت الحامض** معروف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بسحق کرده مضر بود بشش و مصلح وی انار زرد **توت دشتی** توت العلیق است بشیرازی توت کل خوانند و در عین کفه توت

تودری تودریج گویند و در اول است و قسمی صغیر گویند بشیرازی تودری گویند و باصفهان [illegible] در دخت هر سه

در سیم طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند تر است در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و [illegible]

بهترین آن زرد بود و [illegible] جهت سرطان که ریش [illegible] باشد جوش در آب طلا کردن و اگر با آب [illegible] بیز بند در بر سرطان باشد

[illegible] کنند و در [illegible] صلابت نقرس را نافع بود و در انها که در چشم بود پاک کرده چون با عسل در چشم

کشند و چون در شراب بیز خورد باشند باه را زیادت کند و اگر لعوق نمایند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه

بود **توتیا** انواع است بهترین آن هندی بود و بعد از آن زرد و بعد از آن کرمانی طبیعت آن سرد است در اول

و خشک در دوم و آنچه شسته بود نافعتر بود و مجفف بود و در ریشها را نافع بود و جهت سرطانات و در [illegible] چشم و منع فضول بود در عروق

چشم از نفوذ در طبقات کند [illegible] مغول وی و صحت چشم [illegible] و دارد و در مرهم جهت ریش [illegible] و مقعد در ریشها

[illegible] و گویند بدل آن بوزن آن [illegible] و هم وزن آن توتیا بود و گویند بدل او بوزن او [illegible] بود صفت غسل آن

بگیرد توتیا کوفته و بجوشند در آب پا بیز و در خرقه بندد که تنگ باشد [illegible] و در ظرف سبز کنند و آب باران بر سر آن

در آب بجنبانند آنچه رقیق لطیف بود در آب بیرون آید و آنچه غلیظ در [illegible] بود در [illegible] بعد از آن آن آب را

در ظرف دیگر کنند و دیگر آب بر سر آن ریزند همچون اول و دیگر [illegible] نمایند بعد از آن آنها بگیرد و توتیا از وی [illegible]

رطلی و زنج آن [illegible] کنند توتیا را در استعمال سازند **تودری** [illegible] و در [illegible] گفته [illegible]

توبال النحاس لطیفتر از [illegible] بود و آن [illegible] کنند و آن [illegible] و بهترین آن [illegible]

[illegible] بود و [illegible] مانند [illegible] و آن [illegible] چند [illegible] چون خواهند که در [illegible] چشم [illegible]

و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم [illegible] بود و [illegible] جرب و خشونت [illegible] بود [illegible] چشم را [illegible] کند و [illegible]

و از آن بود که [illegible] در [illegible] با آب [illegible] و آن [illegible] مستعمل [illegible]

[illegible] یک مثقال [illegible] و [illegible] بود و گویند یک مثقال [illegible] کند [illegible]

فرو ریزد که پاشا سند [illegible] هر روز **توبال الحدید** [illegible] توبال بود [illegible] گویند [illegible] آن [illegible]

و مقعد بود نافع است جهت ریشها [illegible] **توبال المرین** [illegible] از [illegible] و در [illegible] خوانند و در [illegible]

و [illegible] **تین رطب** انجیر تر بهترین آن [illegible]

[illegible] بعد از آن آنچه سپید [illegible] و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه طبیعت آن گرم بود [illegible] گویند گرم

در [illegible] و در [illegible] در دوم و [illegible] بود و [illegible] بود و در [illegible] بود [illegible]

نافع است و انجیر رسیده غذا [illegible] از [illegible] و [illegible] و خشونت حلق و سینه [illegible] بود [illegible]

[illegible] کند و گرده و مثانه [illegible] بود [illegible] پاک [illegible] و [illegible] و [illegible] بود و [illegible]

[illegible] مقدار پانزده درم [illegible] جهت گزندگی عقرب و [illegible] رسیده [illegible] گزند که [illegible]

از [illegible] بود نافع است و ورق آن بار سته [illegible] شراب [illegible] بود [illegible] انجیر [illegible]

و [illegible] با گوشت [illegible] انجیر [illegible] دارد و ورق [illegible] چوب آن [illegible]

ورق آن [illegible] قوی بود و لبن آن [illegible] لطیف بود و لبن [illegible] بندد و [illegible]

در [illegible] بندد و [illegible] پاک کند و در چشم [illegible] با عسل [illegible] نافع بود و انجیر [illegible]

[illegible] بود و [illegible] و [illegible] سالم است که بعد از آن پاشا سند با شراب [illegible]

[illegible] باید که [illegible] بود **تین یابس** انجیر خشک بهترین آن [illegible] بود طبیعت آن [illegible]

بود [illegible] لطیف بود [illegible] کهنه نافع است و [illegible]

[illegible] حلق و سینه [illegible] موافق بود و [illegible] شراب [illegible] نافع بود [illegible] و گرده و [illegible]

نافع است [illegible] خوانند [illegible] در [illegible] آب [illegible] و [illegible] حلق [illegible]

در [illegible] و [illegible] نافع است و [illegible] و [illegible] نافع است و [illegible]

[illegible] پاک [illegible] و مضر بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] و [illegible]

بادرنج و سعتر و قاشرا خورند کلفه و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی بر سرکه شراب خوب ننهند عصاره و بعد از آن بسر برد
فواق کفتن نافع است و اگر هر بامداد چهار بجبر در سرکه خوابانند چنانکه ذکر رفت و کوبند بهر زنکبار از نه و مالا کفتن نیز نافع بود و عطش بنکی
کوده بدلا در النقباح جنب ضرورت و الله اعلم بالصواب **باب الثاء ثافسیا** تفسیا نیز کویند و حشیشه و آن صمغ سداب کوهی است
و کویند صمغ سداب بری است و کفته شود و سداب کوهی بری که آن بجرها نباید لیکن دراز تر و پهن تر بود و شاخ
در دراز بود و در طعم تندی دارد و تخم آن الجبل تخم سداب بود و طبیعت آن بغایت کرم بود و محرق و سخن تر بود و دوی
نفع است و کویند کرمی وی در سیوم بود و بعضی منضج و منقی بود و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و بر
در برد النقبض بالند نافع بود و سترفا و نقرس و مفاصل سرد را سود دهد و خفقه کفتن عرق النسا را نافع بود و دلیفه سم و فضله
طلا کفتن و مقدار شربتی از وی در ستقی کم درم بود با العسل و مصلح وی بقی بود و اکر زیاده از این بود بول و صبع را ببندد و دا
زبان را دراز و ورم کند حلق و معده و سر را برود و با بد که منی و ضیق النفس بیه کند مصلح وی بقی ناید بعد از آن شربه کند
دهو آب بیه بهم در روغن و شیر تازه غرغره کند و از ادویه تخم سداب بغایت نافع بود و دلیع از خاصیت است و جای تسلی کرده
بدل در درد النقبض نرذت وری مثانه درد است بول و صبع آن حب الآس و بلوط بود **ثاسر** و جرخورند و دلیع
رباست و کفته شود **ثالیقیس** حوف بابیت و کفته شود **ثاقب الحجر** بیقاع است و کفته شود **ثدی** بتازی
پستان کویند و ضرع پستان چهار پایان بود و کوشت وی مانند و شبیه بود و طعم آن تازه بود و بعضی در آن بود که از حیوان معتدل
کیرند طبیعت آن کرم تر بود و کویند مزاج در سیوم ... بود و غذای صالح بود و شیر تازه کند اما موله بلغم بود و در ... عطش
و قطع آن شعر و ... بود **ثعلب** بتازی روباه کویند چون بآب بپزند و در مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود و ...
همچنان زنده بپزند و در روغن زیت در آن آب نشینند اما بعد تنقیه این عمل کنند و پیه وی در درد مفاصل سود دهد و درد
چون در کوش چکانند و اگر دندان مالند کرم بیرون کشد و وی ... سابیده با شاه بلوط ... نافع بود و سپردن
چون در دهن کیرند درد دندان تسکین دهد و در ورم چشم نافع بود و ... در حسن با ... تخم مرغ ... با سیر کنند
داء الثعلب را نافع بود و زهره وی در آب کرفتن و شیر بکدازند و ساده سعوط کنند ... اکر ابتدای جذام بود در رده ...
بجبر

ثمرة نافع بود و چون آدمی و دندان وی درد رود کیرد ... ازیک ... کودکان ... و ... چون ... بسیار نیز
و ادرار آن ... که از ... و ... سنعفت ... نافع بود و طبیعت وی ... کرم بود ... تر
... سیدن دهد و ... علاج ... باید ... غالب بود ... بالتوجه ... حقیقت ...
دلیل ... زنان ... مزاج و ... باشد و ... که ... جوب ... کنند و ... حبس ...
... بروجع ... دلیل ... کوید ... تا بر بند و در کوشت ... و ... هوش ...
ثفاء در آب است و کفته شود ... شاه ... ثمره ... با ... **ثفل زیت** ...
ثقل و ... در آب است
و کفته شود **ثلث ان** ... است و ... کویند و آن ... است و کفته شود **ثلج** بتازی برف کویند و ...
و ... در ... کفته شود **ثلج صینی** ... سفید است که ... و ... چشم ... را نافع بود و طبیعت
... است ... کویند ... است و ... **ثمرة الطرفا** ... است ... نیز کویند کفته
شود **ثمرة الانك سعری** ... است و کفته شود **ثمر شجرة الدم** ... است و کفته شود **ثمرة العليق** ...
بتازی ... کویند ... و کفته شود **ثمرة الكبر** ... کویند و ... ثمرة الاصف نیز کویند
... کویند ... طبیعت آن کرم است در سیوم و در چهارم ... **ثوم**
بود ... معده را پاک کند و طبع ... دارد و ... آن کفته شود **ثوم** بتازی سیر کویند
... و ... بود ... و کفته شد ... مرکب بود ... طبیعت ... کرم و خشک در چهارم
... و ... نافع بود ... و ... نافع است در درد ...
با عسل و روغن ... و ... با ... و ... حلق ... کنند و ...
... و ... خوردن ... مجموع ... آوردن ... غرغره کنند
... و ... است ... نافع بود ... و ... سلاح
... و ... نافع بود ... نافع بود

ودوس کوید مقوی باه بود ومنی بیفزاید وقولنج وحرقت البول را نافع تا مضر است مصلح ضعف چشم و... بجهت قوت حرارت [illegible]
کثیر بود مصلح وی ترشی و روغن بود کرشت عرب و صاحب تقویم کوید مصلح وی بنفشه و عسل بود بدل او ثوم بری وثوم البستانی ثوم ثوم الحیة
ثوم بری کوینده آن استوروبونست و کفته شد بعضی از منافع وی در سیر بستانی گفته شد و قوه جذام و بهق و برص را سود دهد جوشیده با سرکه
کف کرفته باشند و در طبری بسیار کوید برص و جرب و بهق را زایل کند چون بدان صفت استعمال کنند بجهت قوم تریاق ... بایسته
بغایت کوفته و آب آن با مایه تر برشته و تخم تازه کرفته بجهت ... کف کرفته و در تمام تن بزده طلا نماید در حمام ... رنگ است
در با کشنده نانا عرق فرو آید جذام را زایل کند و در هر ترجیز حیار دعال ... باقی سنه این خاصیت دهد و با ... مضعف و ... ترنجبین
کفته شوثوم شش حالت گفته شود شبیر بحیاری و خیر و بجهت خوانند بپارسی بید کیا خوانند و این نوع از ترنجبین است و طبیعت
در دوم خشکی در آخر و کوینده معتدل است نافع بود جهت ... تازه و منع نزله بکند و بیخ دردی ... دارد و ... بکند
تمام و اسهال بازدارد و دو درم از تخم وی معوق کشنده ... بریزانند و طبیخ آن ... را نافع بود باب الجیم
جادی آرکم دقو و در ... و ... کوینده ... آن زعفران است گفته شود جادرس شرنوع است یکنوع ... کوینده
بپارسی ارزن و ... جادرس ... خوانند و آن ... است و یک نوع جادرس کوینده بپارسی ... بیرازی
کال خوانند طبیعت آن سرد است در آخر دوم و خشک در سیوم ... بود ... بغیر نوع تخم ... و بول بریزد و خوردن
متولد شود در معده ... و غذا ... کرد از همه حبوبات دم ... در حیث که با شیر تازه بپزند یا با آب بپزند ...
بار و ... با شکر نبات یا با ... زیبد ... آن خورند و بدل وی در شکم ارزن برنج بود جادیز بپارسی جو و ... خوانند و کویند شیر
و ... کوینده بپارسی ... کوینده آن ... وی ... که ساق کوتاه و در رو و برک آن ... بجهت ... تر و کوچکتر
و کوینده ورق آن ... زیتون ... و قول ... صحیح است که برگ آن ... و برگ زیتون ... ساق ... خانه
کشیده بود وکل وی زرد رنگ بود و تخم وی ... بود و صمغ از وی ... حاصل کرده ... نافع بود
و بهترین آن بود که چون زعفران بود و ... آب ... و ... از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و ...
خلک ... زرد کرده و چون بآب بکیرند ... بود ... رنگ باشد ... است ... آن ... و دوم کشنده و طبیعت
جاوشیر

جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و کوینده در دوم و بعضی کویند کرم است در سیوم و خشک در دوم ... عرق النسا و درد زانو و ...
... مفاصل نافع بود ... آن خورده ... در دو ساعت کرده ... و صرع را نافع بود ... چشم ... زدن
کند و استسقا و طحال ... و ... را نافع است ... کشته ... کند و ... بود و برد ... و ... بجهت کنند ...
و جرب ... نافع بود ... نافع بود ... و قولنج را نافع بود ...
و ... کرده ... بلغمی ... بود ... درخت ... بر گیرد و ... بود ...
چون با ... باشند حیض براند ... نافع بود ... باشند ...
که ... بود ... و مقدار شربتی ... تا ... یک مثقال ... است ... و مصلح وی ... بود
و ... کوید ... بچه شده ... ریاح ... از جاوشیر ... و ... و ... بیرون آید ... و ...
را نافع بود ... و ... صحیح ... و ... نافع بود ... است ... کوید بدل ...
... آن ... کوید بدل آن ... او ... و کوینده بدل آن ... وزن او صمغ زیتون است و ... کوید
... است که ... بزرگ ... جار النهر کوینده ... است و آن ... در آب رویده ...
و ... که از آب ... باشد و طبیعت در سرد ... بود ... و ... و ... نافع است و بدل او
... بود جاورس ... است گفته شود جارکون ... است گفته شود جاسیه ... قطعی کوید
و ... باشد و در ... رویده در ... یک کف ... مانند ... بود و
آن ... از ... سیاه ... بود ... و ... سپید ... باشد
د معده ... رود و ... باشد ... و ... نافع بود و ... قوی ...
و ... جاکسو تشمیز ... گفته شده جاین رطب ... بپارسی ... کوینده و ... نافع بود ...
... باشد و در ... معتدل ... و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و کوینده ...
غذایی ... کشنده بود ... نرم ... و ... درم ... بکند ... کسی که ... خورده

لعل بکند سنگ گرده و مثانه پیدا کند و سده و صعود آن اصل است مانند و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است **جبن**

عتیق پنیر خشک بهترین آن روغن دار و نیز نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک در سیوم مصلح [illegible] و چون [illegible]

نو نیکو بود تجربه شده است چون مداومت سازند بیرون آید مانند کرم و زحمت زحیر و بیان گفته شد بر بندد و بهتر بود [illegible]

بود و بد تر از آن کند و معده را بد بود و شکم را تشنه آورد و سنگ گرده پیدا سازد و کرسیان طعام خورند [illegible]

خورند نیکو تر بود **جبسین** جبس است گفته شد **جبلاهنج** جبلاهنگ و جبلاهنگ بپارسی جیر [illegible] گویند [illegible] زرد

حارست و خوش در تر [illegible] دیگر [illegible] سیاه است و [illegible] مانند فعل [illegible] بود [illegible]

بود [illegible] رنگ [illegible] و نبات [illegible] بود و [illegible] بلغم و اخلاط غلیظ [illegible] بیاورد و [illegible]

مفلوج را نافع است [illegible] مردم بود [illegible] کشنده است و از [illegible]

تا صبر که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن [illegible] آب گرم [illegible] بود [illegible]

دیگر [illegible] پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب [illegible] گرم [illegible] بود **جدوار** بپارسی زدوار گویند

[illegible] ماه [illegible] و هندی [illegible] و آن [illegible] است مشابه [illegible] اما [illegible] بود و [illegible] که چون [illegible]

[illegible] بود و آن [illegible] است [illegible] بزرگ [illegible] بود [illegible] بسیاری [illegible]

و [illegible] گوید [illegible] چهار نوع است سیاه و سفید و [illegible] زرد و [illegible]

دور [illegible] است که [illegible] عظیم است و در [illegible] طرف [illegible] و آن طرف [illegible]

[illegible] است که [illegible] زهر [illegible] است که [illegible] زهر [illegible]

[illegible] در یک موضع [illegible] قوت زهر آن [illegible] آن موضع [illegible]

[illegible] که [illegible] زهرهاست که [illegible] تریاق فاروق [illegible] در شهر [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] که [illegible] بعد از [illegible] آن [illegible]

تا بخود شتاد

تا بخود آید [illegible] مثقال جدوار [illegible] بشراب [illegible] خواب [illegible] و خواب [illegible]

بسیار کرد و [illegible] غذا طلب [illegible] زهر [illegible] است و دیگر

در [illegible] که [illegible] مثقال [illegible] بشراب [illegible] زهر آن [illegible]

[illegible] با شراب [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] که [illegible] بگیرد [illegible]

[illegible] جدوار [illegible]

گرده و [illegible] سنگ گرده و مثانه [illegible] و [illegible] اورام بلغمی و [illegible]

و [illegible] کنند [illegible] اورام [illegible]

و [illegible] و [illegible] کسی [illegible] بیرون آید [illegible]

[illegible] که [illegible] نافع [illegible] موضع [illegible]

[illegible] است [illegible] کنند [illegible]

در آن [illegible] باشند [illegible] و دیگر کسی که دل او ضعیف بود و خفقان باشد [illegible]

با شراب [illegible] دل [illegible] تریاق فاروق [illegible] عفونت [illegible]

و تقویت دل [illegible] دارد [illegible]

گرم [illegible] و مولانا [illegible] مولانا [illegible] شیراز [illegible] بود [illegible]

معلوم [illegible] تریاق فاروق [illegible]

است [illegible] معده [illegible] کرده [illegible]

معجون [illegible] زحمت [illegible] شخص [illegible] بود [illegible]

[illegible] شخصی [illegible] بود [illegible]

در شیاف در طلا کنند و قدری از جعید وی جفا بنید جهان سات بول وی را بخشد و بول بیرون آرد و شقاق یابد دیگر درشت
بو بهتر از بیخ وی آورد و بر روی طلا کنند در رسانی بسازد و ورم را تحلیل دهد دیگر چشم خواره را نافع و نظیر ندارد که با سینه قدری
دلدا سب گرم بخورد رو نیو قدری ازین پاره بخورد بر گردد در حال و منع جماع کند و دیگر صریح جمیع از شیر باد و نیم دانگ بخورد وی
و سه نافع بود و این مؤلف گوید این تجربت در روایت و این ضعیف را تجربه تا الطف را بپاره ده شبانه روز آتم الحسان
بود که بکدم خاصه بخورد این دارد بغیر طلا بود و گفته همان روز شفا یافت دو آزموده و مجرب است و ضماد و به جهت ربع را نافع روز
و دو دانگ بگلاب گرم بخورند نافع است اما تخفیف بول باید کرد و دیگر درد دندان را بهتر از قدر عدسی ازین بیخ دارد بر بیخ
گیرد باز دندان طلا کنند در دیگر نوع دور درد چشم که بیخ باشد در میان چشم چکانند درد شب نبود آگر مضغ او در سنة بدر چشم
طلا کنند و درد شقیقه را ماش بخورها کم نشود و فرق میان منو و مغز آن آنست که منو را در دست گیری ترش باشد و مغز را پی دردو
دانزش را بکد چون آب جوشیده باشد و در تقویه با علیم اثر دارد و مقدار شربت درم تا نیم مثقال بشربت جوش [illegible]
تام آورد و گفتیم نه گویند مردم لاغر را فربه کند و گویند اگر بر ابی سفید در ... طلا نماید سفید بود و گفتیم نه گویند
کرد بیخ دارد و صمد و ... منفعت دارد که ... کرده بود بر حلق طلا کنند نافع بود و این مؤلف گوید شخصی را ... اقیه
و استسقا غالب شده چند روز نافع ... با جلاب ... ادرار بول کرد حق تعالی صحت بخشید و صاحب ... گوید
قرصه ... آورد و ... شیره حلب ... بود که آنرا تابه در آن ... باشد و صاحب منهاج گوید طبیعت آن گرم
خشک بود لطیف و صاحب منهاج گوید بدل وی در ... تریاق ... آن ... باشد **جدب** جدار است و گفته شود
جرجیر ... بود ... را اهقان گویند ... بود ... بیکبیر گویند و ...
و اقسام ... بود که ... طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند ... و خشک است در ... تر ...
در ... گوید ... و خشک در دوم آب ... بر ... بود ... و ... باه بود
مصیع بود و ... چشم آورد و ... بود و ... کند و ... نافع
و چون ... باشد ... بود و ... و ... که چون ... گویند ... آب آن

بادنجان

در بیخ ... ریزه ... گرده و ... خردل ... خوانند و اورا بعربی لعاب کنند و ... بود و ... بوی
تخم خردل بود **جرجیر الماء** فرقه الیهق است ... خوانند و گفته شود **جوهرانی** و ... کرده ... و گرده ... گویند
گفته شود **جرجیر** باقلا است و گفته شود **جرجیر البحری** ترس است و گفته شود **جراد** بپارسی ملخ گویند بهترین وی
فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند ... عدد از وی کم
بیمار ... با طرافها ... و ... در موضع ... سستی ... با شاه ... قطر ... نافع بود و ... گفتند ... بیرا
بود و هر ... که گرند که عقرب ... چون ... نافع بود ... و ... چون ... طلا سازد ... کند دیگر ...
بیخ در ... چون ... صاحب ... آویزند نافع بود ... و گفته آورد و ... در ... بود ... باز
جراد البحر در بیان ... گفته شد **جردان** ... بپارسی موش خوانند چون ... در کرند که عقرب ... نفع دارد
کند و گویند ... و گویند ... چون ... و طلا سازند نافع بود ... بر ... که ... بو
رفته باشد طلا کنند بیرون آورد و سردی چون خشک سازند و ... گویند بغایت ... در ... بسیار ... در
طلا کنند نافع باشد و این مؤلف گوید آورده ... که اگر ... موش ... در چشم کشند سفیدی ... ببرد و ... برد
در طبیعت ... پاک کند **جراسیا** ... است و گفته شود **جزر** بپارسی گزر خوانند بهترین وی ... و ...
دگویند بیخ تر بود و ... غلیظ تر بود و ... کمتر ... بود طبیعت وی گرم است در ... و در ...
باه را تحریک دهد و ... لطیف ... تولید ... و ... بود ... بغایت ...
وی ... دیگر ... بود ... گوید ... بود ... غلیظ بود ... بود ...
طعام ... و چون ... بود ... خاصه ... و ... طعام ... بود
و ... جماع بر ... کند ... و در ... بود و ... زیاد ... و
بیز ... و ... که ... و ... دیگر ... نافع بود **بزر بری** ... است و گفته شد **جزر ... قیطی**
... است **جوز ماثل** ثمره ... است بپارسی ... خوانند و طبیعت وی گرم است در ... و ... و خشک

در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند تا آب در گرد و بر سر زنند و روغن ... در معده خوار کنند نافع بود
در ابتدا ... را سود دارد و مقعد را ... ورم ... بود و چون پاشانند ... نافع است و اسهال ... و زنانی که ...
از زحم ... روان ... را نافع بود ... کنند نافع است و ... گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن ...
و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن انزروت بود **جبره دارو** خرد داروی است گفته شود **حبسی**
خشک ... گفته شود **جادی** زعفران است و گفته شود **جنجمک** تشمیزج است و گفته شود **جبس** جبسین است
بیماری ... طبیعت آن سرد و خشک ... و برگ ... و ... خون باز دارد و چون
... استخوان ... کنند نافع بود **جعده** ... خوانند و ... آن ... است
... و ... طبیعت ... بود در سیوم و طبیعت
... گرم بود در دوم و ... خشک بود در دوم ... لطیف است ... نافع بود ... دارد و ...
... بود ... نافع بود ... بیرون آرد و ...
... نافع بود ... نافع بود ... و ...
کننده تاریکی چشم ببرد و چشم را ... و آب ... و ...
در ابتداء نزول آب نافع بود ... مضر بود بمعده و مصلح ... و صاحب تقویم گوید ...
و بدل ... و پوست ... وزن آن ... گویند بدل آن
... است **جعری** ... گفته شود **حفت البلوط** پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک
در دوم ... باز دارد و خاصه ... و ... آن ... کننده و ...
کردن نافع بود و بدل آن ... پوست ... وزن ... گویند بدل آن جلنار است
جبل ورد است گفته شود **جبلوب** بلادب است و ... گویند ... و ...
جلبنا ریاحین ... گویند ... آن ... است که ... آن ...

فارسی

فارسی بود گویند مصری طبیعت آن سرد و خشک در دوم ... بپزند ... و ... نافع بود و دندان
محکم کند و زنانی که ... رحم ... کنند ... بر ... نهند بدان ...
کنند ... و ... و طبیعت ... بود و ... مستعمل ... و ...
... بود و مضر است بسپرز و مصلح آن کثیرا است و بدل وی ... و ... گویند
او ... است بدل آن ... **جلنسرین** ورد صینی است و گفته شود **جلنهک**
صاحب ... گوید ... است و صاحب منهاج ... دارد ... است ... بادی است
بیماری ... خشک گویند و گفته شود **جلجلال** جلبلنج است و گفته شود **جلبان** ... و ... از **جلبید**
... است ... گویند سرد است بطبع و خشک ... و ... است ... دندان کرم
... و ... و ... بمعده ... دارد ... و ...
سرد و ... معده ... آورد ... آب ... نافع بود ...
... لطیف ... است **جلوز** صاحب منهاج گوید ... جمع ...
گویند ... **جلوز** ... و صاحب تقویم گوید ... و مؤلف گوید ...
جلوز ... است ... گویند ... الاقصی ... دارد ... آن ...
... گویند ... در ... و طبیعت گرم است در اول و گویند ... خشک است در دوم
... رطوبت ... آن ... نافع بود ... عقرب ... بود و ...
و ... بود ... بمعده ... مضر بود ... و مصلح وی ... و بدل وی جلقوزه **جلقوزه** حب صنوبر کبار است
و گفته شود **جلبهنگ** ... است و گفته شود **جلنجبین** ... است و گفته شود **الجلنسه** ... است ... گفته شود
جلنار قند است و گفته شود **جبنار** ... است و ... گویند ... آب ... بیماری ...
گویند ... طبیعت آن سرد و خشک است در ... و گویند ... در دوم ... است

حتی را و اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور و خار کهنه و قوت حشا به و معده مقوی را نافع بود و مضرت بسینه و حلق دارد و دیر از معده بگذرد
و مصلح وی خرما بود و نبات و گویند بدل وی خشخاش بود **جبار** اسم جدار بشهر است و گفته شود **جبار** جلید ارواحست و شعر کهیله را
نیز گویند و آن خرس است و گفته شود **جد** بیاورید گویند و آن بمعنی ربیعی فضیلت دارد و اشتر در بیت آنکه از آن آلی است
و آن آب تنک بود آن که نیکو باشد و اگر آب بد بود تلخ بود و شیرین و منفعت در تر و گرمیت بیرون آن لطیف تر **جعده صینی**
حما و سلیمانی گویند و آن ریحان سلیمان است عبیه بهم و در را گفته شود **جسفوم** تخم میمی است و گفته شد **جمیت** شکیت تغیبی
که از جزیرها بود و معدن آن شهر رود رسول صلاه علیه آمده است اگر از آن ظرف بود و شراب از آن خورند مستی نکند از هر
ظرف بزرگ بود و خمس که با خود دارد و لوقوف ایمن باشد و گردن شب جامه خواب نهند از احتلام ایمن باشند **جمیر** از اجزا بود
بیونانی شیقوموری گویند و اعرابو مایمن بتر خوانند و بعضی آن بیمن المعقب و ورق آن برق توت ماننده و نبات وی طعم
بود و درخت وی اسیار شیر دار بود و در دی ترتیب عادت باشد و زعفی معان و شیر وی نافع بود از اعمار کهنه و دشوار تحلیلات
و خنازیر و لیچ و در ترف دم را نافع بود و عصاره ورق و در یرقو ریهای صلب با آرد جو طلا کنند و دوما و نفخ دم و معده را
بد بود و شکم براند و غذای اندک دهد و بدل آن بو که بعد از آن سکنجبین یا طلسکی خورند **جمجم** نجمت کرانچی
مصری یا شم بزرگ و گویند از زمین زر خیزد و گویند اگر البور ان زیر بخ از زمین بر کشند و در بیابان اهل یمن عزیز باشد
و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود جمجم خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خناق و مقدار مستعمل از وی تا م
بود **جنطیانا** نوعی است رومی و جوبی خند و آن بیخ سرخ رنگ است باندازه انگشت سبز تر و بزرگتر و گویند این را
بنام پادشاهی خوانند و وزیر جنطی نام بود و گویند جنطیس الملک و بهترین وی رومی است که بنات سبز و خوشبوی بود و طبیعت
وی گرم است در دوم و خشک در سیوم شده جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند و جنین مرده را بیفکند باخراب بیاشند تریاق
گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و جهت بعلل بر کشند و آب گرم و در موضع گزندگی طلا سازند نافع بود و در کزاز و وجع و قروح
زن که بنود بر بکیرد و بچه بنهد از دو تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرها کشنده است و در جگر و معده و وقت الغیب را نافع
بود و در روا احشام بیوجوب نیون مستعمل بود و بعضی ترمیم کنند و حنجی گردد مضرت بسینه و مصلح وی اسقولو قندریون بود
وبدل او
وبدل وی زراوند مدحرج و وزن آن وزن دانگی آن بوسیدن باید و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و وزن هر
در خراس آورده است که هر دو ان زنگ خون حیض زایل کند و بواسیر بیند و لبنام خطیا تار و تر کیب و باهتا بر کشنده و درست بیند
خون باز بیند و این مجربست و بحتی من شاه **جندبیدستر** قسطوریون گویند و در زبان یونانی فنداس قیبرس گویند و قیاس کند
گویند و این خصیه حیوانیست بحری که هم در آب زندگانی تو اند کرد و هم در خشکی و این حیوان از قندز خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه
با هم چسبیده بود و پوست آن بغایت رقیق بود و دلیل به ستبر بود و هر دو با هم چسبیده باشند مغشوش است و غش آن بجای شیرة صمغ کنند
و اندک جندبیدستر و بخون بر کشند و در مثانه گوسفند کنند و خشک سازند و طبیعت جندبیدستر گرم و خشکست در سیوم و گویند در
دوم لطیفتر از همه مسخنات نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و ضعیفی که از سردی بود و بخور ان کهنه و
ناقع بود و حیض براند و بچه مرده از شکم بیرون آورد و صاحب منهاج گوید ترتیب آن روی زایل از نکبت نباید و صاحب بخورد
گوید که استعمال جندبیدستر و قیر و خنج باشد بمقدار مرم در ورم مغص و قواق را نافع بود و چون بر پشم پاره زن نهد و بر کنار زالها
سرد که در جسم بود و دوم و در گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود و در سر که اشیاف وی دفع سموم و ادویه کشنده کند
و سده که در اعضاء باطن بود بگشاید و کزازی که سبب آن از سردی بود سود دهد و جهت بمقدار عقرب بود نافع باشد و دفع خلل
جهت صداع و طلا کنند نافع بود و چون در دفع فال کنند جهت صند و بتر خاصه عضو و فالج و لقوه سرد و نباید بود نه بود و اگر
باشد نه تریاق سمها که سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و فرابین و قولنج سرد و خواه بلغم و خواه بریح خوردن
کهنه و خفقه کهنه نافع بود و خفقان که از سردی بود و بود و اگر در قضیب چکانند عسر البول که از سبب خلط بلغمی
بود و مه و کندی در کتاب سیاسات آورده است که جندبیدستر که روان آن ابتیاع زند که دیم کشنده بود و بدان سبک
دانم جوار بچه گرید و صاحب منهاج گوید ضرر وی کشنده بود در روز و سر اد از آن بعضی گفتند به بیت فر
و سبب ان و جلس بعد از آن حار ترج به هر که باز هر دو سبب از بعد فو که ترش با سرکه با ترش خورد و بدل وی وزن
آن فرفیون و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل سیلک است **جنجر** عصی از جریست و گفته شود **جنبوریه** قنطوریون
و گفته شود **جنجل** در دمشق بسیار بود و طبیعت آن گرم و تر است در دوم طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود

دو خرد اند که یکی از وی حمار خورده و بدل آن حلتیت **جند ارمان** گل اندرست ... است بشیرازی گل غلک ناخود اشته
و منفعت وی نزدیک است بجلنار **جناح الیش** خوشه نفست و گفته شد **جناح** مطلق برین است دوم گفته شد **جناح**
النسر با قلا است گفته شد **جعید** معرب است گفته شد **جوز** حنف خوانند جاورس کردکان گویند طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک در اول و در دوم و گویند گرم و تر است در اول و بعضی گویند گرم است در دوم و خشک در اول بهترین وی آن بود
که پوست وی تنک باشد و ورق و پوست وی بالیده است و پوست اندرونی وی تلخ جیده بود و ترتیق در روغن فیعنی بود گرم سنیده
و پوست او شد و مجفف بود و تیز طبع و مغز جوز چون بکاوند در برد ورم بود و او که ریش شما باشد خلالک کنند نافع بود و منع
بر ریش گرم نافع بود و چون بر آن پاشند و بعضی زبان کن کرده بدو شکم بیند و جنبش باری بکند شکم را نرم و از کرم بسیار جوز
حب القرع و کدو دانه بیرون آورد و انکرها بخورند اسب بکوزه تریاق زراوند قاتل باد زهر بود و انکه بعد از آن گوید نیم
هیلن بسیار و چون با سبل و نمک و باز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه و بر گزیدگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست
بوزینه و با تر اسب و ... بر زنان ... ریشا کند و بر وبا ... الطیب بغایت رونده بود و پوست جوز دولی
چون بپوزانند و سحق کنند و با آب بسرشند و زنان بخود برگیرند منع حبل کند و پوست جوز دو دوری
در چون و اطفال ... قطعه ... نافع بود و ... پوست کردکان ... بکوبند و چند بار بجوشانند
در آن بمالند و ... رها ... و پوست ... بجای ... آن حضاب کنند موی سیاه گرداند و بعضی
گفته اند که چون جوز ... بالای ... تمام بدهند چون با آب بکوبانند و ... بسازند ... گفته
کفتند که ... ان ... کرم است ... جوز ... کردکان کرم است ... آرد ... صداع بود ... اکثر
کند و ... و حلق را زیان دارد و ... بود ... کرد کان ... بد بود و عثیان دهد و
دگرست ... کسی که عفص خورده باشد ... که کسی که عفص خورده باشد
بر آب خوردن ... و بدل آن ... آن حبه الخضرا بود و گویند جوز هندی
بود **جوز هندی** نارجیل است گفته شد **جوز جندم** گندم خوانند ... بشیرازی گندم ... گویند

گرم است

جوز الرمح حب کالکنج کوچک است و گفته شود جوز السرو بفارسی دیگر نامند و بشیرازی کوزک گویند
و هند طبیعت وی سرد و خشک است و تابعی و اسحق گوید گرم است در اول و خشک در دوم برقیق
[illegible] نافع بود با ابریشم و ابریان و قطع خون رعاف بکند و قوه معده بدهد و چون کوفته
با انجیر و فتیله سازند و در ریش ناسور کنند زیادتی گوشت زیاد بگزند و با شراب بوده بدهند
کهنی و بلغم و نسیان را و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال و اگر کوفته بشوند
و در آب آن نشیند زنی که رحم وی بیرون آید با مقعده که بیرون آید نافع است
و صاحب تقویم گوید مضرت بدل و اصلاح وی مصلح وی عسل و روغن بادام بود و
و جالینوس گوید بدل آن را [illegible] و سده بگشاید و قوت معده بدهد و صداع
سرد را نافع است و چون با عسل و گلاب بر سر طلا کنند و دیسقوریدوس گوید
مقوی جگر و معده و سپرز بود و سعال و درد شقیقه را نافع است و ذهن را تیز کند و دوس
گوید طبیعت به بندد از حیض و صفرا و قوت بدن زیاده کند و خشک رطوبات
از عروق بکند و اسحق گوید صداع آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی
صاحب منهاج گوید هم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کزمازک [illegible] و گوید
بدل آن هم وزن آن اقاقیا و نیم وزن آن کزمازک و نیم وزن آن
پوست انار بود جلنار رقا خوانند و آن گل [illegible] است [illegible] الله تعالی

باب الحا حاشا حاشا را گویند و دوس صعتر الحمار گویند و بعضی گوید بوده نام کوهی است
و گویند ورق خردل بابانیست و گویند برگ سپندان دشتی است انچه محقق است نوعی از [illegible]
کوهی است گیاهی کوچک بسیار دارد مانند [illegible] که از زمین [illegible] و قصبه باریک دارد مانند قصبه اذخر
و برگها دارد مانند برگ صعتر و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز میباشد طبیعت ان

کند و طبیعت ان گرم و خشک است در سوم گویند در
دوم محلل و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و بچه
بیندازد و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق
ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک گرداند و منع نفث
دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامد مسهل کیموس بلغمی
باشد و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و
محلل چون بپزند بود و شش و ثالیل را و اگر در طعام کنند
و بخورند ضعف را سودمند بود و قوة باصره تیز دارد و
معده و جگر را پاک کند و چون سحق کنند و با عسل
بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و
قوة کرده بدهد و جماع برانگیزاند و درد دهن و حلق سود
مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضرت
بشش و مصلح وی نعناع است و بدل ان یک وزن و نیم
صعتر جبلی و گویند یک وزن و نیم افیثمون حافر المهر
سورنجان است و گفته شود حاج خاریست که ترنجبین
ازوی حاصل میشود و نبات کشوث بروی بپیچیده شود
و بشیرازی خار ارو خوانند عصاره وی چون در چشم
کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کحل وی جهة بواسیر
بغایت سودمند بود حالوما شیخ را است و ابو جلسا گویند
و گفته شد حافظ النحل و حافظ الاطومی دو اسم فرفیون
است و گفته شود حالق الشعر فاشرا است و گفته شود
حافر حمار الوحش سم خر کوره چون بسوزانند و بیاشامند
صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا
کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع بود حافر البردون
سم استر چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون

بازیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع
بود حافر الحمار سم خر بود چون از سم راست وی نگین
سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و
دیسقوریدوس گوید سمها، خر چون بسوزانند و بیاشامند
روزها، بسیار متواتر هر روز بوزن فلجتارن مصروع
را نافع بود و چون با زیت بر خنازیر نهند بگدازاند و چون
بر شقاقی که از سرما بود ضماد کنند زایل کند حب النیل
قرطم هندی است طبیعت ان گرم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم و گویند سرد است سودمند بود جهة
برص و بهق سفید و مسهل خلطها، غلیظ بود و سودا و
بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی تا نیم درم بود
باد و بها ذکر و کرب و غثیان آورد و اولی ان بود که بروغن
بادام چرب کنند و هلیله با وی بیامیزند و بدل وی در
اسهال نفع سودا نیم وزن ان شحم حنظل و دانگی وزن
ان حجار رمنی حب المساکین لبلاب است و گفته شود حب
الضراط مازریون است و گفته شود حباقا درق گویند
وان حندقوقی است و گفته شود حبق فوذنج است
و گفته شود حب عزیز حب الزلم است و گفته شود حب
اللهو حب الکاکنج است و گفته شود حب خنکلا حب
السمنة است و گفته شود حب الوز لسان العصافیر است
و گفته شود حب السمنة حبیست سیاه رنگ از نخود کوچک
تر اما مدور بود و خراسانیان از انقل خولیع خوانند و
پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید
و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت
وی انست که فربهی اورد و منی زیاده کند و باه برانگیزد و

مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند
و قدری ارد و قند و روغن بادام شیرین یا کنجید بپزند
و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از
از سردی و خشکی بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود
بشش و مصلح وی قند بود و بدل ان نیم وزن ان مغز
بسته و نیم وزن ان مغز بادام و نیم وزن ان کنجید و گویند
بدل ان حب محلب است حب الزلم گویند بزر الخشخاش
است و در شیراز حب الخشخاش استعمال کنند و بپارسی تخم
کنگر گویند و گویند ان تخمی است بزرگی هیل و مثلث شکل
بود و همچنان با پوست توان خایید و منبت وی در شهر
روز بود و فلفل السودان خوانند و ابن ماسه گوید گرم
است در سیوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید
گرم و خشکست در وی رطوبتی عرضی فضلی هست منی
زیاده کند بغایت و تحریک شهوة جماع کند و شریف گوید
چون بخایند و بر کلف نهند که بر روی بود ببرد و بدل وی
شقاقل است حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر خوانند
و بشیراز کنتو و در خروع گفته شود صفت ان حب البلسان
تخم بلسان مصری بود وان بغیر از مصر هیچ جای دیگر حاصل
نمی شود و صاحب منهاج سهو کرده است که ان هیوفاریقون
است صفة هیوفاریقون گفته شود و طبیعت حب
بلسان گرم و خشکست در دوم سودمند بود با بلغم و
سودا و ورم گرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و
صرع و سدر و عسر بول و گزندگی جانوران نافع بود
چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زن در آب ان نشیند
رحم را بگشاید و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند

مضر است مثانه و مصلح ان کثیرا است و بدل ان نیم وزن
ان پوست سلیخه و ده یک ان ببابه و کویند یک وزن
و نیم سلیخه و ده یک ان ببابه **حض** و چینی نیز کویند
وان دفلی است و کفته شود **حب حلوه** انیسون است
و کفته شود **حب الاثل** کزمازک خوانند و کزمازق کویند
وان جز مازج است و کفته شد **حب الکاکنج** جوز المرج کویند
وان بزر الکاکنج است وان دو نوع بود یک نوع بری را عروس
در برده کویند و نوع بستانی را بشیرازی کجومن کویند و
بهترین ان صاحب منهاج کوید بستانی بود و کویند بهترین
کوهی بود و طبیعت ان سرد است با اعتدال مغص را نافع
بود و بول براند و ریش مثانه و کرده سود مند بود و مضر بود
بکرده چون بسیار مستعمل کنند سبب سده ادرار و مصلح وی
کل فارسی بود و جالینوس کوید بدل ان عنب الثعلب
است **حبة السودا** شونیز است و کفته شود **حب
السفرجل** بهترین ان بود که از به ترش کیرند و طبیعت وی
سرد و تر بود در دوم ملین بود بی قبض سود مند بود
جهة خشونة حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب
کند و یبوسة زایل کند و حرارة ساکن کرداند و مقدار دو درم
مغز وی مستعمل بود و چون بکوبند با قند یا لعاب وی با قند
و روغن بادام بخورند سرفه که از حرارة بود نافع بود اسحق
کوید مضر است بکرده و مصلح وی قند بود و بدل وی بزر
قطونا **حب القرطا** بزر الحماض است و کفته شد **حب
الفقد** بزر فنجنکشت است و کفته شد **حب القطن**
خبسموج خوانند بپارسی پنبه دانه کویند بهترین وی بزرک
مغز دار بود طبیعت وی کرم و تر است و کویند سرد است

سود مند

سود مند بود جهة ربو و سپید را نیکو بود و سرفه را نافع بود
و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و کویند
مضر بود بکرده و مصلح ان خیره بنفشه بود و بدل ان حب
المشتغ **حب العرعر** ثمرة العرعر است و کفته شد **حب الیسم**
حبیست بمقدار فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود
و بغایت املس بود و خوش بوی بود و زود شکن و مغز
وی بغایت سفید بود و عطروا هل یمن و حجاز در بویها خوش
مستعمل کنند و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم معده
مرطی سرد را بغایت نافع بود و قوة تمام بدهد و هضم را
یاری دهد و نشف رطوبات بکند **حب القلقل** بزر رمان
بری است و مغات بیخ وی است و بمقدار نزدیک بود بلوبیا
و در طعم وی تلخی بود و خوش بوی بود و لون ان سفید بود و طبیعت
وی کرم و تر بود و کویند خشک قوة بدنها بدهد و فربهی آورد
و چون کنجید و عسل طبرزد اضافی کنند باه را زیاده کنند و بریان
کرده نیکوتر بود اما مصدع و اکر بسیار خورند هیضه آورد
و معده را بکزداولی ان بود که با قند یا عسل خورند و بدل
ان بوزن ان تودری سفید و چهار دانک وزن ان مغز تخم خیارزه
و نیم وزن ان ابهل و کویند بدل ان بوزن ان مغاث و بوزن
ان حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود
و پوست وی بغایت تنک بود و سیاه رنک و مغز وی صلب
بود و بد و نیمه بود و بزردی مایل بود و اندکی عطریة در وی
بود و طبیعت وی کرم و خشکست در سیوم دو مثقال
چون با مینجج بیاشامند سود مند بود جهة دشخواری
زادن و چکیدن بول نافع بود و حیض براند و کزندکی جا
نوران نافع بود از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه

بپاشانند مکس بگریزد و وی سودمند بود جهة سپرز که از رطوبة
بود چون با راسن بیاشامند و درد سر که از سبب بلغم ورياح
غليظ بود نافع بود واگر دو ملعقه سحق کنند و بیاشامند در
ساعت مغص را ساکن کرداند و بدل ان حب محلب بود
با مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است و درخت ان
کوچکتر از درخت صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت
وبرا سوس خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در
دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی حرارة هست سودمند
بود جهة درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا
و شش را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی بیفزاید
و سنگ مثانه بریزاند و سودمند بود جهة گزندگی عقرب با انجیر
خشک یا خرما یا کلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل
بسرشند و هر روز ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و
اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده
کند و مثانه از سنگ و رمل پاک کرداند و گوید طبیعت وی گرم
است در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید گرمست
در دوم و خشکست در اول و بدل ان حب محلب مقشر بود
بوزن ان و نیم وزن ان بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید
بدل ان مغز تخم خربزه بود و گویند جوز هندی و گویند
قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود که بشیرازی انرا نخرک
خوانند و مصلح وی قند بود **حب الصنوبر الصغار**
بپارسی تخم کاج خوانند و ان حبیست مثلث شکل در میان
غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت
ان گرم و خشکست در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهة
استرخا و ضعف بدن و فربهی اورد خوردن ان و رطوبات

فائده که

فاسده که در شش بود خشک کرداند و قوة معده بدهد چون
با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی را زیاده کند خاصه
که با انجیر و قند بود و مثانه و گرده را قوة دهد اما مضر
بود بسر و در وی گزندگی معده بود و بسیار خوردن
مغص اورد و تریاق وی حب الرمان بود و گزیدن
معده چون در اب گرم خو بسایند و با عسل بخورند و
محرور مزاج را قند و بدل وی گویند حب محلب مقشر
بود با نیم وزن ان مغز بادام مقشر و گویند بدل وی حب
صنوبر کبار بود **حب الراس** صاحب جامع گوید مویزج
است و سهو کرده است و صاحب منهاج ماهیة ان راست
گفته است که ان حبیست زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و گرد
شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد
و از کردستان و همدان و انزادغ و برخوانند و راسن
دو نوعست جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از ان
بستانی در باب را در صفت راسن گفته شود و این نوع
که گفته شد قوة موی بدهد و از افات نگه دارد چون بکوبند
خرد و سر را بدان بشویند و اگر طلا کنند شاید **حب
القلت** ماش هندی است و در قلت گفته شود
صفت ان **حب العصفر** قرطم است و گفته شود
حب الاس بپارسی تخم مورد گویند و بهترین وی
بستانی بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
و گویند گرمست شکم ببندد و منع نفث دم بکند
و معده را قوة دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و
مقدار مستعمل از وی سه درم بود در ریشها اندرونی نافع
بود و گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب بیامیزند

وریش مثانه سودمند بود خواه تر و خواه خشک و چون
بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشها کفش و قدمین زایل
کند و چون تر بود و بکوبند و باشیر ضماد کنند بچشمها که ورم
بود تحلیل دهد و عرب بواسیر سودمند بود و ورم
مقعد و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند ببرد و
اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل
وی عصیر ورق اس با نیم وزن ان سعتر **حب الرمان**
بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض
بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع سودا و صفرا
وی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را
قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل
بیامیزند نافع بود جهة ریشها بلید و گوشت زیاده و درد
گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق
بود **حب الانبرباریس** انبرباراست و گفته شد **حب
البان** دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و
سهل شکن و انرا فستق الهاویه خوانند و در طعم وی تلخی
بود با قبض و بهترین وی بزرگ خوش بوی بود طبیعت
وی گرم بود در سیوم و گویند در اول تر است سودا
و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود جلا بدهد و ثالیل و کلف و داغها که بر روی پیدا شود
و جرب و حکه بغایت نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید
و صلابة ان نرم کند ضماد کردن بار دگر سنه و اسحق گوید
مضر است بجگر و مصلح وی رازیانه است و دیسقوریدوس
گوید بدل ان بوزن ان قنطور سلیخه و گویند بدل ان
بوزن ان فوه و نیم وزن ان قنطور سلیخه و ده یکان بسباسه

حب الملوک

حب الملوک ماهودانه است و گفته شود **حب الغنا**
عنب الثعلب است و گفته شود **حب الرشاد** حرف
است و گفته شود **حب المحلب** بپارسی بسوبد صریم
خوانند و بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است
و قول اصح انست که در وی حرارة بود و جلا بی قوی و
بصری گوید که بسست در دوم و خشکست در اول محلل
بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود و کرم بکشد
و حب القرع بیرون اورد و سده سپرز و جگر بگشاید و
نقرس را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون
حیض براند و درد پشت را سود دهد قولنج را بگشاید درد
هارا اندر وقت ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش
بود پاک گرداند و بدل ان مغز بادام تلخ بود **حب الریباس**
بپارسی تخم ریباس خوانند و بغایت ترش بود بهترین وی
تازه است و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود سود
مند بود جهة حلقه صفراوی و جرب و حکه و بدل ان
تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو گویند
بهترین ان بود که اب شیرین خورده باشد و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهة تبهاء
صفراوی و مقدار سه درم مستعمل بود و سرفه گرم و
خشک را نافع بود چون با قند بخورند و تشنگی بنشاند
و عسر البول که از حرارة بود ساکن گرداند و اسحق گوید
مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس است جالینوس
گوید بدل ان در کسر حدة ادویه کثیرا بود **حب الرشاد**
حرف است و بهترین وی بابلی بود و طبیعت ان گرم و

خشکست وسفیدوی حرارة کند دارد از سرخ تر حرو معص
بلغمی سود مند بود جون باب کرم و روغن کل بیاشامند
وعرق النسا را نافع بود جون بکوبند وبر ورک ضماد کنند
وقولنج راسه درم بکوبند وبیاشامند وبدل ان در ضماد
عرق النسا شیطرج بود حبة الخضرا ثمر بطم است بپارسی
بن کویند وان دو نوعست یک نوع را شاه بن کویند وان خرد تر
بود وبا پوست توان خورد یک نوع دیگر بن کویند وبهترین ان
تازه سبز درشت بود وطبیعت ان کرم وخشکست در سیوم و
کویند در جهارم وکرمی وی بیشتر از خشکی بود وخوردن ان معده
را بد بود و دیر هضم شود وغذا بد دهد ومحرور مزاج را زیان
دهد وسخن سینه بود وکرده ها وبول براند وشهوة مجامعت بر
انکیزاند وخوردن ان با شراب یا باسرکه کزندک رتیلا را نافع
بود ودرد سپرز که از سردی بود وبلغمی مزاج را سود دهد و
سعال را نافع بود وفالج ولقوه خوردن آن و از روغن وی
مرهم ساختن ومالیدن وبر ذات الجنب ضماد کردن سود
دهد وجون بسوزانند جوب وی وطلا کنند بر داء الثعلب
موی بر ویاند خاصه موی سر و ورق وی جون خشک کنند
وبکوبند وبه بیزند وغلاف سازند بر سر موی را دراز کند
وبرویاند ونیکو تر داند وصمغ وی در منفعت مانند مصطکی
بود ودرباب ضماد کفته شود وخوردن بن مصدع بود
ودهن را بخوشاند وشهوة طعام ببرد ومصلح وی سکنجبین
ورب فواکه ترش بود وصاحب منهاج کوید مصلح وی
کثیرا بود ودر کتاب ابدال اورده است که بدل وی مغز جوز
است وکویند بوزن ان مغز پسته وبوزن ان مغز بادام
حب البطیخ بزر البطیخ است وکفته شد حب الکثری بهترین

وی بزرگ

وی بزرگ بود که بزر وی مایل بود وما سحق کوید کرم وخشکست
سود مند بود جهة دردش ومقدار جهارم مستعمل بود وکوید
مضر بود بکرده ومصلح وی عناب بود یا بزر قطونا حب
الزبیب طبیعت وی سرد بود در اول وخشک بود در
دوم شکم را ببندد ومقدار پنج درم مستعمل بود ومضر بود
بکرده ومصلح وی کثیرا بود حبارى علوفس خوانند وبپارسی
جزروان نوعی از کلنک است کوشت وی سبک تر از کوشت
بط بود از بهر انکه وی بری است ودر وی غلظی بود بیه وی
جون با اندکی نمک وسنبل بکوبند وحب سازند مانند نخود
ودر سایه خشک کنند وبردارند جون پنج حب از ان باب نیم
کرم بیاشامند بناشتا درب را بغایت نافع بود واکر پوست
اندرون سنکدان وی خشک کنند وسحق کنند وبا اندکی نمک
اندرونی سحق کنند یکسان ودر جشم کشند در ابتداء نزول
آب هیج دوا نیکوتر از این نبود واکر دل وی در خرقه ببندند و
بر کسی او بربندند که خواب بسیار کند خواب از وی زایل شود ودر
سنکدان وی سنکی یابند جون بر کسی ببندند که رعاف داشته
باشد در ساعت ببندد وتا ان با خود داشته باشد عود نکند
وبخاصیتی که در وی است این عمل میکند وجون وی دبور
عسر النفس را نافع بود وکوشت وی بغایت کرم وخشک بود
واولی ان بود که باب ونمک بپزند وروغن بادام بعد
ازان بر وی ریزند واکر جهة سرد مزاج بود روغن کردکا
وزیت ودو سه پاره دارجینی وخولنجان وسق ان مریض
را سود مند بود حبق الفتا مرزنجوش است وصفت ان
درادان الفار کفته شد حبق الراعی برنجاسف است
مرزنجوش است وحبق الفتا نیز کویند وکفته شد حبق

قد تقلبي فرنجنک است و برنجشک و از نجشک نیز کویند
وکفته شد وکفته شود در باب فا حبق ترنجانی با درنجبویه
است وکفته شد حبق الماء فوتنج نهری است و حبق
التمساح نیز کویند و در فا کفته شود انواع فوتنج حبق
نبطی حماحم است وکفته شود وان نوعی از فوتنج بستانی
است حبق صعتری وحبق کرمانی شاهسفرهم است
وکفته شود حبق خراسانی بقله خراسانی است وکفته شد
حبق الشیوخ وریحان الشیوخ نیز کویند وان مرو است
درمیم انواع ان کفته شود حنتا بسریانی نعناع است
وکفته شود حجر التیس با دزهر است وبیا تریاق فاروق
طبیعی خوانند وان مانند بلوط بود دراز وکرد نیز می باشد
وبر زبر یکدیکر طبقات دارد ودرمیان ان جیزیست کویا
مغزیست وان جوب مخلص با دانه ویست ولون حجر
التیس اغبر بود وسیاهی که بسرخی زند وانچه نیک باشد
باشیر بر سنک جون بسایند سرخ رنک شود وانچه بد بود
باشیر جون بسایند سبز رنک بود وان از شکم بز کوهی
کیرند در شیردان وی وصاحب جامع اورده است که در دل
ایل می باشد وسهو کرده است ومولف کوید که غذا ان
ایل بغیر از مار ومخلصه نباشد بسبب ان این سنک در شکم
وی به بندد وبدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند
وکوبند در زهره وی می باشد واین نیز خلافست انچه
محقق است در شیردان وی می باشد در کوهستان شبانکاره
واز انجا باطراف برند وبغایت عزیز بود وکویند جون
بسایند سرخ رنک وزرد رنک وسبز رنک نیز می باشد و
این رنکها بسودن معلوم شود ولون ان جون بسیاهی

حاد والقلم

زند

زند سرخ امیز نیکوتر بود ودر شام مانند این سنک می سازند
از انکه دانایان مشکل فرق توان کرد امتحان وی انست که
سوزن را باتش سرخ کنند وبر وی نهند اکر مصنوع بود جون
سوزن در وی فرو رود دودی سیاه از وی براید واکر حجر
التیس بود دودی زرد که نوک سوزن را زرد کند وجون
وی را باب رازیانه بسایند وبر کزندکی مار طلا کنند در حال درد
بنشاند واز مرد این شود وسودمند بود جهة کزندکی همه
جانوران وسمها نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن وطلا
کردن وجهة ضعف دل وبدن وقوة باه بغایت نافع بود
وشربتی جهة کزندکی جانوران ودفع زهرها دوازده
جو بود وجهة ضعف دل وقوة اعضا شربتی دانکی بود
وهرکس که هر روز نیم دانک بخورد این باشد از همه افتها وسمها
وسودمند بود دیحه ور مزاج نیز را بسبب انکه او بخاصیت
عمل میکند نه بطبیعت وطبیعت وی بغایت کرم بود حجر
الحیه دو نوعست یک نوع حجر بود ویک نوع از مار افعی کیرند
وانرا بادزهر وبادمهره ومارمهره خوانند انچه از مار
کیرند ان مانند دشبدی است که در قفای مار افعی بود
ودر همه افعی نبود جون از کوشت جدا کنند نرم بود اثر
هوا بوی رسد به بندد مانند مهره شود مانند حجر الف
ومولف کوید امتحان وی جنان کنند که جون بر جامه
سیاه مالند سفید کردد وجندانکه مالند سیاه نشود و
سفیدی بماند وان نوع که حجر بود لون ان زبرجدی و
سیاه رنک وخاکستری رنک وبشکل نکینی بزرک مربع بود
ویک مثقال زیاده تر بود وان بود که زیاده تر از دو مثقال
بود ومولف کوید امتحان وی انست که جون در میان اب

ليموا اندازند در صحني چيني و بحركت ايد و روانه كردد و هردو
نوع گزندگي مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع
زخم نهادن و هر دو نوع بر زخم بچسبند **حجر هندي**
نوعي از شادنج است وانرا شادنه هندي گويند خون كه از
مقعد ايد قطع كند و بواسير را سود دهد و چون بياشامند
گزندگي عقرب نافع بود **حجر البلور** خنك بلور چون بر كسي
بندند كه در خواب نترسد سودمند بود **حجر حديدي** حماهان
است صندل حديدي خوانند وان دو نوع بود نر و ماده
وصفت ان در حماهان گفته شود **حجر الرحا** بپارسي سنگ اسيا
خوانند خنك بود چون گرم بود و سركه بروي ريزند
بخاران منع خون رفتن بكند و ورمها گرم **حجر الديك** سنگيست
كه در شكم خروس يابند و بمقدار باقلي بود و كوچكتر بود و بلون
ابگينه اشفاف بود نه ديگر بلور اگر باب بشويند وان
اب كسي بخورد كه بغايت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه
ببرد **حجر المثانة** سنگيست كه در مثانه ادمي باز ديد ميشود گويند
سنگ مثانه بريزاند و جالينوس منكر اينست و گويند سنگ
گرده بريزاند و گويند چون سحق كنند و كحل سازند سفيدي
چشم زايل كند **حجر النار** حجر الاصم گويند و حجر الزناد گويند
وان چند نوع بود سفيد و سياه و سرخ بود و طبيعت وي
سرد بود و بغايت خنك ارسطاطاليس گويد اگر زني   بارد يابس
دشخوار زايد در خرقه ببندند و بر ران زن ببندند سهل بزايد
بفرمان خداي تعالي و چون سحق كنند مانند غبار و بر سر
خنازير باشند خشك كند و پاك گرداند و همچنين بر هر
ريشي دشخوار و مرد ملي كه باشد و بر هر عضو كه بود وانرا
بپارسي سنگ اتش گويند **حجر الحام** سنگيست كه در ديگ

حام

حام حاصل ميشود چون ازوي ضماد سازند بر سرطان
در ابتداء آن زايل كند و بهترين معالجه سرطان كه در رحم
پيدا شود اينست **حجر البقر** در مصر خرزه البقر خوانند
وان جاوزهرج و گاو زهره گويند بشيرازي ابدرزا خوانند
و در ميان زهره گوسفند نيز بود و چون سحق كنند و
باب بعضي از بقول طلا كنند بر جمره و نمله نافع بود و
ريشها و چون سعوط كنند بدان مقدار عدسي باب
بيخ سلق نافع بود جهة نزول اب و چون سحق كنند
و بشراب بسرشند و بر موضع كه سفيدي بود طلا كنند
موي سياه بيرون اورد اگر سبب ان از علت داء الثعلب
و برص بوده باشد اما موي سفيد سياه نكند **حجر لبني** غالا
قطيطش خوانند يعني حجر لبني و اين اسم بدان سبب
بوي نهاده اند كه چون باب حك كنند مانند شير ازوي
بيرون ايد و لون وي خاكستري بود و طعم وي شيرين بود
چون باب سحق كنند و عصارة وي بليزند و در حقنة از قلع
كنند مر زمان كه خواهند مستعمل كنند و طبيعت وي معتدل
بود و در قوة مانند شادنه بود چون در چشم كنند منع
سيلان فضول كند از چشم و ريش ان و در ابتدا ورم
گرم طلا كردن نافع بود **حجر عسلي** سنگيست كه چون حك
كنند رطوبة ان بغايت شيرين بود و منفعت وي مانند حجر
لبني بود در همه حالات **حجر مشقق** سنگيست كه بلون زرد
بود و از بلاد مغرب خيزد و بهترين ان بود كه زعفران رنگ
بود و زود ريزه شود و شكافته و تر نه بود و قوة ان مانند
شادنه بود اندكي ضعيفتر و حجر لبني و مشقق و عسلي بقوة
مانند يكديگر اند اما عسلي در وحرارتي هست كه در ايشان

نبیت وحجر مشقق چون بشیر زنان حل کنند و در چشم کشند
ریش چشم زایل کند و خشونهٔ مژه و سوزش چشم و بهترین
مداواة این رحمتها است که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری
بغایت سفید کند و در موم روغن کنند جهه دملها و ریشها
که در بدن پیدا شود و در شافها چشم مستعمل کنند و جهه
نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون باب بیاشامند
نافع بود و چون زن بخود برگیرد سودمند بود جهه خون
که دایم از وی روان بود و لون وی سبز بود تیره رنگ **حجر**
الیهود سنگیست مانند خایه فاخته انچ بزرگ بود وانچ کوچک
بود بشکل خایه گنجشک بود و کوچکتر باشد و خطوط بسیار
دارد موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند بپارسی سنگ
جهود خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی د ران
بود و بعضی کرد و نافع بود جهه سنگ گرده نیم مثقال
باب گرم و جهه ریگ مثانه همین سبیل و اگر باب برگ
ترتیزه لعق کنند همین عمل کند عسر البول را نافع بود
و مضعف معده بود و موافق وی نبود و شتها ببرد
واسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است
و بدمس حکیم گوید که حجر یهودی چون با خون خفاش
سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته بود بروید
و موی ابرو همین سبیل چون بروی مالند بروید **حجر**
الیشب حجر الیشف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون
خوانند و بیونانی اسطریوس و معنی ان کوکبی بود و
نوعی از وی طرمیون خوانند و ان چند رنگ بود و
بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت و جالینوس
گوید اگر قلادهٔ از وی بسازند که موازی معده بود و در

کردن

کردن اندازند معده و صرع را نافع بود و دیسقوریدوس
گوید که بر ران بستن جهه دشخواری زادن و برباز و بستن
جهه تعوید **حجر الرحام** طین قیمولیا است و گفته شود
حجر الدم شادنج است و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع بود
یک نوع سنگیست که رنگ وی اندکی بلاژوردی زند و نوع
دیگر سرخ بود بغایت و چون دست بر وی مالی پنداری
چرب است و طبیعت وی گرم و خشکست در اول مسهل
سودا بود مسهل قوی تر از حجر لاژورد و معده را بد بود
و چون مغسول بود قی و غثیان نیاورد و اگر نه مغسول
بود مغثی بود و مفرح و مقوی قلب بود مغسول وی
بخاصیتی که در وی است که بدن را از خلط سودا پاک کند و
روح را ازدود سوداوی و بدل وی جهه خلط سودا یک
وزن و نیم حجر لاژورد بود **حجر النفس** مهره است که از
بلنگر ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت نرو گفته
شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس گوید بچه نخستین
پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند
دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ و یکی برنگها گوناگون
و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند بیش از انک
خاک بوی رسد و برباز وی مصروع یا گردن وی بندند بفرمان
خدای تعالی از وی زایل شود و این مجربست **حجر التوک**
حجر روشنایی خوانند و ارشد نیز گوید وان مرقشیثا است
و گفته شود **حجر لاژورد** لاژورد است و گفته شود **حجر**
المغناطیس بپارسی سنگ اهن ربا گویند و چون بسوزانند
مانند شادنه بود در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه بود
که بسرخی زند پاک که هیچ خلطی در وی نبود و جذب اهن

بقوة كند هرچند زياده بر بايد نيكوتر بود وجالينوس كويد
كرم وخشك بود بغايت اكر كسى خبث در شكم كرفته بود جون حار يابس
با شراب بياشامد جذب ان كند وبعجلت خود بيرون آورد
ومسهل كيموس غليظ بد بود ومقدار مستعمل از وى يكدرم
بود وكويند جون در دست كيرند درد دست وپاى و
تشنج يابس كه انرا كزاز كويند ساكن كند واكر بر جراحتى
كه از تيغ زهردار بود باشند نافع بود بغايت وبعجلت
بازآورد ومقناطيس جون بوى سير بوى رسد در ربودن
اهن سست شود وباز جون در خون براندازند تيز كردد
در ربودن واين از خواص است حجر الاحمر سنكيست بلون
سبد كويند بوزن دانكى كشنده بود واز جمله سموم قتاله است
مانند بيش وكويند نوعى از الماس است حجر مشوبه
كلس است وكفته شود حجر شجرى سبد است وكفته شد
حجر السر حجر العقابست وحجر اليسر نيز خوانند وان اكمكت
است وكفته شد حجر الطور حجر الدم است وكفته شد حجر
البهت حجر النسر است وكفته شد وحجر اليسر نيز خوانند
حجر القمر بزاق القمر وزبد البحر خوانند وافروسالينن از
بعران كويند كه بشب در افزونى ماه يابند در بلاد عرب
وسنكى سفيد سبك شفاف بود وجون بسايند وبمصروع
دهند سودمند بود واكر از درختى بياويزند كه بر ندهد
بارآور شود واكر بر مصروع ببندند شفا يابد وزنان بعوض
تعويذ با خود نكاه دارند حجر حبشى ديسقوريدوس كويد
اين سنك سبز باشد وصاحب منهاج كويد بزردى زند
وجالينوس كويد مانند شب بود وجون بسايند مانند
شيرازى بيرون آيد ووزن باز بغايت بكرد شبكورى وورم چشم

و دردان

ودردان وقرحهاء ان زايل كند وناخنه ببرد وتاريكى وجلاى
تمام بدهد بپارسى سنك پاسم خوانند حجر الاسفنج سنكيست
كه درميان اسفنج مى باشد حصاة الاسفنج كويند وديسقور
يدوس ورازى كويند جون با شراب بياشامند سنك مثانه
بريزاند وجالينوس كويد سنك كرده بريزاند وقوة ان ندارد
كه از ان مثانه بريزاند حجر اناغاطس سنكيست كه جون بسايند
مانند خون بود در سرخى وباشير زنان در چشم چكانند ورم
ان وبسيارى آب آمدن از وى نافع بود حجر اعرابى سنكيست
مانند عاج وجون سحق كنند وبر موضعى باشند كه خون آيد
ياضماد كنند خون ببندد وجون بسوزانند وسنون
سازند دندانرا جلا دهد بپارسى نشكى سنك كويند وبشيرازى
سنك زخم حجر الكرك سنكيست بغايت سفيد ودر ساحل بحر هند
يابند وساحل بحر سند نيز باشد ومهرهء كه از وى حكاكان و
خراطان سازند از عاج سفيدتر بود وخوبتر وطبيعت وى بارد يابس
سرد وخشك بود در آخر درجهء دوم واهل هند وسند از وى نكين
سازند وزنان كردن بند ومتفق اند كه خاصيت اين سنك
انست كه دفع سحر ودفع چشم زخم ميكند وبر دشمنان ظفر
يابند واكر نكينى از ان با خود دارند دروغ از قبل وى
نكويند وهركس كه ويرا ببيند دوست دارد وپادشاهان
هند وسند از وى طرفها سازند وزنان اكل وشرب كنند
ومدعى ايشان انست كه در خاصيت او در هر صحبتى كه ان بود
جنك وفتنه نبود وفرح وشادى زياده بود واهل هند
وسند مهرها از ان در موى كشند ومدعى ايشان انست
كه موى دراز كند ومهرهء وى مانند مرواريد بزرك براق
بود وجون سحق كنند ودر چشم كشند سفيدى كه در چشم بود

خواه قدیم وخواه جدید بود واکر ستون سازند دندانرا
بغایت سفید کند وجلا یی تمام بدهد حجر اسبوس اسبوس
است وکفته شد حجر القیثور حجر الشعر است و
قیشور کویند ودر قاف کفته شود حجر الحوت مانند
سنکی بود ودر سر ماهی یابند مقام دماغ وی وسپید و
سخت بود جون بیاشامند سنک کرده بریزاند حجر
شفاف قیشور است وکفته شود حجر اغنطوس
جه غاغاطیس خوانند وازوادی شام ارند وان وادی
را در قدیم غاغا خواندندی واین زمان وادی جهنم کویند
وجون برآتش نهند بوی سوی سوخته کند ولون
وی سیاه بود وبوی قیر کند وسبک بود وصفحها بر روی
یکدیکر بود وقوة وی درغایت یبوست بود بخور وی مصروع
را صرع اورد واختناق رحم وکزند کان بکریزند وبادوی
جهه نقرس ضماد کردن سودمند بود وجراحتها عظیم
کوشت بر رویاند حجر العاج حجر اعرابی است وکفته شد
حجر السطیط حجر الشطریط نیز کویند وان مرمر است
وکفته شود حجر الکلب شریف کوید درخواص این حجر بست
نوعی از سنک هست که جون سنک بوی انداز ند بدهن بکیرد
ونکه دارد ودر دشمنی عملی عجب می کند جون خواهد باسه
انکس هفت سنک بر کیرد ویک یک بان سک می انداز د بعد
ازان دو سنک ازان بر کیرد ودر اب انداز د وان اب
بخورد انکس دهند در دشمنی جیزی عجب مشاهده
کنند وکویند اکر در برج کبوتر انداز ند مجموع بکریزند و
واکر در شراب انداز ند جاعتی که ان شراب بیاشامند
جنک وعربده وبدمستی درمیان ایشان بیدا شود حجر

الروشنای

الروشنایی حجر النور است وکفته شد حجر البرام بپارسی
سنک برامی خوانند وهر تیشه که بدان سنک اب دهند
جون بر سنک زنند قطعا اواز نکند ودر سنک مانند کل
نرم فرو رود واکر این سنک سحق کنند وستون سازند
دندانرا سفید کرداند بغایت حجر خزفی سنکیست که درمصر
بسیار باشد ومانند خزف بود زرد واز همدیکر بشکافد
وصفحها بر یکدیکر بود وعمای قیشور مستعمل کنند در ستردن
موی وجون دو درم ازوی حل کنند وبا شراب بیاشامند
قطع خون حیض بکند وجون عسل خلط کنند وبر ورم
بستان نهند وبر ریشها بلید ورم بستان ساکن کرداند
وریشها بصلاح اورد وبغایت علت خشک بود حجر
الافروج وحجر افروی کویند از بلاد روم خیزد وسبک
بود وبر روی اب بایستد ومجفف بود وقبض دروی
باشد جون حک کنند وبیاشامند کزندکی عقرب سود
دارد حجر الاساکفه سنکیست که کفشکران اقرار
بدان نیز کنند سودمند بود جهه ورم لهاة وریش ان
بغایت ولهاة بپارسی ملاژه کویند حجل فتح است
بپارسی کبک کویند ودر قاف کفته شود حدق باذنجان
است وکفته شد حدید بپارسی اهن کویند وان سه
نوع است شابورقان ونرماهن وفولاد مصنوع وفولاد
معدنی بود ومصنوع بود وبولاد طبیعی معدنی شابور
قان است وسابرقان نیز کویند وان بولاد نر است
وبولاد مصنوع از نرماهن کیرند وزنجاران زعفران الحدید
کویند وقابض بود واکال ومنفعت ان درباب را کفته
شود وخبث الحدید ضعیف تر از زنجاران بود وصفت خبث

الحديد در خالكفته شود وتو بال ان كفته شد درنا واهن
سرخ كرده اكر درآب اندازند يا شراب شكم ببندد
وريش روده وورم سپرز وهيضه واسترخاء معده وسلس
البول ودر مقعد نافع بود وباه را قوة دهد خاصه اب
كه اهن كران اهن كرم كرده دران مى اندازند وانرا دوص
خوانند وماء الحديد خوانند وكزندكى سك ديوانه بغايت
غايت نافع بود وقتى كه نداند وبراده اهن چون در شراب
كرمسموم بود اندازند زهرها مجموع بخود كشد وان شراب
چون بخورند زيان ندهد وبراده اهن چون بخورند
درد شكم سخت وخشكى دهن ودرد سر آورد ومداواة
ان شب تازه با بعضى ادويه مسهله قوى كنند بعد ازان
مسكه وروغن بياشامند وروغن بنفشه وروغن
كل وسركه برسر مالند وقدر يك درم مغناطيس بخورند
وامراق دسم وروغن كاو ودر خواص اورده اند كه چون
براده اهن بر كسى بندند كه در خواب دندان كرجد ديكر
نكرجد **حدج** حنظل تمام نارسيده است كه هنوز زرد
نشده باشد **حداه** مرغيست كه شيرازى كوركور كويند
كوشت وى نبايد خورد كه عفونه در بدن بيدا كند وخون
وى چون با اندكى مسك وكلاب خلط كنند وبناشتا بيا
شامند سودمند بود در بو وخينق النفس را وچون وى را
بسوزانند مثل سرو خاكستر ان با اب بياشامند نقرس را نافع
بود وزهره وى چون خشك كنند در سايه وچون خواهند كه
استعمال كنند باب حل كنند وكسى را كه حيوانى موذى كزيده باشد
مانند عقرب وافعى وديكر كزندكان اكر زخم از طرف راست
بود سه ميل ازان در چشم چپ كشد واكر از طرف چپ بود در

جشم را

جشم راست كشد بغايت نافع بود واز مردن خلاص يابد **حرمل**
ابن سمجون كويد دو نوعست سرخ وسفيد نوع سفيد حرمل
عربى خوانند بيونانى مولى وبپارسى صد لـ داخ وورق
ان مانند ورق بيد بود كوچكتر وكل وى مانند ياسمين
مطلق وسفيد وخوش بوى بود وبيونانى ساسا خوانند
ونوع سرخ حرمل عامى خوانند بپارسى اسفند كويند وبشيرازى
نبوند ومزار اسفند نيز كويند وان نوعى از سداب كوهى است
وطبيعت حرمل كرم وخشك است در درجه سيوم وكويند درجهارم — حار يابس
نافع بود جهة درد مفاصل طلا كردن وچون سحق كنند وبا
عسل وزهره مرغ وزهره كبك وزعفران واب رازيانه تر در
چشم كشند قوة باصره بدهد واكر بخورند حرمل با ادويه قاتلة
دود حب القرع را بيرون آورد وقولنج را نافع بود وعرق
النساء ووجع وركى چون نطول كنند باب ان وسينه وشش
از بلغم لزج باك كند وباد كه در روده بود تحليل دهد
وسودمند بود جهة سردى دماغ وبدن ليكن سدر وصداع
آورد وبول وحيض براند وتفتيح وى سودا را نيك بود
وتحليل كند وخون سوداوى صافى كند وطبيعت نرم دارد
حبيش كويد مستى وى مانند مستى خمر بود ومجهول كويد
لون صافى كند ومحرك جماع بود وفربهى آورد وبول وحيض
براند بقوة وابن وافد كويد سودمند بود جهة عاشقان
بسكرى كه دارد وكويند اكر سفوف سازند يك مثقال ونيم
هر شب ناسوده دوازده شب متواتر عرق النسا را نافع
بود واين مجرب است ليكن غثيان آورد ومصلح وى ربوب
فواكه ترش بود كه بعد ازان بخورند وبدل آن بوزن آن
قردمانا يا تخم سداب بود اما حرمل عربى سفيد كه انرا بيونانى ف

موی خوانند بیخ وی مانند بلهوس بود چون سحق کنند و با روغن
ابرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه ارحام بگشاید **حرشف**
عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و ان انواع است و طبیعت وی
معتدل بود در حرارة و تر بود در درجه دوم و گویند سرد است
و گویند گرم و خشک است در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند و اگر موم روغنی سازند که اب کنگر بخور دان داده
باشد و بر پرش که بر روی پیدا شود چون بمالند زایل کند
و هم ورمهاء صلب چون بران طلا کنند زود تحلیل دهد
و اگر سر باب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل خارنابس
کند و چون بخورند ورمها را تحلیل دهد و بول براند
و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون اورد و چون بر
سوختگی اتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و
چون با شراب بیاشامند شکم به بندد و رازی گوید باه را
زیاده کند و کرده و مثانه را تسخین کند و مصلح وی انست
که در پختن مهرا کنند و توابل و ابازیر لطیف بر وی بریزند و
صاحب منهاج گوید معنی بود خاصه کوهی و گویند مولد
سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود **حراشا**
خردل بری است و گفته شود **حرض** اشنان است و گفته
شد **حریر** ابریشم است و گفته شد **حرز الشیاطین** آطر
بلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد گویند و بسریانی
مقلیاثا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سفندان گویند و تره
تیزک و شب خیزک نیز گویند و بیونانی قردامون خوانند
و حرف ابیض و اسفند اسفید گویند و خردل سفید گویند حلطلابی
و حرف بابلی بزر بلاسقیس خوانند و حرف دو نوع است
یک نوع ورق ان باسفاناخ ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم

یکنوع

یک نوع سفید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود از ان سفید
اسفند سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند و حرارة وی کمتر
از حرارة سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم
و خشک بود در سیوم و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل
بود و موی که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن با اب ان
سر شستن و ورم بلغمی و دملها نافع بود و عرق النسا خوردن
و ضماد کردن و جهه ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل
طلا کردن و ریشی که انرا شهدیه گویند و استرخاء جمیع اعضا
نافع بود خوردن وی و چون بر گزندگی جانوران ضماد
کنند یا بیاشامند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد بقوة
البته اشامیدن و بخور بر گرفتن و چون دود کنند از
بنکان بگریزند و جرب و ریش شده و قوبا با اب و نمک مالیدن
نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و با اب گرم بیاشامند
طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون اورد
و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم به بندد و تن
حر را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سرد کرده را نافع
بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند
و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود
و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون
با عسل بیامیزند و لعق کنند سرفه که از خلطی غلیظ
بود سود دهد و همچنین درد پهلو که سده ان از خلطی
غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا
کنند یا با صابون نمش زایل کند و بثره بحال اول
اورد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق
ان چون خشک کنند بقوة تخم بود و چون تر بود از قوة

تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایی که دروی است و معده را
بد بود و تخم نیم مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیاده
کند و اشتها طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را
مضر بود و مصلح وی قند است و بدل وی خردل و تخم تربزه
بود با تخم جرجیر و خردل **حردون** مانند سوسمار است و
طبع ان نیز دیگر است بطبع ورل و بیونانی انرا سالامندرا
خوانند و گفته شود درین صفت ان و از جمله سموم
قتاله بود خوردن ان و مهراریس در خواص گوید دل
حردون چون در خرقهٔ سیاه بندند و بر صاحب تب ربع
بندند البته شفا یابد و از وی زایل شود جالینوس گوید خون
وی چون در چشم کشند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس
گوید خرو حردون و عصاره چون زنان بر روی مالند مانند
غمزهٔ روی و بشره را بغایت نیکو و صافی کرد اند و مانند
صیقلی بود و بهترین بشک وی سفید بغایت بود و سبک
مانند نشاسته بشیرازی سرگین مانتک خوانند و بپارسی
افتاب پرست گویند و کرباسو نیز گویند **حربا** حامالاون
خوانند بیونانی و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم
می باشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر نروید و
گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه وی سم قاتل
بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا بدیر بود
و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی
کنند که ذراریح خورده باشد باید که در حال سرگین باز در
شراب بدهند و قی باک بکند و بد بزا بروغن گاو بمالند
و سرو ببک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه و جنطیا نا
بدهند تا بخورد **حرب** طلع است و گفته شود **حرقعان**

رجح

رجح الفار و رهشغار گویند و ان شکر است و گفته شود
حرف الماء سیسنبرون است و قردامینی نیز خوانند از
بهر انکه بطعم قردامومن بود و ان حرفست و ان نباتیست
که در اب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک
بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم
ورق وی بخته و خام خورند بول براند و ضماد کنند بشب بر
بثور لبدیه و بروز بشویند زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند
و ان ملخی است که بال ندارد و ستبر بود چون بگیرند غیر بخته
و نمکسود و خشک کنند و بشراب بیاشامند گزندگی عقرب
را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود **حزا** و حزاء نیز گویند
و ان رو فرا است و دیناروبه و حلیفه نیز گویند و ان دو نوع
است یک نوع بری و یک نوع بستانی از ان بری سداب بری
گویند بشیرازی کوخز گویند و طبیعت ان گرم و خشک است
مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادها غلیظ بشکند
و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران سود دهد
خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور ریزوفرا بود
و مانند تخم انجدان بود و بشیرازی انرا سیرک کارزونی خوانند
و درزا گفته شود لیکن درد چشم اورد و قاطع منی بود و
تشنگی اورد و مضر بود دیسر و مصلح وی باذرنبویه بود و بدل وی
سداب **حراه** بستانی بود ورق ان مانند ورق کرفس و
جزر و کمون از این جنس چیزی ماند و طعم ان تلخ بود و تخم
وی سبز رنگ بود خوش بوی و خوش طعم و بر خامجسفد
و بشیرازی انرا مودوستک خوانند بادها بشکند و معده را
نیکو بود و گرمی وی کمتر از گرمی جزایری بود و غذا هضم کند
و حمار زایل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود و زردی

روی زایل کند وسده جکر وسپرز بکشاید وسمن کرده بود
ومستن ومثانه ومجری بول پاک کند وزکام را نافع بود
ودماغ را سود مند بود ورطوبت ان پاک کند وجهه بوا
هیچ ادویه ودوایی بهتر ازوی نبود خوردن وضماد کردن
واکر ادمان اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند حرنبل بیست
که از طرف شام وبیت المقدس می اورند وسفیدی تیره رنک
بود جنانچه بسیاهی زند واکلی ازوی نافع بود جهه کزندک
عقرب وجهه کزندک مار از یک درم تا یک مثقال با تنها یا باشا
مند یا با ماء العسل یا بشراب وبغایت غایت نافع بود ومریا
قلن نیز کویند وکفته شود حزاز الصخر رهر الحجر است
بپارسی کل سنک کویند وان جیزیست برمثال طحلب
که بر روی سنک بیدا میشود وحزاز از بهران کویند
که زحمت حزار که ان قوبا است زایل میکند وصحت می بخشد
ودر طبیعت سرد وخشک بود برورمها کرم طلا کردن نافع بود
واکر بر موضع که خون اید ضماد کنند خون باز دارد وبر قوبا (بارد و یابس)
ضماد کردن بغایت نافع بود وورم زبان وبرقان را سود مند
بود حسک شکوهنج خوانند بپارسی خارخسک کویند و
در مغرب حمص الامیر خوانند وبشیرازی خارسوهک وباصفهانی
هروا خوانند وان بری بود وبستانی بود وبهترین وی
بستانی بود سبز تازه وطبیعت وی سرد است باعتدال
خشک است در اول وکویند کرمست در اول وکویند (بارد معتدل یابس)
معتدل است در کرمی وسردی ضماد کردن برورمهای
کرم نافع بود ومنضج وملین بود وریش بن دندان وعفونت
ان زایل کند چون با عسل خلط کنند وعصاره وی در
دارو های جشم سود مند بود ودرد مثانه وعسر البول وقولنج

رانافع

رانافع بود وسنک کرده بریزاند وباه را زیاده کند ومنی
بیفزاید ودو درم از حسک بری جهه کزندک افعی جون
بیاشامند وضماد کنند بغایت سود دهد وجون
با شراب بیاشامند جهه دفع ادویه قتاله نافع
بود وطبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند
بکشد وکویند مضر بود بسر ومصلح وی روغن
بادام یا روغن کنجد بود حشیشة البرص اطر
بلال است وکفته شد حشیشة دودیه اسقولوقندریون است وکفته شد وحشیشة الطحال نیز
کویند حشیش لغافت غافت است وکفته شود
حشیشة الکلب فراسیون است وصوف الارض
نیز کویند وکفته شود حشیش بزرقطونا بپارسی ورق
سکو کویند ودر قوة نزدیک بکشنیز تر بود وبهترین
وی تازه تر بود وطبیعت وی سرد وتر بود وحرارة (بارد و رطب)
بنشاند وبرورمهای کرم طلا کردن سود دهد وعصاره
وی جهه نفث دم نافع بود حشیفلش شقاقل است
واشقاقل نیز کویند وکفته شد حصا الاسفنج حجر
الاسفنج است وکفته شد حصرم بپارسی غوره کویند
وبلفظی دیکر کجب وکجم خوانند طبیعت وی سرد است (بارد و یابس)
در اول وخشک است در دوم وکویند سرد است
در دوم وخشک است در سیوم جهه صفرا سود مند
بود وحرارة بشکند ومولد ریاح ومغص بود وشکم
ببندد ومصلح ان کلنکبین بود وبدل ان ریباس
یا حماض اترج حص ورس است وکفته شود حضض
بشیرازی هلل کویند وانواع است مکی وهندی ومشهدی

بهترین ان جهه ورمها مکی بود و جهة موی هندی
و نوعی هست که در شیراز ورق روباه ترتیب سازند و
روستائیان شیراز انرا هلال مشکل کویند وان مستعمل
ایشان است لیکن طبیعت حصض مکی معتدلست
در کرمی و سردی خشک بود در دوم و کویند سرد است معتدل
در اول در هندی تحلیل و قبض کمتر بود که در مکی صاحب
جامع کوید که هندی اقوی بود در همه حالات و حصض
هندی عصاره فیل زهرج است و مکی عصارهٔ نباتیست
مکی و کویند مصنوعست نافع بود جهه همه تن فها
دم جه از روده و جه خون که از زنان اید بغیر از قاعده
و مجموع ورمها خبیثه و کلف و ریشها دهن و دب
و کوشش و سحج را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید
و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و سحج را نافع بود
مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش
روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خناقرا
زایل کند و چون زن بخود برکیرد قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون باب بیاشامند
نافع بود و حصض هندی جهه کزندکی سک دیوانه
طلا کردن و اشامیدن بغایت سود دهد و یرقان
سیاه و در دسپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و
بدل ان بوزن ان فلیزهرج یا فوفل و صندل متساوی
شفا بردی است و کفته شد حلبه فریقه خوانند
بپارسی شنبلیله کویند و طبیعت ان کرمست در اخر درجه
اول و کویند در دوم و خشکست در اول و از رطوبتی حار یابس
فضلی خالی نبود و کویند کرم و خشکست در دوم منضج

وملین

وملین بود و اردوی ورمهای بلغمی و صلب اندرونی و بیرونی
تحلیل دهد و سینه و حلق و شکم را نرم دارد و سرفه و ربو
و عسر النفس را سود دهد و باه را زیاده کند و بادها
بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون اورد و بواسیر را سود
مند بود و اردوی با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود
و اکر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل
بیاشامند شکم براند و خلطها اید که در روده بود چون
پخته بود غذا اشش دهد و اواز صافی کند و چون سر
بدان بشویند حزاز زایل کند و لعاب وی با روغن کل
شقاق سر را نافع بود و سوختکی اتش و اردوی
دملها را نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهه کلف بغایت
سود دهد و بوی را نیکو کرداند و در طبیخ ان نشستن جهة
درد رحم و دشخواری زادن سود دهد و چون طبیخ ان
بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخورند درد
پشت و جکر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که
از سردی بود سودمند بود حلزون نوعی از صدف
است و در صفت ودع و شیح و صدف کفته شد و انواع
ان حلتیت صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند
و رافه خوانند و حلتیت را بپارسی انکژد و بهندی هنک حار یابس
و بشیرازی انکشت کنده و ان دو نوع بود منتن و طیب
و منتن سخیف تر بود و طبیعت ان کرمست در اول درجه
چهارم و خشکست در دوم و بهترین ان سرخ رنک صافی
بود و چون بکدازانند لون ان بسفیدی زند و انچه مغشوش
بود سبز رنک بود و انچه بوی تیز دارد منتن خوانند و انچه
بوی ان تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل

بیامیزند و در چشم کشند روشنی بیفزاید و در ابتداء نزول
نیز کشیدن ایمن باشند از نزول و تب ربع را بغایت نافع
بود باد ها بشکند و چون بسته که در اندرون بود تحلیل
دهد و جهت داء الثعلب با سرکه طلا کردن سود دهد
و ثالیل و مسامیر و غددها که ظاهر باشد چون بپزند و
حلتیت بوم روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه
بر قوبا طلا کردن بغایت سودمند بود و چون باب
بکدازند و بیاشامند حلق را صافی کنند و با انجیر خشک
یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه بدان
غرغره کنند علق از حلق بیرون اورد و بر کزندگی سگ
دیوانه نهادن یا با سیر یا با حنطیا نا اشامیدن بغایت
سود دهد و با زیت چون بکدازند و بر کزندگی عقرب
و رتیلا مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل و سذاب
بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند
شیر که در اندرون بسته بود نافع بود و صرع را بغایت
سودمند بود و دفع زهرها حیوانات بکند و زخم تیر
و تیغ زهردار و مقدار نیم مثقال مستعمل و بول و حیض
براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند
نعوظ تمام اورد و اگر با روغن زیبق در شیشه کنند
و چند روز بگذارند بعد از ان در قضیب مالند زن
و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند
درد ساکن کند و بریزاند و اگر نیم درم از وی با ب
لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بیا
شامند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت
بود و خلطها لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم

سکنجبین

سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان نمایند فالج و خدر را
غایت سودمند بود و در د مفاصل سود و بواسیر را نافع
بود و مغص و حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده
و اسحق گوید اصلاح ان با شق است و بدل ان محروث
بعد از انکه باب بجوشانند چند جوش و صافی کنند بوزن
ان **حلبفه** رو فزا است و حزا نیز گویند و گفته شد
حلبلاب لبلاب است و گویند لاعیه و صفت هر دو گفته
شود **حلم** قراد است بشیرازی کنه گویند **حلیمو** بیخ حماض
جبلی است و در صفت حماض گفته شود **حلاق الشعر**
نوره است و گفته شود **حلحل و حلاحل** بلبوس است و گفته
شد **حلبیب** سورنجان هندی است و طبیعت ان گرم و
خشک است در دوم و گویند در سیوم سودمند بود جهت
نقرس و درد مفاصل و مسهل بلغم و خلطها غلیظ بود و حب
القرع و کرمها بکشد **حاما** اماموف و اموس گویند بپارسی
ماهلو گویند و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و
گویند در سیوم سودمند بود جهت نقرس و درد
مفاصل و ان دو نوع است یک نوع مشهور است که بشیرازی
ماهلو خوانند و یک نوع دیگر مانند بسبا و شان
است اما چوب وی زردی بود که بسرخی زند و برگ
ان سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک و نبات
وی بدرازی یک وجب باشد و بهترین ان ذهبی رنگ
بود دارمنی خوش بوی منفع ورمها گرم بود و چون
بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با بادروج
بر کزندگی عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم چشم
که از گرمی بود و ورم احشا چون با زیت ضماد کنند

بغایت سودمند بود و درد رحم چون فرزجه ازوی
بخود برگیرند و در طبیخ ان نشینند نفع را نافع بود و چون
طبیخ ان بیاشامند نیکو بود کسی را که کرده وی یا
جکر وی معلول بود و نقرس نیز سود دهد و
سنده جکر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از
وی دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر
وازجمله مسکرات است قوی و اسحق گوید مضر بود بمعده
ومصلح ان تخم کرفس بود و ثیادوق گوید بدل ان
بوزن ان اسارون یا بوزن ان وج یا بوزن ان چوب
قرنفل و گویند بدل ان بوزن ان وج و بوزن ان زیره
سبز **حمض** تمر هندی است و گفته شد **حماض الاترج**
در صفت الاترج گفته شد **حماض** بری بود و بستانی
بود و نهری بود و نهری را اکسولا پاتون خوانند و
حماض الما خوانند و گفته شود و بری را سلق بری خوانند
وحماض البقر خوانند و ان بیشتر جبلی بود اما در خلک
ریزه و زمین سست بود و ان ایبونانی طوطاق اغربون
گویند و بشیرازی بیخ ان حلیو خوانند و در نقرس و
درد معاصل ضماد کردن بغایت نافع بود و سرفه صفرا
وی را سودمند بود و بستانی مانند کاشنی بود و ورق
ان و دروی حموضتی بود و رطوبت فضلی لزج و بهترین
بستانی بود ترش و طبیعت ان سرد و خشک بود در
دوم و تخم ان سود بود در اول و دروی قبضی بود و در
باب با در صفت بزور گفته شد و اگر تخم حماض پیش از
گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد
و ورق ان چون بپزند شکم براند و چون بپزند و بازیت

مطبخن

مطبخن کنند و کشیز خشک و اندکی زیره و اب انار دانه بپزند
الیه بند شکم به بند دو غیر بریان کرده هیچ کراز رود، و سره
صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان
صفراوی ساکن گرداند و خمار دفع کند و ارزوی گل خوردن
ببرد و گزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و طبیخ
ان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و با شراب چون
بپزند و بر حنازیر ضماد کنند و ورمهاکه در بن گوش بود
واگر با سرکه بپزند و بر سبز ضماد کنند بغایت نافع بود
و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی در گردن بندد
خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع
سیلان رطوبة کهن از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیا
شامند یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند
حماض الماء در اب روید و ورق ان بدرازی انگشت بود
نزدیک بورق کاشنی و ساق وی کوچک بود و بر سر وی
تخمی سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض
شکم براند چون بختنه بخورند و تخم وی چون سحق کنند و با
شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و تو
حش زایل کند و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان
دفع کند و متقعد مسترخی بصلاح اورد و خارش ساکن کند
چون بپزند و بر اعضا مالند و تخم ان و ورق ان چون بخایند
درد دندان ساکن کند و بن دندان محکم کند و اگر ادمات
اکلمان کنند یرقان زایل کند **حماض الارنب** اکثوث
است و گفته شد **حماض البقر** حماض بری است و گفته شد
حماض نهری حماض الما است و گفته شد **حما الارض** امعاد
الارض گویند و ان خراطین است و گفته شود **حمض الامیر**

حک است وکفته شد حمص بپارسی نخود کویند سپید وسرخ
وسیاه وکرسنی بود وبری بود وبستانی بود وبری کرم تر
بود واندک تلخی زند وبستانی غذا نیکو دهد وسیاه بقوة
تر بود در افعال وبهترین ان سفید بزرک بود وطبیعت
ان کرم وتر است در اول وکویند خشکست در اول طبیعت
نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه برانکیزاند وحیض
براند ونفخ بود ولون را نیکو وصافی کند ونمش ببرد وورمها
کرم را سود دهد وروغن ان قوبا را بلی کند وارد ان
ریشها ابلید وسرطان وخارش بدن را نافع بود ونقیع
وی درد دندان وورم بن دندان را سودمند بود واواز
صافی کند وغذاش بد هد زیاده از همه حبها جون
از ارد وی وشیر حلوایی سازند وطبیخ نخود سیاه سنک کرده
بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضای
سرد ودرد مفاصل که از رطوبت بود سودمند بود وباه را
زیاده کند بغایت تا حدی که جهارپایان مثل کاو وشتر
واسب نر نخود سیاه بجای علف بدهند قوة باه ایشان
زیاده شود وسده کرده بکشاید وجون بسرکه خو بیسا بند
یکشب وبامداد ناشتا بخورند وصبر کنند تا نیم روز
کرم بکند واکر در آب خوب شد وهمچنان خام بخورند
وآب ان بیاشامند ناشتا انعاظ تمام آورد وقضیب را
قوة دهد ودر نخود سه خاصیت موجود است که مجا
معت کردن محتاج به این سه خصلت بود اول انکه طبعش
ملایم طبع منی بود دوم انکه شیر الغذا بود سوم مولد ریاح ونفخ بود
وهم غذای ودارو که جهة مجامعت خورند باید که
این سه خصلت داشته باشد وان نخود است وزرده

نیم برشت

نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه وکرده داشته باشد
بغایت مضر بود ونخود سیاه بجربیند ازد واولی ان بود
که میان دو طعام بخورند ومضرة وی کم شود ودفع آش
اما نخود بری مسحن تر بود ومجفف تر بشیرازی انرا نخود
حلوبنی کویند حمرا ابو جلسا کویند وان سنجار است
ورجل الحمامه کویند وکفته شد در الف حمحم بلغة اهل
شام لسان الثور است از قول صاحب جامع وصاحب منهاج
کوید حمحم تخم است که انرا حبه کویند وصفت هر دو کفته شود
حمص حرض کویند وان اشنان است وکفته شد حماط
نوعی از جیز است وکفته شد در جیم حاحم صاحب منهاج
کوید بستان افروز است وصاحب جامع کوید از قول
اسحق بن عمران که حبق بستانی است ودر سام حبق
نبطی کویند ونبات وی بغایت سبز بود وکل وی سفید
وتخم وی مانند حبق بود وطبیعت وی کرم وخشک بود
در دوم اصحاب بلغم را نیکو بود وسده دماغ بکشاید که
از بلغم بود وزکام تر را نافع بود مسیح کوید کرم تر و
خشک تر از شاهسفرم بود وغیر او کوید مقوی قلب
بود وتخم وی بریان کرده با روغن کل وآب سرد جهة
اسهال کهن نافع بود وصاحب منهاج کوید طبیعت وی
سرد است در اول وخشک است حرارة معده وجکر ساکن
کرداند جون طبیخ وی بیاشامند با جلاب یا با سکنجبین
حمام بپارسی کبوتر کویند کوشت وی کرده را نیکو بود و
منی بیفزاید وخون وشریف کوید جون زنده همچنان
برها وی مجموع بکشند وپاک کنند وبر موضع کزندکی عقرب
نهند بغایت نافع بود وسر وی همچنان با بر بسوزانند و

محق کنند و در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم ببرد و ابن
زهر گوید در هر خانه که کبوتر بود از حذر و فالج و سکته و
جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت حق تعالی بوی ار
زانی داشته است و دیسقوریدوس گوید خون ورشان و
شفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود
زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبک تر بود
و اولی ان بود که باب غوره و کشنیز یا لیمو که بپزند و چون بخورند
بعد از ان مغز خیار از پی ان بخورند **حمار اهلی** گرم و خشک
بود در سیوم خاکستر گوشت وی و جگر وی چون با زیت بر شقاقی
که از سرما بود بمالند نافع بود و خنازیر و جذام را سود دهد
و گوشت وی چون بپزند و در طبیخ ان نشینند گزازی که از خشکی
بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده چون بناشتا
بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند
بود و در خواص اورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی
ببندند که ترسد منع ان کند و دیگر نترسد و گویند چرک گوش
وی چون بخورد کودکی دهند که گریه دیگر نکرید و در خواص
اورده اند چون و اثر گوشه بر نشیند کسی را که عقرب گزیده
باشد درد زایل کند و اگر در گوش وی گوید که عقرب
مرا بگزید درد زایل شود و اگر پوست پیشانی وی چیزی با خود
نگاه دارند یکسال تمام و چون سال نو شود باره پوست پیشانی
دیگر نو نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و ابن زهر
گوید خر چون صرد سگ را عظیم ناخوش می اید و در زحمت
است از ان **حمار وحشی** خر گور گوید عبد الملک بن زهر
گوید نظر بر چشم حمار وحشی کردن صحت چشم نگاه دارد منع نزول

اب بکند

اب بکند و این خاصیت حق تعالی بوی داده است جالینوس
گوید گوشت وی چون فربه و جوان باشد نزدیک بگوشت
ایل بود و بغایت غلیظ بود بیه وی چون بر کلف طلا کنند
سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد
پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود زهره وی
جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود و گوشت
وی چون بپزند باب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق ان بیا
شامند و گوشت چرب ان بخورند درد مفاصل و بادها غلیظ
سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن غدد در معده
و بطو خروج کند اولی ان بود که از پی ان جوارشات مسهله
مانند شهریاران و تمری و امثال ان بخورند **حنظل** علقم خوانند
و تخم وی هبید گویند و بعضی کبست و بپارسی کوشت و کبر مانی
خرزهره خوانند و بلفظی دیگر خربزه روباه خوانند و نرو
ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد چندانکه سفید
تر بود بهتر و پوست وی باید که زردی بود که بسپیدی زند
انچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش
نبود ان کشنده بود و ان بزرگی دو حنظل بود و بهترین ان
ماده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت ان گرم است
در سیوم و خشک است در دوم و کندی گوید سرد و تر بود
محلل و مقطع بود وجع مفاصل و اعصاب و عرق النسا
و نقرس سرد بغایت سودمند بود و دماغ از اخلاط پاک
کند شحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب
و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق
وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه
و جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند

مانند انیسون وافتیمون ونمک هندی وصبر اسقوطری و
ایارج فیقرا وحنظل اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست
از دوم تا چهارم شاید نیز قولنج را بگشاید ومره سودا خام
بیرون آورد وشحم آن شربتی از وی نیم درم با دانگی نیم عسل
با ادویها بود وباید که بغایت سحق کنند واصلاح وی بکثیرا
کنند واصل حنظل سودمند بود گزندگی افعی وعقرب خوردن
وطلا کردن وحکایت کند اعرابی که عقرب چهار موضع
وی بگزید ودوم از وی بیاشامید در حال صحت یافت
ودر حقنه جهة کسی که قولنج داشته باشد سود دهد
وبخور کردن بواسیر را نافع بود وچون بخود برگیرند
بچه بکشد واسحق ابن عمران گوید چون بگیرند حنظلی و
سر آن برگیرند وتخم آن بیندازند واز روغن زنبق پر کنند
وسوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل ودر آتش نهند تا چند
جوش بزند بعد از آن برگیرند وبر موی مالند سیاه
کند ور ها نکنند که زود سفید گردد ومسیح دمشقی گوید
اصل وی چون بجوشانند نافع بود جهت استسقا و
گزندگی افعی وحنظل باید که در گرماء گرم وسرماء سرد مستعمل
نکنند که اسهال دموی آورد ومضر بود بمعده ومصلح آن
کثیرا بود وبدل آن گویند حب الخروع وگویند بوزن
آن حرمل وچهار دانگ وزن آن قثاء الحمار وگویند بوزن
آن حرمل وچهار دانگ وزن آن قند **حاة** بهترین آن
بود که بغایت سبز بود ودر حال خرد کرده باشند وطبیعت
آن گرم است باعتدال وگویند معتدل است در گرمی وسردی
وگویند سرد است در اول وخشک است در دوم طبیخ وی
سودمند بود جهة ورمهاء گرم وسوختگی آتش ونافع

بود جهة

بود جهة شکستگی استخوان وریش دهن ودر مرهمها
جهة خناق کنند ونیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید
واز خواص وی آنست که چون کسی را ابتدا آبله کند
وحنا آب بسرشند وبر پای وی نهند ایمن باشند از آنکه
در چشم برآید واین مجربست وصحیح واگر تخم وی یک مثقال
با عسل بسرشند ولعق کنند دماغ را بغایت سودمند
بود وابن زهر گوید چون حنا بسکه بسرشند وبر ناخن
نهند وبدان ادمان کنند نیکو گرداند وسودمند بود و
اگر پای را بوی خضاب کنند تب بامداد بول آنکس
سرخ رنگ بود ومضر بود بحلق چون بیاشامند ومصلح آن
کثیرا بود **حند قوقی** بپارسی انده قوقو گویند وبری
بود وبستانی بود وحند قوقا بری را درق وحباقا خوانند
وبیونانی لوطوس اغریوس خوانند ومعنی آن حند
قوقا بری بود واز آن بستانی طریفلن خوانند وبهترین
وی بستانی بود وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجه
دوم وگویند در میان درجه دوم وگویند در آخر درجه
اول وگویند در سیوم کلف را نافع بود وروغن وی
درد مفاصل را سودمند بود وعصاره بستانی با عسل
سفیدی که در چشم بود ببرد وحند قوقا بری وبستانی
صرع را سود دهد واستسقا وبول وحیض براند وچون
وی بگیرند وبا روغن بجوشانند وروغن وی بگیرند
سودمند بود جهة بادها که در اعضا بود واگر طفل در
بحرکت آید چون بر وی مالند زود حرکت کند واگر در
طبیخ آن نشینند همین عمل کند وتخم وی مهیج باه بود واگر
آب وی بر گزندگی عقرب ریزند ساکن کند در حال وچون

بعضوی سالم رسد لذع و وجع پیدا کند و چون بعصارهٔ
وی سعوط کنند صداع آورد و چند قوقی خناق آورد
و درد حلق و مداواء وی بکشنیز و کاهو و کاسنی کنند
حنطه بهترین آن بود که متوسط بود در صلابه و لین
و فربه بود و میان سرخ و سفیدی بود و سیاه بد غذا
بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل در تری و خشکی
رو برا پاک کند و آرد نیز همچنین و چون بکوبند و بر گزندگی
سگ دیوانه نهند سود دهد و چون بخایند و بر دملها
و ورمها نهند سوراخ کند و اگر بر گزندگی سگ دیوانه
نهند سود دهد و هیچ غذایی از حبوب آدمی را موافق
تر از وی نبود و روغن وی قوبا را نافع بود و صنعت
آن در صنعت ادهان گفته شود و اگر همچنان خام بخورند
کرم در شکم پیدا کند و اگر اسب بخورد زیان مند بود
حنا الغول شنجی راست و ابو جلسا گویند و گفته شد
حنا قریش حزاز الصخر است و گفته شد حنا مجنون
وسمه است و گفته شود حنطه رومیه خندروس خوانند
و حالاون نیز گویند و گفته شود درخا حوک بازروج
است و گفته شد جوز هندی مرنج خوانند و گفته
شود جوز رومی اکروفس خوانند و توز خوانند
و آن درختی است که پوست وی زرد بود و گل وی گرم
بود در درجه سیوم و خشک در اول و ورق وی ضعیف
تر از زهر وی بود و صمغ وی گویند کهربا است و تخم
وی لطیف تر از صمغ وی بود و آنرا سرو خوانند
و ورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت
سود مند بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند صرع را

نافع بود حومر تمر هندی است و گفته شد و حمر نیز خوانند
حواری از دلندم سفید تحریر پخته بود جوجم ورد احمر
است و گفته شود حوران و حوقران این هردو اسم طر
حون است و گفته شود حومانه بعضی گویند و بستانی
طریغلن و گفته شود حوراسفندار بستان افروز است
و گفته شد حیه مار است و انواع آن بسیار است و آنچ
در تریاق مستعمل بود و قرص افعی بود که از گوشت وی
سازند و صفت وی و منفعت وی در مرکبات گفته شود
ان شاء الله حیاة الموتی قطران است و گفته شود حی العالم
دنا ابتون خوانند و معنی این آیون الحی ابدا یعنی همیشه زنده
و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و بیش بهار
نیز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی
گویند تخم آنست و این هردو خلافست آنچه محقق است
نوعی از ریاحین است که در تیر نیز بسیار باشد و دایم سبز
بود و حی العالم دو نوعست کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس
گوید یک نوعست کوچک خود روی بود در جایگاهها سایه و
پیش دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ
بیش نبود و ورق بسیار بر آن بود و بقدر یک وجب
بود و گل وی زرد بود و در قوة مانند نوع بزرگ بود و از آن
بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود
و بستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود و طبیعت
وی سرد است در سیوم و خشکست در اول و هردو
نوع کوچک و بزرگ سود مند بود جهه ورمهاء گرم
و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر جمره
ضماد کنند و نمله و ریشها بلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود

وسوختکی اتش ونقرس بغایت سودمند بود وعصاره
وی بنج درم جون بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود
وجون اب وی باسرکه وروغن کل برسر نطول کنند
درد سر را نافع بود وجهه اسهال وریش روده
سودمند بود وجون باشراب بیاشامند کرم دراز
بیرون اورد وجون زن بخود برکیرد قطع سیلان
رطوبة مزمن از رحم بکند واکر در جشم کشند درد جشم
سودمند بود ودیسقوریدوس کوید نوع سیوم بغلنة
حمقا برپه خوانند وبعضی طبیلا فون خوانند و
اهل روم ابلیوا خوانند واین نوع میان سنکستانها
روید وطبیعت وی کرم بود ومقرح جلد بود وجون
بابیه کهن برحنا زیر ضماد کنند تحلیل دهد حیصل
حذق است وکفته شد باب
الخا خانق النمر صاحب منهاج کوید خانق النمر و
الذیب ویسمی قاتل النمر والذیب وهی حشیشة ودر صفت
قاتل الذیب کوید قوته کقوة خانق النمر وهو ثمرة
بس بدین تقریر از این دو اسم و ماهیة ان یکی سهو
خواهد بود الجه محقق است کفته شود خانق النمر
نباتیست که جون بلنک و یوز وکرک وسک وخوک و
غیران بخورند خناق شان بکیرد وبدان سبب خانق
النمر وقاتل النمر خوانند که مخصوص است بهلنک
که ویرا زود تر میکشد وان نوعی از مازریون است
بتحقیق اکرچه بعضی کفته اند اسفیل است وبعضی کوید
خربق سیاه است واین هردو خلافست وانزاقو
نیطن کویند وطبیعت ان کرم وخشک است درجهارم

خانق الذیب قاتل الذیب هم خوانند ودر قوة مانند
خانق النمر بود اما مخصوص است بکرک که ویرا زود
تر میکشد همجنانک خانق النمر مخصوص است بنمر خانق
الذیب نیز مخصوص است بذیب وان بتحقیق خربق
سیاه است وطبیعت ان کرم وخشکست در آخر درجه
سیوم وجون بکوبند وبر کوشت خام باشند وکرک
بخورد بمیرد خانق الکلب هم خوانند ودر عمل همان
فعل میکند بلکه زیاده اما سک را زود تر میکشد وان از
هندوستان خیزد وانرا دارا قی کویند وکفته شد
خامالاون صاحب جامع کوید حربا است وصاحب
منهاج کوید نوعی از مازریون سیاه است وصاحب
جامع کوید خامالا اسم است وانکه کفته اند اسد الارض
مازریون است سهو کرده اند اسد الارض حربا است
وکفته شد وخامالا اسم مازریون است وبسبب اشتراک
اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع کوید از قول بعضی
متاخران که اسد الارض خامالاون مالس است که
ان مازریون سیاه است بس بدین تقدیر قول
صاحب منهاج معتبر تر بود وخامالیون وکمالیون
نیز کویند خامالاون لوقس معنی لوقس بیونانی سفید
بود وبعربی اشخیص کویند وببربری ادادو در الف
کفته شد اشخیص اسود وابیض خامالاون مالس اداد
اسود است وان خابیون است وکالیون نیز کویند
وخانق النمر هم خوانند وکفته شد خامالا بیونانی یعنی
زیتون الارض وان مازریون است وکفته شود انواع
ان خالیدونیون وخالدونیون نیز کویند ومعنی ان دو

الخطائی بود وان عروق الصفر است وکویند بتحقیق
مامیران است ودوا الخطائی از همران کویند که
بچه پرستوک در اشیانه نابینا شود ومادر وی برود
وشاخی مامیران بیاورد ودر اشیانه بنهد بچه نابینا
بینا کردد بفرمان حق تعالی وان ارضواص است
فتبارک الله احسن الخالقین **حامامیلن** بابونج
است وکفته شد **خامانیطس** معنی ان بیونانی
صنوبر الارض بود وان کمافیطوس است وکفته
شود **خامادریوس** خامادریون نیز کویند ومعنی
ان بیونانی بلوط الارض بود وان کمادریوس است
وکفته شود **حاماافطی** معنی ان بیونانی خمان الارض
بود وان خمان کوجک است وافطی خمان بزرک
است وکفته شود **خاولنجان** خسرودار وکویند و
ان خولنجان است وکفته شود **حامشه** شیطرج
است وکفته شود انواع ان در شین **خالاون** خند
روس است وکفته شود **خبه** بزر الخخم است
بپارسی شفترک خوانند وبه اصفهانی هاکشی وبه تبریزی
سواروین وبه تنک مراشوه ونیکوترین ان سرخ خلوقی رنک
بود خرد وطبیعت وی کرم وتر بود شش را سود مند بود
واصحاب سودا وچون با نبات بیاشامند فربه کند
خبازی بپارسی خرو کویند وان نوعی از ملوکیه است
وملوخیا بستانی است وملوکیه بری ونوعی از ملوخیا
بقلة الیهودیه کویند وملوکیه کویند وان خطمی است
وبری لطیف تر وخشک تر از بستانی بود وطبیعت
وی سرد وتر بود در اول وکویند معتدل بود در کرمی

وسردی

وسردی وفولس کوید طبیعت ان کرم وخشکست وکویند
تلیین در وی هست ومعتدل بود وچون برکزندکی زنبور
ونحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که خام بود وورق بوی نافع
بود با زیتون بر سوختکی اتش وحمره چون برروی
نهند وطبیخ وی چون زنان در ان نشینند صلابه رحم
نرم کرداند ومقعد وورق وی چون با بیخ وی بجوشانند
سودمند بود جهه زهرها وادویها کشنده وبرکزند
کی رتیلا ضماد کردن نافع بود وبول براند وتخم وی
چون خلط کنند با تخم خند قوقا بری وبا شراب بیاشامند
درد مثانه ساکن کرداند وچون ورق وی بپزند وب
دما میلد وورمها نهند که احتیاج بشکافتن بود بکشاید
ومادها بیرون اورد وبدان حقنه کردن کزندکی روده
ورحم ومقعد سودمند بود وبستانی معده را بد بود
وچون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وی سودمند بود
جهه خشونتی که در سینه وشش ومثانه حادث شود
واکر بپزند با روغن وضماد کنند بر ورمها که در مثانه و
کرده حادث کردد سود دهد واکر ضماد کنند بر ورمها
کرم ساکن کرداند وخبازی سودمند بود جهه سرفه
که از خشکی بود واز خشونه سینه وبول را براند وشکم
وورق ان چون بخایند همچنان خام وضماد کنند با اندکی
نمک بر بنا صور که در چشم بود باز کرداند وکوشت بر رویاند
وچون ضماد کنند با کبیز بر سر ریشی که سبب ان از تری
بود وسبوسه سود دهد وچون بر کزندکی عقرب ضماد
کنند خاصه چون با زیت بود وکل وی سودمند بود جهه
قرحه کرده ومثانه اشامیدن وضماد کردن وقضبان ان

نافع بود جهت روده ومثانه وشکم نرم دارد ونوعی از
خبازی بری بود که مهلا مرة خام بود تا حدی که گاه باشد
که خون بیاید خبز بهترین ان بود که از گندمی آفت نا
رسیده پاک فربه صلب بود وخبز سمید وحواری دشخوار
از شکم بیرون اید ونفخ دروی زیاده بود ومولد ریاح
بود وسده جگر وسنگ گرده تولد کند وشکم ببندد و
خشکار سبوس غلیظ کند وخوف که ازوی حاصل شود میل
بباهی داشته باشد وخبز حواری بدنرا فربه کند وخبز
که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون اید وغذا
اندک دهد وانچه نخاله اندک داشته باشد ضد ان بود
ونان فطیر نفخ دروی زیاده بود از انچه خمیر داشته باشد
ونان خشک کهن شکم ببندد ونان نرم خشکار چون
باب تر کند ونمک وبرقع باکهن ضماد کنند زایل کند وشکم
نرم دارد واصحاب قولنج راسود دهد وغذا اندک دهد
وبدتر از انواع خبزها بود که از گندم سازند وجرب وحکه
وبواسیر تولد کند ومصلح وی ادهان وحلاوات والبان
بود وبهترین خبز سمید بود وغذا بیشتر دهد ودیر
هضم شود بسبب اندک نخاله ودر گرمی معتدل بود و
بدن فربه کند وشکم ببندد وسده پیدا کند واولی ان
بود که خمیر ونمک تمام داشته باشد وبا اسفیدباج وطباهجات
شور خورند وبعد ازوی حواری وگندم وی میان سمید
وخشکار بود ومتوسط بود در کثرة غذا وقلة ان و
سرعة هضم وبطء ان ونزدیک بسمید بود در بیشترین
احوال وشکم ببندد واصحاب کبد راسود مند بود ومعده
قوی گرم ودیر هضم شود ومولد ریاح ونفخ بود وسده وسنگ

کرده

کرده احداث کند ومصلح وی زنجبیل واطریفل وبعد از ان ماء
العسل خوردن وبحمام رفتن وخوابها دراز کردن مناسب
بود نان قرصی تر بود ودیر هضم شود ومزاجها خشک سود
دهد ومصلح وی جبنها شیرین بود نان قطایف شکم
ببندد ومولد خلط غلیظ بود ومصلح وی شربتی بود نان
برنج بهترین ان بود که از برنج سفید خوب پزند وطبیعت ان سرد
وخشک بود غذا اروده دهد وشکم ببندد ودیر هضم شود
ومصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین ان بود که از
جو تازه فربه پزند وطبیعت ان سرد وخشک بود شکم ببندد
اغذا اندک دهد وبد ومصلح وی جبنها جرب بود خبز
الغراب الحوان است وگفته شد خبز القرود لوف است
وگفته شود خبز المشایخ بخور مریم است وگفته شد جنث
الحدید بپارسی ریم اهن گویند قوی تر از همه خبثها بود وانرا
بخجوش خوانند وبهترین وی پولادی بود املس پارها
کوچک تنگ که بروی خشونت نبود وطبیعت ان گرم وخشک بود
در سیوم مجفف رطوبات بود ومحلل ورمها گرم وسودمند
بود جهت خشونت جفن ومقوی معده بود چون باشراب
کهن بیاشامند وخوان بواسیر قطع کند ومنع ابستنی بکند
وچون بخور کنند به بستن بارها خون رفتن باز دارد وقطع
سلس البول بکند وسبل را محکم دارد وطلا کردن وچون بیاشا
مند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد ومقدار
دانگی مستعمل بود وخبث الحدید بقوت ماننده زنجار الحدید
بود وچون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوایی که کشنده
بود بکند مانند مازریون واز خوردن جنث الحدید همان
عارض شود که از خوردن برادة الحدید وعلاج وی همچنان

کنند که کسی که براده خورده باشد و اولی ان بود که مدبر کنند
صفت ان بکیرد خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انکوری
خوبیاندجهارده شبانروز بعد از ان خشک کند و سحق
کند و باروغن بادام بریان کند و بعد از ان استعمال کند
و منفعت وی انست که باه را زیاده کند و ورم سپرز را
تحلیل دهد و معده و جکر و سپرز تر و اعضایی که محتاج
بتخفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه
بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوجک
بود و اگر غیر مدبر بدل ان خزف بود **خبث الفضه**
ثقل نقره بود و بهترین ان بود که سبز رنک تنک بود و قابض
بود بغایت و در وی جذب و تخفیف بود جرب و سعفه
و ریش نافع بود و منع خون از ناصور و بول سپید کند
جون در مرهم کنند **خبث النحاس** در قوة نزدیک است
بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوة وی مانند رصاص محرق
بود و طبیعت ان سرد و خشک بود سودمند بود جهه
ریش چشم بدل ان اسفیداج رصاص است **خزف** بارد و یابس
افتین است و گفته شد **ختم الملک** خواتیم الملک کویند
و ان طین مختوم است و گفته شود **خثا البقر** زبل البقر
است بپارسی سرکین کاو کویند جون بر ورمها غلیظ
نهند تحلیل کند و جون بسوزانند و بر سوراخ بینی
نهند با سرکه خون رفتن باز دارد و بهر زهرها را نافع
بود جون بخورند و کرم بر بدن نهند و رها کنند تا خشک
شود بعد از ان برکیرند و دیگر تازه بنهند جند نوبت و
جون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد

ورکزندک

و بر گزندک زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان
طلا کردن سودمند بود و بهترین وی ان بود که در فصل
ربیع باشد و جون خشک کنند و بسوزانند و مستسقی بیاشامد
بغایت غایت سودمند بود و اگر زن بدان بخور کند زادن
بروی اسان کرده و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد **خدر
نق** عنکبوت است و گفته شود **خداع الرجال** بزر البنج
است و گفته شد **خردل ابیض** اسفند اسفید است
و گفته شد **خو لحمار** جو رجندم است و گفته شد
خروع بپارسی بید انجیر خوانند و بهترین وی بحری
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و کویند تر
است مسهل بلغم بود و قولنج بکشاید و فالج و لقوه
را نافع بود و شربتی از وی ده دانه بود سفید کرده و اعصاب
را نافع بود و هر صلابه که بود جون ضماد کنند یا بیاشا
مند نرم کرداند و سی حب از وی سفید کرده جون سحق
کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبت مایی بود
و قی ارد و غثیان باز دید کند و ورق وی جون بکوبند
و با سویق خلط کنند و ضماد کنند ورمهاء بلغی و ورمها
گرم که در چشم بود سود دهد و خواه پخته و خواه خام
نقرس و درد مفاصل جون ضماد کنند بغایت نافع
بود اما مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود **خراطین**
زغار کرم کویند و ان امعاء الارض است و حم الارض
نیز خوانند و ان کرمی سرخ بود که در زمین نمناک
باشد در شیب کل و طبیعت وی گرم و خشک بود حار و یابس
و خشکی وی در درجه سیوم بود و جون بکوبند و بر
جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت

سود مند بود گویند در ساعت سود مند بود وبابیه
مرغ ابی جهت درد گوش نافع بود وچون با شراب بیاشامند
بول براند وبیرقان را سود دهد وسنگ گرده بریزاند ودر
تعظیم ذکر طلا کردن اثری تمام دارد خاصه چون بشویند
وخشک کنند وسحق کنند وبا روغن کنجد طلا کنند خریع
عصفر است وگفته شود وصاحب جامع گوید نوعی از
حشیش است وبزبان بربری تا نغیت خوانند خرنوب
نبطی خروب گویند وخرنوب الشوک وقضم قریش نیز گویند
بپارسی کور خوانند واهل شام خرنوب معزی گویند
وبعربی ینبوت گویند وگفته شود خرنوب شامی
بپارسی کورزه گویند وکبر کازرونی گویند وانچه خشک
بود بهتر از تر بود وطبیعت وی قابض وسرد وخشک
بود خشکی وی در دوم بود وگویند گرمست در اول شکم
ببندد با وجود شیرینی ومعده را بگزد وادرار بول کند بارد یابس
خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند وجالینوس
گوید چون تر بود شکم نرم کند ومعده را بد بود وهضم
نشود وچون خشک بود شکم ببندد وبول براند لیکن
دیر هضم شود وچون نارسیده بود ثالیل را بدان مالند
محکم البته زایل کند ومصلح خرنوب فانید بود وگویند ماء
العسل وجلاب وبدل خرنوب مازوی سوراخ بود
بوزن ان وگویند طراثیث وگویند قرظ بوزن ان خر
نوب هندی خیار چنبر است وگفته شود خرنوب مصری
خرنوب شجرة سنط است وان خرنوب نبطی بود و
گویند قرظ است وگفته شود خردل بهترین ان بستانی
بود تازه فربه سرخ رنگ وچون بکوبند زرد بود وطبیعت حار یابس

وی گرم

وی گرم وخشکست در چهارم واز خواص وی یکی انست که
چون عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند وبجوشد وچون
بکوبند وبر دماغ دارند عطسه اورد وچون بر نقرس ضماد
کنند نافع بود وبر داء الثعلب همین سبیل خاصه بری و
بروغن عرق النسا ودرد سپرز وهر دردی مزمن که باشد
چون خواهند که جذب ان از عمق بدن بلند بظاهر
بدن ضماد کردن سود دهد واز بخور وی گزندگان
بگریزند وخوردن وی قطع بلغم بکند وچون با عسل
یا با موم گداخته یا زیت یا با بیه بیامیزند وبر روی
مالند روی را پاک گرداند وورمهاء مزمن وخنازیر
تحلیل دهد بغایت چون با کبریت وسکنجبین بر
روی طلا کنند وبر جرب وقوبا ضماد کردن بغایت
سودمند بود ومولف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد
که بهیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که
از حمام بیرون امده باشند وکرباس پارهٔ بر انگشت
بپیچد وبر قوبا بمالد تا خون الود شود بعد از ان
خردل کوفته در ان بمالد زرداب بسیار از وی
روانه شود وصحت یابد واین مجربست وبکرات
تجربه کرده ورازی گوید اگر کسی را در دندان دابی کند
که بی ورم بود چون سحق کند وبر دندان نهد عجایب
ببیند وچون بر برص طلا کند سود دهد وضماد کردن
بر سر جهت زحمت لیثرغس بغایت نافع بود وسده
مصفاة بگشاید ودر داروهاء چشم جهت شبکوری
سود دهد خاصه چون بکوبند ودر اب بزنند وبا
عسل در چشم کشند وچون با بوده یا شراب بیاشامند

گرم بکشد وی در گوش یا دندان چکانند در ساکن
کند و سبز بگدازاند و اختناق رحم سود دهد و
باه را زیاده کند و تبهاء کهن زایل کند و مقدار
دو مثقال از وی مستعمل بود و بوی خلطی بد از وی
حاصل شود و همه معطش باشند و درد سر آورند
و مضر بود بدماغ و مصلح وی ان بود که با بادام و
سرکه بخورند و در خوردن جهه مداواة نمک
هندی با وی بیاشامند و بدل ان دو وزن ان
حب الرشاد بود و گویند دو وزن ان تخم شلغم
خردل بری لبسان گویند و گفته شود در لام
خردل فارسی نوعی از حرف است که انرا اسفند اسفید
گویند و خردل سفید گویند و گفته شد صفت ان
در حرف حرو بزبان اهلد مشق خردل فارسی است
و گفته شد خربق ابیض بیخی است که پوست ان مستعمل
است و به بیخ کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل و بطعم
از خربق سیاه تلخ تر باشد و از این بیخ شاخها و ریشها
بسیار رسته باشد مانند اسارون و یک نوع املس باشد
وان ریشها نداشته باشد و بغایت صلب بود و بهترین
وی ان بود که سفید بود و چون بخایند لعاب داشته
باشد و در حال بگزد سخت بعد از ان زبان بگزد
و طبیعت وی گرم و خشک است در میان درجه سیوم فالج
و صرع و درد مفاصل سود دهد و چون زن بخود
برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و از خواص وی انست که چون
با سویق و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی

سم کلاب

سم کلاب و خنازیر بود و وی مقیی بلغم بود و معده را
پاک کند از اخلاط مختلف و در شیافات جهه دفع
تاریکی چشم و روشنایی ان کنند سود دهد و اولی
ان بود که یک رطل از وی پاره کنند و در دو قسط اب
باران بجوشانند سه روز بعد از ان بپزند تا دو دانگ
بماند بعد از ان صافی کنند و خربق ببندند از ند و دو رطل
عسل مصفی بر سر ان اب کنند و بجوشانند و کف ان
بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از
وی ملعقه بود باب گرم و این سالم بود و این کسی که
بیاشامد و اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس
بود و سعال پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود
و تشنج پیدا کند و قی اورد بقوة و خناق باز دید کند و افراط
کردن ادمی را بکشد و کسی که وی خورده باشد بدار وی
چون مرغ بخورد بمیرد و مصلح وی مصطکی بود و مداوا
کسی که خربق خورده باشد بمرق دجاج کنند و انکس که
ان بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و بدل وی جوز
القی بود یا ماهیزهرج خربق اسود حرافة وی زیاده
از حرافة ابیض بود و ورق وی بورق جنار ماند
اما شکافته تر از وی بود و سیاه تر و ساق وی کوچک
بود و گل وی سفید بود اندک بسرخی زند و تخم وی مانند
خشک دانه بود و بیخ وی یک شاخ بود و گره بسیار داشته
باشد و پوست بیخ وی مستعمل بود و موضع وی در زمینها
خشک روید و چون وی را بشکنی از میان وی چون غباری
بیرون اید و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود
و رنگ بیرون وی سیاه رنگ بود مانند سعد و اندرون نه

وبن وی اندک ریشه باریک داشته باشد وازا خال زنکی
خوانند ورجل الراعی خوانند ومالینوریون نیز
خوانند ومالینوس نیز خوانند وطبیعت وی کرم
وخشکست درسیوم کوشت مرده بخورد وبربهق باسرکه
طلاکردن سود دهد وبر برص نیز ولبن وی بر قوبا
طلاکردن نافع بود ووسواس راسود دهد ومالیخولیا
وچون باموم وکندر واب رفت باروغن قطران بیا
میزند وبر جرب مالند نافع بود وچون باسرکه بپزند و
بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وبخور کردن
همین عمل کند وچون نیز دیگر درخت انکور بر وبید اکر
از ان انکور شراب سازند مسهل بود وچون در داروها
جمع کنند قوة باضرع بدهد ودفع سودا بکند از جمیع
بدن ومسهل صفرا وبلغم نیز بود وصفرا غلیظ مستفرغ
کند زیاده از سقمونیا ودر علتها ء مزمن که محتاج بداروی
مسهل باشد مانند ماینا وصداع وشقیقه بغایت نافع
بود ومرة صفرا ومرة سودا براند باسانی وشربتی از
وی نیم درم بود تا نیم مثقال با فودنج وصعتر وادویها
ملطف کرم که معده راسودمند بود وبعضی درسکنجبین
خوبانند یا شراب شیرین بعد از ان بجواب بپزند
یا بمرغ ومرق ان بیاشامند مسهل بلغم وصفرا وسودا
بود اما مضر بود بکرده وخناق اورد ومقدار دو درم
تشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال کردن دوقو
وکثیرا بود یا فطراسالیون وسعتر وبدل وی نیم وزن
ان کندش ونیم وزن ان ماهیزهرج وکویند بدل ان
کندش است وپوست وبیخ کبر مساوی وکویند بدلان

نیم وزن

نیم وزن ان مازریون است وچهار دانک وزن ان غار
یقون وکویند بدل ان کبیکج است **خرو الدیک والدجاج**
مجموع سرکینها مسخن ومجفف بود مصلح قولنج بود چون
باشراب یا سرکه بیاشامند وتریاق فطر خانق بود با
عسل وچون بیاشامند بوزن مثقالی یا سکنجبین قی اورد
وسرکین خروس چون سحق کنند وبر کزندکی سک دیوانه
نهند سود دهد **خرو الفار** کرم بود دبر داء الثعلب طلاکردن
سود دهد خاصه چون باسرکه بود واکر باکندر وشراب
بیاشامند سنک کرده بریزاند واکر از وی شیاف سازند
وکودکان بخود برکیرند شکم براند وچون بپزند ودران
نشینند کسی که عسر البول داشته باشد سود دهد واکر در
چشم کشند سفیدی ببرد ورطوبة قرنیه پاک کند **خرو الضفادع**
طحلب است وکفته شود **خرو الذیب** در صفت ذیب کفته
شود منفعت ان **خربز** بطیخ است وکفته شد **خرا مقان**
نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود
وبیخ ان مانند سنبل بود وبوی ان هم بسنبل ماند ودر طبیعت
وخاصیت نزدیکست بسنبل ودر طعم وی اندک حلاوت
بود **خرفه** بقلة الحمقا است وکفته شد **خرناشی** مرما
حوز است وکفته شود **خرکوش** لسان الحمل است وکفته
شود **خرطال** قرطمان کویند وهرطمان وکفته شود
خرقع ثمر عشر است وکفته شود **خرفطان** بنتومه
است وکفته شد **خرمیان** حب بید ستر است وکفته شد
خزف لطیف ترین خزفها خزف سرطان بحری بود
وطبیعت خزف سرد وخشک بود وجلا دهنده بود
خاصه خزف سرطان تنور وخزف سرطان بحری مجفف

بود کلف ونمش زایل کند و مرهمی که از ان بسازند جراحتها
زود بصلاح اورد و حب و قرحها بغایت سود دهد و
خرف بنو طلا کردن بر نقرس نافع بود و طلا کردن با
سرکه بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سودمند بود
وخزف عضار جینی دندانرا جلا دهد **خزامی** خیری بری
است بشیرازی اروانه گویند وطبیعت وی گرم و لطیف بود
ومسخن دماغ سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع
بود وجگر وسپرز و چون بدان بخور کنند هر بوی کنده که باشد
زایل کند ومسخن رحم بود ومجفف رطوباتی که از ان روانه بود
ورحم را پاک ونیکو گرداند و چون فرزجه از وی بجو در برگیرد
ابستن گردد بفرمان خدای تعالی واین مجربست و چون سحق
کنند و با ارده بسرشند و بر جراحات ضماد کنند تحلیل دهد
خسف جوز است وگفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند
وبری بود و بستانی بود و بهترین وی بستانی بود تازه سبز
بغق وطبیعت ان سرد و تر بود در سیوم وگویند سرد است
در دوم معده را نیکو بود وخواب ارد و بول براند و خون
که از وی متولد شود نیکوتر از خون بود که از بقولی دیگر
حاصل شود و میل بسردی داشته باشد ونافع بود جهه
ابکردش وانچه نشسته بود دروی نفاخت کمتر بود و
وانچه شسته بود نفاخت دروی زیاده بود و چون درمیانه
شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر کنند ووی زود هضم شود
وتشنگی بنشاند وسودمند بود جهه ورمهاء گرم و برحمره
طلا کردن و بر وثی ضماد کردن سود دهد و بی خوابی زایل
کند خواه خام خوردن و خواه بخته وقطع سیلان منی بکند
و بر درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد وتخم وی

چون

چون بیاشامند سودمند بود جهه کسی که احتلام بسیار افتد
وقطع شهوة جماع بکند وکاهوی بری لبن وی مانند لبن خشخاش
سیاه بود در قوه وقطع سیلان منی بکند مانند بستانی ونیم
درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود وجهه گزندگی عقرب و
رتیلا نافع بود چون بیاشامند وکاهو بسیار خوردن چشم
را ضعیف کند وتاریکی اورد واولی ان بود که بحب قوقایا
تنقیه کنند واب را زیانه در چشم بچکانند وباه را زیان مند بود
ومصلح ان کرفس ونعناع بود **خس الحمار** شنجار است و
هو فیلوس وابو جلسا نیز گویند و در الف گفته شد **خس
الکلب** دینسافوس است وگفته شود **خسرو دارو** خو
لنجان است وگفته شود **خشخاش ابیض** بستانی بود و
بهترین وی تازه فربه بود وطبیعت وی سرد و تر بود در دوم
وگویند در سیوم وگویند خشکست سودمند بود جهه سرفه
گرم ونزله سینه ونفث دم ومادها که فرود اید از سر و با عسل
منی زیاده کند ومقدار دو درم تا پنج درم وحب وی شکم بندد
واب وی شکم براند وخشخاش منوم بود وغذا اندک دهد
ومصلح وی عسل بود یا قند وقشر وی مضر بود بشش و
مصلح وی مصطکی بود وقشر وی از دانه منوم تر بود چون
بپزند واب ان بر سر ریزند **خشخاش اسود** بری مصری
بود وبهترین وی فربه تازه بود وطبیعت ان سرد و خشکست
در سیوم وگویند در چهارم وگویند تر است در چهارم خاصیت
گل وی انست که ریشها چشم مواشی زایل کند وخشخاش سیاه
چون بکوبند خرد و با شراب بیاشامند جهه اسهال و
سیلان رطوبات مزمن که از رحم اید نافع بود و چون با اب
خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بی خوابی زایل

کند وچون ضروری بود در داروها چشم استعمال کردن فایده
دهد وسودمند بود جهت حرارة جگر ومقدار نیم درم
مستعمل بود ومنوم ومخدر بود ومضر بود بسر وتشش ومصلح
وی تخم رازیانه بود **خشخاش زبدی** میقن افرودس خوانند
ومعنی ان خشخاش زبدی بود وبدان سبب بدین اسم خوانند
که قوت زبد سفید بود وبعضی ازقلیبا خوانند ونبات وی
وورق وی وثمر وی بجموع سفید بود وتخم وی مسهل بلغم بود
ودر قوة نزدیک بجبلهنک بود **خشخاش مقرن** خشخاش
بحری خوانند وغلاف ان مانند شاخ گاو بود بدین
سبب وبرا مقرن خوانند ونبات وی درکنار دریاها
روید برنقرس طلا کردن باشیم نافع بود وچون اصل
وی بجوشانند باب تا بازنیمه اید وطبیخ ان بیاشامند سود
مند بود جهت علة جگر که ازخلطی غلیظ بود **خشکنجبین**
عسل خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود
کازرون درمیان حجص وطبیعت وی گرم وخشک بود
گرمی وخشکی وی زیاده ازعسل بود درهمه حالتی وبدل
وی بوزن ان عسل ونیم وزن ان گزنگبین وگویند یک
وزن ونیم عسل **خشل** مقل است وگفته شود **خشکار**
اردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند **خصی الثعلب** بهترین
وی شیرین بود که فربه باشد واز وی بوی منی اید وطبیعت
وی گرم وتر بود دراول تشنج وتمدد وفالج بغایت نافع
بود ومقوی باه بود وقایم مقام ستنقور بود خاصه
باشراب ومقدار شربت ازوی ازیک مثقال تا دومثقال
بود وصاحب جامع شربتی دو مثقال اورده است و
صاحب منهاج گوید ثمر وی است وصاحب جامع گوید بیخ

است ودر

است ودراینجا قول صاحب جامع معتبر است وبدل ان بوزن
ان بوزیدان است وبوزن ان تخم تربزه وگویند بوزن
ان تخم خرجیر وبوزن ان بوزیدان وبوزن ان تخم انجره
وگویند بدل ان دووزن ان تخم جرجیر ووزن ان تخم سبست
است **خصی الکلب** ان بیخی است معجون خصی الثعلب
وان دو نوع بود کوچک وبزرگ ومانند بلبوس بود بشکل
اما بدرازی مایل بود وان زوجی برفوق روی بود ویکی
ممتلی بود ویکی سبست متشنج وگویند نوع بزرگ چون
مرد بخورد گویند فرزند نرینه اورد واگر نوع کوچک زن
بخورد فرزند مادینه اورد وطبیعت وی گرم وتر بود و
درنوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل ورمها بلغمی بود و
ریشها بلید خورنده را نافع بود وقلاع را سودمند بود
وگویند چون تر بخورند باه را زیاده کند وچون خشک
بخورند قطع شهوة بکنند وجالینوس گوید اگر نوع بزرگ
بخورند باه را زیاده کند واگر نوع کوچک منع ان کند برخلاف
یکدیگر **خصی هرمس** حلبوبت وگفته شد وبیونانی لسور
سطس خوانند **خصی العجاجیل** چون خشک کنند وبکوبند
وبیاشامند نعوظ تمام اورد ومقوی باه بود **خصی الایل**
چون خشک کنند وباشراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی
افعی **خصیة البحر** جندبیدستر است وگفته شد **خضف**
بپارسی خربزه نارسیده گویند وبشیرازی هوکیک **خلاف**
مقل مکی است وگویند درخت مقل است وگفته شود **خطمی**
بهترین وی سبز جبلی بود که گل وی سفید بود وانچه بستانی
بود بورد الزوانی خوانند وبری را بشم المرج خوانند و
وبیونانی الیا وطبیعت وی سرد وتر بود وگویند گرم بود

باعتدال و دروی تلیین بود و انضاج و ارخاء و تحلیل و بر
بهق طلا کردن با سرکه سودمند بود وقتی که در آفتاب
نشینند و ورمها ظاهر نرم کند آنچه در بن گوش بود و
خنازیر بود و نبلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد
که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغ آبی طلا کردن
نافع بود و عرق النسا را سودمند بود و از تعاشش و طبیخ
بیخ وی چون بیاشامند سودمند بود جهت عسر البول
و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهاء خام غلیظ و عرق النسا
و ارتعاش خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه
بط یا مرغ آبی بجوشند و صمغ البطم وزن بجو در کنند جهت
ورم رحم و انضمام آن بغایت سودمند بود و طبیخ وی
تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم خواه خشک و خواه
تر اگر بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون خطمی بجو
شانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند زایل کند و چون سود
مند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند منع مضرت
گزندگان کند و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی
جانوران نافع بود و سوختگی آتش همین سبیل و خطمی
جهت سرفه گرم سودمند بود خاصه چون باب گرم لعاب
وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضماد ذات
الجنب و ریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون باب بپزند
مفاصل و اعضاء صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک
کنند و بکوبند و بدان سر بشویند و ریش پاک گرداند و
نیکو و تخم وی یک جزو و آرد استخوان خرما دو جزو با سرکه
برشند و بر ورم ذکر ضماد کنند تحلیل دهد و مولف گوید

بیخ خطمی

بیخ خطمی جهت نقرس ضماد کردن بغایت نافع بود و سرفه
صفراوی همین سبیل و آن نوعی از خطمی است و اگر خطمی یک
مثقال از وی بیاشامند قولنج را سود دهد و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی عسل است و بدل آن گویند خبازی
است و گویند برگ خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است
و گفته شود **خطاف** بپارسی پرستو خوانند و دیسقوریدوس
گوید چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه در افزونی
بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک
رنگ بود و یکی مختلف رنگ بود از هر رنگی چون در پوست
گوساله یا پوست ایل بندند پیش از آنکه خاک بوی نشیند
و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن صرع از وی زایل شود
و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر
وی جهت خناق و هر علتی که باشد در حلق از لهاة و ورم
زایل کند و اگر خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد
و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر نمکسود کنند
و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و
دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتداء نزول آب
بغایت سود دهد و چشم وی چون سحق کنند بروغن
زنبق و در ناف زن مالند نزدیک نفاس سود دهد و
ابن زهر در خواص گوید چون بگیرند سرد و پرستوک یکی نر
و یکی ماده و باتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که
آن بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن
دهند چنانکه ندانند شهوة وی زایل گردد و شیخ
الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و
مجربست و ارسطوطالیس در منافع اعضاء حیوانات گوید

زهره پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر وریش که
سفید شده باشد سیاه کرداند و دندان نیز هم سیاه کند پس
چون خواهند سعوط کردن دهن بدار شیر تازه کنند
تا دندان سیاه نشود و سرکین وی چون بزهره کاو
بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند نه هنکام سفید شود
خفاش وطواط خوانند بپارسی شب پره کویند
و بشیرازی موش کور و شریف کوید چون بکشند و
بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن
موی بکند و چون در روغن کنجید بجوشانند ان
روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت
مکرر کنند و کویند چون بپزند و مرق ان بیاشا
مند شکم براند و در دورک را سود دهد و خاکستر
وی روشنایی چشم را زیاده کند و ابن زهر کوید چون
سر وی در ظرفی مسین یا اهنی با روغن زنبق بپزند
چنانک مهرا شود و صافی کند و روغن بردارد بر
نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم در اجساد
ورپو بغایت سودمند بود و زحمت زایل کند
و اکر زنی دشخوار زاید زهره وی در فرج زن بمالند
در حال بزاید و این مجرب است و اکر دماغ وی در
شیب پای بمالند باه را برانکیزد و اکر با اب بجوشانند
تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و
اکر طبیخ وی در اب زن کنند و در ان نشینند صاحب
فالج را نافع بود و دماغ وی اکر بسوزند و سحق کنند
و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند و سر
کین وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی

باب

باب بیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهة نزول
اب چشم و اکر سر وی در شیب جامه خواب پنهان کنند
و آدمی چون بران خسپد و باید که نداند بخواب فرو د
و خواب بروی شوریده شود و اکر دل وی چنین کنند
همین عمل کند و اکر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند
هر چند کبوتر که بود از انجا نرود و الفت کیرند و اکر
در سوراخ موش نهند همه بکریزند از انجا **خفج** خردل
بری است و در لام در صفت لبسان کفته شود **خلال**
مامونی بپارسی بید کویند و خلاف بلخی بهرامج است و
کفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی
از ورق بیرون اید و بهترین بیدان بود که بر کنار چشمها
رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و شربت و ورق
وی هر دو قابض باشند نه انکه بکزند و در وی تخفیفی بود
در بستن خون چون بروی ضماد کنند تر کرده و صمغ و ورق وی
بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و
ثلل ضماد کنند زایل کند و اب وی در دستر زایل کند و اب ورق
وی بغایت نیکو بود جهة مادهٔ که از کوش کشوده باشد
و روانه شود و شربت وی بر ضربتی که بر حدقه زده باشند نهادن
نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهة ضعف بصر
سودمند بود و اب وی سودمند بود جهة سدهٔ جکر و
منفذ ادرار و وی بلیست درم مستعمل بود و اسحق کوید مضر
است بشراسیف و مصلح وی کلاب بود **خلبای** قه
است بیونانی و کفته شود **خل** بپارسی سرکه کویند و وی
مرکب بود از دو جوهر مختلف کرم و سرد و سردی وی
غالب بود از کرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی

خلاف

سرد و خشک است در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها
باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند
چون بیاشامند با ان عضو که خون روانه بود بدان
بشویند یا بریزند یا در انجا نشیند قطع خون بکند و چون
بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را
قوة دهد و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه
کردن دندانها را محکم کند خاصه چون با شب یمانی بود و بن
دندان محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند
و چون صوف ناشسته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جرا
حات نهند منع تورم بکند و ریشها که در بدن پیدا شود
از حمره و نمله و جرب و تر و سوختگی اتش و قوبا و بواسیر
و داحس چون با بعضی ادویهٔ موافق این زحمتها استعمال
کنند بغایت نافع بود و ریشها ابلید و خورنده چون دایم
سرکه بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته بدان تر
کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارة افتاب
بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش
و کرمی که در گوش بود بیرون اورد و طنین زایل کند
و اگر در گوش چکانند کرم ان بکشد و بر گزندگی جانوران
بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد
بسبب سم ان و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان
موضع نهند بغایت سودمند بود و جهه دفع مضرت
ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون
و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در
شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهه دفع مضرة
فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان

فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را نافع بود و علق
که در حلق چسفیده باشد بیرون اورد و ملطف اخلاط
غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع
بود و معده را دباغت کند و ماده نیز دفع کند چون
بروی ریزند و جهه درد دندان که از گرمی و سردی
بود سود دهد انچه از گرمی بود بسبب سردی و
از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و
این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و
سرکه که از انگور نجس گیرند با نمک نافع بود جهه
گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بسوداوی
مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند
و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی
کنند باستسقا انجامد و چون با اب و قند ممزوج
کنند مضره وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی روغن بادام بود و بید **خل العنصل** بپارسی
سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهه عرق
النسا و تنگی نفس و ربو چون بدان مضمضه کنند
بن دندان محکم گرداند و گند دهن زایل کند خاصه
چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند
و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود
خاصه که ریشی در وی بود و چون بناشتا بیاشامند
چشم را روشن گرداند و دندانها را محکم کند و اواز
صافی کند و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام
در معدهٔ وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و لونرا
صافی کند خاصه در زمان نقاهة و درد سر و عصب

زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری
می افزاید **صنعة** ان ببستانند اسقیل سفید پاک و بکارد
حوبه باره کند و در ریسمان کتان کشد و چهل روز در سایه
بیاویزد و بعد از ان یکمن از وی در هشت من سرکه
انکوری اندازد و شصت روز در افتاب بنهد در تابستان
از اول سرطان تا اخر اسد و اکر ضروری بود در سرکه
بجوشانند در دیکی سنکین تا عنصل مهرا شود فرو کیرند
وصافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده
من کنند و در افتاب نهند اما انچه دو ماه در افتاب بود
قوه وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود **خلال**
سپاست بلغة وادی القرى وبلغة اهل مدینه سدی
خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه وی
صالح تر از بلح بود و انچه رسیده بود مسهل بود و انچه نا
رسیده ممسک بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند و
بشیرازی انکشت برک و ان جانوریست کور و در
شیب زمین باشد و کویند که نیز است و بیخ نباتات
و اشجار میخورد در شیب بپارد و کنند تا از سوراخ بدر آید
و اکر خواهند که وی را بکیرند بپاز یا کند نا بر در سوراخ
وی نهند بیرون اید و وی از جمله سموم قتاله است و
ابن زهر در خواص اورده است خونی که در کوش
وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود
و خنازیر زایل کند و اکر سر وی بسوزانند و با قلقطار
سحق کنند و کسی را که بینی کنده بود در بینی وی دمند
کند بینی ببرد و کسی که تب ربع دارد چون بر وی
بندند شفا یابد و مهراریس کویند دماغ وی چون

بروغن

بروغن کل بکدازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند
شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون اید چون
بالند نافع بود **خلر** جلبان خوانند و خرف
کویند و ان حبیست نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی
کرمان و ولایت ارستان بسیار خورند و بنان پزند
و همچنان تنها مانند باقلا و عدس بپزند و خورند و
در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوار
اورد و بزبان قومی کرو خوانند و بشیرازی منشو
و طبیعت ان سرد و خشک بود و غذا اندک دهد
و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و
اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون
طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای بد از امعا براند
و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اکر کاه
بخورد مانند کرسنه بود در فربهی و نوعی از وی هست
که بزرکتر بود و ان پخته شاید خورد و و بها بسیله
خوانند و ان نوع بری بود و چون زنان بخورند شیر
شان بیفزاید **خمر** ماء العنب است و مدام و راح
و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق
و نبید خوانند بپارسی شراب کویند و می کویند
و بشیرازی سیکی خوانند و بهترین ان بود که قوام
ان معتدل بود و لون ان زرد بود و خوش بوی
بود بی انکه ادویه دروی کنند و متوسط بود میان
نو و کهنی و انرا ریحانی خوانند و طبیعت ان کرم و
خشک بود در دوم اما انچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار
هضم شود لیکن کوشت زیاده کند و انچه سفید بود

ورقیق غذا کمتر دهد و محرور مزاج را موافق بود
و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط
بود میان سیاه و سفید و قوت وی میانه بود در هر دو حالت
اما انچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم
براند اما مثانه و کرده را موافق بود اما انچه در وی قبضی بود
در وی ادرار بول زیاده بود و مصدع و مسکر بود و انچه
عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت انضاج غذا زیاده
بود و قطع سیلان مواد بکند و انچه بین بود مضرت وی باعصاب
کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و انچه کهن بود مضر بود باعصاب
وحواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود
ورقیق و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد
مضر بود بمعده و انچه تازه بود بادانگیز بود و دشخوار هضم
شود و بول براند و بهترین ان بود که گفته شد در اول سود
مند بود جهت شهوة کلبی و رمد بلغمی و غشی و شغازها
بود و هضم را نیکو گرداند و چون بکند تشنگی ساکن گرداند
و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر عقل
بود و سپر ضعیف و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوه
غذا ببرد و نسیان اورد و رعشه و ربع و بخر و ضعف بصر
و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات اورد و تنها و اگر
بناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق اورد
و التهاب و اوجاع و مداوای وی بفصد یا بقی بود و اگر
خواهند که مستی کمتر کند رب غوره با تخم کرنب
تنقل کنند و غذا کمتر خورند و پالوده قندی خورند
و نیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود تنقل بانار
مز کنند و سیب و کاهو و جار و طلع و غذا بیشتر از

شراب خوردن اش غوره و اش سماق و انار دانه خورند
و دفع مضرت وی شراب اترج یا ریباس کنند **خمیر**
تری و خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه
وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک بود در سیوم
و در وی قوت متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی
وی جهت حموضت بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی
طبیعی از جهت نمک وارد و در وی قوت جلا بود و جذب
و ماده بلغمی بکند از عمق بدن بظاهر ان و محلل بود و منضج
ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و
اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود
نافع بود و چون معتدل بود و در اب خوب بنهند و
بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و تسوی
زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از ان اب حل
کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون
خمیر در اب حل کنند و دانگ نیم وزن ان روغن بنفشه
با ان بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت
ورم اندرون حلق و چون در اب حل کنند و از ان
حسایی سازند و قطره چند سرکه بدان چکانند
و بیاشامند قطع اسهال بکند **خمل** سورنجان
است و گفته شود **خمان** دو نوعست بزرگ و کوچک
خمان کوچک بیونانی خامااقطی گویند و بطینیه یدقه
خوانند و گفته شد در باب با در صفت غزان که انرا
بل خوانند و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود
و قوة مرد و مجفف بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل
و قوة خامااقطی مبرد بود و مسهل سبب رطوبتی مایی

که دروی هست لیکن معده را بد بود و ورق ان چون بپزند مانند
تره‌ها، دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون تازه
بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب
بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی دهند نافع بود
و اگر کسی را که افعی زده باشد بیاشامد بغایت سود
دهد و اگر باب بپزند و زن دران نشیند صلابت رحم
نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و ثمر وی چون با شراب
بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند
و ورق وی چون تر بود بایست چون بیامیزند و بر ورم
گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت
نافع بود و چون با پیه بزیر نقرس ضماد کنند نافع بود **خمخم**
خمخم است و گفته شد در حا **حسنة اوراق** بجنگشت
است و گفته شد و در باب ذال در ذو خمسة اوراق
گفته شود **خماهان** صندل حدیدی خوانند و ان حجری
سیاه رنگ بود و ان دو نوعست نر و ماده ازان نر بغایت
صلب بود و تیره رنگ و چون باب بسایند محک ان
زرد بود مانند زرنیخ و انچه ماده بود بود صلبی ان بغایت
نبود و جوهر ان پاک بود و اگر باب بسایند محک ان
چون زعفران بود سرخی بغایت و طبیعت هر دو سرد
بود و ان نوعی از آهن است بپارسی خماهن گویند و
محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و حمره بر مرغ سود
مند بود و حرارت ان بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو
نوع این خاصیت دارد در ورمهاء دموی و صفراوی خاصه
نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده است از محک نوع نر
خندریل نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت تلخ بود و اترا

بعضد

بعضید خوانند و ورق وی بکاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی
وی که زیاده است تحقیق در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق
کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بپیچند بمقدار زیتونی وزن بخود
برگیرد حیض براند و اگر نبات وی معجنان با بیخ بکوبند و با
عسل بسرشند و قرص سازند چون باب بگدازند و با نطرون
بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم
بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و نیشی بر
وی زنند و رطوبتی که بروی چکیده شود در بن موی زیاده
که در چشم بود چسپانند موی زیاده زایل کند و چون با شراب
بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و اب وی چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون باب کاشنی
حل کنند و در چشم کشند با دسلد که در چشم بود زایل کند
و شفا دهد و اگر دو درم ازوی با خمر بیاشامند یا بر موضع
گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر اب ورق وی بر بواسیر
طلا کنند قلع کند و لبن وی در موی چشم همان عمل صمغ می کند
خندروس خالاون گویند و ان حنطه رومی خوانند
بپارسی کاکل گویند و طبیعت ان گرم و تر بود و نضج غذاء
وی سرد تر از غذای گندم بود و یکتا ما غذایی نیکو بود — حار و رطب
و از بیخ غذا نیکوتر دهد و طبیعت به بندد و معده را
نیکو بود اما نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر
ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهه
قرحه امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان بربری — حار یابس
تیقلیلس و ورق وی مانند ورق گندنا شامی بود و
ساق وی املس بود و اترا انبار ریقن هم خوانند بر سر
وی گلی سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد تشکل بطریقه

بیخ نیلوفر وحریف بود وکفته شد وطبیعت ان کرم وخشک
است وکویند سرد وتر و دیسقوریدوس کوید جون بیاشامند
بول وحیض براند وجون دو درم ازوی باشراب بیاشامند
نافع بود جهه درد پهلوها وسرفه وبیخ وی جون بسوزانند
وخاکستروی ضماد کنند بر داء الثعلب موی بر وی باند بعد
از انک بصوف پاره موضع ان مالیده باشند واکر مجوف کنند
وروغن زیت در انجا کنند وبر اتش نهند تا بجوشد وبر شقاق
که از سرما بود بمالند نافع بود وبر سوختکی اتش همین سبیل
واکر ان روغن در کوش جکانند درد کوش زایل کنند
وکرانی وی ببرد واکر ورق وی وکل وبیخ ان بر موضع کزندکی
جانوران ضماد کنند نافع بود خاصه جون باشراب بیامیزند
واکر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند وبر دملها وریشها
پلید وریشها بد وورمها که در پستان پیدا شود وورم خصیه
ضماد کنند واکر اب وی بکیرند ودر کوش مخالف جکانند درد
دندان زایل کند واکر بهق سفید در افتاب بخرقه پاره بمالند
نیک وان بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود واکر تخم وی
وکل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهه کزندکی
عقرب وشکم براند وبیخ وی جون بر قوبا طلا کنند زایل
کند واکر بزیت بجوشانند ودر کوش مخالف جکانند درد
دندان ساکن کند واکر سحق کنند با عسل وبر شکم مستسقی
ضماد کنند نافع بود وساق وی جون تر بود بپزند وبا سرکه
وزیت بخورند یرقان را نافع بود بغایت کمال استسقا را
نیز هم نافع بود وبسیار روی مرا زاورد ومصلح ان اب
ترمندی بود یا غوره **خنفسا** بشیرازی خزوک
کس کویند اکر با زیت بجوشانند ودر کوش جکانند درحال

درد

درد ساکن کند وهمچنین اکر سحق کنند همین عمل کند ودر
خواص ابن زهر اورده است که خنفسی جون در شیب
کل کنند مرده شود وجون بار در شیب سرکین کنند
زنده شود واکر سرهاء خنفسی در برج کبوتر نهند میان
کبوتران اجتماع پیدا شود ومتفرق نشوند وشریف
کوید اکر موخ وی پاره کنند ومیل بدان فرو برند وان
رطوبت در چشم کشند قوة باصره بدهد وتاریکی زایل کند
واکر با زیت بجوشانند ودر کوش جکانند وبدان ادمان
کنند کری که نو بود زایل کند وجون با زیت بپزند
جندانک قوة با روغن دهد وان روغن در بواسیر
مالند بغایت سودمند بود تمام واکر بدان ادمان کنند
دانه بواسیر قطع کند اکر خنفسا را نیم کفته کنند وبر
موضع کزندکی عقرب بندند درد زایل کند **خولنجان**
بهترین وی ان بود که سرخ رنک بود وسطبر وکم کره و
ان بیخی است که باز ازوی اشیانه سازد بر لب دریا
وقت بچه کردن وانرا در خانه باز یابند ووی از زمین
یونان خیزد وزمین یونان لب کرفته است کسی
انرا نیابد الا در خانه باز انرا بکیرند وبشویند وپاره
پاره ببرند وانرا خسرو دارو خوانند وبترکی قوغات
کویند وطبیعت وی کرم وخشک است در دوم وکویند
در سیوم معده را نیکو بود ودرد قولنج زایل کند ودرد
کرده را نافع بود وباه را زیاده کند وبوی دهان خوش
کند وطعام را هضم کند وعرق النسا را نافع بود و
بول ببندد جون از سردی کرده ومثانه بود وصرع را
وصداع که از سردی بود وسرطان وخنازیر ودرد دهان

بلغمی و سوداوی بدرا نافع بود و بادها بشکند و بلغمی
مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف
کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان
گیرند نغوظ آورد و صاحب جامع گوید یک درم از وی
چون سحق کنند و بر چهار یکی شیر گاو افشانند و
بناشتا بیاشامند در قوة باه بغایت سودمند بود
و مجرب و از خواص وی آنست که در هر دیگ یا کاسه
که بود مگس گرد آن نگردد و جهة معده و جگر سرد
بغایت نافع بود و قوة اعضاء باطنه بدهد و گویند
مضر است بدل و مصلح وی کثیرا بود و چینها و جرب
و صاحب تقویم گوید مضر است بحجاب سینه و مصلح وی
صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه قرنفل بود و
اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی بود و گویند بدل
آن قرنفل بود **خولان** حضض است و گفته شد
خوخ بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود که
استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم
شود و آن نوع را آلو خوانند و از معده زودتر
بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسبیده
بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد تر بود
در آخر درجهٔ دوم و گویند در آخر درجه اول ملین
بود و در وی قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده
گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک
کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود بجوشانند
و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان فضول از معده
بکند و شکم اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود

و رسیده

رسیده اشتها طعام باز دید کند و مزاجهاء گرم و خشک را باه
زیاده کند و تبهاء محرقه را نافع بود و حرارة بنشاند و تشنگی زایل
کند و فساد وی چون فساد زرد آلو نبود و لذیذتر از وی
بود اما غذاء وی غلیظ تر از غذاء وی بود و رطوبت وی
زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد
از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل یا شراب
ریحانی و اگر ورق آن با بهاران بکوبند و آب آن بیاشامند
حب القرع و کرمها بکشد **خوخ اقرع** گویند ساذج
هندی است و گفته شود **خوخ فلیق اسمر** قاقله است
و گویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد در الف
در ابدع و در دال گفته شود صمغ آن **خوزهرج** دفلی است
و گفته شود **خوص** ورق مقل است و نخل و نارگیل و
امثال آن خوانند **خواتیم الملک و ختم الملک** طین مختوم
است و گفته شود **خیار** قند خوانند شیرازی خیار بالنگ
و بپارسی بادرنگ خوانند و صاحب منهاج گوید لطیف تر
از خیارزه بود و سرد تر و در وی اندکی قبض بود و اسحق
گوید سرد تر و ثقیل تر و غلیظ تر از خیارزه بود و طبیعت بادرنگ
وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهة تبهاء محرقه و بول
براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشاء محروری بود و آب
وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل پنج مثقال با ده درم شکر
سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی
خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق
بود و افضل وی لب وی بود و موافق جگر و معدهٔ گرم
بود و غافقی گوید لب وی لطیف تر بود از لب خیارزه اما چرم

خیار دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی
تشنگی آورد و درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود
یا میویز یا جوارشی که نانخواه و کندر در وی بود اما انچه
سبز که بپرورند بغایت سرد بود و حرارة بنشانند اما در معده
دیر بماند و اولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند
آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از
اسفیدباج خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم
چون زن بیاشامد دشخواری زادن آسان گرداند بروی
خیشفوج حب القطن است و گفته شد خیارشنبر بپارسی
خیار چنبر خوانند و آن هندی و کابلی و مصری بود و بهترین
آن هندی بود که ستبر و سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق
بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که در زمانی که خواهند
که مسهل کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت آن
معتدل بود در حرارة و تری و گویند گرم است و گویند
سرد است محلل و ملین بود جهة ورمهای گرم نافع بود
که در احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند
و با آب کشنیز تر و لعاب بزر قطونا خناق را نافع بود
غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب
و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک گرداند
و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مرهٔ صفرا بود و چون
با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبة بود و چون با آب
کاشنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و درد
جگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه
کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیة بود تا بحدی که اگر زن
آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن

بروی

بروی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند
و سینه و شربتی از وی از پنج درم تا پانزده درم فلوس بود
و قولنج بگشاید و اسهال وی بقوة جاذبه بود و گویند بلزوجة
و مرکس که امعاء وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش
از استعمال بروغن بادام یا بر سر شربت ریزند و
اسحق گوید مضرت بسفل و مصلح آن آب عناب
بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان
آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و
بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین
است و سه وزن آن میویز بی دانه و قدری تربد
خیری انواع است یک نوع خیری سیاه است
و آنرا بپارسی خیری خطایی خوانند و یک نوع
بنفش است و آنرا خیری میردینی خوانند
و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید است و
یک نوع سرخ و آن بری بود و آنرا خیری شیرازی
خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفر خوانند
و طبیعت آن گرم بود و گویند گرم و خشک بود در
اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل
بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت
آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوه وی
زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم
را سود دهد و چون در آن نشینند بچهٔ مرده و مشیمه
بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب
حرارة که در وی هست و قوه تخم وی و گل یکسان
بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند

و باد معده و امعا را نافع بود و فوا فرا سو دمند بود
واگر با عسل بخورد سر کرمها بکشد بچه زنده تباه کند و بچهٔ مرده
بیرون آورد و طبیخ وی در قوه مانند ایشان بود لیکن
غلیظ تر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود و بیرا خون
خشک کرده باشد که بر سبب سخت شده ضماد کنند
نافع بود و بگدازاند و بر نقرس و ورمی که در مفاصل
پیدا شود و بغایت صلب بود چون ضماد کنند سود
مند بود و طبیخ وی بسرکه درد دندانرا نافع بود و گل
وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان
را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل
کند و خیری سیاه که آنرا خیری خطایی خوانند
طبیعت آن معتدل بود نافع بود جهت بادی که در
سر بود و نوع سرخ منفعت آن در صفت حنا اما
گفته شد اما در انواع دیگر چند ان منفعتی که مشهور
بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه
معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید بوییدن
آن مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود
خیروج بپارسی حنو گویند و آن خبازی است
و گفته شد و قدیم الملک نیز خوانند خیربوا هیل
بوا خوانند و هال بوا گویند و بهترین آن تازه فربه
تیز بوی بود و رازی گوید در قوه مانند قرنفل بود
و لطیف تر از قاقله بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیوم معده و جگر سرد را نافع بود و جهه معده نیکو
تر از قاقله بود و قی ببندد و غذا را هضم کند و ابن ماسویه
گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهاء طعام بازدید

حار یابس

کند و

کند و نافع بود جهت وجعها سرد خاصه در دماغ و قوه
سر بدهد و ارساسیوس گوید جهه بهق که در همهٔ بدن
بود بغایت نافع بود چون یک جزو از وی و یک جزو
کندش و یک جزو تخم شربیه کفته و بیخته با عسل
بسرشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود با خصا محروری
و مصلح آن شیر تخم خرفه بود با سکنجبین و ویرا بهندی
الاجی خوانند خیروان بلدی اس بری است و گفته
شد صفت اس بنکه در الف و صفت اس بری که
آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود انشاالله و
تعالی باب الدال داخ ورب
الراس است و گفته شد داغ ابروج داغ افزونک نیز
گویند بشیرازی انجلک خوانند و از کوه کیلویه که از
ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر نباشد
و طبیعت وی گرمست و معتدل بود در تری و خشکی منی
بیفزاید و شهوة جماع برانگیزد دادی حبیست مانند
جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی
گرم و خشکست در دوم و گویند سرد است و بوحنا
گوید گرمست در اول و خشکست در دوم و بهترین
وی سرخ رنگ بود کوهی خوش بوی تازه و قابض
بود و نبیند حرمایی را از تری نگاه دارد و ملین صلابات
بود و شکم ببندد و درد مقعد را نافع بود بغایت چون
در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و نبیت
و سفوف سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع
زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعد و رحم
که بیرون آمده باشد باز جای خود برود و صحت یابد

حار معتدل

حار یابس

واگر بعسل بسرشند و لعق کنند کرمها بزرگ و کوچک
بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوی تقی و
اسهال و شیر تازه و چیزها چرب کنند و صاحب
تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار و مصلح آن خمیره
بنفشه بود یا هلیله بقند و بدل وی در تحلیل صلابات
چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن آن ابهل بود الا
مکرر داشتن نشاید که ابهل مستعمل کنند **داذی رو**
می هو فاریقون است و گفته شود **دارشیشعان**
قندول خوانند و بزبان بربری ازوری و بلفظی دیگر
اشنلا بوس و آن درختی ستبر خارناکست و در
پوست وی حرافتی و درکل وی حدتی و در چوب
وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی
است و گویند چوب سنبل رومی است و این خلا
فست اصح محقق است پوست وی مانند قرفه
بود بشکل اما ستبرتر خیلی از وی ستبرتر بود و بلون
سرخ بغایت بود مانند خون و بهترین آن بود که
گران وزن بود و اصح بسرخی مایل بود و چون پوستش
باز کنی بلون خون بود و خوش بوی و ستبر بود و در طعم
وی اندکی تلخی باشد و نوعی از دارشیشعان بود که
املس باشد و تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ
بود و بوی نداشته باشد و طبیعت وی گرمست در اول
و خشکست در دوم و گویند سرد است محلل ریاح
بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد
چون طبیخ وی بیاشامند و چون بشراب بپزند و بدان
مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش بدکه در دهن

باشد

باشد و بوی ندارد انگاه دارد و استرخاء عصب بغایت نافع
بود و اگر دارا دو به فرزجه کنند بچه بیندازد و حبس البول
را نافع بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل
از وی یک درم بود تا دو درم و سود مند بود جهت نفخ معده
و چون سحق کنند و بروغن خیری بید گرم گوش بکشد
و چون سحق کنند و بسرکه و بدان نهند درد ساکن گرداند
و جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس سودا
وی را نافع بود و معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضر
است بجگر و اصلاح وی بد و قو کنند و صاحب تقویم
گوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا
بود و بدل وی بدیغورس گوید در سود مندی استرخاء
عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و نیم
وزن آن دروج بود و شابور گوید بدل آن کزمازک است
دارفلفل جالینوس گوید بهار فلفل سفید است و گویند
درخت وی غیر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی
آنست که ستبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم و گویند خشکست در دوم و
گویند تر است در اول محلل بود و مرضها و سرد زایل
کند و چون در میان جگر بریان کنند تاریکی چشم
و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوة معده بدهد
و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود جهت گزندگی
جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جا
لینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده
جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق
النسا و فالج را نافع بود و فولس گوید قوة پشت بدهد

وشهوة زیاده کند واندر وماخس گوید نافع بود جهة زهرها
کشنده وگزندگی افعی وصرع را نیز مفید بود ومقدار مستعمل
از وی نیم درم بود ومضر بود بسپرز مصدع وصاحب منهاج
گوید مصلح وی صمغ عربی بود وصاحب تقویم گوید مصلح
وی صندل وگلاب بود وبدل آن بوزن آن فلفل بود و
گویند بوزن آن زنجبیل وبوزن آن زرنباد دارچینی
بهترین وی سیلانی بود خوش بوی سرخ رنگ وتیز طعم
که در طعم وی شیرینی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود
در سیوم وگویند در دوم وروغن وی گرم بود ودار حاوابی
چینی در غایت لطافت بود ومصلح عفونت بود وزکام
را نافع بود وخوردن وی وکحل کردن تاریکی چشم زایل
کند ومفرح قلب بود ودروی تریاقیه هست وچون با
مصطکی بپزند وآب آن بیاشامند فواق زایل کند وبادها
بشکند ورعشه را نافع بود وسینه را نافع بود وپاک گرداند
وسده جگر بگشاید وقوة معده بدهد واستسقا را
نافع بود ودرد رحم را باز زده تخم مرغ سودمند بود وزهرها
گزنده کان را نافع بود وبر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن
بغایت سودمند بود وچون سحق کنند وباسرکه بر قوبا
طلا کنند نافع بود وچون بر کلف مالد باعسل نافع بود
وسرفه کهن را سودمند بود ودرد گرده وعسر البول را
نافع بود واولی آن بود که بکوبند وباشراب سرشند وقرص
سازند ودر سایه خشک کنند قوة وی با بخده سال بماند و
بقراط گوید قوة انسان را نگاه دارد چند آنکه در حیوة باشد
ودهن را تیز کند وجالینوس گوید معده ودماغ را از
فضول پاک کند ونسیان ببرد ودیسقوریدوس گوید

چشم را روشن کند وحیض براند وسرگردش را نافع
بود ومسام را قوة دهد ومعه تبهارا نافع بود وقولس
گوید لتقوه واسترخاء اعضاء را سودمند بود ودرونس
گوید یرقان را نافع بود وصرع وجعها سرد ومقدار
مستعمل از وی یک درم بود وگویند مضر بود بمثانه
ومصلح وی اسارون بود وگویند مضر بود بسپرز و
مصلح وی خمیره بنفشه بود وبدل وی پوست سلیخه
بوزن آن ونیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب بود
وگویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود نیا ذوق گوید
بدل وی بوزن وی خولنجان بود وگویند بدل
وی دو وزن آن ابهل بود وروغن دارچینی رعشه
را بغایت نافع بود دارمک نوعی از سرو لست
وگفته شود درمیم داربرنیان بقم است وگفته شده
داردومی سولان است وگفته شود بزبغ اقسوس
خوانند وآن دانه است بشکل زرشک ودانه مورد
وعطاران شیراز انرا امیربرج علی خوانند و
چون بشکنند علی لزج بغایت چسبنده در اندرون
وی بود بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون
وی کرانی بود ولون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند
حاوابی وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم وگویند در دوم
ودروی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج اسحق گوید گرم
وتر بود ومحلل وملین بود وچون با زرنیخ بر ناخن
تباه شده نهند قلع کند وبر ورمهاء سرد وبرسری
بلغمی ضماد کنند نافع بود ومحلل وملین بود وچون
با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند وبر ورمهای

سرد و برشری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با راتینج
و موم خلط کنند اجزای مساوی و بر ورم بن گوش
نهند و مجموع ورمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند
بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود
چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظ
از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند
و قوا اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و فرفوریوس
محلل اخلاط فاسد بود که در ورگین جمع شده باشد
اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا
کند و مغص آورد و دوا اولی آن بود که آب و عسل
قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح وی
بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود و در تحلیل ورمها صلب چهار دانگ وزن آن جوز
سرو و نیم وزن ابهل **دبس** بپارسی دوشاب خرمایی
گویند و بهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند
و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند حار و تر
دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود کلف زایل
کند چون با قسط و نمک بدان بمالند و طبع نرم دارد و غذا
دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح
وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده یا مغز
کاهو خورند **دبا** قرع است و گفته شود **دباب** سپستب
است و گفته شود **دیودار** دیودار و دیوداو و دیبدار
گویند و گفته شود **دجاج بپارسی** ماکیان گویند و مرغ خانگی
گویند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی دماغ را زیاده زایل معتدل

کند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشا
مند منع خون کند از جب دماغ روان بود و آواز
صافی کند و گزندگان جانوران پلید را نافع بود و
چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران
نهند و زمان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود
منع سرایت سم بکند و مرغ غذا باقیمان بود و
شاید که آدمیان خوردن وی کنند خداوند ریاضت
و کدّ و اولی آن بود که بعد الغذا اول وی مطبوخ بخورد
و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و شریف
گوید چون خواهند مرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه
پخته شود و کسی را که سرفه خشک بود چون
بخورد زایل گردد و اگر مرغ کشک دانه فربه کنند
دوازده روز و بعد از آن بکشند و بیه وی بیرون
آورند مجذوم در اعضا خود بمالد سودمند بود
و اگر کسی که مالیخولیا سوداوی داشته باشد طلا
کنند بغایت نافع بود خاصه چون سه نوبت پیاپی
طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار بیاشامند
کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود
هفت روز هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد لون
وی بحال صحت رود و بغایت کمال نافع بود **دج**
روفس گوید فاضلترین مرغ بری بود و بعد
از وی تیهو و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج
حار یابس و شفنین و فرخ الحمام و ورشان و فواخت و طبیعت
آن گرم و خشک است **دحر** لوبیاست و گفته شود
بارد یابس **دخن** بپارسی ارزن گویند و بسیاری الم و انواع

ازجاورس است وطبیعت ان سرد وخشک در دوم و
کویند درسیوم وکویند که سست شکم به بندد وبول
براند وغذا اندک دهد واکر شیر تازه بیزند خشکی وی
کمتر بود وغذا بسیار دهد لیکن سده وسنک کرده
بیدا کند ومصلح وی قند بود وسویق وی قطع قی
واسهال که از صفرا بود بکند واسحق کوید مضر است بشش
ومصلح وی مصطکی بود وشابور کوید بدل ان برنج
است **دخان** بپارسی دود کویند ومجموع دخانها
مخفف بود ودروی اندک بقیتی ناری بود وقوة ترین
دخانها دخان قطران بود بس زفت بس میعه
بعد ازان کندر ودخان کندر درا دویها جهة ورم
جشم واستعمال کنند که دروی قرحه بود ان قرحه را
باک کرداند وکوشت رویاند ودرکحلها نیز مستعمل کنند
جهت منع موی زیاده که درجشم میروند ودخان
رطم سودمند بود جهة رطوبتی که درجشم بود بی
انکه رمد بود ودخانی قواریر کرم بود قطع سیل بکند
ور وشنایی جشم بیفزاید **دراج** کوشت وی معتدل
تر از کوشت فتیح بود وفاخته وفاضلتر ولطیفتر
وخشک تر از کوشت تهوح بود وحرارة کمتر منی بیفزاید
وشکم به بندد ودماغ وفهم را زیاده کند ومصلح نافقها
بود ودراج را شیرازی کهک کرخوانند **درافس**
ودراقن نیز کویند بلغة اهل شام خوح است وکفته
شود **دردی الخمر** بهترین وی دردی شراب کهن
بود وطبیعت وی کرم وخشک بود محلل اورام بود
وکلف ونمش را زایل کند واثرهای که مانند عدس بر روی

بیدا شود جون بسایند وباایشان خلط کنند ومرروز
ربو را بدان بشویند ربو را پاک کرداند وجلا دهد **دردی
الخل** درد سر که جون خشک کنند وبسوزانند مانند
زبد البحر شود یا دردی یکی کواری نو کنند وبر اسرانش
نهند وغایت سوختگی وی ان بود که سفید کردد
وبشویند مانند توتیای سوخته ووی محرق ومعفن
بود ومسخن ومجفف وکوشت زیاده که در ریشها بود
بخورد وبارانیخ بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و
جون بار وغن مصطکی یا راسخ بیامیزند وبر موی
بمالند ویک شب رها کنند موی را سرخ کرداند واکر
شسته بود اثار دمامیل وریشها ان ببرد وتاریکی جشم
زایل کند واکر نسوخته بود باصورد تازه بر شکم ومعده
ضماد کنند محکم کرداند ومنع سیلان رطوبات از ایشان
بکند وجون ضماد کنند بر تثیب شکم وبر ریشها قطع خون
رفتن بکند وبر ورم بستان ضماد کردن نافع بود
واکر بر بیرون رحم ضماد کنند حبض باز دارد ومسکن
ورمهای کرم بود **دروج** صاحب منهاج کوید دو نوعست
فارسی ورومی وبهترین ان رومی است وانرا دروج عقربی
خوانند از بهر انکه بشکل عقرب بود وصاحب جامع
کوید که در کوهستان شام واندلس بسیار باشد
طبیعت وی کرم وخشکست در سیوم وعیسی کوید کرم
وخشکست در دوم بادها را بشکند وکزندکی جانوران
زهر دار را نافع بود ودرد رحم که از سردی بود سود
دهد وخفقان که از سردی بود زایل کند وبادهای غلیظ
که در معده وامعا ورحم بود لطیف کرداند وتحلیل

دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان
خوردن نافع بود بغایت و تقویت دل بدهد و مفرح بود
و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب
سبب فروح کنند تا سحوقت وی کمتر شود و جهه خفقان
با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت باقی
ماند بماند و کیفیت وی بشکند و ابن زهر در خواص آورده
است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون
در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بوی ببندند و از میان
هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند وی از نگاه دارد از
همه آفتی و محفوظ ماند و اگر دشخوار زاید زائیدن بر وی سهل
گردد و زود بزاید و اگر بیاویزند بر وی و سر وی بریسمان
بسته باشند و بر وی سوراخ کرده باشند بدرازی ایمن باشند
از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است
و سفیان اندلسی گوید مسخن دل و جگر و معده بود و هضم
طعام بکند و سودمند بود جهة مالیخولیا را معاینی بتحلیل
نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود
و اسحق گوید دو درم و هم و گوید مضر بود بسر و مصلح وی رازیانه
و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرة بادها که در
رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن
آن قرنفل و شابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گوید
و بدل وی دو وزن وی سورنجان بود **دروقینون** از جمله
مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن از
یک گز کوتاه‌تر بود و ورق برنگ ورق زیتون بود اما
درازتر بود و تنگتر و بغایت خشن بود و گل وی سفید
بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود بغایت صلب و لون

وی مختلف

وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود و بستبری
انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج
و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده
خورند کشنده بود و غثیان سخت و فواق و بعض
آورد و اسهال خون و غشی و مسبت و کشنده بود
از چهار روز تا هفت روز مداوای آنکس که آن خورده
باشد بقی کنند تا معده را پاک کنند و همان معالجه
که در خوردن بزر البنج گفته شد **دردار** شجرة البق
خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بشیرازی
اسفیدار و نیمرقندی کلکرم و در صعد مانی کنجک و
در اندلس بسجر النم و در بخارا الامشکد و عرب نوعی
از وی است و صفت عرب گفته شود اما ورق دردار
در وی قبضی بود و جلایی و پوست وی قابض بود
سودتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان
شکسته نطول کنند سود دهد و پوست ستبر وی
یک مثقال با آب سرد بیاشامند یا بشراب مسهل بلغم
بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه با جرب
ریش شده مالند سودمند بود و پوست وی چون
بر جراحات بنهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه
بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون
بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند
و در گوش چکانند کری که در بخوری در از حادث شده
باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند
نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند
و در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و رطوبت ثمر وی

جون برروی مانند حلای تمام دهد ومیج کوید ورق
وی سرد و خشک بود در درجه اول **درّ** ثمرة العلیق
است وکفته شود **درو بطارس** دود مطارس نیز
کویند ومعنی ان بلوطی بود یا سرخس بلوط وان
خیزلست که بر درخت بلوط کهن بپیچیده می شود
مانند سرخس وان کوچکتر بود ودروی حلاوت
بود باندکی تیزی وتلخی اما اصل وی با وجود شیرینی
وتیزی وتلخی عفص بود وقابض بود ومعفن ودر
غایت حرارة بود وجون بکوبند بابیح سمنان بب
موی ضماد کنند وموی را بسترد وفالج ولقوه را سود
مند بود **درداب** دستنبویه است وکفته شود **در
اسیح** کویند بعضید است وکویند نوعی از لبلاب است
واین صحیح تر است وصفت هردو کفته شود **دستنبویه**
بلغة اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو وان نوعی
از بطیخ کوچک است بوییدن وی وا دمان بدان
نمودن دماغ راکرم کند وسده وی بکشاید وبادی که دروی
بود بشکند وکوشت وی بطی الهضم بود وبوییدن وی
سودمند بود واکرخشک کنند وروی را بدان بشویند
پاک کرداند وحلا دهد **دفلی** جمی است وان دو نوع
بود بری وبستانی وهردو نوع راسم الحمار خوانند بپارسی
خرزهره وبشیرازی خرهره وبهترین وی سبز بزرگ
ورق بود وبغایت تلخ بود وکل وی مانند کل سرخ
بود برنگ وثمر وی صلب بود وطبیعت وی کرم وخشک
است درسیوم وکویند خشکی وی در دوم بود وکویند
دراول وبغایت محلل بود وخاصیت وی انست که اکر

دارابی

طبیخ

طبیخ وی در خانه بیفشانند فیل براغیث وارضه بکشد
ووی محلل ورمهای صلب بود وحکه وجرب ودرد پشت
ورانو ضماد کردن خاصه جون ورق وی بپزند ومانند
مرهم بر ورمهای صلب نهند بکدازاند وتحلیل کند وآب
ورق وی جون برجرب وحکه طلا کنند سودمند بود وجون
بشراب وسذاب بجوشانند وبیاشامند سودمند بود
مر کزندگی جانوران زهردار ومقدار مستعمل ازوی نیم
درم بود ومفاصل را نافع بود وفقاح وی وورق وی
سم حیوانات بود از آدمی وسک واسب وخر واشتر و
غیره مجموع حیوانات والجمله ضعیف بود از حیوانات
مثل بز ومیش اکر دفلی در آب خوییسانند وازان آب
ایشانرا دهند کشنده بود واندکی ازوی کرب اورد
سخت باد در شکم بید آکنداف که دفلی در وی دسته باشد
بد بود وفقاح وی بغایت معطش بود وورق وی
جون باب بپزند وبپالایند وبهر یک رطل نیم رطل زیت
کهن برسران کنند وبجوشانند تا اب بسوزد وروغن
بماند وبعد از ان ثمن رطل موم سفید بدان روغن نهند
مانند مرهم وان مرهم برجرب وحکه طلا کنند بغایت
کمال مفید بود واکر ورق وی خشک کنند وبکوبند و
برریشها افشانند وخشک کرداند ومداوای کسی که
دفلی خورده باشد باشها حب وحسها ولعاب بزر
قطونا وروغن کل وکثیرا وتمر شیرین ووی شش را
ریش کند وحوالی ان عجب مفید بود ومجنبین انجیر بعسل
وقند وحلادها وجلاب ورب عنب یعنی دوشاب انکوری
اضافه حرهای جرب کنند **دقطامانون** مشکطرامشیع

است وگفته شود **دقاق الکندر** درصفت کندر گفته شود

دلب بپارسی چنار گویند وبشیرازی چنار پوست
وی وجوز وی بغایت خشک بود ودر درجهٔ اول سرد
بود وحبوب وی سرد وتر بود وورق وی چون تر
بود وباشراب بپزند وبرچشم ضماد کنند اب رفتن
چشم باز دارد وورمهای بلغمی ورمهای گرم که درزانو باشد
سود دهد واگر نیک بکوبند وبر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند وسوختگی آتش را سود دهد وپوست
وی چون باسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند نافع بود
جهة درد دندان وسوختگی اتش وپوست وی جهة
برص نافع بود وطبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود
وخاکستر وی ریشها چرکن زایل کند وثمر وی چون تر
بود وباشراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد
وچون باپیه برسوختگی آتش نهند نافع بود وغبار
که بر ورق وثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بحواس
وشش واواز باید که شیر تازه از پی ان بخورند وصاحب
تقویم گوید مصلح ان عود بود یا قرفه دارچینی وچون
ان باپیه بگندگان جانوران ضماد کنند نافع بود وپوست
وی چون بسوزانند جلای تام دهد تا بجای که برص را شفا
دهد وچون ورق وثمر وی بخور کنند درخانه خفاش
بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بری است وان معرو
فست بسیف الغراب وبدان سبب این اسم بوی نهاده اند
که ورق ان مانند سیف است وبشکل ورق ایرسا
بود اما ورق ایرسا باریکتر وکوچکتر بود وساق وی
مقدار یک گز بود وگل وی سرخ رنگ بود ویرا سفراغاینون

خوانند

خوانند وبعضی ماخاریون خوانند وکسفیون نیز خوانند
واصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زبر یکدیگر انکه در شیب
بود لاغر بود وبالایی وی فربه بود ودر وی قوة جاذبه
بود وملطف ومحلل بود ودر بغداد ان بیخ را نافدج
خوانند وزنان بغداد جهة فربهی مستعمل کنند
وجهة جلای روی چون بدان بشویند بغایت لون
را نیکو گرداند وبود ودر بغداد بسیار بود وارزان بها و
بیخ بالایی وی چون زن بخود برگیرد حیض براند وچون
باشراب بیاشامند شهوة جماع برانگیزاند وبیخ شیبی
وی چون زنان بیاشامند قطع شهوة ایشان بکند و
زهراوی گوید چون بیخ وی باشراب ضوبیسانند وصاحب
بواسیر هر روز مقدار یک رطل از ان شراب بیاشامند
بواسیر را خشک گرداند واین مجربست واگر خشک
کنند بیخ وی وهر روز مقدار یک درم با ماء العسل
بیاشامند همین عمل کند **دلبک** ثمر گلا است چون
گل بریزد ثمر وی حاصل شود مانند تخم سه گلا رنگ چون
پخته شود در طعم وی شیرینی بود ودر شام بعرف الدیک
خوانند **دلینس** نوعی از صدف کوچک بود که مهجان
خام بگشود بخورند ودر ضماد گفته شود **دلق** صاحب
منهاج گوید فروی مانند سمور بود در همه حالتی وبعضی حاره
گویند گرمی وی کمتر از سمور بود وسخونت وی معتدل
بود از بهر انکه طبیعت حیوان وی گرم وتر است
دلفین ماهی بزرگ است سیاه رنگ وسر وی مانند
سر خوک بود ودندان دارد اورا خنزیر البحر خوانند
ودر حرون خوک ماهی خوانند وگوشت وی فربه بود

وچون بیه وی بگدازند در حنظل که شحم وی بیرون کرده
باشند ودران بجوشند ودر گوش بچکانند کری کهن
شده واران بو زایل کند و گوشت وی سرد و
غلیظ بود دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی
مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ و در هضم و
تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون بر گردن کودک
اویزند نترسد وچون بیه حک بخورند درد معا
صلرا سود دهد **دماغ** بهترین مغزها مغز
مرغان بود خاصه کومی و بهترین مغز مواشی مغز
بره و گوساله بود شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود
که زهر خورده باشد یا گزنده و یا گزنده باشد
و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خوف
سرد و لزج و خلطی غلیظ ازوی متولد شود و چون
هضم شود بدنرا فربه کند و دماغ را زیاده کند و
مرطب امعا و کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد
بلغم بود واشتها ببرد و مغثی بود تن دیگر هضم شدن
و بر معده مالیده شود وی اورد و شکم نرم دارد
وانچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد وانچه
رسیده بود مصلح وی نعنع و سعتر و فلفل و خردل و
دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاجة** مغز خروس
و مرغ خورند بگزندگی مار و دد نافع بود و چون بسرشند
بگرد اسباب و مقدار باقلایی بخورند خون رفتن بینی
باز دارد خاصه دماغ مرغ خاصه چون از حب دماغ
دوانه بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و
باسرکه بیاشامند صرع را سود مند بود **دماغ البط**

مغز بط

مغز بط ورم مقعد را سود دهد **دماغ ابن عرس**
مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را
بغایت مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب مخرّف ومعفّن
بود **دماغ الخفاش** مغز شب پره چون با عسل در چشم
کشند در ابتدا نزول اب نافع بود و خاکستران
روشنایی چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون بر کف
پای مالند باه را برانگیزاند **دم الاخوین** شیاب
خوانند و ایدع و دم العیس و دم الثعبان بپارسی
خون سیاوشان گویند و بعضی قاطر الدم خوانند
و مولف گوید ان سه نوع است حکیمه وخشبی و
ترابی بهترین ان حکیمه بود صافی قطعها چوب دروی
نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی
وی در دوم و مسیح گوید سردی وی درسیوم بود و
یوحنا گوید گرم است در اول و خشک تا دوم منفعت
وی انست که قوة معده وجگر بدهد و شقاق مقعد را
و ریح امعا را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن
کند از هر موضع که باشد و نیم درم ازوی بر روی زرده
تخم مرغ بنهند سست بیاشامند شکم ببندد و ریح را
نافع بود و در داروها چشم قوة چشم بدهد و جراحتها
تازه را سودمند بود و روفس گوید ریشها و دملها
و دانها را نافع بود چون بران افشانند و جالینوس
گوید گوشت برجراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن
برویاند و وی شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی
بود یا کثیرا و بدل وی در فعل کاهو بود و با عصارهٔ
کاهو و گویند حضض الحمار و مولف گوید وی صمغ نقم

بود وازجزیره سقوطره خیزد وان چکیده بود وان دو
نوع دیگر از هندوستان خیزد از مواضع دیگر دم
خون کرم وتر بود وگفته شود هریک بجای خود دم
الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود
جهت بهق وکلف چون گرم بران طلا کنند ومنع
ومهاکرم بود بزودی وچون بآتش بریان کنند جهت
قرحه امعا نافع بود وقطع اسهال مزمن بکند وچون
باشراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل خون
گوسفند کوهی وگاو کوهی چون بریان کنند سودمند
بود جهت سمها که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را
سود دهد واسهال کهن وکسی که زهر خورده باشد
دم ابن عرس خون راسوا چون طلا کنند بر خنازیر
ومفاصل تحلیل کند دم السلحفاة خون سنگ پشت
اخ بری بود چون باشراب بیاشامند صرع راسود دهد
دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند
بگیرند وبا آرد شملیز سرشته و باسذاب تر وعسل طلا
کنند بر مرزیش که بر اعضا باشد خاصه در ساق وریشها
که آب ازوی روانه بود بصلاح آورد دم القراد بپارسی
خون کنه گویند چون درمیان شراب کنند مستی زود
آورد واین از خواص است دم البقر خون گاو ماده
چون بر جراحت ریزند خون به بندد دم الحلم دم قراد
است که گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد بکنند
وقتی که بکنند وبر موضع آن طلا کنند ووی اقوی بود از
دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام والورشان
والشفنین والدجاج خون کبوتر وورشان که بپارسی کناد

گویند

گویند وخون شفنین که بپارسی بوتیمار خوانند وخون
مرغ خانگی وبهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند
وآن گرم بود جهت ورمها که تولد کند بسبب سقط
بار وعن کلا نافع بود وجهت جراحتها چشم در چشم
چکانیدن سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند
وخون فاخته وکبوتر خون قطع رفتنی از حجب دماغ
بود بکند دم الثور خون گوز خون تر بود از جمله سمومات
بود واز خوردن وی عسر النفس ووجع حلق وصوت
وسرخ زبان وغشیان سخت وکرب واضطراب پیدا
کند ودندان خائیدن وخناق کشد وگذاز او رد و
مداوای آن بحقنه واسهال کنند وقی درینجا خطرناک بود
که خناق آورد وبعد از حقنه ومسهل که ادویها که نافع بود
جهت فسردگی خون مانند بیخ اغلان وبوره وخاکستر
چوب انجیر درسرکه وفلفل وانجمها درسرکه دهند
وخاکستر وتخم کرنب وعصاره عوسج وعلامات خلاص
وی آن بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون
آید واولی آن بود که بر معده وشکم وی آرد چون باماء العسل
ضماد کنند واگر خون وی منجمد گرم بر ورمها صلب
باسویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع خون وزغ
که بشیرازی یک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد وسبز
بود منع موی رستن کند وموی زیاده که در چشم باشد
بکشند وبر موضع آن طلا کنند نروید خاصه خون ضفدع
سبز وکوچک وچون بسوزانند وخاکستر وی در بینی
دمند خون رفتن باز دارد وعلی بن العباس المجوسی
گوید چون طلا کنند بر دندان بر ویاند وغیرا و گویند

که صداع وخون وی جون بر دندان نهند بیفتد دندان و
بجربست دم الحرباء خون افتاب پرست که ان نوعی
از عصایه است منع موی زیادة در جشم باشد بکنند جون
بکنند و بر موضع ان طلا کنند دم الخفاش جون بر پستان
طلا کنند بر حال خود نکاه دارد ونکذارد که بزرک کردد دم
الخاطف کویند مسکن وجع نقرس بود جون بر وی
حکانند وجون بر جمره بمالند نافع بود وجون
زن بخود برکیرد منع ابستنی بکند دم الکلب خون سک دیوانه
سودمند بود جهة کزندکی وی سم سهام ارمنیه وکویند
بچه بیرون آورد و منع موی زیادة که در جشم بود بکنند
وجالینوس کوید در وغست دم الدب خون خرس
جون کرم بر ورمها نهند زود بخته کند وابن زهر
در خواص اورده است که خون وی جون در جشم کشند
بعد از ان که موی زیادة کنده باشند دیکر نروید وشیخ
کوید جون وی جون دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورل
والجردون خون ایشان جون در جشم کشند قوة باصره
بدهد وایشان نوعی از عصایه اند صفت هر دون کفته
شد وورل کفته شود دم البومه خون بوم سود
مند بود جهة ربو وهمجنین مرق وی وکوشت وی
دم التیس خون بز بود که بشیرازی دکه خوانند
بهترین ان بود که بز کوهی کیرند جهار ساله وقتی کیرند
که انکور رنک خواهد کرفت دیکی سنکین بیاورند و
حلق وی ببرند وخون اول رها کنند واخر وازان
میانه بکیرند و در دیکی رها کنند تا سرد شود بعد
ازان قرصها سازند ورها کنند تا خشک شود و

ازغبار

وازغبار نکاه دارند و در جایی ننهند که نم بود وجون
خواهند که استعمال کنند جهة سنک کرده ومثانه
درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند وبیاشامند
یا دران کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود سنک
کرده بریزاند عجایب این ازجمله مجربات است جون نر
بود بر ورمها طلا کنند نضج دهد دم المعز خون بز
جون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود وجون
بریان کنند سودمند بود جهة سم سهام ارمنیه جون
با شراب بیاشامند دم الحمل خون بره کویند سودمند
بود بخاصیت صرع دم الفاره خون موش جون بر ثالیل
ومسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک کرم
وتر بود ماننده خون آدمی وکوشت وی ماننده کوشت
آدمی بود بطبع وقطعا فرق نتوانند کرد کسی که آدمی
خوار بود دم الدیوک والدجاج خون خروس ومرغ
سودمند بود جهة خونی که از غشای دماغ دوایه بود
دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند
دم الخرفان خون خرفان جون بیاشامند صرع را
نافع بود دم الثعبان ودم التنین نیز کویند وان دم
الاخوین است وکفته شد دم بعیر اشتر خوانند و
وطبیعت کرم وخشک بود و در قوة ماننده نمک بود بلکه اقوی
بود از وی جون سحق کنند وباسرکه بر حکه اعضا طلا کنند
زایل کند وجون سحق کنند وبر موی غلیظ نهند رقیق
کرداند ونرم وبپارسی شونه کویند دند بشیرازی باتو
کویند وان خروع صینی است وحب خطایی خوانند
وحب سلاطین نیز کویند وان سه نوع است جینی وهندی

غاریقی

وسجزی جینی بمقدار فندق باشد وسجزی بمقدار بیدانجیر
ومیل بسرخی زند ونقط سیاه بران باشد وهندی ازجینی
کوچکتر باشد وازسجزی بزرکتر ومغز ان میل بزردی
زند وبعضی کویند حب الملوک دنداست واین خطا
است وخلاف حب الملوک ماهودانه است وکفته شود
وطبیعت دند کرم وخشکست درچهارم وبهترین وی جینی
بود وپس سجزی پس هندی وشربتی ازوی یک جو ونیم
بود تا دو جو وکویند ازدو دانک تا نیم درم مسهل رطوبات
بود وسودا وبلغم لزجه درمفاصل بود ونشاید که درشهرهای
کرمسیر مستعمل کنند الا درشهرهای سردسیر وطبیعتهای سرد
ومصلح وی ان بود که پوست وی بازکنند بکارد وباید که لب
نزدیک وی نبرند اکر لب بپوست وی رسد سرخی لب زایل
شود وسفیدی مانند برص پیدا کردد ومغز ویرا بکیرند ودر
اندرون وی مانند زبان کنجشکی بود انرا بیندازند و
وبا قدری نشاسته وورق کل سرخ وزعفران وکثیرا و
رازیانه بکوبند واکر خواهند که بادویه مسهله ممزوج کنند
با تربد وعصاره غافث وعصاره افسنتین ومانند ان
که همان مزاج داشته باشد ونباید که دند درترکیبی
که افیون وفرفیون باشد مستعمل کنند واکر با شیر
خر ومسکه خورند هم شاید وی سودمند بود جهت مره
سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودرد مفاصل را
تحلیل دهد وسیاهی مویرا نکاه دارد ودور هانکند که زود
سفید کردد وعیسی بن علی کوید که وی سحج امعا اورد
وباید که بعد از ان شیر تازه خورند وغذا اب کوشت
باب سیب وغوره وقدری نبید بران افشانند واکر

ماهی

ماهی خورند شاید واکر حسویی سازند از برنج وجو مقشر
بروغن کل نافع بود **دنقه** زوان است وشیلم نیز کویند
وکفته شود **دوالخیه** جنطیانا است وکفته شد
دوسر زوان خوانند وان حشیشی است که درمیان
کندم روید بشیرازی تخم انرا کرکاس خوانند وطبیعت
ان کرمست دراول وخشک است دردوم وکویند سرد
است وی ملین ورمهای بود که درابتدا بغایت صلب
بود وچون برداء الثعلب ضماد کنند سود دهد وچون
با ارد برغرب ضماد کنند سودمند بود وغرب نا
صوری بود که نزدیک چشم پیدا میشود درکنج چشم
ودو درم ازوی مسهل کرم بود ووی مضر بود باشش
ومصلح وی کثیرا بود وبهترین وی سیاه رنک بود وعصاره
که از حشیش وی کیرند باید که با ارد می امیزند وخشک
می کنند وبعد از ان استعمال می کنند **دوم** درخت
مقل است ودرمیم کفته شود **دوقو** تخم جزر بری است
وبیخ ان شقاقل است وکیاه وی خرس کیاه خوانند و
کند کیا نیز کویند وبغایت خرس ویرا دوست دارد
وکویند دوقو تخم کرفس بری است وخلافست
وبیونانی دوقس خوانند ودوقس نوعی از انست
بشیرازی بدران کویند وصفت ان درقاف در
فوقالس کفته شود صنف مه وبهترین دوقو تازه
زرد رنک بود وطبیعت ان کرم است درسیوم وخشک
است دراول وکویند کرم وخشکست دردوم وعیسی
کوید کرم است درسیوم وخشکست دردوم مغص را
ساکن کند وبول وحیض براند وسحج اطفال را نافع بود

ومقدار شربتی یک درم بود و مفتح سده بود و فضلهاء
بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب ان بود
زایل کند و کزندکی عقرب را نافع بود و چون بپزند واب
ان بیاشامند یا بر موضع کزندکی ریزند و روفس کوید
قوة معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند
و جالینوس کوید شهوة باه را برانکیزاند و نعوظ قوی اورد
و اریباسیوس کوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنک
مثانه بریزاند و فولس کوید کرمها و حب القرع را بکشد
چون با شبع ارمنی یا با ترس بیاشامند دو وزن ان و
دیسقوریدوس کوید مهیج شهوة جماع بود و مدر طمث و
صاحب تقویم کوید وی مضعف مثانه بود و مصلح ان
تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج کوید مضر بود بمثانه
و شهوة جماع ببرد و مصلح ان مصطکی بود **ذول** کویند
طالیسفر است و کفته شود **دوباروح** کویند کاکنج است
و کفته شود **دود القرمز** دود الصباغین خوانند وان کرمی
سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل
بود کوچک مانند حلزون و جالینوس کوید چون از درخت
بکیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفت وی
و منفعت وی در باب قاف در قرمز کفته شود **دود
الحریر** بپارسی کرم ابریشم کویند چون بکیرند و خشک
کنند و سحق کنند و سه درم از وی با حسوی که از ارد
کندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز بیاض لون
روی را بغایت نیکو کرداند و بدن را فربه کند و اکر یکی از وی
خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر مجموع اویزند
بغایت سودمند بود **دوغ** محیض بقر است و کفته شود

دوقص

دوقص بصل است و کفته شد **دورحولی** نوعی از
سوسن بری است که بیونانی کسیقیون کویند و ان
دلبوث است و کفته شد **دود شجر الصنوبر** کرم درخت
صنوبر در قوة مانند ذرانیح بود در فعل همان عمل می کند
وان سبز رنک بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند
کوشت را تباه کند و اکر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن
بود نهند بشکافد **دوص** ابیست که آهن تافته در ان
اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در صفت
حدید کفته شد **دو النمر** بیخ نروک است و در باب
نون صفت نروک کفته شود **دو الخطاطیف** خالدومیون
است و کفته شد **دهنج** سنکی سبز است بپارسی دهانه
کویند وان دو نوعست کرمانی و فرنکی و بهترین
ان فرنکی شیرین بود و ترشی و شیرینی وی چنان امتحان
کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و رها کنند
تا خشک شود اکر آینه زنک براورد تلخ بود و اکر نه شیرین
بارد و یابس بود و طبیعت ان سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک
بتوتیا بود سودمند بود جهة سفیدی چشم با مروارید
ناسفته و توتیا هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته
بحریر مانند سرمه در چشم کنند و وی از جمله سمومات
بود و اکر خشک کنند و کسی که زهر خورده بود بیاشامند
دفع زهر بکند و اکر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک
بود و اکر بر موضع کزندکی عقرب مسح کنند در ساکن
کند و اکر سحق کنند و قدری با سرکه بکمد ازند و بر قوبا
که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر
و جمیع اعضا بود سود دهد **دهمست** درخت غار است

وصفت ان گفته شود **دهن الحل** شیرج است بپارسی
روغن کنجید خوانند و شیرنخت خوانند و روغن شیره
گویند بشیرازی روغن خوش خوانند و در شیرین
گفته شود در شیرج منفعت ان **دهن الخلوق** روغن
زعفران است و صفت ادهان در مقالت دوم در مرکبات
گفته شود ان شاالله تعالی **دهن عسلی** او مالی است و گفته
شد **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان
گیرند بعد از طلوع شعری نشتری از آهن ساخته اند
زیر هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است
برسد و ترشح بنیاد کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل
می کنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یکی پنج مثقال از ان
بگیرد در شیب هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین
وی ان بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که چون بر صوف حکانند و بشویند
هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش باشد
و اگر بر شیر حکانند و حل کنند مانند شیر سفید
شود و اگر بر ابریشم حکانند و ابریشم را بسوزند و
خاکستر ان بسرشند و در اب اندازند در بن اب
نشیند و ان را شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان
گویند و بحقیقت ان روغن نیست بلکه صمغی است
و ان موضع که بلسان از انجا خیزد در قدیم باغ فرعون
بوده است و ان را عین الشمس خوانند و بلسان
از معجز عیسی علیه السلام است و تخم ان را نیز
روغن هست و ان را حب بلسان خوانند و گفته
شد و صفت عود گفته شود و حب ان بقوة تر از

عود ان بود و امتحان ان بکنند تا جوال دوز کنند
و مولف گوید این دو امتحان معتبر نیست که بروغن
مغشوش کنند تا وسوزن افروفته می شود و غش
ان بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن
حسا و شمع گداخته کنند و برا تیبنج جهه انک چون کنند
تا بدان حرب کنند و باتش دارند بر افروزد و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم جهه
نزول اب نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید و سردی
رحم را سود دارد و چون زن بخود برگیرد با موم
و روغن گل مشیمه بیرون آورد و بچه بیندازد و چون
بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع
سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده
باشد و گزندگی جانوران چون دو دانگ از وی با ابی
که نا بخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند بغایت
سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را
نافع بود و مولف گوید جهه رعشه مزمن بغایت
نافع بود و مجرب و بدل ان بوزن ان دهن دادی با نیم
وزن ان روغن نارگیل و دانگی نیم از زیت کهن و
گویند بدل ان روغن رازقی است و نیم وزن ان
اب کافور و ابن ماسویه گوید بدل ان روغن زیت بود
یک وزن و نیم ان ابی ریحان در صیدنه گوید بدل ان
دو وزن ان زیت خالص بود و گویند حب بلسان
چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل
ان بود و گویند بدل ان روغن کادی است که در
او مربخته باشند **دیودار** دیبدار گویند و معنی

دیود ارشجرالجن است وان نوعی از ابهل است یا مثل
وانرا صنوبر هندی کویند وعیدان وی مانند عیدان
زرنبا دبود وشیر دیودار لین وی بود وکرم وتیز و
محرق ومعطش بود وکرمی وی کمتر از خشکی بود
چنانچه یبوست وی درسیوم بود استرخاء عصب و
فالج ولقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر ازوی نبود ومرضهای
سرد که در دماغ بود وسکته وصرع را نافع بود وسنک
کرده ومثانه بریزاند وطبیعت ببندد ودر طبیخ وی
نشستن استرخاء مقعد را نافع بود ودیودار نیز کویند
دیواسبت هندقوقی است وکفته شد **دیاروبه**
حزا است وکفته شد **دیوبافوبیطس** اصل اللوف
است وکفته شد **دینار** بیربانی بزر الکشوث است
وکفته شد **دیاقودا** شراب خشخاش است که با پوست
بزند **دیغروجس** دیغروجاس کویند ودیبرجاس
هم خوانند وان سه نوع است یک نوع معدنی بود که
در جزیره قبرس ازجاهی بیرون می اورند وان نوعی
از طین است لیکن بصلبی سنک بود چون با فتاب
خشک کنند ونوعی دیکر ثفلی است که از مس می کیرند
چون نحاس بکدازند واب بروی ریزند چون از
بوطه بیرون اورند در ثقب ان یابند ونوع سوم
مرقشیثا است که میسوزانند مانند کلس ولون
وی مانند نقره بود وجالینوس کوید طعم وی وقوة
وی مرکب بود وقبض وی زیادت از حرارة بود
وبغایت مجفف بود سودمند بود جهت ریش
که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند واکر با عسل

کف کرفته

کف کرفته بود جهته خناق سودمند بود وجهته
مرریشی که درد بروعانه بود ودهن بغایت نافع بود
وکوشتها زیاده بخورد وریشها بدکه در بدن بود چون
با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند واستعمال
کنند با صلاح اورد وچون با سرکه سحق کنند وبر
حکه طلا کنند زایل کند وچون سحق کنند وبر موی
غلیظ افشانند رقیق ونرم کرداند **دیک** بپارسی
خروس کویند خصیه وی زود هضم شود وکوشت
وی کرم وخشک بود وبقراط کوید مرق وی رعشه
ودرد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبث وسفایج
وبیاز بپزند وصاحب منهاج کوید با شبث تنها بپزند
تا دانکی اب بماند وان مرق بیاشامند ومرق خروس
پیر ربو را سودمند بود وچون بسفایج وشبث اضافه
کنند قولنج را سودمند بود وبا خکدانه مسهل بلغم
بود وچون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع بود و
چون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود وچون
بشکافند بعد از انکه کشته باشند وکویند چون
زنده بود در کزندکی افعی ومار ودنهند بغایت نافع
بود وپوستی که در اندرون سنکدان وی بود پوستی تنک
که می اندازند اکر خشک کنند وسحق کنند وبا شراب بیا
شامند درد معده را بغایت نیکو بود ومولف کوید
با نبات قدری سحق کنند وسفوف سازند همین عمل
کند ومجربست **دینیاقوس** انراخس الکلب
خوانند وجرامقه نیز کویند ومشط الراعی نیز کویند
وان نوعی از خار است بشیرازی ویا طوسک خوانند

حار یابس

وساق وی دراز بود خارناک وورق وی مانند ورق
خس است وخارناک بود ومعنی دنیسا فوس عطشان
بود وچون خشک گردد وچون بشکافند درمیان
وی کرمهای کوچک بود طبیعت وی وبیخ وی خشک
بود دردوم بیخ وی چون باشراب بجوشانند وبکوبند تا
بقوام مرهم شود وبر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل
کند واگر بنا صور نهند سود دهد وگل وی خواه خشک
تر اما تر نیکوتر بود چون بکوبند ودر خرقه پاک
کنند وسر خرقه ببندد ودرمیان شیر نهند وبالند
چندانکه هیچ در خرقه نماند وان شیر بر شیری دیگر کنند
مجموع یکباره گردد وببندد واگر در آب بالند همچنان
که گفته شد وسه بامداد بناشتا بیاشامند سپرز را
دفع کند وچون بجوشانند وبخورند مسخن بود و
بول براند واگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع
خواهند کرد منع حس بکند **دیک بر دیک** بشیرازی
مرگ موش عملی خوانند ومولف گوید که ان زرنیخ
مصعد است وکسی که ان خورده باشد مداوای ان
در صفت زرنیخ گفته شود آکله را سود مند بود وهر
ریشی که عفن شده باشد وگوشت زیاده بخورد و
بواسیر را قطع کند وبوی کند اوبیرد ووی ازجمله
سمومات بود والسلام **باب**
الذال ذاقی الاسکندرانی معنی ان بیونانی غار
الاسکندرانی بود دیسقوریدوس گوید ورق ان
از ورق مورد بزرگتر بود ونرم تر وبغایت سفید
بود وثمر وی درمیان ورق بود بمقدار نخودی و

در کوهستانها روید وبیخ وی مانند بیخ مورد بری بود
لیکن بزرگتر وخوش بوی بود وچون بیخ وی بگیرند
مقدار شش درم وبا طلا بیاشامند سود مند بود
جهت دشخواری زادن وچکیدن کمیز وجهت کسی
که بجای کمیز خون ازوی اید وجالینوس گوید طبیعت
وی بغایت گرم بود ودر طعم وی تلخی بود ومجربست
بانکه حیض وبول براند **اما** خاماذاقی معنی ان غار
الارض بود دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند
ورق غار بود ولون وی سبز بود وقضبان وی
مانند نیکی بود وثمر وی گرد بود وسرخ رنگ پیوسته
بورق وورق وی چون نیک بکوبند وضماد کنند صداع
را ساکن گرداند والتهاب معده وچون باشراب بیا
شامند مغص را ساکن گرداند وعصاره وی چون با
شراب بیاشامند بول وحیض براند وچون زن بفر
زجه کند وبخود برگیرد همین فعل کند وجالینوس گوید
قوة وی مانند قوة ذاقی الاسکندرانی بود وعبدالله
بن صالح گوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی وخاماذاقی
ان است که ورق ذاقی الاسکندرانی اول پهن بود
وبا قضبان بود وخاماذاقی ورق وی کوچکتر بود واز قضبان
جدا بود وباقی همه مانند یکدیگر اند **داقنو بداس**
بیونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی وانچه محقق است
نوعی از مازریون است که ورق ان پهن بود ومازریون
گویند وبربری ادادا گویند وگفته شد واستعمال
کردن وی بد بود **ذبل** جلد سلحفاه هندی بود وگویند
بحری چون بسوزانند وخاکستر وی بسفیده تخم مرغ

بسرشند وطلا کنند وشقاق کعبین وانکشتان سود
مند بود وجهة شقاقی که زنانرا در تن دیگ حیض اعون
پیدا شود بغایت نافع بود **ذباب** ابن زهر
کوید مکس الوان بود هر حیوانی را مکسی معین بود
شتر وکاو وشیر وسک وامثال ان واصل ان کرمی
بود ومکس ادمی از سرکین حاصل می شود واصل
ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهاء ایشان بیرون
اید از هر حیوانی که باشد وان کرم باز مکس شود و
زنبور وهمو کوید چون بکیرند مکسی بزرک وسروی
بیندازند وبه بدن وی شعیره که در مژه باشد حک کنند
حکی سخت زایل کند واکر مکسی بکیرند وبا زرده
تخم مرغ سحق کنند نیک وضماد کنند بر جشمی که کوشت
سرخ در اندرون وی جهیده باشد وبیونانی کرماسیس
خوانند در ساعت ساکن کند واکر حک کنند بر داء
الثعلب حکی سخت داء الثعلب را زایل کند واکر بر کزندکی
زنبور بمالند سخت درد ساکن کند ودیسقوریدوس
کوید بر کزندکی عقرب وزنبور ونحل چون بمالند سخت
چند نوبت بغایت نافع بود واین بخاصیت است
وچون ویرا بسوزانند وباعسل بر داء الثعلب
وداء الحیه طلا کنند موی بر وی باند وخاکستر وی
سرد وخشک بود **ذراریح** حیوانیست از مکس
بزرکتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود وبغایت سرخ
رنک ونقط سیاه بر ان وان سم قاتل است ومولف
کوید در حوالی همدان وکره وکرهرود وان نواحی بسیار
باشد هر یک بقدار زنبوری بزرک وبر نبات شبرم

نشسته

نشسته باشد وعدد ایشان شبرم بود وبی حد باشند
دران صحراها وچون خواهند که استعمال کنند در کوزه
نو کنند وسران بکتان پاره بکیرند وانکونه بر سر دیکی
که سرکه دران جوشیده نهند تا بخار سرکه بایشان
رسد وخناق ایشان بکیرد وبعد از ان مستعمل کنند
وبهترین وی ذهبی رنک بود وطبیعت وی بغایت
کرم بود وخشک وکویند کرم وخشک بود در دوم وچون
ذراریس
بر ثالیل طلا کنند قلع کند واکر در موم روغن کنند
برص ناخن زایل کند وناخن تباه شده بیندازد
بزودی وبر برص وبهق با سرکه طلا کردن نافع بود
وبا خردل سحق کرده طلا کنند موی بر وی باند وورم
سرطانی بکدازاند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود
وبدان طلا کنند وبر جرب وقوبا طلا کردن نافع بود
واندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی
بکند مدر بول بود وکویند اکر در زیت بجوشانند
موی بر داء الثعلب بر وی باند واکر کزندکی عقرب بوی
حک کنند نافع بود واکر در روغن کنند ویک هفته
در افتاب نهند وبعد از ان قطره در کوش چکانند
درد کوش زایل کند وکری ببرد وروغن وی محلل
ورمهای بلغمی صلب بود وهر کس که یک ذراریح بخورد
کویند کشنده بود وعلامت وی ان بود که ورم قضیب
وزهار ونواحی ان پیدا کند وقرحه مثانه وبول به
بند دو بعد از ان خون وکوشت پاره بعوض بول
بیرون اید وسوزش سخت واسهال سحجی وغثیان و
اختلاط عقل وسوزش حلق وافتادن در وقت

برخاستن وغشی وتاریکی جشمها وطعم دهن مانند
طعم قطران یا فتق وسه نسوج ازوی قرحه مثانه
پیدا کند بخاصیت باوجود انک سنک مثانه بریزاند
واکرحوا هند که درمداوی مستعمل کنند یک طسوج
با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا ومداواب کسی که
ان خورده باشد بقی وحقنه وشیر تازه اشامیدن
ولعاب وروغن بادام شیرین وجلاب وسرفها جب
وبیض نیم برشت کنند وصاحب تقویم کوید مصلح وی
حب کاکنج وطین مختوم بود وبدل وی کویند طینوث
است وکویند کرم درخت صنوبر **ذرة** جاورس هندی
است بشیرازی ذرة خوانند وان دو نوع است سفید
وسیاه بهترین ان سفید فربه بود وطبیعت ان سرد و
خشک است ومجفف قطع اسهال بکند واکر استعمال کنند
مانند ضماد سرد کرداند وخفاف پیدا کند **ذرق**
جند قوقا است وکفته شد **ذرق الخطاطیف** بپارسی
سرکین پرستوک خوانند جون درجشم کشند سفیدی
که درجشم بود زایل کند **ذفکر** فطراساليون است و
کفته شود **ذفری** نوعی از سداب بری است وبوی بد دارد
وکل وی زردی خوش رنگ بود جون بکوبند ورق
ان وبیاشامند جهة درد اندرون وتب ربع ودرد
جکر سود مند بود **ذنب الخیل** نباتیست که درخندقها
وکوهها روید وقضبان وی مجوف بود وبسرخی مایل بود
وصلب بود وبرکره وبنزدیک کره ورق بود مانند ورق
اذخر باریکتر واطراف وی بسیار بود مانند ذنب
الخیل وبیخ وی صلب بود وطبیعت وی سرد بود دراول

وخشک بود

وخشک بود در دوم وکویند سرد وخشک بود در دوم
وقابض بود خصوص عصارهٔ وی ومجفف بود بغیر لذع
وقطع خون رفتن بکند وجراحتهاء عظیم جون بروی
ضماد کنند باصلاح اورد واکر جه عصب بود وفتق را
نافع بود وقرحه امعا وانواع شکم رفتن جون با ب بیا
شامند سود مند بود وعصارهٔ وی رعاف را نافع بود
وبیخ وی وحشیش وی سرفه وعسر النفس را نافع بود ودرم
معده وجکر واستسقا را بغایت سود مند بود ووی
نوعی از لحیه التیس است وبسیار مستعمل کردن
مرخی اعصاب بود ومصلح وی حمیره بنفشه بود **ذنب الفار**
لسان الحمل است وکفته شود وبدان سبب بدین اسم
خوانند که خوشهٔ وی بدنب موش ماند **ذوخمسة**
اوراق وذوخمسة اصابع فنجنکشت است وصاحب
جامع سهو کرده است که میکوید فنطافلون غیر بنجنکشت
است ودراین باب قول صاحب منهاج معتبر است
وذوخمسة اقسام وذوخمسة اجنحه نیز کویند ودر
باب یا درصفت بنجنکشت کفته شد **ذوثلاث حبات**
زعرور است وکفته شود **ذوثلاث شوکات** شکاعی
است وکفته شود **ذوثلاث ورقات** این اسم برجند جیز
واقع برجند قوقا وبرحضی الثعلب وبرفصفصه وبر
حومانه وهریکی درباب خود کفته شد **ذوثلاثة الوان**
ذوثلاثة اوراق نیز خوانند وان طریفلن است و
طریفو لیون هم کویند وکفته شود **ذهب** بپارسی
زر کویند طبیعت وی معتدل ولطیف بود وفولس
کوید کرم ولطیف بود نافع بود جهة درد دل وخفقان

وتقویت آن و در ادویه داء الثعلب وداء الحیه طلا
کردن نافع بود وسحاله وی در دهن گرفتن کند دهن
زایل کند و در چشم کشیدن قوة باصره بدهد و روشنایی
بیفزاید واگر میلی زرین هر بامداد در چشم کشند
بغایت نافع بود وسحالهٔ وی یعنی الخبث سوهان
زده باشند در ادویه جهة دفع سودا ومحلول
وی لطیف تر بود واقوی تر از سحاله وصاحب منهاج
گوید مستعمل از وی قیراطی بود وگوید مضر بود بمثانه
ومصلح وی کثیرا است وعسل وصاحب تقویم
گوید مضر بود بمثانه وآلات بول ومصلح وی حب
الآس بود ونشا هلوط وشربتی از وی دانگی
بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهة
حزن دل واندوه وغم وبادی که در دل بود وعشق
وفزع که از رسیدن سودا بود وخاصیت وی آنست
که نافع بود واست عظیم درد دل را وفولس گوید
بد تلافیه کند وسرگردش را نافع بود وجذام را
بغایت سودمند بود چون سحاله وی در ضمادات
مستعمل کنند وعرق النسا ونقرس وفالج را نافع
بود چون با ادویهٔ بیاشامند مثل کما دریوس
وسودمند بود همه دردهای سوداوی ومقوی
اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر زر نرمهٔ
گوش سوزن واگر پارهٔ زر خالص بر کودکان ویزند نترسد
وصرع گرد وی نگردد ومجربست وکسی که داحس داشته
باشد وداحس بشیرازی خوی درد خوانند انگشتری
زر در انگشت کند درد ساکن گردد ومجربست وهم

درخواص

درخواص آورده اند که اگر نبید انگور سرخ در ده رطل
زنبق اندازند عوض کنند واگر هر چه دیگر که باشد
یک رطل در اندازند عوض نکند **ذئب** بپارسی
گرگ گویند سروین در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان
موذی گرد آن برج نگردد البته ودماغ وی چون
بگدازند با آب سداب وروغن زیت ودر جسد
مالند نافع بود جهة هر علتی ظاهر وباطن که
در بدن باشد از سردی وگر در چشم وی بر کودک
بندد نترسد واگر گرگی دفن کنند نزدیک دیهی
هیچ گرگ نزدیک آن دیه نگردد واگر سرگین وی
در پوست بزی کنند که پارهٔ از وی گرگ خورده
باشد وبر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید واین
مجربست وسرگین وی چون بر ران صاحب
قولنج بندند بریسمانی که از پشم کبشی بود که بعضی
از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود واگر
بعوض پشم غوج در پوست ایل بندند ودر آن
لک بیاویزند همین عمل کند واگر انبوبی کوچک از
نقره بسازند وانبوب بشیرازی مسوره خوانند
وباید که دو گوشه داشته باشد ومقدار باقلایی در
دروی کنند وصاحب وجع از خود بیاویزد نافع بود
ومجرب مجرب بغایت وبکرات امتحان کرده وگویند
چون سرگین خشک وی سحق کنند ودر انبوبی کنند
وبر حلق صاحب خناق باشند که سبب آن رطوبت
بود نافع بود وابن زهر در خواص آورده است
که گرگ خاک بخورد وگیاه بخورد الا وقتی که رنجور

شود ومیان سگ وهمه حیوانات قضیب ایشان از
عضله وعصب بود بغیر از روباه وگرگ که از استخوان
بود واگر ذنب وی در جایی که علفخوار گاو بود بیاویزند
مادام که ان اویخته باشد اگرچه گاو گرسنه بود قطعا
گرد ان نگردد واگر در موضعی سرگین او بخور کنند
موشان انجا یکه جمع شوند واگر زن بر سر بول گرگ شاشد
هرگز ابستن نشود واگر خصیه راست وی بگدازند با
زیت وپاره صوف بدان بیالایند وزن بخود برگیرد
شهوة وی منقطع شود واگر زهرهٔ وی بوزن دانگی
با عسل یا با شراب بیاشامند تیرگیهاء کهن زایل کند و
چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند وهیچ سباع
وگزنده گرد وی نگردد واز راه زنان ودزدان ایمن
باشد واین از خواص است وشیخ الرئیس گوید زهرهٔ
وی منع تشنج وکزاز بکند وریشهاء عصب خاصه که از
سردی بود وچون سعوط کنند بدان نزلهاء سخت
را نافع بود ودر خواص ابن زهر اورده است چون
گرگ اسبی را بگیرد واز وی جدا شود ان اسب بر جموع
اسبانی در رفتن سبق گیرد وپیه وی داء الثعلب و
داء الحیه را سودمند بود چون بدان بمالند وجاحظ
گوید اگر آدمی خون الود بود وگرگ بوی خون بشنود
قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد ودر
شجاعت وپهلوانی نظیر نداشته باشد تا بجدی درنی
وی کند که بخورد وهمو گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند
بود دفن کنند مجموع بمیرند واگر نکاح نامهٔ بپوست بزی
که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در

میان

میان زن وشوهر موافقت نباشد البته وپوست
وی وخبثهاء وی چون جمع کنند وادمی با خود دارد بر
خصم غالب اید ومحبوب خلایق گردد والله اعلم

باب الراء راوند بپارسی ریوند گویند
ومولف گوید بیخ ریباس است وصاحب منهاج گوید دو
نوعست چینی وخراسانی وخراسانی معروف بود
براوند الدواب وان جهة جهارپایان مستعمل کنند و
چینی جهة آدمی وبهترین ان چینی بود که چون سحق
کنند برنگ زعفران بود وچون بشکنند اندرون وی
بطریقه گوهان گاو بود وانرا ریوند لحمی خوانند وباید
که سمهاء بزرگ بود مانند سم اسب وباید که قطعا سوراخ
در وی نبود وطبیعت ان گرمست وگویند معتدلست
ومسیح گوید گرمست در سیوم وخشکست در اول
وگویند گرم وخشکست در دوم چون سحق کنند وبا
سرکه بر کلف روی مالند زایل کند وچون بیاشامند
بادها را نافع بود وضعف معده ودرد گرده ومثانه و
رحم ودرد جگر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث
دم که از سینه بود وربو وفتق وفواق وخفقان
وقرحهٔ امعا واسهال وتبهاء دایره وسموم وگزندگی
جانوران وشربتی از وی از نیم درم بود تا دو درم
وگویند از دانگی تا یک درم واگر با سرکه بر قوبا طلا
کنند زایل کند وچون باب ضماد کنند بر ورمهاء
گرم مزمن بگدازاند وجالینوس گوید سودمند
بود درد جگر وسپرز را وسده جگر وامعا بگشاید
وخاصیة وی درد جگر ووجع ان اگرچه مزمن شده باشد

وورم وصلابت ان وقوت جگر زیادة از همه جیز
بدهد واربیاسیوس کوید نافع بود باسهال
که از ضعف معده بود وشیخ الرییس کوید
جون روغن وی بمالند جهة قولنج که در
عضله حادث شود ودرد ان وامتداد ان
نافع بود ومجهول کوید جون طلا کنند میان
دو شانه خوف از دل ببرد وسفین اندلسی
کوید مقوی اعضاء باطن بود وسده بکشاید و
رطوبتهاء فاسد خشک کرداند وطبیعت پاک
کند از بلغم لزج وخلط خام واستسقا را
سود دهد وسنگ کرده ومثانه بریزاند وبغایت
نافع بود جهة درد مثانه وبول براند وانواع
اسهال که از سدهء ماساریقا وجگر یا از رطوبت
بسیار بود سود دهد وجون با صبر بود
فعل وی اقوی بود وهمچنین با هلیله کابلی جهة
تنقیهء دماغ تنقیهء تمام بود وذهن را نیکو کرداند
وصداع بلغمی زایل کند واگر ایارهء لوغادیا کهن
با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود وسود
مند بود خواه با وی وخواه تنها بجذر و فالج
وعلتها که از سردی دماغ بود ونافع بود جهة
قولنج بلغمی وریحی اطلاق طبیعت وتحلیل ریاح بکند
وتب ربع وتب صفراوی را نافع بود وفولس کوید
بدن را پاک کرداند از همه حرارتها وورمهاء گرم را
سود مند بود ودرد جگر وسپرز ویوحنا کوید ورم
معده را ودرد شش وجگر را نافع بود وبواسیر

وناصور

وناصور که در مقعد بود جون سحق کرده
بران باشند خاصه با انزروت وکویند مضر بود
بسپرز ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل ان
نیم وزن ان زراوند مدحرج وبوزن ان ورق
گل سرخ وسنبل ورازی کوید بدل ان در ضعف
جگر ومعده یک وزن ونیم ان ورق گل سرخ وپنج
یک وزن ان سنبل **راج** نارکیل است وگفته
شود **رازیانج** بری بود وبستانی باشد بستانی
را ماراثون خوانند وبری را ابیوماراثون بهترین
ان بستانی بود تازه وبری گرم وخشک بود در
سیوم وبستانی در دوم وبری را بشیرازی
خوللو خوانند وبستانی ورق وی گرم بود در
اول وتخم وی وبیخ وی گرم بود در سیوم وبقراط
کوید گرم بود در دوم وخشک بود در اول سده
بکشاید وروشنایی جشم بیفزاید خاصه صمغ وی
وسود مند بود جهة نزول اب جشم ودر نزدیک
فرو امدن اب ورازیانه جون بخورند شیر زیاده
کند وتخم وی همین عمل کند جون بیاشامند
یا با خود بپزند واگر طبیخ وی با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود وطبیخ وی حیض براند
وبول ومحلل ریاح بود وجون با اب سرد بیاشا
مند در تبهاء غثیان والتهاب معده ساکن
کرداند وبیخ وی جون بکوبند وبا عسل بیامیزند
وبر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت
واب رازیانه جون خشک کنند ودر کحلها کنند جهة

روشنایی چشم بغایت نافع بود واب رازیانه چون
بجوشانند دوسه جوش وکف وی بگیرند وبا
عسل وسکبینج در چشم کشند یا بی سکبینج منع
نزول اب بکند وروشنایی بیفزاید وبیخ وی
در معالجه از تخم وورق اقوی بود ومصلح گویند
جگر وسپرز بگشاید وسنگ گرده ومثانه بریزاند
وتقطیر البول را نافع بود وتبهاء مزمن وشریف گوید
از قول فلاحه نبطی از قول ادم علیه السلام که تخم
رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف
سازند از ابتداء انک افتاب بحمل آید تا انکه به برج
سرطان رسد ومداومت بدان نماید در سال این سه ماه
که گفته شد قطعا مریض نشود البته واگرچه بسبب
طبیعی برسد وحواس وی بصحت باشد تا ان زمان که
بمیرد وشیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود وغذاء
بد دهد وسودمند بود جهة تبهاء مزمن واسحق
بن عمران گوید رازیانج دابغ معده بود وتخم وی
خشک کرده سده مثانه وگرده بگشاید وبادها بشکند
ودرد پهلوها وسینه که تولد از سده کند یا از ریاحی
غلیظ نافع بود وتسخین معده بود ورطوبت ان
بزداید و دیمقراطیس گوید گزندگان بتخم را
زیانه تجربه کنند تا چشم ایشان قوة گیرد وافعی ومار
بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون اید چشم
ایشان ضعیف شده باشد چشم خود بدان بمالند
جهة روشنایی وتقویة ان فسبحان الذی الهمنا
هذا وارشدها الیه ورازیانه محرور مزاج را صداع

اورد ومصلح ان صندل وکافور بود وبدل رازیانه
تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود وسنگ گرده بریزاند
وبیرقان را شفا دهد وبول وحیض براند وشکم ببندد
وطبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود وبر
گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود راز
یانج شامی انیسون است وگفته شد ورازیانج رومی
نیز گویند راسن وبرا زنجبیل شامی خوانند وبلغة
اهل اندلس جناخ خوانند وکلوح نیز خوانند
وان دو نوع است یک نوع بستانی بود وان فیلجوش
است وگفته شود ویک نوع دیگر جبلی بود وان
نه بر شکل فیلکوش بود وبیخ انرا بتک اندر خوانند
وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم وگویند در سیوم
ودروی رطوبتی فضلی بود وبهترین ان بود که سبز
وتازه بود سودمند بود جهة ورمهاء سرد وعرق
النسا ودرد مفاصل که از رطوبت بود چون باروغن
بپزند وبدان طلا کنند واگر در نعوقات کنند که نافع
بود جهة دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه وشش
بود اثری تمام بدهد وچون طبیخ وی بیاشامند بول
وحیض براند واگر بیخ وی مربا کنند با شراب بغایت
معده را نیکو بود ومربی چنان کنند که اول خشک
کنند اندک وبپزند وبعد از ان در اب سرد خوابانند
پس از ان در شراب نهند وشیخ الرئیس گوید نافع
بود جهة صداعها ودردها که از سردی بود ومفرح
دل بود ومقوی ان وغافقی گوید مقطع اخلاط
وبلغم بود وباه را برانگیزاند وسودمند بود جهة اختلاج

مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سودمند
بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود
و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود خاصه
مصری ان مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر النفس
را سود دهد و حقنه که با عسل بود و چون با شراب
بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود تا سرحوی
گوید اگر زن در شیاف خود دود کند ترک حیض کند
و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند
سختی اعضا و مثانه الم بود که سبب ان از سردی بود
و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید
مصدع بود لیکن در شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه
نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی
مصطکی و حماما بود و گویند حمیره بنفشه و بدل وی
ابهل بود **رامک** مرکبیست از مازو و پوست انار
و زاج سیاه و صمغ و دوشاب با عسل و طبیعت وی
سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و
لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود
راطینی بیونانی صمغ علکها را بدین نام خوانند **راتینج**
راتیانج و رتیانج و رخینه و رشینه نیز گویند و ان صمغ
صنوبر است و ان سه نوع بود یک نوع سایل بود
که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و نوع سیوم
صلب بود بعد از ان که باتش پخته باشند و انرا قلفونیا
گویند بشیرازی زنگبار می خوانند بهترین وی ان
بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی ان مانند

بوی صنوبر

بوی صنوبر بود و طبیعت ان گرم و خشکست و عیسی گوید
گرم است در سیوم و خشکست در اول و مجفف و محلل
بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها را
باصلاح اورد با گلنار و عروق و امثال ان و وی مسخن
اعصاب بود و مصلح وی موم روغن با اب حی العالم بود
و بدل ان علک البطم است و قنه و گویند بدل ان زفت
کهن **رازقی** صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید
است و چند قول دیگر سهوا اورده است که رازقی قطن
است و دیگر گوید رازقی کتان است و سهو گوید روغن
رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن
بزر کتان است و گوید روغن سوسن سفید روغن
رازقی است و مولف گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و
صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و مرد و
خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفید
است دور نباشد **راس الفار** سر موش چون خشک
کنند و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و
بدا الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خر
گوش چون بسوزند و خرد بکوبند و با پیه خرس بدا
الثعلب طلا کنند نافع بود رتیانا بیونانی رمان است
و گفته شود **ربیثا** مولف گوید ماهی کوچک است
که از طرف هرموز می اورند و در گرمسیر و بیا ماهی
اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند و همچنان
خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از ارپیان بود
و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی اورد

ومصلح وی معز کا مو بود ربرق عنب الثعلب است
وکفته شود رب السوس عصاره سوس است
و در عین کفته شود در صفت عصارات ربل نوعی
از افسنتین است رتّه بندق هندی است و
کفته شد رتیلا مولف کوید حیوانیست مانند
عنکبوت و دریز دوان نواحی بسیار بود وانرا خایه
کبرک کوبند بپارسی دطه وبترکی بای وازجمله گزندکان
زهردار بود ولون وی زرد بود ونباتی هست که بیونانی
فالیجین خوانند ونافع بود بکزیدک رتیلا وان
نبات را هم رتیلا خوانند و درفا کفته شود رجل
الجراد شیخ الرئیس کوید بقلهٔ است که قایم مقام بقله
یمانی بود وسود مند بود جهه سل وطبیخ وی نافع
بود جهه تب ربع وتبها مطبقه ومسیح کوید زرنب
است ومولف کوید بتحقیق زرنب است وانرا
سرو ترکستانی کویند وکفته شود رجل الغراب
در شام رجل الزاغ خوانند وازجمله حشایش بود بشکل
پای کلاغ وجون بپزند نافع بود جهة اسهال مزمن
ودرد شکم خاصه اصل وی وبولس کوید اصل وی جون
بخورند قولنج راسود دهد بی انکه مضعف بوی رسد ودرد
پشت وران وزانو ها را بغایت نافع بود واما اصل وی
کرم بود در اخر درجهٔ اول وخشک بود در اول درجه
دوم وشربتی از وی جهة نقرس جون تنها بود
از دو درم تا سه درم باشد کوفته وبیخته واکر درجبی
که جهة مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید
و در مفاصل همان عمل سورنجان میکند بی مضرت

رجل الحمامه

رجل الحمام شنجار است وکفته شد در الف در صفت
ابوخلسا رجل بقلة الحمقا است وکفته شد رجل العقاب
ورجل العقعق ورجل الزرزور رجل الغراب است که
کفته شد و در مصر اطریلال را برجل الغراب خوانند
وکفته شد صفت هردو رجل الفروج رجلة القلوس نیز
کویند وان فاقلی است وکفته شود رخبین نوعی
از مصل است بشیرازی قره قرط خوانند وابن ماسویه
کوید طبیعت ان کرم وخشکست در دوم معده کرم را
نیکو بود وخلطی بد از وی حاصل شود واکر شافهٔ از وی
بخود برکیرند شکم براند رخمه مرغیست که ویرا مردار
خوار خوانند وبشیرازی خره رکویند زهرهٔ وی جون
در کوش مخالف جکانند باروغن بنفشه یا درشقیقهٔ جانب
مخالف بمالند درد کوش وشقیقه زایل کند وکود کانرا
سعوط کنند یا در کوش ایشان جکانند جهة
بادی که کودکانرا بود واکر زهرهٔ وی با کلاب در چشم
کشند سفیدی ببرد واکر سرکین وی درشیب زن بخور
کنند بچه بیندازد واکر با زیت خلط کنند و در کوش
جکانند کران کوش ببرد وزهرهٔ وی بر کزندکی مار و
عقرب و زنبور مالیدن نافع بود وشریف کوید کوشت
وی جون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند
هفت نوبت درشیب کسی که بر زنان بسته بود کشاده
کردد باذن الله تعالی وجون پری از بال راست وی
بکیرند و درمیان پای زن ابستن نهند سهل بزاید باذن
الله تعالی و در خواص ابن زهرا ورده است بروی جون
بخور کنند درخانه کزندکان زهردار که باشد بکریزند و

سرکین وی بسرکه حل کنند و در برص بالند لون ان
متغیر شود و سودمند بود و جگر وی چون بریان
کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون
داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین
کند بیابد صحت یابد باذن الله و پوست زرد که در اندرون
سنگدان وی بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامد
سودمند بود جهة مرضی که باشد و اگر سر وی بر زنی
که دشخوار زاید بیا ویزند اسان بزاید رخام نوعی از
احجار است و الوان بود زرد و سیاه و حمری رنگ و سفید
و زرزری بود و بهترین وی سفید بود و شریف گوید طبیعت
ان سرد و خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال
سحق کرده مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند منع دملها
بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند
و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود دباشند
قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون
خلط کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر
آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از ان
بیرون آورند و در آب و نمک اندازند ان آهن نر بود
و اگر از رخامی که تواریخ بران نقش کرده باشند
بر سر قبرها بستانند و سحق کنند و کسی که عاشق
بود باسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش
کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک
بود در اول سودمند بود جهة سعفه و داء الثعلب
رشاد حرف است و گفته شد بپارسی سپندان گویند
و تره تیزک و طبیعت ان گرم و خشک بود و لطیف

کرمها را

کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند
و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی
ان بود که محرور مزاج با کاشف و کاهو خورد رصاص
قلعی بپارسی ارزیز خوانند و بشیرازی قلع و بهترین وی
ان بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند
خشک بود و محرق ان و اسفیداج ان لطافت دروی
زیاده بود و تلیین و تحلیل و صفت حرق ان در باب
الف در صفت آبار که ان اسرب سوخته است گفته
شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از
قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه
تنک بسازند از اسرب و بر عانه ببندند یا کمرگاه منع احتلام
بکند و اگر ان صحیفه بر بثوری که بر عصب پیدا شود بنهند
زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خیارک
چون بروی ببندند بگدازاند و ورمهای مقعد که بارش
بود و بواسیر و ورمهاء قضیب و زهار و پستان و ریشها
مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن
زیت یا روغن گل یا روغن بیار روغن مورد چون
بوی اضافه کنند و ان صحیفه بدان روغن حک کنند
و بمالند نافع بود و برادهٔ ان چون بیاشامند همان علت
حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن بول
و غایط و ثقل معده و معا و نفخ در ایشان و ضیق النفس
تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون
وی رصاص بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم
کرفس و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا
اسفیداج و نشانهٔ خلاص وی ان بود که ادرار

بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس کوید
جون حک کنند رصاص بشراب یا زیت نافع بود
جهت ورمها اکرم و ابن زهر در خواص اورده است
اکر باره رصاص در دیک اندازند هرچند که آتش در
زیر ان بر افروزند کوشتی که دران دیک بود قطعا
بخته نکردد و هرکس که انکشتری رصاص در انکشت
کند بدن وی لاغر کردد و اکر رصاص در روغن بیا
لند تا زنک براورد و بعد از ان ان روغن بر امن
طلا کنند هرکز زنک نکیرد و صاحب فلاحه کوید اکر
طوق از رصاص بر درختی کنند که ثمر دار بود ثمر وی
هیچ نیفتند و ثمر وی زیاده کردد **رطب** کرم بود
در دوم و تر بود در اول و کویند حرارت وی کمتر
از رطوبت وی بود و هرچند حلاوة وی زیاده بود
حرارت زیاده بود اسحق کوید کرم و تر است در دوم
و غذاء وی زیاده از غذاء بسر بود و بهترین ان
جی بود و هیرون و بعد از ان زرد و رطب نفخ در
شکم بید اکند مانند انجیر تر و مثال انجیر تر و
خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده
سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد
سرد مزاج را و رطب و خرما مفسد دندان و کوشت
بن دندان بود و مضر بود حنجره و اواز و خوف که
از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود
و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام و
خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از ان مغز کاهو
یا خیار بسر که یا سکنجبین خورند **رطبه** فصفصه

است

است و جون خشک شود قت کویند و علف
کویند بپارسی اسبست خوانند و در فا کفته شود
رعی الابل سغانی کویند و ان حشیشی است که دانه وی
مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت ان کرم
است در اول و تر است در دوم و جالینوس کوید کرم
است در اول و خشک است در دوم و لطیف و شتر
جون بوی جرا کند هیچ مضرة بوی نرسد لیکن سم
جانوران زهر دار بود و طبیخ وی موی را سیاه
کند و تخم وی جون با شراب بیاشامند جهت کزندکی
جانوران سودمند بود و سیلان رطوبات رحم
را نافع بود و وی مضر بود با حشا و اعصاب و مصلح
وی قرفه بود یا سنبل **رعی الحمام** فرسطاریون
و فارسطاریون نیز کویند و ان حبیست تیره
رنک بمقدار ماش اندکی بزرکتر و جون پوست
از وی باز کنند برنک عدس مقشر بود صلب و بطعم
عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی کرم و خشک
بود و کبوتر وی را دوست دارد و کاو و منک نیز خوانند
و کاو نیز بغایت دوست دارد و هیچ جیز مانند
وی کاو را فربه نکند و دیومنک نیز خوانند و
مولف کوید نوعی از کرسنه است و در کاف
کفته شود **رعاد** حیوانی دریایی است و دیسقوریدوس کوید ماهی دریایی است محدر بود جون
بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد
صداع ساکن کند و جون بخود بر کیرند مقعدی
که بیرون می اید شفا یابد و اکر زیت بجوشانند

و ان زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن
کرداند رعی الحمار کویند رعی الابل است وکفته
شد رغث جلنار است وکفته شد رغیلا
دانه است که درمیان کندم می باشد و انرا از کندم
باک کنند ومضر بود خوردن ان وبشیرازی
انرا هرخوانند وبپارسی حُر رغوة القمر
بزاق القمر است وزبد القمر نیز کویند وان حجر القمر
است وکفته شد رغوة الحجامین اسفنج است
وکفته شد رغوة الملح زبد الملح کویند وقوة وی
زیادة از قوة ملح بود ومحلل وملطف بود رغوة
ماء الملح درغایت حرارة وحرافة بود وباشد که بسوزاند
رق سلحفاة بحری است وکویند سلحفاة بری
وکفته شود رقاقس کویند جغت افرنداست
وبعضی کویند لعبه بربری است وبعضی کویند
خصی الثعلب است وصفت هریک درباب خود
کفته شده است رقون حنا است وکفته شد
رقعا سرخس است وکفته شود رقعه هردارویی
که جبر کسر کند انرا رقعه خوانند مثل الجبار
ومبومیه وخاما اقطی ورقعه خاص اسم بجی است
سرخ رنک صلب وطبیعت ان سرد وخشک است
چون بکوبند ویک مثقال ازان در دو بیضه نیم
برشت سه روز بیاشامد بخورد هر روزان مقدار
موافق بود وخسوس که در بدن بیدا شود
بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی
سنکین رقاع یمانی بجوز القی ماند اما سروی

بارد یابس

شکا

شکافته بود و مثلث شکل بود وبهترین ان بود
که رسیده بود وطبیعت ان کرم وخشک است منقی
بلغم ورطوبات معده بود وخلطهای غلیظ لزج
بیرون اورد رمان حلو انار شیرین بهترین ان
بزرک وشیرین رسیده ملس بود وطبیعت ان سرد
بود در اول درجهٔ اول وتر بود در آخر ان وکویند
کرم بود باعتدال ودروی جلا بود باقبض وملین
بود ودانهٔ وی باعسل درد کوش را نافع بود ووی
حلق وسینه را نرم دارد ومعده را جلا دهد
وخفقان را سودمند بود وموافق معده بود و
بول براند وعصیر وی چون در شیشه کنند ودر
افتاب نهند تا غلیظ شود ودر چشم کشند روشنایی
بیفزاید وچندانک کهن کردد بهتر بود ودانهٔ
وی بد بود نفخ ورباح در معده بیدا کند و
کویند مصلح وی انار ترش بود ورازی کوید
اندک نفخی دارد وکه باشد که بفوط اورد ومحتاج
باصلاح نیست از بهر انک نفخ وی زود بکذرد و
کل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود
رمان حامض انار ترش بهترین ان بزرک ابدار
بود وانواع انار غذا اندک دهد وقابض بود
وقابض ترین اجزای وی کل وی بود وانار ترش
سرد وخشک بود در دوم وکویند معتدل بود
در تری وخشکی صفرا بشکند ومنع سیلان فضول
بکند از احشا ودانهٔ وی باعسل قلاع را نافع
بود وعصارهٔ وی ناخنه را سود دهد ودانهٔ وی

حار یابس
بارد رطب
بارد یابس

چون درراب باران خو بسانند منع نفث دم
بکند و وی خفقان را سود دهد وجلا دل بدهد
والتهاب معده را نافع بود وجکر کرم را سود
دهد وتبها را و سویق وی مصلح ازوی زنان
ابستن بود و دروی ادرار بول زیاده بود از
شیرین وسویق وی جهة اسهال صفرا وی سود
مند بود وقوة معده بدهد وجکر کرم را واب
وی بابست جو درد دل را ساکن کند وانار سبز
تازه ترش وشیرین بوست ازوی جدا کنند
ودر هاون سنکین نهند وبکوبند چمچان بابید
شود وبیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت
براند بقبض ومره صفرا براند ومعده را قوة
دهد وشراب ورب وی خمار را سودمند بود و
تشنکی بنشاند وغثیان وقی باز دارد خاصه
منعنع وی وبسیار خوردن شهوة را مضر بود
وانار دانه خشک ترش شکم ببندد وصاحب
تقویم کوید انار ترش مضر بود بسینه واواز
وصاحب منهاج کوید دانه وی بد بود ومخشن
حلق وسینه ومضر بود بعا ومعده و مصلح
ان حلوا عسلی با قندی بود وصرح بیدا ان
باشند اولی ان بود که زنجبیل برورده یا ترنج
برورده خورند رمان السعال خشخاش
است وکفته شد رمان الانهار نوعی از
هوفاریقون است وکفته شود درباب ها ودر
دمشق اندروسامن خوانند رمان البر درختی

است که

است که بدرخت انار ماند کوچکتر وحب قلقل
دانه وی است ومغاث بیخ وی است وصفت حب
قلقل کفته شد ومغاث کفته شود رماد بپارسی
خاکستر کویند مجموع مجفف باشند رماد المار
زیون جلا دهنده بود ومعفن وروشنایی چشم
بیفزاید رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط
قابض بود خون ببندد وچون بحریر بیزند
وصبا مداد بناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند
سودمند بود جهة بلة معده ودراین زحمت
بغایت نافع بود رماد حطب الکرم خاکستر چوب
رز بهترین ان بود که از درخت بید بود وطبیعت
ان سرد وخشک بود وکویند کرم بود ریش روده
را نافع بود مقدار نیم درم وکویند مضر بود بشش
ومصلح ان کثیرا بود وچون با سرکه ضماد کنند ب
کزندکی جانوران وسک دیوانه سودمند بود و
اکر سحق کنند ودر خرقه کنند وبر بواسیر ضماد
کنند وچون سرد شود دیکی بدل ان کرم بنهند
بیابد وبدان ادمان کنند بغایت سودمند بود
وچون با نطرون وسرکه ضماد کنند نافع بود جهة
کوشت زیاده که در بوست خصیه بیدا شود وچون
با زیت وسرکه با بیه کهن ضماد کنند جهة شدخ
عضله واسترخاء مفاصل وتعقد اعصاب
نافع بود رماد قصب خاکستر نی بهترین
ان نبطی بود وطبیعت ان سرد وخشک بود و
کویند کرم وخشک بود درسیوم سده که در مرارة

بود بکشاید مقدار دانکی و کویند مضر بود بشش و
مصلح ان کثیرا بود یا قند **رماد عش الخطاطیف**
خاکستر اشیانه پرستوک بهترین ان بود که اشیانه در
موضعی ساخته باشند که بسیار هوا بود و صفت
سوختن ان چنان بود که در کوزه کنند و بکل حکمت
کیرند و در تنوری که اتش تیز بود بنهند یک ساعت
و بعد از ان بیرون اورد و سحق کند طبیعت ان سرد
و خشک بود نافع بود جهت دشخواری زادن مقدار یک
مثقال و کویند مضر بود بشش و مصلح ان سکنجبین
بود **رماد السرطانات** صاحب منهاج کوید صفت
سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در کل حکمت
کیرند و در تنوری که اتش تیز بود بنهند و بعد از ان
بیرون اورد و سحق کند و طبیعت ان کرم بود در اول
و خشک بود در دوم منفعت ان در باب سین در
صفت سرطانات کفته شود و صاحب جامع کوید
صفت سوختن وی چنان بود که دیکی مسین
سنخ بر سر اتش نهند و سرطان زنده در ان
نهند و بسوزند تا چون خاکستر کردد و بر دارند و
استعمال کنند **رماد تبن الباقلا** خاکستر چوب
باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر ان
ضماد کنند یا بمالند در حمام اثار جرب سیاه که در بدن
باشد ببرد **رنف** بهراج است و کفته شد **رند**
صاحب منهاج کوید آس است و صاحب جامع
کوید درخت غار است و صفت آس کفته شد و
صفت غار نیز کفته شود **رووس** بهترین سرها

ان بود

ان بود که از حیوانی معتدل در رطوبت کیرند و طبیعت
ان کرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار دهد و منی بیفزاید
و مصلح اصحاب کد بود و سر ملش چون بپزند و مرق
ان حقنه کنند امعا سفلی تر کند و کرده و اعصاب و بدنرا
نیکو کرداند و باه را زیاده کند چون در وی اندک حرارة
و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر انکه
دیر هضم شود و اولی ان بود که با دارچینی خورند
و بعد از ان مصطکی بخایند و سر کوسفند نر از سر
بز بود و سر بز نر از سر اهو بود بدین قیاس
و فی الجمله غذایی بود که اندک سخونتی داشته بود
و غذا بسیار دهد و قوة بدن ضعیف بدهد
چون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده
کند و سر ضعیف را کران کند و کسی که معده
وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج اورد
قولنجی بغایت سخت و کوشت زبان سبکتر بود
و کوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم جرب
تر بود و زود تر بکدزد و دماغ سرد و تر بود و زبان
با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند و کوشت
خدین و بن کوش بسرکه و صعتر و انجدان
و خردل خورند و اولی ان بود که بوستها و عصروها
چندانکه امکان بود نخورند و اکر ارزو غالب
بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت
دماغ کفته شود اما سرهاماهی کو جکرنمک سود
خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که
در مقعد بود و ملاثه و رم کرده و ورم صلب و

مانند ان نافع بود وسر سردین نکسود چون
بسوزند وبر کزندکی عقرب مالند سود دهد بغایت
روامس جرجیر الما، است وکفته شد روسختج
راسخت کویند وان نحاس محرق است بپارسی
مس سوخته بود لیکن بپارسی روی سوخته کویند
وبهترین ان مصری بود وطبیعت ان کرم بود در
سیوم وقابض ومجفف وملطف بود مسهل اب
زرد بود ودر ضمادات موی استعمال کنند وریشها
پاک کرداند وبصلاح اورد وچشم را جلا دهد
وکوشت زیاده بخورد وریشها بد که در بدن بود
منع کند روبیان اربیان است وکفته شد صفت
ای واهل مصر قریدیس خوانند واهل اندلس
قمرون وابن زهر در خواص اورده است که چون
بکوبند با نخود سیاه وبر ناف ضماد کنند حب
القرع را بیرون اورد وکویند چون خشک کرده
سحق کنند با فلفل ودر چشم کشند شبکوری را
نافع بود وماسرجویه کوید کرم وتر بود باعتدال
منی را زیاده کند وشکم نرم دارد وبصری کوید بیش
از ان که نکسود کنند باه را زیاده کند وغذایی
صالح دهد وچون نکسود کنند یا کهن کردد مولد
سودا وحکه بد بود ورازی کوید دشخوار هضم بود
ومعده را بد بود واولی ان بود که اصلاح ان
بسرکه ومری وکرویا کنند وبعد از ان جوارش
عود با جوارش سفرجل مسهل خورند واکر محرور
مزاج بود از عقب ان رب انار منعنع خورد واکر

جهة باه

جهة باه خورند شاید که بسرکه خورند بعد از ان
که نیک پخته کنند با روغن کردکان وزرده تخم مرغ وپیاز
وکند نا قلیه سازند وتناول کنند مسخن کرده و
رحم بود وباه را زیاده کند روث الحمار الاهلی
سرکین خر خواه سوخته وخواه ناسوخته قطع سیلان
خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند واکر سرکین
تازه بیفشارند وان اب در بینی کنند رعاف زایل
کند وهمچنین چون با سرکه بروی افشانند و
ببویند همین عمل کند وچون تر بود وبفشارند
واب ان بیاشامند سنک کرده بریزاند وسرکین
اسب نیز همین عمل کند وسرکین خر که در علف
جریده بود چون خشک کنند وبا شراب بیاشامند
جهة کزندکی عقرب عظیم نافع بود ومولف کوید
که اکر خشک کرده وی بکوبند وبه بیزند وباکو کرد
سحق کنند ودر روغن کنجد خوبیسانند روث
البردون سرکین استر چون دود کنند در شیب
زن بچه مرده ومشیمه بیندازد روبا عنب الثعلب
است وکفته شد رهشی بشیرازی ارده خوانند
طبیعت وی کرم وتر بود وغلیظ ومصلح وی عسل
بود یا دوشاب ودر صفت سمسم کفته شود منفعت
ان رهج الغار مرفتان کویند وان اسم الفار
است وتراب الهالک نیز کویند وان شک است
ودر شین کفته شود ریهقان در لغت بعضی عرب
زعفران خوانند وکفته شود رتبانج راتینج است
وکفته شد ریاس بپارسی ریواج کویند وقوه وی

مانند حاض اترج وعوره بود وبهترین ان فارسی بود
شاخهای دراز سبز ابدار طبیعت وی سرد وخشک
است در دوم حرارة بنشاند وصتی باز دارد و
خمار را نافع بود وطاعون ووبا را نافع بود وچون
عصارهٔ وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید ووی
اسهال صفراوی وحصبه وجدری را سودمند بود
وبواسیر را نافع بود وغثیان ساکن کند وقوة
احشا بدهد ومعده وجگر گرم واب وی بارد
جو بر حمره ونمله طلا کردن سود دهد وصاحب
منهاج گوید مضر بود بسینه وقولنج ومصلح وی اترج
مربا بود وصاحب تقویم گوید مجفف اعصاب
بود ومقطع باه ومصلح وی شراب عود یا انیسون
بود وبدل وی حاض اترج است باعوره **ریه**
بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم وتر
بود وسهل انهضام وطبیعت ببندد وغذای
وی اندک بود ومیل ببلغم داشته باشد ومضر بود
باصحاب کد وبقراط گوید مجموع ششها سرد وتر بود
وروفس گوید خشک بود ودشخوار هضم واصلاح
وی چنان کند که بسرکه وکرویا بخوابانند وبعد
از ان بریان کنند وبهترین ششها شش بره و
گوسفند کوهی بود وشش بره چون بریان کنند بی
نمک ورطوبتی که از وی روانه بود بگیرند وبر ثالیل
خشک که بر اعضا رسته باشد طلا کنند وبدان ادمان
کنند البته زایل کند وهم این رطوبت بر قوبا خشک
مالند نرم گرداند وشش مضر بود بمعده والات بول

ومصلح

ومصلح وی حب الاس وسکر بود **ریة الثعلب** شش
روباه چون باسرکه عنصلی بخورند ربو وضیق النفس را
سود دهد **ریة الخنزیر وریة الجمل** شش خوک و
شتر چون بسوزانند وخاکستران بر سحجی که حادث
شود در پای بسبب موزه نافع بود واگر سوخته همچنان
گرم بران نهند نافع بود وشش خرس همین عمل کند
ومنع تورم ان نیز بکند وخاکستر شش خوک چون
بر جرب تر افشانند سودمند بود **ریة الحمار الوحش**
شش خرگور چون خشک کنند وبکوبند وبیاشامند
سودمند بود ضیق النفس وسرفه را **ریة البحر**
قادوبلس ثلاسیوس ان چیزیست که در ساحل دریا
یابند مانند اکمنه چون تر بود وچون سحق کنند
وبر نقرس ضماد کنند نافع بود وشقاق که در دست
وپای می باشد بسبب سرما بران ضماد کنند بغایت
نافع بود **ریحان** وریحان الملک وضیمران هم گویند
بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود
ودر شین یاد کرده شود **ریحان سلیمان** جمسفرم و
حماحوسلیمان نیز گویند ونبات وی در کوهستان
فارس واصفهان بود مانند شبت تر وورق وی
مانند ورق خطمی بود وفقاح وی کوچک بود ومانند
لبلاب بر درخت بپیچیده شود ووی مجفف ولطیف
بود باسرکه بر حمره طلا کردن سود دهد وبر ورمهای
بلغمی طلا کردن وبر نقرس وبواسیر همین سبیل و
جهته لقوه بغایت مفید بود وبر گزندگی عقرب
طلا کردن بغایت نافع بود وچون زن باروغن

کل بخور برگیرد جهت درد رحم بغایت نیکو بود و
ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر
و باطن را سودمند بود بغایت و بسیار ازوی صداع
آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن
مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح
است و نیم وزن آن عنب الثعلب **ریحان داود**
و ریحان دارو نیز خوانند و آن آذان الفار است و
گفته شد **ریحان الکافور** و کافور یهودی و شجر الکافور
نیز خوانند و بپارسی سوسن خوانند و آن نوعی از
درخت است و نبات وی بیشتر در خراسان بود و
گل وی مانند گل خزاما بود و ورق وی مانند ورق کاشنی
صحرایی بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کنند
چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و
خواه تر و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بوئیدن
بسیار وی و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشای
دماغ بکشد و چون ادمان بدان بنمایند اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوئیدن وی
سرد مزاج را سودمند بود نه گرم مزاج **ریحانی**
شراب صرف است خوش بوی **ریمسعت** سعد
است و گفته شود **ربنیانج** صاحب منهاج گوید
سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر
است در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا
دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید آن نوعی
از سرطان بحری است و در صفت سرطان گفته
شود **ریش** شریف گوید پر مرغها چون بسوزند

وخاکستر

وخاکستران بر جراحت افشانند خشک گرداند و
برهای بزرگ یاری دهنده بود در قی و در علاج بینی
شکسته و منافع بر هر مرغی در موضع خود با منفعت
آن گفته شود ان شاء الله تعالی **باب**
الزاج انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد
زاج سفید قلقدیس خوانند و شوغار گویند و بیونانی
خلقتیس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز
قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است
بپارسی زاغ شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری
بود براق مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند
زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی
دیگر از زاج سوری هست بپارسی زاج کفشگران
گویند و بشیرازی زاغ سیاه خوانند و بیونانی
مالیطریا و ملیطریا نیز گویند و جالینوس گوید
قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدل
ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات
بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگر
اند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است
لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظ
ترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود
متوسط است میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر
هست که بیونانی مسیق گویند و بهترین آن قبرسی
بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار
گرم و خشک بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت
مانند یکدیگر اند و وی قابض بود و محرق خشکریشه

احداث کند وجرب وسعف وناصور ورعاف
وریش گوش ومدّة آن سودمند بود خاصه چون
فتیله بعسل بیالایند وبقلقطار بکبر دانند و
درگوش نهند واکله که در دندان وبینی ودهن
بود وریش آن خاصه سوری سودمند بود وخوردن
زاجات سرفه سخت پیدا کند تا بحدی که بسل
کشد ومداوای وی بشیر تازه ومسکه وقند و
مانند آن کنند وباقی منفعت هریک درباب خود
گفته شود ان شاء الله تعالی زان درختیست که آنرا
مران خوانند وگفته شود زاووق زیبق است
وگفته شود زبیب بپارسی میویز گویند وهر تمری
که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که ویرا تمر
الرطب خوانند وزبیب نخوانند وزبیب عنجد
خوانند وبهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین
گوشت وی گرم وتر بود در اول ودانه وی سرد
وخشک بود در اول وجالینوس گوید سرد بود
در اول وخشک بود در دوم وبا دانه خوردن
درد معا را نافع بود ومعده وجگر دوست دارد
وگوشت وی گرده ومثانه را نافع بود ویاری دهنده
بود داروی مسهل چون ده درم ازوی اضافه کنند
وچون بی دانه بود شکم براند وآن نوع که لاغر
بود وقابض حرارة وی کمتر بود ومعده را قوه دهد
وطبیعت ببندد ومحرق دم بود ومصلح وی
خیار سبز بود وگویند شیر تخم توزک واسحق گوید
حده دم بنشاند وقول اول اصح است وگوید

مضر بود

مضر بود بگرده ومصلح وی عناب بود ومیویز بدن را
فربه کند وهیچ مضرة واذیة نرساند الا مگر بمحرور مزاج
ومصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر
آن خورند ودیسقوریدوس گوید گوشت وی چون
بخورند موافق قصبة شش بود وسودمند بود
جهة سرفه واگر گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با
آرد جاورس وبیض بریان کنند بعسل وبخورند بلغم
از دهن بیرون کند وچون بیامیزند با آرد باقلا و
کمون وضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در
انثیین بغایت سود دهد وچون خلط کنند سحق
کرده با شراب وضماد کنند بر مرجه پید آشود در پوست
مثل جدری وریشهاء شهدیه وعفونات که در مفاصل
بود وسرطانات وچون ضماد کنند با جاورشیر بر نقرس
نافع بود وچون بر ناخنی که جنبد جسبانند زود
قلع کند ومیویز غذا زیادة از انگور دهد وجلا میویز
کمتر از جلا انجیر خشک بود واطلاق وی کمتر از اطلاق
آن بود وغیر از آنکه میویز موافق تر از انجیر خشک
بود بمعده وبدل آن کشمش است زبیب الجبل
بپارسی کف دریا خوانند وآن پنج نوعست یک نوع
بشکل اسفنجه فربه بود وستبر وبوی وی مانند بوی
ماهی بود ودر ساحل دریا بسیار یابند ونوع دوم
بشکل ناخن چشم بود یا اسفنجه وبسیار تجویف
بود وبوی وی مانند بوی طحلب بحری بود وسیوم بشکل
کرم بود وویرا میلسیون خوانند بشیرازی کرم ایوب
خوانند ونوع چهارم بصوف جرکس ماند بسیار

تخويف سبك و مولف كويد ان اسفنج است وكفته
شد و نوع بيجم بشكل مانند فطر بود وبرا هيچ بوى
نبود وباطن وى خشن بود مانند قيشور وظاهر
املس وبهترين ان وردى بود كه بزردى مايل بود
وطبيعت ان كرم وخشك بود درسيوم وكويند
تر بود داء الثعلب را نافع بود جون بسوزانند و
باشراب سرخ رنك كه قوام ان رقيق بود بر داء الثعلب
طلا كنند موى برويانند وخنازير وجرب وقوبا وبهق
وهر علتى كه در جلد بيدا شود جهت ان سودمند
بود جون باموم وروغن كل استعمال كنند وبشره را
صافى كند وكلف سياه واثرى كه در روى وديكر اعضا
بيدا شود زايل كند و نوع سيوم كه كفته شد عسر
البول وسنك كرده ورمل كه در مثانه بود ودرد كرده
واستسقا و درد سپرز را سودمند بود وحيض براند
وباقى انواع ان منفعتهاى ديكر كه كفته شد در ايشان
باشد وجلا دندان بدهند وموى بر داء الثعلب
برويانند جون با نمك يا شراب طلا كنند وانواع
زبد البحر موى ببستانند و برويانند ويك نوع است
كه سفيد بود وطبيعت وى كرم بود وتيز وخشك
در دوم جلاء جشم بدهد وبا ادويه كه مناسب
بود سفيدى كه در جشم بود زايل كند البته و قلع ان
بكند ومقدار مستعمل از زبد البحر از دانكى تا دو دانك
بود ومضر بود بسر ومصلح ان كثيرا بود وكويند مضر
بود بسر وصواس ومصلح وى روغن كدو بود وبدل
وى بوزن وى حجر الفتيلـ بود واكر خواهد كه وى را

بسوزانند در ديكى كلى تا بخته نهند وسروى بنهند
وشكاف ان بكيرند ودر تنور ميان اتش نهند بس
جون بخته كردد بيرون اورند وبردارند ازديك
وبوقت حاجت استعمال كنند واكر خواهند
كه غسل ان كنند مانند اقليميا مغسول كنند
زبد البحير بيونانى اذاراقيون وآذرقى وادرافيس
نيز كويند وبسريانى عافوراوان كه دبر كرد نى جمع
ميشود ودر دريا مانند كف بود ودر ميان نى وكياه
يابند و لون وى مانند حجر اسيوس بود وبشكل
زبد البحر است وبسيار سوراخ وطبيعت وى كرم بود
در جهارم و نشايد كه تنها استعمال كنند بايد كه با ادويه
خلط كنند كه كسر حدة وى بكنند وقوة وى واكر
محتاج باشند از جهة بيرون شايد كه استعمال كنند
ليكن از جهت اندرون احتراز واجب دانند
سبب شدة قوة كه در وى است ودسيقوريدوس
كويد جهة جرب ريش شده وكلف وقوبا وشبها
ومانند ان بغايت سود دهد وفى الجمله دوايى
جاد بود ونقل مزاج بد كه عارض شود در اعضا
باز مزاجى نيك كند وعرق النسا را سود دهد
ورازى كويد جشم را جلا دهد وورم بستان ساكن
كند جون كوفته باب طلا كنند **زبد القمر** حجر القمر
است وكفته شد **زبد** بپارسى مسكه كويند و
بشيرازى نشك بهترين ان تازه بود كه از شير
ميش كيرند وطبيعت ان كرم وتر است در اول
وترى وى زياده بود منضج ومحلل بود واكر بربدن

طلا کنند بدینرا فربه کند وغذای وی بدهد وجراحات
اعصاب را سودمند بود وورم بن کوش وارتبتین
ودهن واکر بدان لثه کردکان با لند سودمند بود جهة
زود رستن دندان وهم ورمها که در دهن بود نفع
دهد وجون با عسل خلط کرده لعق کنند سود
مند بود جهة خونی که از شش حاصل شود و
ذات الجنب را وورم شش را بغایت نافع بود وبدان
حقنه کردن ورمهاء صلب حار که در رحم وامعا
وانثیین باشد سود دهد وریش روده واکر
با ادویهٔ بود که نافع جراحتهایی بود که در اعصاب
وحجب دماغ وفم مثانه باز دید آید سود دهد
وریشها پاک کرداند وکوشت ان برویاند ودفع
زهرها بکند وجون بر کزندکی افعی مالند نافع بود
وسرفه سرد وخشک را بغایت سود دهد خاصه
جون باشکر ومغز بادام بود وذات الجنب و
شش را بغایت نافع بود ومنع خون وماده بکند
جون بانزده درم از وی با عسل بخورند وبسیار خوردن
وی مسهل بود ومغثی ومرخی معده ومصلح وی
جیزهای قابض بود وکویند مصلح وی فانید قندی
بود ونافع بود جهة خشونة حلق وقصبة الریه
خشک وخشن جون بدان بمالند سودمند بود
وحرقه مثانه را معز دو یا با بیضه نیم برشت وانجه
تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود ودر بعضی
بدل شحم ودخان وی یعنی دودهٔ وی جون بکیرند
از جراغ مانند دودهٔ روغن بر بدان طریقه در

ادویه جشم مستعمل وقبضی در وی بود وقطع سیلان
ماده جشم بکند وریش ان پاک کرداند زود وبحال
صحت اورد **زباد** نوعی از طیب است وان عرقیست
که از میان هر دو پای جانوری کیرند بشکل کربه اما سر
وی کوجک بود وانرا کربه زباد خوانند وطبیعت
وی کرم بود در سیوم ومعتدل بود در رطوبت
وبیبوست وبوئیدن ان ومالیدن صداع سرد
ودرد شقیقه وزکام را نافع بود واکر یک قیراط در ده
درم شرابی که ممزوج بود بکدازند وبیاشامند خفقان
زایل کند وضعف دل را ودر این عمل بغایت کمال
بود واکر زنی دشخوار زاید یک درم از وی با یک درم
زعفران در مرق مرغ فربه کنند وبیاشامند
زاییدن بروی اسان شود **زبل** بپارسی سرکین
کویند ومختلف بود بسبب اختلاف حیوان
واختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان
ومجموع زبلها محلل ومسخن ومجفف بود وهمه مفصل
کفته شود **زبل الاطفال** انجه اول از طفلان
بیرون اید بستانند وخشک کنند وسحق کنند
با همجندان ورق ماميثا وهمجندان نبات ودر
جشم کشند سفیدی که در جشم بود زایل کند در جند
روز وبهترین زبل طفلان ان بود که از طفلی کیرند
که محفوظ باشد از تخلیط وبعسل بسرشند وبدان
تحنک کنند خناق وذبحه نافع بود ویا در حلق دمند
همین عمل کند وهمجنین کسی که تورم حلق بید اکرده
باشد وننددیکی مرک بود واحتیاج بفصد باشد

حار معتدل

ازخناق سخت جون زبل کودک خشک کرده
بعسل معجون کنند وبر حلق وی طلا کنند بغایت
کمال نافع بود ومجرب وباید که غذای کودک سه
روز ترمس با نان تنوری دهند که بنمک خوش
کرده باشند وشرابی که اندک مزاجی داشته باشد
بوی دهند سه روز بیابی وغذاها معتدل وروز
چهارم زبل وی بستانند وخشک کنند ونکاه
دارند تا وقت حاجت وهمچنین اکر غذای وی
کوشت مرغ ودراج بخته باب بود سودمند
بود وباید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته
باشد نکاه دارند واکر نکاه ندارند در فعل وقلة
نتن مانند زبل کلاب بود وزبل اطفال بزرکترین
تریاق کسی باشد که بیکانی زهر دار بوی زده
باشند وزبل الانسان جون خشک کنند وبا
شراب وعسل بیاشامند سودمند بود جهة
تبهاء دایره وکزندکی جانوران وادویها کشنده
تلف کننده وبرقانرا نافع بود وقطع اسهال
بکند وجون سحق کنند وبر موضع عقبه
باشند زایل کند **زبل اللقلق** سرکین لقلق
جون بیاشامند مصروع را سودمند بود **زبل**
الجراد سرکین ملخ بهق وکلف را زایل کند **زبل**
الحردون والورل سرکین عظایه لون را نیکو کرداند
طلا کردن **زبل الخطاف** سرکین پرستوک سفیدی
چشم زایل کند **زبل الکلاب** بهترین ان بود که
ازسکی کیرند که استخوان خورده باشد وان باعسل

نافع بود

نافع بود جهة ریشها کهنه وخنک بدان کردن
خناق را زایل کند وجهة دفع اسهال اشامیدن
باشیر سودمند بود خاصه جون ذوسنطاریا
بود وجهة قولنج بدان حقنه کردن باب کرم نافع
بود ودیسقوریدوس کوید سرکین سک جون
بکیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب
وخشک کنند در سایه وباشراب بیاشامند یا باب
شکم ببندد وسرکین سکی که استخوان خورده
باشد انچه سفید بود وخشک وکند. نبود انرا
خشک کنند ونکاه دارند وجون خواهند که استعمال
کنند جهة ورم حلق وخناق بغایت سحق کنند
وبا ادویه که نافع بود بدین زحمت واکر با ادویه
که محلل بود خلط کنند ورمها بکدازاند زبل الذیب
زبل الذیب بهترین سرکین کرک ان بود که ازخار
کیرند وسفید بود ودروی استخوان وموی بود قولنج
را نافع بود خاصه جون ان کرک استخوان خورده
باشد در غایت کمال نافع بود ومجرب ومفید واکر
نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد
واکر در پوست ایل یا پوست کرک کیرند وبیاویزند
بر بیماری که از پشم کبشی که بعضی ازوی کرک خورده
باشد نیکوتر بود این مرض را **زبل الذرازیر**
سرکین کونیسک بهترین ان بود که از زرزور
کیرند که برنج خورده باشد قوبا وبهق وکلف
را سود دهد **زبل العصافیر** سرکین کنجشک
باک کنند وزایل کننده کلف ازروی برد وجون

بلعاب دهن بسرشند وبر ثاليل طلا كنند زايل كند
وثاليل بشيرازى كوك خوانند **زبل الرخمه** سركين
مردارخوار جون دود كنند درشب زن بجه بيندازد
وجون بازيت بياميزند ودر كوش جكانند كرانى
كوش زايل كند **زبل الحمام** سركين كبوتر كرم تر از
همه سركينها بود وسودمند بود هر مرضى سرد كه باشد
وبارد جو جون بياميزند محلل بود وجون باسركه
بياميزند خنازير را سودمند بود خاصه جون بزركتان
كوفته باوى اضافه كنند وجون باعسل وبزركتان
خلط كنند ورمهاى صلب منفجر كرداند وخشكريشه
كه حادث شود از اتش پارسى وجون بازيت بيامیزند
سوختكى اتش را سود دهد واما سركين كبوتر
كه درخانها وبرجها دارند بغايت كرم بود وسركين
كبوتر صحرايى وكوهى حدت وى سخت تر بود و
سركين كبوتر در بسيار مرضها مستعمل كنند در مرضها
سرد كه احتياج به سخونة بود وقوبا ودرد مفاصل و
سعفه ودرد شكم ودرد كرده را نافع بود وجون با آرد
جو بيامیزند ودر اب بزنند وباسركه وعسل بيزند
وضماد كنند بر دنبل وخنازير وورمهاء صلب بكدازاند
وبصلاح اورد وجون بارد جو بيامیزند وباب
بزنند واندكى قطران اضافه كنند وباهم سحق
كنند تا مانند مرهم كردد وبر برص نهند يكتان
بارة وسه روز رها كنند بعد از ان بردارند وديكر
بار تازه بنهند سودمند بود وجند ان اين عمل بكنند
كه زايل كردد انشاء الله واكر باب بزنند وكسى را كه عسر

البول

البول دران نشيند بغايت نافع بود وجهة درد
شقيقه طلا كردن نافع بود وجون باسركه بر مستسقى
طلا كنند سودمند بود وصحنين اكر باسكنجبين بياشامند
وسركين كبوتر سرخ جون دو درم ازوى باسه درم
دارجينى بياشامند سنك كرده بريزاند وجون بسوزاند
در خرقه كتان تا مانند خاكستر شود بازيت بياميزند و
بر سوختكى اتش طلا كنند نافع بود وكويند سركين كبوتر را
كه بزركتان خورده باشد سنك كرده بريزاند واين
مجرب است وسركين كبوتر در حقنه قولنج نافع بود
زبل الفيل جون زن به پشم باره بخود بركيرد مرتن
ابستن نشود واكر بخور كنند صاحب تب كهن را نافع
بود **زبل الفرس** سركين اسب همان عمل سركين خر
مى كند **زبل الدجاج** سركين مرغ اكر دود كنند سود
مند بود جهة درد دندان وموافق كسى بود كه قطر
كننده وادويهاى كشنده خورده باشد واكر باسركه
بياشامد قولنج را بكشايد ومجربست **زبرجد** نوعى
از زمرد است وطبيعت ان سرد است در دوم و
خشك است در اول باصره را قوة دهد وديكر منافع
در صفت زمرد كفته شود **زبد القوارير** سحقتونيا
وكفته شود **زجول** دنبار كويند كشوث است و
كفته شود **زجاج** بپارسى ابكينه كويند وطبيعت ان
كرم است در اول وخشك است در دوم موى برويانند
جون باروغن زنبق طلا كنند ودروى قبضى ولطافتى
بود وسفيدى جشم زايل كند وروشنايى بيفزايد
وجون بسوزانند در عمل اقوى بود واكر سوخته

بود سحق کرده سنگ کرده و مثانه بریزاند چون با شراب
بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق
کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی آن است
که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نیک گداخته
پس بیرون آورند و در آب قلی اندازند بعد از آن
سحق کنند و مستعمل کنند و گویند سوختن وی چنان
بود که سحق کنند و بر روی صفحهٔ از آهن کنند که سان
گشوده بود و آتش محکم در شیب وی کنند مقدار سه ساعت
و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل
کنند **زدوار** جدوار است و گفته شد **زرنباد** بزبان
هندی کچور گویند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی
بیخیست که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلفظی
دیگر سطراک خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری
بکار رد باره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره
نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح
غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی
سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی
ببندد و گزندگی جانوران را سود دهد تا بحدی که نزدیک
بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود
بخاصیت قوت قبض و تلطیف و از ادویهٔ تریاقات
کبار بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد و مسهل
سودا بود شربتی از وی یک درم باشد و بول براند و
سودمند بود جهة مرضهای سوداوی و خفقان
دل و فساد فکر و غم و وحشة و در بیشتر منافعها مانند

دروغ بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن
گیرند و بدان ادمان کنند درد دندانها نافع بود و نگاه
دارد و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از رنجی بود
و خواه از سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده
است چون تر بود و بکوبند و در شیب پای بمالند
هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و
امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد و
باز نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کند بر حقویه که
بشیرازی کوه گویند موافق بود و اگر یک جوز درست
بزرگ از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که
شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود
بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و دیسقوریدس
گوید نافع بود جهة تنخر کودکان و عرق النسا و نقرس
و فالج و چون کودکان را دو درم با عسل بسرشد و طلا
کنند چند نوبت که زایل کند و جالینوس گوید در دور
کین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن
از رطوبات بود و چون با عسل بیاشامند نافع بود و
صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود و بدل
مصلح آن قونج بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن زرنب گوید در
مداوای گزندگی جانوران و بادها غلیظ یک وزن
و نیم آن دروغ و چهار دانگ وزن آن طرحشقوق
بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن شیطرج
و راسن است **زرین درخت** گویند درخت اترج
است و مولف گوید درختیست که در ولایت کازرون

بسیار باشد خاصه در بشاور و ورق وی مانند ورق
زیتون بود و گل وی مانند قرصی آبینه زرین بود و
در وقت آنکه بشکفد و ورق وی چون سبز بود بکوبند
و عصاره آن بیاشامند با میبختج عرق النسا و عسر
البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون
آورد و گزندگی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود
بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط بود و بدل وی
بوزن آن قنطوریون باریک و بوزن آن تخم خیارزه
و بوزن آن حب الانیج و گویند بدل آن نیم وزن آن
زعفران است **زراوند مدحرج** زراوند مدور خوانند
و معروف بود بشامی و وی ماده بود بپارسی زراوند
گرد خوانند و بهندی بجور گویند و زرنباد نیز همه
بجور خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود
و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرمست در آخر دوم
تا اول سیوم و خشکست در دوم و گویند گرمست در
دوم و خشکست در سیوم و وی اقوی بود و الطف
از طویل نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و فواق
و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و نافع بود جهت
گزندگی جانوران و ادویه کشنده و جذب سلی و شوک
و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق
را سود دهد و دندانرا جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و
صراری بکند و قوة سمع بدهد و ریشها بد پاک گرداند
و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز
و وهن عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع
بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر

وشقیقه

وشقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی
و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق
النسا و نقرس و فالج و دردها مزمن کهن شده را نافع
بود و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح
وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا
بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار
مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن
آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط
و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم
طویل بود و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن
آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند چینی **زراوند طویل**
شجرة رستم خوانند و ارسطلوخیا و ارسطولوخیا نیز
گویند و اهل اندلس مسمقارو مسمقاران نیز گویند و
بیونانی ذکر خوانند و در قطولیطس گویند و وی
نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج بود
و ستبر باشد از انگشت و ستبرتر و طبیعت آن گرمست
در سیوم و خشکست در دوم گوشت برویاند جهت صرع
و گزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لوزتا صاف
گرداند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و ریشهاء
عفن شده با صلاح آورد و دندانرا و بن آن پاک گرداند
از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بسرشند بسرکه و طلا کنند
بر سپرز بغایت سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند
و ضماد کنند گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله
بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نسا را
پاک گرداند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند

وبچه بیرون اورد خواه مرده وخواه زنده واکر فرزجه
ازوی بسازند وزن بحمول برکیرد همین عمل کند وکرم
دراز وحب القرع بکشد واکر باروغن بر بدن طلا
کنند شپش بکشد وجهت تبها نافع بود ومعده را سود
دهد چون با ایرسا وعسل بیاشامند وریشهای
عمیق را هموار کند وبصلاح اورد واسحق کوید مضر
است بجکر ومصلح وی عسل بود وبدل ان شیطرج
است وکویند بوزن ان زرنباد ونیم وزن ان
فلفل ودو دانک ان بسفایج وکویند نیم وزن ان بسفایج
ونیم وزن ان زرنباد ورازی کوید که بدل ان در تفتیح از
رباج وتحلیل اجه درشکم وسپرز بود بوزن ان زرنباد ونیم
وزن ان انزروت **زرشک وزرنک** انبرباریس است
وکفته شد **زرنیخ** الوان ان انواعست زرد وسرخ وسبز
وتیره ودرج وسفید بهترین ان زرد بود مانند طلق
زرد براق وبوی کبریت ازوی اید وبپارسی زرنیخ بدخشی
خوانند وطبیعت ان کرم وخشکست درسیوم سوزنده حاوابی
بود ودروی قبض معفن بود ولداع وکوشت زیاده
بخورد درریشها وموی بسترد وبایه برجراحت نهند
سود دهد وجرب وسعفه تر واکر بازفت برموضعی
که چون مرده بود بسبب ضربت طلا کنند نافع بود و
بازیت کهنه شپش بکشد وباروغن کل جهه بواسیر
اکر درسوم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود وجهة
ریش بینی ودهن واکله که دروی بود وخوزی کوید
زرنیخ سه نوعست زرد وسرخ وسفید نوع سفید کشنده
بود وزرد برموضعی که چون مرده بود بسبب ضربت

چون طلا

چون طلا کنند اثار ان ببرد ونوع سرخ در قلقطون
نیکوتر بود واسحق بن عمران کوید زرنیخ زرد چون
سحق کنند ودرمیان شیر کنند هر مکس که دران افتد
بمیرد ونوع سرخ چون سحق کنند وبعصاره بنج تر
بسرشند وبرشیب بغل طلا کنند بعدازانکه موی بر
کنده باشند هرکز دیکر نروید ودیسقوریدوس کوید
قوة زرنیخ سرخ مانند قوة زرنیخ زرد بود وچون بار
اتینج بیامیزند داء الثعلب زایل کند وزرنیخ براعضا طلا
کردن کلف اورد ومصلح وی ان بود که بعدازوی
برنج وحق طلا کنند وزرنیخ مصعد کشنده بود و
از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک
که ان سم الفار است واکسیر بابن ازا زرنیخ سفید خوانند
ومداوای انکس که زرنیخ مصعد خورده باشد قی با اب
کرم وروغن کنند بعد ازان اب کرم وجلاب وروغن
کنجید یا روغن بادام وطبیخ برنج ومرقهای چرب مانند
اب کوشت ازمرغ بروغن بادام وشیر تازه ولعابات
دهند ورازی کوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن ان زرنیخ
زرد بود وصاحب تقویم کوید زرنیخ معفن اخلاط
بود ومصلح وی هلیله زرد بود ومقدار ما خود ازوی
نیم درم بود وتشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیکی
نوکواری بستانند وبرسر اتش نهند وزرنیخ دران کنند
ودایم تحریک می دهند تا ان زمان که لون ان تغیر کند
وبریان شود بعدازان فروکیرد وسرد کرده اند وسحق
کنند وبوقت حاجت استعمال کنند **زرنب** زجل
الجراد خوانند واین اسم را بدان نهاده اند که مشابه

ان است وبهندی بنج خوانند وبپارسی سپد
ترکستانی کویند وطبیعت ان کرم وخشکست در
اخر دوم بغایت مفرح ومقوی دل بود مانند زرنباد
وبسبب عطریتی که در وی هست وتلطیفی وقبضی
تقویه وتفریح زیاده تر دهد وچون باروغن
کل یا باب وروغن بنفشه سعوط کنند دردسر
که از سردی بود سود دهد واز تری نیز ودر قوة
مانند سلیخه بود وکبابه ومعده سرد را وجکر
ضعیف را سودمند بود واوجاع اعصاب را
نافع بود مجموع عصبها بدن ومحلل بادها بود که
در مجموع بدن بیدا شود وشکم ببندد ومصلح وی
جلاب نیم کرم بود وبدل وی دارچینی بود وکویند
سلیخه وکبابه وکویند بدل ان هیل است وکویند
بقوة جوزبوا است لیکن لطیف تر ازاوست
زرنک ورزدک اب حق است وصفت ان درباب
عین در عصفر کفته شود زربا بقله مبارکه است
بزبان سریانی وکفته شد زرقوری رجل الغراب
است وکفته شد زرنبلج ریباس است وکفته شد
زرقون سلیقون کویند وان اسرنج است ودرسین
صفت سرنج کفته شود زرافه حیوانیست که وی را اشتر
گاو پلنک خوانند ودر خواص حیوانات صفت وی
کفته اند کوشت وی غلیظ بود وسودا انکیز زریب
کل نباتیست که در کوهستان جورجان می باشد و
بشیرازی انرا سفرک کویند وجهة رنک زرد صبا
غان استعمال کنند زعفران جادی خوانند وجاد

وریهقان

وریهقان وکرکم وشفورا لمقالبه وخلوق وبهترین
ان تازه بود که بغایت سرخ رنک وتیز بوی بود واز ولایت
فارس از کوه کیلویه خیزد ان نوع بهترین انواع زعفران
است بعد از ان خراسانی که معروف بود به بیلکندی و
بعد از ان رودآوری وزعفران فرنکی که ان مشهور
بعصری بود بیشتر قلب بود وطبیعت زعفران کرمست
در دوم وخشکست در اول وفولس کوید کرمست در سیوم
وخشکست در اول ودروی قبضی بود ومحلل ومنضج بود
ومصلح عفونت وبلغم بود ومقوی احشا ولون را نیکو
کرداند وچشم را جلا دهد وتاریکی زایل کند واب
رفتن وی باز دارد چون باشیر زنان در چشم کشند و
چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود وبیاشامند
جهه درد اندرونی نافع بود وضمادات از وی چون
مستعمل کنند درد رحم ومقعد را نیکو بود ووی مقوی
دل بود ومفرح ومنوم وباه را برانکیزد وبول براند و
سده جکر بکشاید وچون با زرده تخم مرغ که دشخوار
زاید بیاشامند مقدار دو درم در ساعت بار بنهد
واین تجربست وصاحب منهاج کوید یک درم تمام بود
وچون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند وتفریح
بخشد تا بحدی که کاه باشد که از غایت فرح بدیوانکی
کشد ووی دابغ معده بود بسبب عفوصة که دارد
ومقوی معده وجکر بود ومقوی الات نفس بود
وقوة بشت بدهد ودرد ورکین ورکبتین را نافع بود
ومقوی دماغ بود ومثانه وکرده را پاک کند وسبز را
بغایت سود دهد وچون بپزند واب ان بر سر ریزند

بیخوابی را نافع بود و سبب آن بلغمی شور بود و ورمهای
گرم که در بن گوش باشد و جمره چون بدان طلا کنند
نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها
در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و شقیقه
را سودمند بود و اصل وی چون با شراب بیاشا
مند بول براند و شربتی از وی از نیم درم بود تا یک
درم و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی انیسون
بود و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی
عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس
بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی باب
بیاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح گوید هضم طعام
بکند و رازی گوید اشتها طعام ببرد و مغثی بود و در
خواص آن زهرا وزده اند که در هر خانه که زعفران
بود سام ابرص در انجا رود و رازی گوید بدل آن
بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اتج بود و دانکیم آن
سنبل و شش یک آن قشور سلیخه و گویند بدل آن دو
وزن آن خلط و ثفل روغن آن بود **زعفران جبلی**
تفاح بری خوانند و آیخنین گویند و ارونیا و دو ثلاث
حبات هم خوانند و درحنت و برانلک گویند و زعفرر
بشیرازی کیل خوانند و جالینوس انرا هلهلیون
خوانده است و بهترین آن سرخ بود و آن بستاف
است و گفته شود بعد از این اما نوع زرد طبیعت
آن سرد و خشک و قابض بود قابض تر از سنجد معده
را نیکو بود و شکم به بندد و بول به بندد و مسکن
صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوة معده و جگر

گرم بود

گرم بهد و صاحب تقویم گوید غذا بدن بد هد و
مقوی و مسمن بود و قوة تبشت بدهد و داء الفیل را
نافع بود ولیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح
وی کلنگبین بود و صاحب منهاج گوید در مداواة سه
درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده
را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که
بغایت رسیده بود **زعفران بستاف** مثلث عجم
خوانند و بشیرازی کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر مولد بلغم
بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود
زعفران الحدید صدا الحدید است و زنجار الحدید نیز هم
گویند بشیرازی زنگ آهن خوانند و آن از آهن
گیرند صنعت آن بستانند سونش آهن و انرا بدروی
صحیفه کنند و نم کنند باب و بنهند تا خشک شود
و بکوبند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع
ساختن آن بسیار است این یک نوع که آسان
تر بود گفته شد و طبیعت وی قابض بود و
سرد و چون کهن گردد گرم و خشک بود در دوم
و چون زن بخورد بر گیرد قطع چون رفتن
بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی بکند
و چون با سرکه بیامیزند و بر جمره و بثرها بنهند
ابنید سودمند بود و جهه داخس که بر ناخن
بر آید نافع بود و خشونة اجفان و بواسیر که
رسته باشد در مقعد سودمند بود و بن دندان
محکم دارد و چون نقرس بنهند انید نافع بود

وموی برداء الثعلب بر ویاند **زغبر** مرو سفید
است ودرمیم کفته شود صفت انواع مرو
زفت رومی سه نوعست بری وبحری وجبلی
وبهترین ان براق صافی بود باک املس وطبیعت
ان کرم وخشک بود عرق النسا راسودمند بود جاوباس
ونقرس ومفاصل وفالج وبادها سرد ودرد انها
وزانوها را نافع بود وجذام را طلا کردن بغایت
نافع بود خاصه جون ادمان بران کنند ومقدار
یک درم تا دو درم مستعمل بود واسحق کوید مضر
است بشش ومصلح ان کثیرا بود وبدل ان
جاوشیر است وعلک البطم وکویند بدل ان
قطران است **زفت یابس** زفت تر است
که خشک میشود بطبیعت خود وانرا بوسعاس
خوانند وبیشتر وار بنبوت وارز کیرند و
بنبوت خرنوب است وارز صنوبر نر است
که بر نمی دهد وطبیعت ان کرمست در اول وکویند
در دوم وخشکست در دوم وجالینوس کوید کرمست جاوباس
در سیوم ووی خشک تر از زفت رطب بود وقوبا
را نافع بود وریشهاء فاسد از رطوبت باک کرداند
وریشهاء سر وکوشت در ریشها بر ویاند و
مفتح ومحلل وملین جراحات بود وبر موضع
ضرب طلا کردن سود دهد ومنضج ورمهای
صلب بود **زفت رطب** زفت تر است و
وان روانه بود ودر مرهمها کنند وان از قبل قیب
است واز بنبوت وغیر ان از انواع صنوبر کیرند

وزفت

وزفت نزدیک بقطران بود وروغن وی قفسالا
ون خوانند وان جنان کیرند که زفت در تخته
بر بالای وی صوفی باک بیاویزند وبخار که بدان
متصاعد شود جون بسیار کردد ان صوف را
بفشارند در ظرفی یا در قنبع ابنیق نهند تا بجکد
وانرا روغن زفت خوانند وجون با ارد جو
برداء الثعلب ضماد کنند موی بر ویاند واکر بر
خنازیر نهند نافع بود ومنضج اخلاط غلیظ بود
وبرص ناخن ببرد وملین ورمهای صلب بود
وقوبا را زایل کند وجون با شکر بخورند سینه را
باک کرداند واکر بر ریش جهار بایان وجرب ایشان
بلیزانند سود دهد واکر جند نوبت بر هر
عضو که خواهد طلا کنند فربه کرداند وبر شقاق
بای طلا کردن سودمند بود ومنع نفث دم کند
ومسهل بود وشریف کوید جون بزفت تر حقنه
کنند کزندکی مار وعقرب را نافع بود وجون میان
سر بتراشد کسی که علق فرو برده باشد وبدان
روغن یا قطران جرب کند علق بیرون اید از
حلق وصاحب منهاج کوید جون بکیرند از روغن
وی تا ده درم وبا عسل بیاشامند تریاک زهرها
بود وبر کزندکی افعی طلا کردن سود دهد ودود
وی مژهٔ جشم را برویاند وریش ان زایل کند
ودر قوة مانند دخان کندر بود **زفیزف**
بزبان اندلسی عنابست وکفته شود **زلابیه**
بشیرازی زلیبی خوانند وحلقمی نیز کویند وان

سبکتر از لورینج بود و قطایف وزود تر هضم شود
و سرفه تر را سودمند بود و رطوبة سینه و شش و
مولد سحونة بود و مصلح وی ان بود که بعد از وی
سکنجبین خورند و با انار میخوش و سده جگر تولد
کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود **زمرد**
ارسطوطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک
جنس اند و در معدن از راز مغرب زمین خیزد
و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت وی
انست که چون بیاشامند از وی بقدر هشت
جو از گزندگی جانوران زهردار و سمها کشنده خلاص
یابند و باید که بیش از انکه زهر در وی عمل کند
بیاشامد از مرگ خلاص یابد و موی نریزد و پوست
رها نکند و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی
سازند یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند
و باید که بیش از ان زحمت نگاه دارد و چون بر
کودکان خرد بیاویزند خاصه در زمان که بزاید
از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه گوید نافع بود
جهة خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند
و مجهول گوید زبرجد چون حک کرده بیاشامند
جذام را نافع بود و در خواص اورده اند که چون
افعی نظر بزمرد فایق اندازد اب از چشم وی
روانه شود و انکه گویند که کور شود خلافست
و چون سحق کنند و با ادویه که جهة ضعف استعمال
کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان کردن
کندی چشم زایل کند **زیج** مرغیست و بدان صید

بادیانی

کنند

کنند بپارسی جرج گویند و شریف گوید گوشت
وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل
و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند
تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و سرگین وی چون
بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند **زنجبیل** بهترین
صینی بود که لون ان بزردی مایل بود اندکی و طبیعت
ان گرمست در اخر سیوم و خشکست در دوم و ابن
ماسویه گوید گرمست در اخر سیوم و تر است در اول
سودمند بود جهة سده که در جگر پیدا شود
از سردی و تری و مجامعت را قوة دهد و محلل ریاح
غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده
سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه
و اعضا را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود
چون بعسل بسرشند و با ادویها قوی بیاشامند
و روفس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر
و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی بدر را نافع بود
و دیوجانس گوید گرمها را بکشد و ریح امعا را نافع
بود و در درد سر و شقیقه که از سردی بود چون سحق
کنند و با روغن خیری طلا کنند نافع بود و چون
دو درم از وی با قند با اب گرم بیاشامند مسهل اخلاط
لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم
زایل کند و خوردن وی حفظه بیفزاید و رطوبة
از نواحی سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران
زهردار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی
بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون اورد و مقدار

ماریانی

دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بحلق و مصلح
عسل بود و بدل وی بوزن وی دار فلفل بود یا فلفل
سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و
گویند بدل ان عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب**
فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید بود اما
بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم
زنجبیل الکلاب از بهر ان گویند که سگ را میکشد
و طبیعت ان گرمست در سیوم و خشکست در اول
و چون تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف روی
و نمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای
صلب ضماد کنند بگدازاند **زنجبیل العجم** اشترغاز
است و گفته شد **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی راسن
است و گفته شد **زنبق** گلیست سفید که اندرون
گل وی دو سه شاخک زرد باشد و قد ان شاخ که
گل دارد یک گز باشد و زیاده نیز باشد و کوتاه تر
نیز بود و بهر شاخی چهار پنج شش تا ده زیاده
نیز گل بود و بویی عظیم خوش دارد و برگ که
بر این شاخ بود مانند برگ مورد بود درازتر
و برگ اصلی وی مانند برگ کاشنی بود لیکن ستبرتر
و صاحب جامع گوید زنبق هر دهن الحل المربا
بالیاسمین و خطا کرده است و صاحب منهاج گوید
نزدیکتر گفته است که زنبق هو السوسن الابیض
و مولف نسخه محقق بود گفت و اگر گویند که زنبق
نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید از گل
زنبق است باقی همه خلافست و خطا و طبیعت

حار یابس

ان گرمست

ان گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار**
بپارسی زنگار خوانند و بیونانی قسیطوس و معنی ان
مجرود بود و ان دو نوعست معدنی و عملی و بهترین
ان معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و انرا
بیونانی باسفاولغس و معنی ان دوده بود و طبیعت
وی گرم و خشکست تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت
صلب بود و جرب و برص و بهق را سود و در مرهمها
استعمال کنند جهة ریشها بلید که در بدن بود و قوة
زنجار مانند قوة مس سوخته بود لیکن زنجار از وی
بقوة تر بود و چون در بینی دمند زایل کند و ریش
ان و باید که دهن بر آب کنند تا گرد ان بحلق نرسد
و اگر با ادویه که نافع بود جهة چشم بیامیزند ناخنه
و سبل و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و
تیزی چشم زیاده کند و رطوبة ان خشک گرداند
بغایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون
با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و
و چون با عسل بپزند یا با سرکه بپزند سودمند
بود جهة ریشهاء اعضاء خشک مزاج مانند
ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش
و بثرها و سودمند بود جهة غلظ اجفان چون
با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق
و مداواء وی بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله
سموم بود چون بیاشامند از بهر انک چون
بحلق رسد تفتیح کند و مضر بود بمعده از بهر انکه
معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص

حار یابس

سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش
پدید آکند وقی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب
گرم و روغن بادام و لعابات و مرقها چرب بیاشا
مند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر
زنجفر بپارسی زنجرف خوانند و بشیرازی
صنغرف و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق
بود بیونانی مینیون خوانند و آن جمد الزیبق
بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینباری خوانند و
آن قینبار بود و آن از گوگرد و زیبق سازند و آنچه
مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد
و مستحیل شود بزنجفر و قوة زنجفر مانند اسفیداج
بود و گویند بقوة شادنج و طبیعت وی معتدل
بود در حرارة و در وی قوتی محلل بود و گویند گرم
و خشک است در دوم گوشت در ریشها بر ویاند و مبرد
ورم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم
و خشک و ورم جگر و معده را نافع بود چون با روغن
گل و گلاب طلا کنند و فولس گوید نافع بود دانهای
که در سر و لب پیدا شود چون با اسفیداج رصاص
بروغن گل بسرشند و بدان طلا کنند بغایت کال
مفید بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش
راسود دهد و جراحتها باصلاح آورد و اگر ذرور کنند
براکله نافع بود و بر ریشها عفن و در داروهاء چشم
استعمال کنند بقوة نه از شادنج بود از بهر آنکه
قابض تر بود از شادنه و قطع خون رفتن بکند و وی
از سموم قتاله بود چون بیاشامند همان عارض شود

بارد یابس

که از رهیق

که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب و
شحمها و آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل
آن مرداسنج است و گویند بقوة شادنج است
یا اسفیداج زرن دوسر است و گفته شد زوفرا
تخم جزر است و گفته شد در جزا صفت آن لیکن طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود و گزندگی
عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف منی
بود و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد
سینه و شش را نافع بود چون با عسل کف گرفته بیاشا
مند و چون سحق کرده با روغن گل بسرشند طلا کنند در
حمام جرب را نافع بود و شش بکشد زوان شیلم است
و گفته شود داووق زاووق است و گفته شد
زوفا یابس گیاهیست که برگ حنا مکی ماند و جبلی بود
و بستانی بود بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس
خیزد و آن مشهور بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با
انجیر بود جهة دوی سوش نافع بود و بادی که در گوش
بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن گرداند و چون با آب و انجیر و عسل
و شراب بپزند و بیاشامند نافع بود جهة ورم شش
گرم و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و
سینه و دشخواری نفس و کرم بکشد و حب القرع و اگر
با عسل لعق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود
و داء الثعلب و داء الحیه و ریش روده و عرق النسا
راسود مند بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه

حار یابس

حار یابس

ودرد پهلوها ورانمار پیچ امعا وسنده؛ جگر وقولنج را
نافع بود وچون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس
غلیظ بود واگر با قرد مانا یا ایرسا خلط کنند مسهل
قوی‌تر بود وچون با انجیر ونطرون بر سپرز ضماد
کنند بگدازاند وباشراب جهة ورمهای گرم ضماد
کردن نافع بود وچون باب بجوشانند وضماد کنند
بر چون مرده که در شیب چشم بود بگدازاند وچون
با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود بغایت
ولوزتین نیکو گرداند وچون باشراب بیاشامند
چند روز متواتر استسقا وگزندگی جانوران را نافع
بود وچون باب بپزند وبرچشم نهند سودمند بود
جهة نزول اب ومقدار مستعمل از وی چهار درم بود
واسحق گوید مضر بود بجگر ومصلح وی صمغ عربی بود و
گویند عناب وبدل ان بوزن ان برسیاوشان
ونیم وزن ان مرزنجوش **زوفا رطب** وسخ پشمیست
که بر دنبهای میش ارمن جمع میشود بسبب گیاهی حار رطب
که شیر دارد وان از یتوعات بود چون بخورند
بسبب حدة وقوة ان شیر وسخ بر دنبه ایشان
جمع میشود وباشد که روان بود انرا بپزند وبقوام
اورند وگویند که هرگاه که ایل افعی را بخود قوة طبیعت
ایل دافع سمیت است حرکت کند نافع بود ضرر سم
کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود وگسف گردد
انرا زوفا تر خوانند واین نوع بغایت قوة بود
وطبیعت زوفا تر گرمست در سیوم وگویند در دوم
وتراست در اول محلل اورام صلب بود ودشبذ چون

بران ضماد

بران ضماد کنند وبا بوره وانجیر بر سپرز ضماد کردن سود
مند بود واستسقا را نافع بود وجهة سردی جگر
خوردن وطلا کردن سودمند بود ومحلل صلابتی
بود که در حوالی مثانه ورحم باشد ونافع بود جهة سردی
ان وسردی گرده وچون با اکلیل الملک ومسکه بیامیزند
وزن بخود برگیرد حیض براند وبچه اسان بیرون اورد
وچون با پیه مرغابی بیامیزند ریش گوش وریش قضیب
ومقعد ورحم وپیرامون ان سودمند بود وتشنج
را نافع بود وصاحب تقویم گوید مولد صداع بود و
مصلح وی روغن گل وسرکه بود ومولف گوید انچه
مصنوع بود بگیرد بسمهایی که در میان ران گوسفند
بود وجگر ان در دیگی کنند وبجوشانند با قدری اب
حب بهایی که بر سر اب ابد رها کنند تا سرد شود وانرا
بردارد واستعمال کنند وگویند بدل ان مغز ساق گاو بود
زهر الحجر حجر الضحی است وگفته شد **زهره** زرنباد
است وگفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر
بر روی اب بود ودر ابها ایستاده ونهرها نیز بود
ودر زمینها شور نیز روید وبهترین ان زعفرانی رنگ بود
که بغایت منتن باشد ودر طعم وی شوری وگزندگی
بود ومحلل وملطف بود ومصلح ریشها بلید بود و
ریشهای خورنده ورطوبتی که از گوش اید وچون
باب وشراب بیاشامند شکم براند لیکن معده
را بد بود وچون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع
بود فی الجمله در حدة وتلذیع مانند نمک بود **زهرة
النحاس** ان چیزیست که چون مس بگدازند ودر

کوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا به بندد و اجزاء
مس جمع شود آن آب چون جمع شود کفی گردد مانند
نمک و آن از هرة النحاس خوانند بهترین آن سفید
بود و وی اکال و لذاع و قابض بود گوشت زیاده بخورد
و قرحهای کهن شده زایل کند چون سحق کنند و در گوش
دمند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند
و ورمها را تحلیل دهد و ریشها بلید عفن با صلاح آورد
و چون با شراب بیامیزند ثبر زایل کند و چون با عسل
بیامیزند و بدان تحنک کنند ورم ملازه بگدازاند **زیتون**
آنچه رسیده بود در حرارة معتدل بود و گویند گرم بود حار معتدل
و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون
سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک
بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از انواع زیتون دهد
و طبیعت وی گرم و خشک بود و زود تر از سبز هضم زیتون نو حار یابس
شود و چون با استخوان بخور کنند جهة ربو و مرضهای
شش نافع بود لیکن خوردن وی بیخوابی آورد و
صداع و خلطی سودای از وی متولد شود و اولی آن بود
که در میانهء غذا خورند و سرکه کسر بعضی شر وی میکند
و مقوی معده بود و اشتها طعام بیاورد و مجامعت را
زیاده کند و قوة ذکر بدهد و زیتون کوهی گرم و
خشک بود و آن را عتم خوانند و زیتون الماء آنچه
نارسیده بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل
بود در حرارة اشتها بدهد و معده خاصه چون بسرکه
بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای جرب کن
پاک گرداند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت

ببندد

ببندد و معده را دباغت کند و قوة شهوة غذا بدهد
خاصه نمکسود اما دیر هضم شود و غذا بد دهد و چون
در سرکه نهند زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد و
غیر نمکسود اسحق گوید چون پنج درم از آب وی
بیاشامند نافع بود جهة مرهء صفرا و گوید مضر است
بشش و گوید اصلاح وی بعسل بود و عصارهء زیتون
چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز
دارد و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد بیامیزند و
بر برص ناخن نهند زایل کند و نمک آبی که زیتون
در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان
و دندانی که متحرک بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و
ملون با قوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و
رسیده معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در
نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب تنها نهند
زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه
حار تر شیرین بود از زیتون رسیده گیرند طبیعت وی
گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ
گیرند متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه
از زیتون سبز گیرند از زیت انفاق خوانند
و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند در
وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری
گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سود
مند بود جهة حمره و شری و جرب و قوبا و صداع
و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل
کند و اگر هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سفید

شود وانچه زیت کهن بود بقوة روغن خروع
بود وانچه تازه بود گرم بود باعتدال ومیل برطوبت
داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان
تری وخشکی وشستن وی چنان بود که در اب شیرین
کنند وبدست بزنند چند نوبت وصافی کنند بعد
از ان استعمال کنند وجالینوس گوید زیت گرمست
در دوم وکهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم
زایل کند وبرنقرس طلا کردن نافع بود وانچه شسته
بود موافق درد اعصاب وعرق النسا بود وباجواب
خوردن ده درم مسهل بود وباب گرم اشامیدن
وقی کردن کسر زهرها بکند وزیت انفاق زیت
الاصح گویند وبهترین ان شیرین تازه بود معده را
نیکو بود وبن دندان ودندانرا محکم دارد چون در
دهان زمانی نگاه دارند ومنع عرق بکند وچون در دیگی
مسین کنند وبجوشانند تا بقوام عسل اید منفعت
وی مانند حضض بود ومجموع زیتها منع سرما بکند
از بهر انکه زود در بدن نفوذ کند وتلیین طبیعت بکند
وجهت قولنج که سبب ان از ورم امعا بود یا از
سده که عارض شود از رجیع یابس بدان حقنه
کردن سود دهد وزیت کهن کسی که در چشم وی
باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس
بارد باشد چون در چشم کشد زایل کند وقوة باصره
بدهد وروشنایی بیفزاید وزیت یکسال کهنه
شود وهر چند بگذرد فاضلتر بود واگر برگزندگی
عقرب گرم کرده بمالند درحال درد ساکن کند وبدل

زیت کهن گویند روغن خروع است وگویند
روغن نخل ودرادویه قتاله زبد البحر **زیتاب**
ثفل زیت است وبیونانی اموری خوانند وبعضی
عکر الزیت وبپارسی دردی زیت وچون بینند
طبیعت ان گرم وخشک بود در دوم ومنفعت وی
درباب عین در عکر الزیت گفته شود **زیت رکابی**
زیت انفاق است واهل عراق زیت الرکابی خوانند
بدان سبب که بشتری اورند از شام واهل مصر
زیت فلسطینی خوانند وگفته شد منفعت ان
در زیت **زیتون الحبش وزیتون الکلب** زیتون
بری است وگفته شد در زیت انواع زیتون **زیتون**
الارض مازریون است وگفته شود **زیرفون**
نوعی از درخت غبیرا است در دمشق که بر نمی دهد
وگویند غبیرا انست وصفت غبیرا در غین گفته شود
زیت السودان گویند زیت الهرجان است
واهل مغرب الاقصی ارجان وارقان خوانند ودرخت
ان دو نوعست یک نوع بزرگ بود خارناک وثمر ان
مانند بادامی کوچک بود وروغن از ان می گیرند
وبشیرازی درخت ویرا ارجن گویند ویک نوع
دیگر بادام کوهی است وبشیرازی بجزک گویند
وبعضی لوز البربر خوانند وگویند زیت سودان
غیر زیت هرجان است وان زیتیست که از بلاد
سودان اورند وبغایت گرم بود سودمند بود
جهة دردها وعلتهای سرد اما منفعت لوز البربر
در صفت حلوز گفته شد **زیرکتان** است وگفته

شود **زبد** صرصراست وان حیوانیست کوچک
مانند ملخی بشیرازی ویرا جرواسک خوانند و
بشب آواز کند ودر صدا دکفت شود صفت ان
زیت الهرجان درزیت السودان کفته شد
صفت ان **زئبق** سیماب کویند وویرانام بسیار
است بلغة اکسیریان العبان الغیط الزمزم الحمی لما
السحاب النورانی اوق الروحانی عین الحیوان
اللبن الحل الدهن الابق الغرار الروح النافذ الطیار
این مجموع بزبان اکسیریان است وبشیرازی جیوه کویند
وبهترین ان بود که زنده بود ومشتعل نکرده باشند
وبغایت جهنده بود واکر درکرباس باره کنند و
بفشارند تابیرون اید ولون کرباس سیاه شده
باشد استعمال کرده باشند وطبیعت زئبق کرم و حار محرق
محرق بود وکویند سرد وتر است در دوم و وی
مصدع وقابض بود ومقتول وی جهة قتل شبش
خصوصیتی دارد وقردان حیوانات مجتنبی بکند
وقردان بشیرازی کنه خوانند وباروغن کل جهة
جرب وحکه نافع بود وخاک وی جون باطعامی بسرشند
موش رابکشد وجون باسرکه برجرب وحکه طلا کنند
نافع بود ودخان وی رنجهای بد بیدا کند مانند فالج
ورعشه وکری وعقل رازایل کند وچشم را تاریک کند
ولون زرد کند وجستن اندامها بیدا کند وبوی دهن
وخشکی دماغ ودرموضعی که دود وی برود مار وعقرب
وکزندکان بکریزند واکر نکریزند بمیرند وزئبق مصعد
کشنده بود واکر زئبق درکوش کسی ریزند اختلاط

عقل بیدا کند وباشد که بصرع وسکته کشد ومداوای
وی ان بود که میلی ازرصاص درکوش وی کنند تا زئبق
بوی جسبد وبیرون اورد واجه نه مصعد بود ونه مقتول
جون بیاشامند درحال ازشیب بیرون اید ومضرت
زیاده نرساند جون زنده بود وعلاج کسی که زئبق
خورده باشد مانند علاج کسی که مرداسنک خورده باشد
کنند ومولف کوید صنعة تصعید بسیاراست این
یک نوع کفته شود بستانند زئبق وبیامیزد بانیم وزن
ان اسرب یاقلع وبساید باچندان خشت بخته وبوزن
مجموع نمک بریان کرده وهمه را برصلایه بساید واب حامض
اشج بران میریزد آهسته ومی ساید تا بغایت
سوده کردد بس انرا بریان کند ودرشیشه بکل اندوده
کند یا دیکی نو بکل اندوده وسربسته باتش نرم بریان
کند ودیکر بساید یکروز هم بجاض اتج ودیکر بریان
کند باتش نرم هفت نوبت جنین کند بعدازان بساید
ودرشیشه بکل حکمت اندوده کند وتصعید کند سه نوبت
تاسفید کردد مانند دانه مروارید وان سم قاتل
مهلک بود نعوذ بالله من شره

باب السین

ساذج صاحب منهاج کوید هندی بود ورومی ماباليس
بود هندی را ما مهستان خوانند وما لاثیرن
وما لاتیون نیز کویند وان ورقیست مانند ورق
کردکان وبرروی اب بیدا شود وویرا بیخی نبود مانند
عدس الما وبهترین ان بود که تازه بود ویک روی
وی بزردی مایل بود ویکروی دیکر بسبزی واجه بوی
ان قوی بود ولون آن سیاه بود ببرک قرنفل بود وطبیعت

ساذج گرمست در دوم و گویند تر است و رازی گوید
گرمست در سیوم و خشکست در دوم و از خواص وی انست
که چون بر جامه بر اکنند از سوس ایمن باشند و اگر در
شیب زنان نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر
سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد سپرز ورود ه را
نافع بود و مقوی بدن بود و سمین و درد معده و بادی که در روده
متولد سود دهد و دشخواری زادن را نافع بود و مشیمه محتبس
را بیرون اورد چون زن بخور کند و با سرکه بر شکم طلا
کند و حیض و شیر براند و مره سودا را سود مند بود
و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند و بوی بغل
زایل کند و در قوة نزدیک بسنبل الطیب است الا
از وی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق
گوید مضراست بشش و مصلح ان مصطکی بود و مضر بود
بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی سنبل
الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر **سادوران**
قنطار خوانند و معنی سادوران بپارسی سوار د
القضاه بود و زخم الملک نیز گویند بشیرازی سهک
داوران گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و
صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد باشد باشد
و مولف گوید ان چیزیست که در میان درخت بطم
کهن می باشد و انرا ابن خوانند و صاحب جامع
از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین
ان بود که بسرخی مایل بود و طبیعت ان سرد است در
دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست خون را به بندد

خوردن

در خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن و چون
سحق کنند و نیم درم از وی با ب لسان الحمل بیاشامند
هم خون به بندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن
بسرکه بسرشد و فرزجه سازد و بخود برگیرد قطع
خون رفتن بکند و قوة عروق رحم وا ورده ان بدید
و صحابین اگر با ب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه
کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حک کنند در
اب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال و سه درم
یا پنج درم روغن مورد اضافت کنند و زن موی
خود را بدان غلاف سازد و بن موی با ب مورد
که ان در وی حل کرده باشد تر کند چند انکه بخورد
قوة موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که
در وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده
و امعا را پاک گرداند و اگر بر ورم خصیه و ذکر بسرکه
خمری طلا کنند نافع بود و بدیعقورس گوید بخاصیت
موی را قوة دهد و خوردن وی گویند مضر بود
بسرکه و مصلح وی زعفران بود و بدل ان بوزن
ان فیلزهرج و دو دانگ ان بیخ نی **ساج** شریف
گوید درختیست در هندوستان و هیچ درخت
از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه
و طبیعت ان سرد و خشک بود چون بسوزا
نند و در اب مامیثا اندازند و بعد از ان سحق
کنند و به بیزند و در چشم کشند قوة حدقه بدهد
و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی حک
کنند با ب سرد در سنگ و بمالند بر سر صداع زایل

کنند وهمچنین بر ورمهای صفراوی ودموی مالیدن
سلبد از اند خاصه چون بابابی که طبیعت وی سرد بود
وازتخم وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج
وغش نافه مشک بدان کنند ودران عوض کنند
وپیدا نباشد الا وزن آن زیاده کند ونشاره چوب
وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد ودیقوق
که دروی است **سانقه** بر سیاوشان است وگفته شد
ساسارکشت بزر الانجره است وگفته شد **سام**
ابرص صو را خوانند وصاحب جامع گوید وزغ است
وسهو کرده است وزغه سم مهلک است وسام ابرص
موذی نیست وبشیرازی ماترنک خوانند وباصفهان
مالوالی وطبیعت آن گرم وخشک بود وبهترین آن
بود که دربستانها بود گزندگی عقرب چون بشکافند
وبران نهند درد ساکن کند وگویند خشک کنند وبازیت
بیامیزند وطلا کنند موی بر سر کل بروید وبول وی
وخون وی فتق کودکان را بغایت سودمند بود چون
بیزند ودران نشینند وهمچنین بول وی وخون وی
با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت
فتق را سودمند بود **وجگر وی چون** بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن گرداند وچون بکوبند وبر موضع
سهام نهند بیرون آورد **ساسالیوس** سسالیوس
است وسیسالیوس نیز گویند وگفته شود **ساطل**
شاطل گویند وشاتل نیز خوانند وگفته شود **سابیزج**
وسابیزک نیز گویند وآن لفاح است وگفته شود **ساطریون**
سوفطیون است وگفته شود **سالامندرا** نوعی از عضایات

است وچهار

است وچهار پای دارد ودر دکان نوشادر بسیار بود ودنب
وی کوتاه بود وآن بزرگتر وبهتر تر از سام ابرص بود
وگردن وی باریکتر ولون وی ابلق بود از سیاه وزرد
وگویند چون در آتش اندازند نسوزد واکثر سر دنب
آن سیاه بود وگویند که سنگ چون بروی زنند کار گر
نشود وازجمله سموم قتاله است مانند ذراریح و
علامات کسی که آن خورده باشد درد معده سخت بود ودرد
شکم وکمتر از واحتباس بول وورم زبان وزایل شدن
عقل ولون اندام سیاه گردد مانند بادنجان ومنفعت
وی در باب حا در حردون گفته شد **ساق البقر** چون
بسوزانند وبکوبند وبیاشامند نافع بود جهة شکم
خون رفتن **سبستان** مخاطه ومخیط گویند ومعنی سپستان
اطباء الکلبه وبعضی دبق خوانند بهترین آن بحرینی
بود که تازه وفربه وصمغی بود طبیعت آن معتدل بود
وگویند سرد بود وگویند گرم وتر بود نافع بود جهة
سرفه که از گرمی وخشکی بود وسینه وحلق را نرم گرداند
وشکم براند وتشنگی بنشاند ومسهل سودا بود ومنقی
بدن بود ومعتوی آن وامعا را از اخلاط بد پاک گرداند
ودر ادویه مسهله نیکو بود فعل وی وتنهای گرم که
سبب وی خون یا صفرا بود واخر از بلغم شور بود
سود دهد ومقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن
غذا اندک دهد ومولد بلغم بود وگویند مضر بود
بجگر ومصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع
گوید سنگیست سیاه براق که از هندوستان آرند وصاحب
منهاج گوید آن چیزی نیست بلکه سنگیست مانند کهربا

مخمل

درجرخ لیکن سیاه وبراق بود ومولف کوید ان
دو نوعست یک نوع از دربند قفجاق ارند وان
ابیبست که بمرور ایام منجمد میکردد وسیح می شود
بتاثیر شدة هوا ویک نوع ازجیلان ازند وان کاف
بود بهترین ان دربندی بود وبپارسی شبه کوبند
وشب رنک کویند وبشیرازی شوق کویند وطبیعت
ان سرد وخشک بود وشریف درخواص اورده
است که هرکه ان با خود دارد ازجشم بد ایمن باشد
واکر ازجهة دردسر ازسر بیاویزند دردسر
زایل کند ومجربست وارسطاطالیس کوید کسانی
که مسن باشند ودرجشم ایشان صعفی باشد مانند
خیالی یا مانند مکس یا همجون ابرجیزی برابر
جشم ایشان اید وخیره کی کند اینه ازوی بسازند
وبرابر نظرخود دارند ومنظورنظرخود کردانند
ان زحمت زایل کند وازنزول اب ایمن باشد
وهرکه مهرهٔ ازوی باخود دارد ازعلة اتش ایمن
بود ومیل ان درجشم کشیدن روشنایی بیفزاید
وقوة باصره بدهد سبع الارض شعرالجن است
وکزبرة البیرنیز کویند وان برسیاوشان است
وکفته شد سبع الشعرا کویند افیتمون است
وکفته شد سجلاط یاسمین است وکفته شود سجینوس
خلال مامون کویند وان اذخراست وکفته شد
سخبر کرم وخشک بود مقوی معدهٔ تر بود وسدهٔ
جکر بکشاید بتلحی که دروی هست وهضم طعام
بکند وبخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ ازمعده بکند

وسده

وسده بکشاید وباد ها بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود
بمحروری مزاج وتب آورد سدی بلغة اهل مدینه
خلال است وکفته شد سدوس نیلج است وکفته
شود سدر بپارسی کنار کویند وان دو نوع است
یک نوع خار دارد ویک نوع نه اخر خار دارد ازا ضال
کویند واخر خار ندارد عبری خوانند وورز نبق
کفته شود وبهترین ان بود که ورق ان سبز وبهن
بود وطبیعت ان کرم وخشکست وخاف وی بغایت
قابض بود وصاحب منهاج کوید صمغ وی حزاز زایل
کند وموی را اسخ کرداند وملین ورم بود ومحلل واسحق
کوید دو درم ازوی مقوی امعا بود ومضر بود بسپرز و
مصلح ان کثیرا بود سذاب فیجن خوانند وبیغاین
نیز کویند وان بستانی وبری وجبلی بود وبهترین ان
بستانی بود سبز تیز بوی که زیر درخت انجیر رسته
باشد وطبیعت ان تر بود کرم وخشک بود در دوم
وخشک ان کرم وخشک بود درسیوم وطبیعت بری
در درجه جهارم وکویند درسیوم وبستانی مقطع ومحلل
اخلاط غلیظ لزج بود وبهق زایل کند وثالیل وجون
بخایند بوی سیر وپیاز قطع کند ومحلل خنازیر بود
جون بران ضماد کنند وفالج وعرق النسا ودرد مفاصل
خوردن وضماد کردن نافع بود وجهة صداع مزمن
باسویق ضماد کردن سودمند بود وباسرکه ضماد کردن
بربینی جهة رعاف ببندد وخوردن ورق وی تنها یا
باانجیر خشک وکردکان دفع سموم قتاله بکند وموافق
ضررجانوران بود وجون باشبت خشک بیزند و

حاربابی

حاربابی

بیاشامند مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند
چنانچه ذکر رفت در دفع سموم درد پهلو و درد سینه و
دشخواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در
شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود و چون
با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفخ معا که آنرا قولون
گویند و نفخ رحم و نفخ معاء مستقیم را نافع بود و چون
سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد
مالند سودمند بود درد رحم که از اختناق بود و چون
با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک
بود و غیر نمک روشنایی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن
همین سبیل و چون استعمال کنند بسرکه و روغن گل صداع
را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند
خون باز دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند
صحت یابد و با انجیر استسقاء لحمی ضماد کردن سودمند
بود و چون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم
گرم که در انثیین عارض شود و چون با شبث و عسل
بر قوبا نهند سودمند بود و عصارهٔ وی چون در پوست
انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع
بود و چون با آب رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم
کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج
و روغن گل بر حمره و نمله و ریشهایی که در سر بود
مالند نیکو بود و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را
نافع بود چون مرور یک درم از وی بیاشامند و اگر
از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل بیا
شامند فواق را زایل کند و مجرب است و اگر بیاشامند

یا ضماد

یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ
دیوانه بغایت سودمند بود و وی دافع زهرها بود
و روفس گوید منع ابتنی کند و طبری گوید تخم وی
چون بکوبند و یک درم با دو درم بیاشامند با عسل
یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از
بلغم و سردی در سر معده پیدا شود و بغایت
صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیا
شامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند
در زیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را نافع
بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت
پوست سذاب جبلی را و طلا کنند بر موضع
داء الثعلب زایل کند اگرچه کهن شده باشد و
عصارهٔ سذاب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و
بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و هیچ
معالجه نیکوتر از این نبود و اگر آب ورق بستانی
باندرون بینی بچکانند طلا کنند سودمند بود جهت
صرع بچگان که آنرا ام الصبیان خوانند و سذاب
منی را خشک کند و منقطع شهوه باه بود و مضر بود
بچشم بسیار خوردن وی و مصدع و مولد شقیقه
بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از
بستانی سه درم بود بزرگان را و کودکان را از قیر
اطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فودنج
بود و گویند سیسنبر وبری چون بکوبند و بر عضوی
ضماد کنند ورمی گرم حادث شود و از خوردن وی
حرقتی و التهابی سخت پدید آید و مداوای وی بقی کنند

واجه درمداوای دملی کفته شد سرمق سرمج نیز
کویند وان قطف است وکفته شود سربقون
اسریقون است وان زنجفر اسوخته است وکفته
شد صفت زنجفر سرخس جیلدارو وکیلدارو
وجمان وسعبه وکیلکان کویند وبیونانی بطارس
کویند وبلغتی دیکر فلحون وان نر وماده بود وقوة
هردو مانند یکدیکر بود بهترین ان بود که سیاه وبزرک
بود وچون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت
وی کرم وخشک بود در دوم کرم کدو دانه وکرمهاء
دیکر بکشد وبیرون اورد وجالینوس کوید چهار
مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع
رابکشد وبچه مرده بیرون اورد وزنده بکشد وچون
بر جراحتهای تر نهند خشک کرداند بغایت ودیسقوریدوس
کوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع
را بیرون اورد واولی ان بود که بیش از ان سیر
خشک بخورد واکر سه درم با شراب بیاشامند کرم
دراز بیرون اورد وروفس کوید ریش کرده و
مثانه را نافع بود وعرق النسا ونقرس ودرد مفاصل
را سودمند بود چون با عسل بیاشامند وصاحب
منهاج کوید شربتی از وی دو درم بود واین مقدار
باید ونهایتش تا ثلاث دو دبود خلط کنند عمل کنند
والا نکنند وکوید مضر بود بکرده ومصلح وی شیح ارمنی
بود وکویند بدل وی تخم شبرم بود وکویند مصلح وی
شاهبلوط است وشکر سفید وبدل ان شیح ارمنی
بود سراد خلال است وکفته شد سرساد بنجنکشت

است وکف

است وکفته شد سرطان نهری بهترین خرچنک
جوبی ان بود که بزرک بود ودر ابهاء شیرین باشد
طبیعت وی سرد وتر بود مسلول واسود مند بود
خصوص بشیر خر وچون هضم شود غذا بسیار دهد
وخاکستر وی شقاق پایها که سبب ان از سرما بود سود
دهد وکلف وبهق زایل کند ورکزندکی سک دیوانه
با سرکه استعمال کردن در غایت کمال سودمند بود
واکر با جنطیانا وکندر بود شاید کندر یک جزو و
جنطیانا پنج جزو وخاکستر وی ده جزو واکر با عسل
استعمال کنند همین عمل کند ورکزندکی عقرب ورتیلا
خوردن وضماد کردن سود دهد ومحلل اورام حارة
بود چون بر وی نهند وخاکستر وی شقاق مقعد را
نافع بود وسرطانات چون خام بکوبند وسحق کنند
وبا شیر خر بیاشامند کزندکی جانوران ورتیلا وعقرب
را سود دهد وچون بپزند وبخورند ومرق ان
بیاشامند قرحه شش را سودمند بود وچون بکوبند
با دروج وبر زدکی عقرب بربندند بپیدد وشریف
کوید اکر بیاشامند بشراب سفید عسر البول را نافع
بود وسنک بریزاند وبیرون اورد وچون بپزند با
رازیانج وکرفس وصافی کنند واب ان بیاشامند مقدار
سی درم بول وحیض براند واکر همچنان خام سحق
کنند وباب بشویند وغرغره کنند بدان مقدار سکرجه
خناق ووجع لوزتین سود دهد وساکن کرداند
واکر جثه وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد
شفا یابد وبصری کوید کوشت سرطان بحری ومرق

ان باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و کویند
جون با حشیش شعیر بپزند سودمند بود وجهه ابتداء
سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس کوید دشخوار
هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی ان بود که
با ماش بپزند بختنی نیک و کویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بوزن
ان صدف بود و ابن زهر کوید اکر بپزند سرطانات
بشبث و ملسوع بمرق ان غرغره کند صحت یابد
واکر پای سرطانات بیاویزند از درختی میوه دار میوه
ان مجموع بیفتد از علتی واکر بسوزانند وطلا کنند
بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و
مولف کوید صفت غسل وی چنان است که پایهای
وی ببیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب
رز و نمک بشویند و بعد از ان بپزند با ماش یا جو
مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنانست
که دیکی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده
در ان نهند و آتش برافروزند تا سوخته کردد
مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از
طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر
هشت ده شب کذشته بود **سرطان بحری** نوعی از
خرچنک دریایی بحری بود همه اعضای وی و محرق وی
الطف محرقات بود صفت سوختن وی انست که
در کوزه نو کنند در کل حکمت کرفته و یکشبانروز
در تنور نهند و بر دارند و ان سرد و خشک بود در
سیوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون

سازند

سازند دندان را جلا دهد و کلف و نمش زایل کند
و ریشهای چشم زایل کند و نشف رطوبات از طبقات
وی بکند و تقویه طبقات و عضلات و اعصاب چشم
بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهة
جرب چشم و ناخنهٔ ان و نوعی از سرطان هست
در دریای چین که چون از بحر بیرون می اورند
و هوا بوی می رسد صلب میکردد مانند سنک **سرطان**
هندی سرد و تر بود و کویند خشک مسلول را نافع
بود و باه را زیاده کند و سرطان بشیرازی کلنجک خوانند
سرجینوس شیطرج است و کفته شود **سراج القطرب**
و سراج القطرب نیز کویند و صاحب منهاج کوید ان
حزم است و ان نباتیست نزدیک بزوفا و مستعمل
از وی تخم وی بود و بهترین ان تخم ان بود و طبیعت
ان کرم بود در اول و خشک است در دوم قابض بود
وقطع خون رمنق بکند و ریش روده را سود دهد
جون بدان احتقان کنند و صاحب جامع کوید سراج
القطرب بیروح الوقادست و شجرة الصنم نیز کویند
و بعضی کویند شجرة سلیمان بن داود علیهما السلام
و کویند شجرة ذو القرنین الملک الاسکندر است
و اقوال دیکر بسیار اورده است و خود نیز کفته
است که ان اوا فینوس است که ان حدقی کویند
و قول رازی اورده است که ان نباتیست که بیونانی
لوسیما خیوس کویند و دیکر کفته است که از ابیونانی
لحینس کویند و قول غافقی اورده است که ان نبا
تیست که در میان کتان روید و فقاح وی مانند

کلسرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول
شریف آورده است که ان نباتیست که در شب
مانند شعله آتش بود چون تر بود و چون خشک شود
فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است که بیخ
سرو در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار
شد مانند نوری بیدا بود چون برخاست بیخ سرو را
دید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش
باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و
تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا
گفته است و آن حرم است و صفت بیروح دریا
گفته شود ان شاء الله تعالی سرو در طبع وی حدتی و حرافتی
بود و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند
سرد است ورق وی قابض بود و محلل خون را قطع
کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند
و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر حمره و نمله و ورمهای
گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین
بیامیزند و بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی
با سرکه درد دندان را سود دهد و خاکستر وی چون
بر سوختگی آتش افشانند و مجموع ریشها را نیز
سودمند بود و ورق وی و حبوب وی و جوز
وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بر فتق
طلا کردن سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته
شد و از آن علک وی در عین گفته شود و بدل وی
نیم وزن وی پوست انار بود و بوزن آن انزروت

سرخ سروجبلی عرعر است و در عین گفته شود سرنج
اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوت وی نزدیک
است بشادنه بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و
خشک و قابض بود و چون با بیه یا آب لسان الحمل حقنه
کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون
مرهم شود گوشت در جراحتها بر رویاند و پاک گرداند
از گوشت مرده و خون را باز دارد و در مرهم جهت سوختگی
آتش استعمال کردن نافع بود سسالیوس
سیساطی گویند و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند
و طردیلون نیز گویند و آن انجدان رومی است و کاشم
رومی نیز گویند و مانند انجدان بود لیکن دراز
تر از وی بود اندکی و بغایت سفید بود انجدان رومی بود و بهترین
آن رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوش بوی
بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند
و سیسالیوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم محلل و ملطف بود و دردهای اندرون را
ساکن کند و بلغم بسته بگدازاند و گویند چون چهار
پایان بیاشامند نتایج ایشان زیاده شود و چون
با شراب بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و
درد پشت را سود دهد و مصروع را بغایت مفید
بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس
و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی
چون با عسل بسرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو
بود و مغص ریحی را نافع بود و سده بگشاید و زاییدن
آسان کند همه حیوانات را و عسر البول و اختناق

رحم و درد کرده و مثانه را نافع بود و ریاح خامه و
حالبین سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید
بود و گویند اگر در ان طبیب مثل ان و بسیار از
وی مستعمل کردن مضعف جگر بود و مصلح وی
عصارهٔ زرشک بود **سطیغون** زوفا است
و گفته شد **سعند** عود بلسان است و گفته شود
سطرونیون گویند کندش است و مولف گوید ان
نوعی از کندش است و انرا ادربو گویند و گفته شد
در الف و اگر از اب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد
دندان را سود مند بود و چون با حلوا و شیر و بیخ کبر بیا
شامند سنگ بریزاند و با بول بیرون اورد و ورم سپرز
بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه بکشد
محکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب ریشی
شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق
کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از
سر بکشد تا بدهن و طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر
بدرجه چهارم و بغایت معطس بود و در سفید کردن
کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی انرا کلیم
شوی و قصب شوی خوانند و در صفت عرطنیثا
نیز گفته شود و بشیرازی انرا چوبک اشنان گویند
و بدل ان در الف گفته شد **سطراطیوطس** نباتی
ابی است که وی را بیخ نیست و بر روی اب پیدا بود و ورق
وی مانند ورق بادرنبویه بود کوچکتر و از نعناع
بزرگتر طبیعت وی سرد و تر بود و چون بیاشامند
خونی که از گرده اید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع

حار یابس

بارد رطب

ورم از

ورم از جراحتها بکند و جمره و ورمهای بلغمی را نافع بود
سطراک سطوراک نیز گویند و ان زرنباد است
و گفته شد **سطاح** هر نباتی که بر روی زمین گستر
ده بود انرا سطاح گویند محجون حرشا و امثال ان
سطرکا اصطرک است و اسطرک نیز گویند و گفته
شد **سطاریون** فرسطاریون گویند بپارسی
برابران خوانند و ان گیاهیست طبیعت ان گرم
و تر بود و ورم سرد بگدازاند چون بکوبند و بران نهند
و بر گزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد **سطاخیس**
نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینهاء خشن
روید و مانند فراسیون بود دراز تر از وی و ورق
وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بهار بود و
خوش بوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی
بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق فراسیون
زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول و حیض
براند و بچه فاسد کند و مشیمه بیرون اورد و مره سودا
پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را
سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و ربو را
زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون
در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس
بغاوه خوانند **سطبوس** جلنار است و گفته
شد **سعد** انواعست بهترین ان کوهی بود فربه
خوش بوی بستاف سفید و بعد از ان هندی اگر
سفید بود و باید که چون سیاهی از وی بخراشند سفید
و فربه بود و در شیراز یک نوع هست که انرا سعد زکی

حار رطب

حار یابس

خوانند و در میان ریگ و کلرزدد در کنار رود خانها بود
وان نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت اندرون وی
سفید و خوش بوی بود وان نوع که از هندی بود
که اندرون وی سفید نبود وسعد را بترکی تبلاق خوانند
وقرقرون هم سعد است وطبیعت وی گرم است
در اول وخشک است در دوم مسخن ومجفف بود ب
انک بکزد و در وی قبضی بود لونرا نیکو کرداند و بوی
دهان خوش کند وچون سحق کرده استعمال کنند اکله
را زایل کند وریشها که مشکل بود عجایب سودمند
بود وریش دهن زایل کند وریش معده وسنگ بریزاند
و بول وحیض براند وکند بینی و دهن وقلاع و
استرخاء لثه را بغایت نافع بود وحفظ بیفزاید و
مسخن معده وجگر بود و تقطیر البول وضعف
مثانه وکرده وسردی رحم وتبهای کهن وبواسیر
را عظیم نافع بود ودندانرا سود دهد واعصاب
را قوة دهد وقطع قی بکند خوردن وضماد کردن
وچون بازفت بیامیزند دانها که برسر کودکان
بود سود دهد ومقدار مستعمل از وی یک درم بود
ودر وی قوة مسهله بود کرمهای دراز وحب القرع
بیرون اورد وچون بشراب بیزند ومقدار ده درم
از ان شراب بیاشامند وی مضر بود بسرفه و
حلق ومصلح وی ان بود که با قند یا صندل بیامیزند
واسحق کوید مضر بود بشش ومصلح وی انیسون
بود وسعد سوزنده جنون بود وبسیار خوردن
وی جذام اورد ونوعی از سعد هندی هست که زنجبیل

ماند

ماند وچون بخایند برنگ زعفران بود وچون
بر بوست لطوخ کنند در زمان موی بستر د سغبر
سرخس است وگفته شد سغباین وصغبین نیز
کویند وان سکبینج است وگفته شود سفرجل
بپارسی ابی کویند وبه خوانند وبیونانی قود ونیامیلا
خوانند وبهترین وی بزرگ رسیده بود وطبیعت
وی سرد بود در اخر درجه اول وکویند در اخر دوم
وکویند در سیوم وشیرین وی سرد وتر بود وکویند
معتدل بود در کرمی وسردی وترش قابض تر بود وکل
وی مجفف وسفرجل منع سیلان فضول احشا بکند
وعصارهٔ وی نافع بود جهة انتصاب نفس وربو
ومنع نفث دم بکند وقی وخمار را نافع بود وتشنگی
بنشاند ومقوی معده بود واب وی فاضلتر از
جرم وی بود در تقویه معده وبول براند واجه
بعسل بخته باشند ادرار در وی زیاده تر بود و
دوسنطاریا را سود دهد وخون رفتن باز
دارد ونافع بود جهة حرقة بول چون عصارهٔ
وی در سوراخ قضیب جکانند واگر بر سر طعام
خورند شکم براند بقوة عصر واگر بسیار خورده
باشد طعام هضم نشده بیرون اورد واگر
بیش از طعام بود شکم ببندد وبطبیخ وی
حقنه کردن تسقاق مقعد ورحم را سودمند
بود وبوییدن وی مقوی دل ودماغ بود و
قطع غشیان وقی بکند وخون واگر بسیار بخورند
درد اعصاب وقولنج ومغص تولد کند ولبخ نارسیده

بادوباسی

بود دشخوار هضم بود و مصلح وی رطب العسل بود
سفید اسفند خردل سفید است و گفته شد
سفا دیکوس نوعی از پیاز بری است و طبیعت
ان گرم و خشک است و مسهل بود و خام خورند و پخته حار یابس
خورند **سفند و لیون** کمون بری است و گفته شود
سقن بپارسی سیلان گویند و ان عسل رطب
بود بعربی دبس گویند و گفته شد **سقولوفند**
ریون اسقولوفندریون خوانند و گفته شد در الف
صفت ان اما منفعت وی انجا گفته شود و بیونانی
اسغلینس گویند و سغلینون خوانند و اینون
نیز گویند و قطاریغا هم خوانند و مولف گوید
بشیرازی زنگی دارو خوانند و نباتی صحری بود مشابه
به گزبره البیر و طبیعت ان گرمست در اول و خشکست حار یابس
در دوم و گویند معتدل نیست در گرمی و خشکی و وی
لطیف و محلل بود و عظیم جهت سپرز نافع بود
چون بسرکه بپزند یا بسکنجبین و چهل روز بیاپی بیا
شامند و فواق و برقان را سود دهد چون سحق
کنند و با شراب بیاشامند و تقطیر البول را نیز
سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و دیسقوریدوس گوید
نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع
را نافع بود و فولس گوید ملابه سپرز و غلظ
ان سودمند بود و با روغن بنفشه سعوط کردن
فالج و لقوه و سکته نافع بود و گویند چون از خود
بیاویزند منع ابستنی کند و اگر با سپرز استه بود

نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی
مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
و بدل ان در وزن ان کما دریوس است و گویند بوزن
ان بوست بیخ کبر و نیم وزن ان تخم کرفس **سقمونیا**
محموده گویند و ان عصاره گیا هیست از یتوعات حار یابس
که برگ ان بلبلاب ماند و درازی نبات وی سه گز یا
چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی
سفید بود و بهترین ان بود که صافی و سبک و متخلخل
بود و لون ابریشم بود و چون در دست بمالند
خرد شود و سفید بود و در اب زود حل شود و چون
حل شود مانند شیر بود ان انطاکی بود و انچه سیاه
بود یا زرد که سخت بود و بسر انگشت خرد نشود
ان نوع بد بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید
که استعمال کنند و مولف گوید مشوی کردن وی
چنانست که در کیسه کتان کنند و به یا سیب خالی
کنند و در میان ان نهند و سر ان باز جای نهند و
بچوبکی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری
که اتش امده بود نهند و رها کنند تا پخته شود
بعد از ان بیرون اورند و در سایه خشک کنند و
بعد از ان استعمال کنند و طبیعت ان گرم و خشک
بود در سیوم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده
از بهیوسه بود برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و محلل خراجات بود چون با عسل بران
طلا کنند و جهت درد سر کهن شده با سرکه و روغن
طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی

از وی از تسوجی تا دو دانگ بود بر حسب مزاج و هوا
و باد و یه از تسوجی تا دانگی بود و برکندکی عقرب طلا
کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود با حشا
و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی اورد
و اشتها طعام ببرد و مصلح وی ان بود که با کثیرا و انیسون
و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج
کنند بوزن ان و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار
وان یک درم بود اول امساک نکند بعد از ان کرب
و غثیان اورد و عرق سرد و اسهال با خلاط اورد
و باشد که بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو
درم از وی کشنده بود و شریف گوید یک جزو از
وی با دو جزو ترید با شیر تازه بیاشامند بنا شتا
کرم بزرگ و خرد بیرون اورد و مجربست اصل
نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با ارد
جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت
بیخ وی چون بپشم پارهٔ زن بخود برگیرد بچه بکشد
و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات
ببندند اینده بکدازاند و چون با سرکه بپزند و بر جرب
ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص
طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا
بسیار خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب
سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب
منهاج گوید گویند بدل وی خروع بود و گویند
سه وزن ان و مولف گوید هیچ ادویهٔ عمل وی
نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا چند انکه امتحان

سقمونیا بجوید در سفید
در خرد با شفتالو شیر تازه
بکشند کرم را بزرگ و کوچک
با عسل بیامیزد
مجرب است

کنند و قوة

کنند و قوة سقمونیا تا سی سال باقی بود سقاقل
اشقاقل است و گفته شد سیر دشتی ثوم برگ
بود و انرا اسقوردیون گویند و گفته شد و
سقردیون نیز گویند و گفته شود و طبیعت
ان گرم و خشک بود در چهارم ملطف و مفتح بود
جرا حتهای عظیم خبیث با صلاح اورد و فسخ
عضله را نیکو بود و باقی منفعت ان در ثبین
گفته شود سقنقور ورل ماهی است و سقنقس
نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و ان
چنان است که نهنگ بر لب رود نیل خایه می
نهد و بچه بر می اورد هر چه در اب می افتد
نهنگ بود و انچه در ریگ می ماند سقنقور بود
و وی هم در اب و هم در خشک تواند زیست
و وی از ذروها ده نیز متولد شود و صاحب
جامع گوید گرفتن وی بیشتر در چهل زمستان
بود در شدت سرما از اب بیرون اید و روبه
بیابان نهد و صیادان در رسد و صید کند و
این قول خاصه صاحب جامع است و هم و
نقل از ابن جمیع می کند که سقنقر در رمل کنار
نیل یابند بیشتر در صعید در رمل و در اب
نیل می رود و بدان سبب ورل ماهی خوانند
و ورل از بهر ان خوانند که مانند ورل است
و ماهی از بهر ان خوانند که در اب می رود و
فرق میان سقنقر و ورل انست که سقنقور
در نیل و نزدیک ان بود و ورل در بیابانها و

حار یابس

حار رطب

سر ورل پهن بود وسر سقنقور باریک وکشیده
ورنگ ورل زردی بود که بسرخی وبنفشکی زند
وپوست وی خشن بود ورنگ سقنقور ابلق
بود از زرد وسیاه وسفید وپوست وی املس
بود ومحمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد کوید که
نر سقنقور دو قضیب داشته باشد وماده
ان دو فرج ومولف کوید یک سقنقور نر دیدم
که قضیب وی سرش دو شاخ بود اما بن ان
یک بود ونزد ان دو خصیه دارد مانند خصیه خروس
بمقدار ان بود وهم در موضع ان بود که از ان
خروس وماده وی بالای بلیست بیضه در رمل
دفن کند وبحرارة افتاب تمام شود وبچه بیرون
اید وغذای وی در اب ماهی بود ودر بیابان عضایات
وغیر ان وصاحب جامع کوید که از اهل صعید شنیدم
ودر بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور
صیاد در رسید وعضوی از ان صیاد کزید طلب
اب کند اکر اب یافت در اب رفت واکر نشاشید
ودر بول خود غلطید صیاد مرد در حال و
سقنقور سالم ماند واکر صیاد پیش از وی در
اب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور بر
قفا افتد ومرد در حال وصیاد سالم ماند واین
از خواص عجیبست واختیار وی واجود وی نر
بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم
هیجان ایشان وبهترین اعضاء وی ناف وکرد بر
کردان وکرده وبن دنب وبیه ان بود وکوشت که

برشانه

برشانه بود وهم نیک بود ونمک وی بهترین ان بود
که از موازی ناف بر کیرند که قوت ناف وکرده
وبیه با وی بود ونمک وی باید که سیاهی بود که
بسرخی مایل بود وبر هم جفیده بود واخر سفید
وریزان بود نمک مکرر بود وسقنقور چون تازه
بود کرم وتر بود در دوم وچون نمکسود کنند
وخشک کردد حرارة وی زیادة شود ورطوبت کمتر
وصاحب منهاج کوید کرم بود در دوم وخشک بود
در اول وموافق کسانی بود که مزاج ایشان
سرد وتر بود وکسانی که مزاج ایشان کرم وخشک
بود موافق نبود بلکه مضر بود واکر تنها مستعمل کنند
فعل وی اقوی بود از انکه در مرکبات مستعمل کنند
وشربتی از کوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود
بحسب مزاج کسی که مستعمل کند وسن وی وشهر وی
ووقت استعمال تا در کدام فصل بود واولی ان
بود که اکر تنها استعمال خواهد کرد مسحوق کند وبر
شراب کهن صافی یا بر ماء العسل ناپخته یا نقیع
زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ جوان نیم
برشت کند وبیاشامد وهمچنین نمک وی در اطعمه
باهی از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی
که استعمال می کند اکر بر سر زرده نیم برشت تخم کنند
تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن ان این شغل را
بغایت مفید بود وسقنقور سودمند بود جهة
مرضهای عصبانی سرد وکسی را که در مجامعت
ضعفی وتقصیری بود ومنی بیفزاید وقوة شهوة

بدهد خاصه بیه گرده وی و گویند چون یک درم
با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شود باه
بجنبانید برانگیزد که ساکن نشود مگر چون مرق
عدس یا عسل یا تخم کاهو با آب بیاشامند ساکن
گردد و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است
و مؤلف گوید در ادویه باهی چندانکه امتحان کرده
شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نمی رسد خاصه چون
با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز
می باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل
وی خصی الثعلب است با خردل و مؤلف گوید اولی
آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن آن
خصی الثعلب فربه و بوزن آن قضیب گاو خشک
چون سوده و نیم وزن آن تخم گزر کنند

سکر

بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد شکر ابلوج است
و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود و از طرف
هندوستان آورند و چینی و آنرا قند خام خوانند طبیعت
وی گرم است در آخر اول یا در اول دوم و تر است
در میانه اول و چون کهنه گردد میل بخشکی داشته
باشد و وی ملین بود نافع بود بمعده بجلایی که در وی
است و در جلا از دیگر عسل بود و شکر سلیمانی
تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در
وی بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد تلیین
در وی بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین وی کمتر
از تلیین عسل قصب بود و شکر مصلح ریاحی بود

که حادث

که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود
و مقوی معده و جگر بود و مفتح سده جگر و مقدار شربت
از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین بیا
شامند منع قولنج بکند و کهنه وی سودمند بود جهت
بلغمی که در معده بود والا تشنگی آورد وضوف درد ی
امیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی
رمان مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو یا
گوسفند بیاشامند احتباس بول را سود دهد
و مجربست در این زحمت و چون ده درم از وی گداخته
در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد
ناف و اندرون سود دهد و زنانی که زاینده باشند
پاک کرداند از مواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن
و ادمان آن کردن سرفه زایل کند و آواز بگشاید و نزله
را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند
و خشونت مثانه را زایل کند و موافق بود محرور و
مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده
بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام
کند و سودمند بود جهت جرب جفون چشم
چون به پاره شکر حک کنند تا خون آلود شود و اگر
احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در داروی چشم
کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی
بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت
لینتی داشته باشد و هیچ امعا از بسیار خوردن وی
حذر کند و گویند بدل وی آب آلو سیاه است و
و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن مویز

خراسانی **شکر العشر** صاحب منهاج گوید صمغیست
که از درخت عشر بیرون می اید در موضع گلوی
که خشک گردد و جمع میشود ازان شکر العشر خوانند
و بعضی گویند گویند طلیست که در درخت عشر می
افتد در خراسان و جمع میشود همچون ترنجبین بامی
افتد بر خاری مانند پارهٔ نمک و درون حلاوتی بود و
اندک عفوصتی و سفید بود و انچه حجازی بود میل بسیاهی
داشته باشد و مولف گوید بر خار مانند مگسی بزرگ
اشیانه می سازد و ان کرم در میان اشیانه باند و ان
کرم را بپارسی خزوک تبغال خوانند و اشیانه را بپارسی
تبغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحرارة معتدل
داشته باشد و نزدیک بمزاج شکر بود و وی لطیفتر
از او بود و دروی رطوبتی بود و طبع وی نرم دارد
و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند
و روشنی زیاده کند و شریف گوید سی روز متواتر
از وی بیاشامند هر روز ده درم با ب نیم گرم ربو
و دشخواری نفس را سودمند بود و مجربست
و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود
و معطش نبود مانند انواع شکر از بهر انکه حلاوة
وی اندکست و وی معده و جگر و گرده را و مثانه را نیکو
بود **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود حار یابس
و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی ان بود که بیرون
وی بسفیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیز بوی
بود و زود در اب حل شود و اصفهانی بهتر بود
و صاحب جامع گوید نیکوترین وی ان بود که صافی

بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه
وی متوسط بود میان رایحهٔ حلتیت و فقه و حریف
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم محلل
و ملطف بود فالج را نافع بود و مسهل مادهٔ بود که در
وركين باشد و قولنج را نافع بود چون بیاشامند
یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون
تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در
معده بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول
براند و بچه بکشد و مسهل اب زرد بود و نفخ تری
معده بکند و بر گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد
و چون سعوط کنند صرع را سود دهد و انچه اصفهانی
بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس
گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا
و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه
چون بگدازند بر خنازیر و صلابة مفاصل و سلعه
بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم
کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند
و گویند نقرسی که سبب ان از سردی بود سود دهد
و درد مفاصل بد سود دهد و سینه را پاک کرداند
بقوة و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و
عرق النسا که سبب ان از بلغم بود و درد پشت و بادهای
غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم
و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروها
بود که جهة دفع نزول اب استعمال کنند و چون
در سرکه بگدازاند و بر شعیره که بر مژه بر اید بمالند

زایل کند و شربتی از وی از یک درم تا یک مثقال بود
و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال
کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را سود دهد
و محروری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران و زهرهای کشنده نافع
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و
صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح ان
مصطکی و انیسون بود و بدل وی فته سفید بود
و گویند نیم وزن ان جاوشیر و گویند بدل ان مقل
و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یک ربع وزن
ان و صاحب منهاج اورده است که نوعی از فته مستعمل
می شود سکبینج **سک** اصلی وی صینی بود و ان
عصاره املج بود و نوع دیگر مرکب بود از عفص و بلج
مانند را مک ترکیب کنند و بهترین وی ان بود که بوی
وی نیکو و خوش بود طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم قابض و مقوی احشا منع قی بکند که از رطوبات
بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند و قوة اعضاء
اندرون بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و
درد مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع ترف
بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم
مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را صداع اورد
و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از
مازو و فاعزه و قلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و
سنبل الطیب و عسل و در مرکبات گفته شود
صفت ان **سکبنج** مجرلهاعیطوس است و غاغاطیس

هم کویند

هم گویند و گفته شد **سکی رغلا** و سقی رغلا نیز گویند
و معنی ان بسریانی کثیر الارجل بود و ان بسفایج است
و گفته شد **سکسنبویه** سنکسبویه است و سنجسبویه نیز
گویند و ان بزر سیسبان خوانند و حب العقد هم
گویند و گفته شد مکرر صفت ان **سلق** دو نوع است
یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است و انرا
اسود خوانند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند و
بهترین ان شیرین بود و طبیعت ان گرم و خشک است در
اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول
درو قوة بورقیة بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در
سیاه قبضی بود و در سفید جلا و تحلیلی و کلف و داء الثعلب
و حزاز و ثالیل را نافع بود و چون اب وی طلا کنند
و ورق وی بخته سوختگی اتش را نافع بود و برقوبا
با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر باب وی بجا لند
شپش بکشد و اگر اب وی در موم روغن کنند و بر ورم
نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب
طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری
و توابل و رعشه را سود دهد و قطع بلغم بکند و
اب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند
اگر سبب ان از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت
نافع بود و زایل کند و اورده اند که چون اب ورق
وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر
بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر اب
وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون اورد و
اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون درد

درم اب وی نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلطهای
غلیظ لزج بیرون اورد سلق جبلی سلق بریاست
وبیخ انرا حلیمو خوانند وان جلتاق است بپارسی
ازاد دارو خوانند و هلوت نیز گویند وطبیعت
ان گرم وتر بود وبر نقرس ومفاصل ضماد کردن حار رطب
عظیم نافع بود وجهت سرفه بلغمی با نبات سفوف
ساختن بغایت مجرب بود وبر عضوها که کوفته خورده
باشد ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود وصفت وی
درباب حا در حماض بری گفته شد سلق الما جار النهر است
وگفته شد سلق بری سلق جبلی است وان نوعی از
حماض است وگفته شد در حا سلت بپارسی جو
برهنه گویند وبیونانی طراغیس وان مانند گندم
بود نه پوست ودر صفت شعیر گفته شود سلیخه
قسا خوانند پوست درختی است که ان درخت را
سلیخه خوانند وسلخ سلیخه بدان سبب گویند وان حار یابس
انواعست نیکوترین وی ان است که سرخ رنگ بود
وستبر بود ودر طعم وی اندکی تلخی بود وعفوصتی
تمام وچون بشکنند مانند ریوندلعی بود ودر قصبه
وی دراز بود وسوراخ وی تنگ ومانند قرفه بپیچیده
بود واگر سیاه بود بد باشد واگر رقیق بود کسیلا
بود که بقلب سلیخه فروشند وصفت ان در کاف گفته
شود وگویند نوعی از سلیخه هست که ملحق بود
بدارچینی وان نیکو بود وطبیعت سلیخه گرم وخشک
است در درجه سیوم محلل ریاح غلیظ بود وتقوی
اعضا وحیض بسته بگشاید وبول براند واگر با داروهای

چشم خلط

چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند ودرد سینه و
پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاحی غلیظ
سودمند بود ومسهل نفث دم بود وشراب وی
جهت معده وجگر سودمند وچون دود کنند
بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن
وبوی ان نیکو گرداند وچون با عسل بیامیزند وبر
رطوبتهای لبنی که در روی باشد بپیندایند زایل کند و
گزندگی افعی را نافع بود وچون بپاشند ومجموع ورمهای
گرم که عارض شود در اندرون دارد کرده را بغایت
سودمند وسده بگشاید وبچه زنده ومرده بیندازد
ومشیمه بیرون اورد ومقدار مستعمل از وی تا یک درم
بود وگویند مضر است با معا ومصلح وی کتیرا بود
ویحیی بن ماسویه گوید بدل ان نیم وزن ان دار
چینی بود سلیط زیت است وگفته شد سلجم
شلجم است وگفته شود سلخ الحیه پوست مار
بود ونیکوترین ان پوست مار نر بود که لون ان
سفید بود وارباب سیوس گوید سرد وخشک بود
وبغایت مجفف بود اگر بشراب بپزند ودر گوش
چکانند درد گوش را عظیم سودمند واگر بدان
مضمضه کنند درد دندان را نافع بود ودر داروهای
چشم خلط کردن سودمند خاصه چون خشک
کنند وسحق کنند بعسل یا بشراب ودر چشم
کشند تیزی چشم زیاده کند واگر در سرکه بپزند و
بدل ان مضمضه کنند درد دندانرا عظیم سودمند
واگر با ورق کبر بپزند وبدان مضمضه کنند همین عمل

کنند واگر بسوزانند و برداء الثعلب لطوخ کنند موی
بروید واگر مقدار یک درم از وی با آب خرما بسرشند
و بمالند و بخورند ثالیل را زایل کند واگر مقدار یک درم
پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و در شیب آتش
دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهد
خواه ظاهری وخواه باطنی بغایت غایت سود دهد
واگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع
بود جهة لبان و مقعد و چون در آتش بخور
کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن
حامله بندند آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده باشد
هر کدام که باشد ببندد از دو بچه بست و چون در زیت
بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از
سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روانه بود
سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در
آفتاب گرم بیاویزند سودمند بود جهة غلظ اجفان
و رمص و ریحها که در جفون پیدا شود کحل کردن
سلوی سمانی است و گفته شود سلقور جری
خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت آن
هم در این باب در صفت سمک گفته شود سلحفاة
بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاک پشت خون
سنگ پشت دریایی چون بیاشامند بشاب و جنطیه
خرگوش و کمون سودمند بود جهة گزندگی جانوران
و کسی که صفدع آجامی خورده باشد و هر نوع که خورده
باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند
نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهة

ریشهای بد که عارض شود در دهان کودکان که انرا
قلاع خوانند زایل کند و بیضه وی سرفه بچگان را
نافع بود و سنگ پشت دریایی را اگر بسوزانند
تا سفید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر جیبهای
طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن
پاک کند و گوشت برویاند و دیگر عود نکند و مجموع
ریشها و سوختگی آتش زایل کند و شریف گوید
سنگ پشت سه نوع است بحری و نهری و بری و
چون سنگ پشت بحری را بکشند و هرچه در شکم
وی بود بیرون اورند و بر آب بورند و خاکستر
آن با اندک فلفل بیامیزند و با عسل بسرشند و
معلول را بامداد و شبانگاه مقدار ملعقه ا بدهند
و ملعقه از معجون چهار مثقال باشد و از ادویه
دو درم و نیم سودمند بود ربو و لهث را و
چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل
بسرشند و مانند فلفل حبها سازند و مصروع از آن
هر روز بیاشامد و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود
و چون خون سنگ پشت در دست و پای بمالند
درد مفاصل و نقرس را سود دهد خاصه چون
بیاف بمالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز
بمالند سود دهد و گوشت وی چون بخورند
همین عمل کند و خون وی صاحب تشنج چون
بیاشامد همین عمل کند و چون با چند بیدستر حقنه
کنند تشنج را بغایت کمال مفید بود و چون
سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن

باسفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها
شفا بخشد و زایل کند و گویند چون سوخته وی
بر دیگی که جوشان بود نهند از جوش ساکن
شود و گویند چون بیاویزند بر سر مصروع صرع وی
ساکن شود و صاحب فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ
بسیار اید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و واژگونه
بزمین بدارند و دستها و پایهای وی بر هوا کنند
و همچنان رها کنند دیگر تگرگ در ان موضع نبارد
و ابن زهر گوید زهرهٔ وی چون خشک کنند و بعد
که دود ندیده باشد سحق کنند و در چشم کشند سود
مند بود جهة نزول اب و ماسرجویه گوید سودمند
بود جهة سفیدی چشم و نزول اب و گویند چون بپزند
باب و کودکانی را که فتق بود در ان اب نشینند
سود دهد **سلاانبوت** درختیست که بالای وی از
زمین مقدار سه گز برامده بود و گلی سرخ دارد و بعد
از ان بار دانه کند بمقدار کشنیزی و ان نبات با حب
وی جهة گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود
دهد و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونة
پاک کند و آواز را نیکو بود **سلاحه** بول بز کوهی
است که بهنگام هیج بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه
شده باشد مانند قیر بود تنک و در ادویه استعمال
کنند که جذام را سود دهد **سلمه** شوکه قبطیه
است و گفته شود **سماق** تتم خوانند و طعم گویند
و عرب بسماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی
تازه سرخ بود و طبیعت ان سرد بود در دوم و گویند

بلحبابی

دراول

دراول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود
و منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خود
بیاویزند همین عمل کند و قوة ورق وی قابض بود
مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند
و بدان حقنه کردن قرحهٔ امعا را سود دهد و خوردن
و در ان نشستن و اگر در گوش چکانند چرک که از گوش
روانه بود باز بندد و ورق خشک وی چون باب
بپزند تا بقوام عسل اید مانند حضض بود در عمل
و فعل و ثمر وی اگر همچنین کنند همین سبیل بود
و موافق بود چون در طعام اندازند جهة کسی که
اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون
باب ضماد کنند منع حمره و ورم از قحف سر بکند و
چون با عسل بیامیزند خشونة اجفان را نافع بود
و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را
زایل کند چون با تخم حب بلوط سحق کرده بر
بواسیر نهند و نقیع قشر وی چون بپزند تا غلیظ شود
فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون
بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون
بپزند و اب وی بر روی ریزند تورم نکند و رازی گوید
چون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال
و نزف دم از رحم بکند و کثرة بول را نافع بود
و بعضی گویند اگر ببندد در صوفی رنگ سرخ
و بر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع
که بود ببندند قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید
اشتهای طعام باز دید کند بجو ضیقی که دارد و طبیعت

ببندد بعضو صنی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن
شده سود دهد چون بخورند یا بدان صبغ کنند و اگر
با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر
بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان
کنند شکم زیاده تر ببندد و چون در گلاب خوسانند
و از آن گلاب در چشم کنند سودمند بود در ابتدای
درد چشم که از گرمی بود با ماده و حدقه را قوة دهد
و سویق وی شکم ببندد و معده را سود دهد و هیجان
صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید اگر در
چشم کشند از تقتیع وی سلاق و سوزش چشم و خارش
آن زایل کند و اگر کسی که قی دایم کند و هیچ در معده
وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق و کمون
چون بکوبند چون بیش وی با آب سرد بیاشامند قی
باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی
بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و سحج را سود دهد
و ذوسنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم
و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر بپزند
ده درم در هفتاد درم آب تا قوة وی با آب دهد
بعد از آن خرقهٔ پاک در آن آب فرو برند و بر چشمی
که جرب بود و اکله و سلاق تکمید کنند تنها نافع بود
و مجرب و چون بکیرند تنها با آب سرد قطع سیلان
خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجدور
چکانند چون سحج شده باشد ایمن باشند از آنکه
آبله در چشم وی برآید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه
کنند قلاع را زایل کند و ورق وی همچنین چون

ضماد کند

ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد و چون
ورق وی بپزند و عصارهٔ وی بگیرند چنانچه غلیظ بود
قوة اعضا بدهد و در منع ماده از جستنها بغایت کامل
سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و
طلا کنند بر ریشهای بلید مرجه بود خشک گرداند
و چون ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند
بود سلس البول که سبب آن استرخا بود و
سماق مضر بود بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی
بود سمسق و در اخر آن الفار گفته شد صفت آن
سمین چنین گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان
مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم براند
و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذای بد بود
بلغمی سطفی طعام بود و زود مستحیل شود به خانی و مراری
اولی آن بود که اندک خورند تعبیر را انکه لذتی بدهد
و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و دراسن مخلل
سمسم بپارسی کنجید گویند بهترین وی آن بود که تازه
و بزرگ حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن
وی و طبیعت وی گرم است در میان درجه اول و ترست
در اخر آن و گویند در دوم ملین بود و محلل خون
بسته بود و اثر کبودی که از ضربی حادث شود
و نافع بود جهة شقاق لبها و خشونتی که در بدن
باشد و پی اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و
بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد
و تقتیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر
کرده بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد

چون هضم شود در معده غذایی آورد نیکو و حسا و لعوق
وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خون
که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی
مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده عارض شود
از خلطی تیز یا از شرب شراب داروهای گرم و وی منی
بیفزاید و باه را زیاده کند و گزندگی مار را سود دهد
و اگر با بزر کتان بخورند قوت باه بیفزاید بغایت و مقدار
ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و بوی دهان
بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و
مولد خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم بود و اولی آن
بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و با عسل
بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تلیین خاصه
بزر کتان بود و اگر وی همچنین خام بخورند و قدری
شیر بر سر آن بپاشند زود بگذرد و اگر بطبیخ
ورق وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند
سمور بیون سمونیون نیز گویند و آن کرفس
بری است و گفته شود صفت انواع کرفس در کاف
سمقسمون سمسق است و گفته شد **سمسم بری**
جلهنگ است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته
شد **سمنه** در حا گفته شد صفت حبان **سم الحمار**
دفلی است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق تراب
الهالک خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند
و آن شک است و گفته شود **سم السمک** ماهیزهج
است و گفته شود **سمن** بپارسی روغن گاو و
گوسفند خوانند و فعل وی مانند زبد بود و در

حادوطر

انضاج

انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی
گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد
و صفوازی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و رها نکند
که بدل رسد و رازی گوید شخصی در بادیه افعی وی را بگزید
و روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید
و روغن چندانکه کهن تر گردد حرارت وی زیاده گردد
و قوت جلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج
و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهاء نیکو و میانه
بود نه مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه
ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان و زنان و سینه
را نرم گرداند و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه
با شکر و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و وی
تریاق زهرهایی بود که خورده باشند و شریف
چون با آب خاکستر حقنه کنند تزحر و قرحه
امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد کنند
بر قرحه و خشک ریش زایل کند و اگر بر پنبه نهند
و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سر آن باز
هم نیاید منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ
گرداند و چون حنا بر روغن کهن بسرشند و بر جرب
کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی
مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال
و این مجربست و چون بغ وجا بر کیر بندد ریش رحم
را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود
دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شصت
درم آب انار ذوسنطاریا را نافع بود بغایت و

چون بر چشم طلا کنند صلابت ان زایل کند و چون
با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجفان که جرب داشته
باشد سودمند بود و چون در چشم کشند با اب
عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم
ان و درد گوشها را سودمند بود و چون با شتا
لعق کنند سرفه خشک را تر گرداند و نافع بود و
اولی ان بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد
اجتناب نماید از وی و چون روغن بر روی
طلا کنند هفت شب و بر ان خسبد روی را پاک گرداند
و حسن وی زیاده کند و جلایی تمام بدهد و زبد بیض
همین عمل کند در طلاء روی **سمیقون** سمنه است
و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند انرا سمنه
خوانند **سمن** و ثنی خوانند و ان ورد الابیض
است بپارسی گل سفید گویند و در صفت ورد
گفته شود **سماروغ** فطر است و گفته شود **سمک**
بپارسی ماهی خوانند و بعضی بقیاس بعضی گرم
بود همچو کوسج و مارماهی و مارماهی منی بیفزاید و
بیه گرده نیز و نیکوترین ماهی صخوری بود که
پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود
و متوسط بود در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری
و سهوکه نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین
انواع ان شبوط بود و هازب بس بستی و شبوط
در فرات و در دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین
جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود یا
رمل و ابهای شیرین و اگر بحری بود افضل ان

بود که در لجه بود و افضل انچه خورند جهت ترطیب
با سفیدباج بعد از ان مشوی بر طبق و انچه با اتش
بریان کرده باشند سبکتر بود بر معده از انچه در روغن
بریان کنند و انچه در ارد ملوث کرده باشند و بروغن
بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار اورد و دیر از
معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم
باه را زیاده کند خاصه هازب و بدنی را که عرق کند
فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی که
خورده باشند و گزندگی نیز و چون دوام کنند بدان
گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه سود دهد و جری
که انرا سلور خوانند و ان در نیل مصر بود و وی را
فلوس و ریش نبود و طویل و املس بود و سر
وی بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود
مانند خرطوم و دیسقوریدوس وی را سلورس
خوانده است و وی فربه بود و تن و در گوشت وی
رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند
و برومی وی را اسوراس خوانند و چون تازه بود
غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا
اندک دهد و قصبه شش پاک کند و اواز صافی کند
و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از بیرون
برسلی انرا بیرون اورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود
وی چون در ان نشینند در اول علت قرحه امعا
موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن
اورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل
کند و اگر همچنانکه گفته شد ضماد کنند بر فضول

و زجاج از بدن بیرون اورد بقوة جاذبه و خوردن
وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه بخورند
غذایی فاسد بود و اگر ادمان خوردن ان کنند برص
اورد بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در وی
بود مگر انکه نمکسود کنند و سرکه خورند که بقوة
نمک قطع فضول وی بکند و پاک گرداند و انواع ماهی
مولد بلغم مایی باشند و مرخی اعصاب و موافق
نبود الا معده گرم و شبکوری اورد و مصلح ان
شاث بود یا عسل بسیار که عسل وی را گرم کند
و لطیف و زود بیرون اورد و جالینوس گوید
دشخوار هضم شود و دشخوار خون از وی متولد شود
و چون متولد شود ممتلو از لزوجات بود و بلغمی
غلیظ بد از وی حاصل شود و از ان بلغم مرضهای غلیظ
از وی متولد شود و ماهی که سرد شده باشد و در موضعی
عفناک نهاده باشد از خوردن وی همان عارض شود
که از خوردن قطر و ماهی اجف نمکسود بود و نیکوترین
ان بود که کهن نباشد و نیز دیگ بود که نمکسود
کرده باشند و اولی ان بود که اب بجوشانند و بعد
از ان در ان اندازند و بپزند و طبیعت ماهی سور گرم
و خشک بود سود وی نافع بود جهه ورم ملازه و شقاق
مقعد و سر ماهی شور که ان را اسماریس گویند چون
بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی عقرب
نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین
خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق
سیاه اورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه اورد و مصلح

وی ان

وی ان بود که سرکه و صعتر و گرو با معمول کرده باشند
و بعد از ان حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که
ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان
خوردن ان مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا کند
و اولی ان بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد
بروغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل
خرد کوفته بر ان افشانند و بخورد و بعد از ان زنجبیل
مربا و شراب صرف محکم و اب نخورد چندانکه تواند
و اگر اتفاق اب افتد تمد در معده پیدا کند و قی اورد
و نیکوتر ان بود که اب نخورد الا مگر روزی عزم قی کردن
داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از ان
داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون اید و
الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار و ان
سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورد بلغم را بزداید
و تغییر در مزاج ان پیدا کند و سرکه نیز موافق بود
در اصلاح ان و سمک مملوح ممقود نیکوترین ان
بود که تر و فربه بود و نمکسود کنند و در سرکه
نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت ان
سرد و خشک بود اشتها غذا بیاورد و تشنگی کمتر
از نمکسود و از تازه بریان کرده وی مضر بود
بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج
مربا بود و سمک مسلبح نیکوتر ان بود که بهازیا
بود و ان آشی سرکه است و اولی ان بود که
بجوشانند با شراب و کرفس و زعفران بعد

ازان ماهی را شرحه کنند و دران اندازند و بنهند
چندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید که
بعد ازانکه صید کرده باشند زمانی رها کنند
چندانکه متغیر شود و تباه کردد و طبیعت ان
سرد بود و معتدل بود در رطوبة جکر کرم را
نافع بود و بی قاندا و تبهاء صفراوی و باصره را مضر
بود و مصلح وی فالوذج بود سمیکة صیدا و در
شام بسمیکة الله خوانند شریف کوید وی
در چشمة بود نزدیک بمدینة صیدا از زمین شام
و وی مانند وزلی کوچک بود و ویرا در زمان بهار
صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کرد الا
در بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیاری
حرکة ایشان و نیکوترین نر بود و مادام که زنده
باشد فرق نتوان کرد نر و ماده و چون مرد و خشک
شد علامات وی پنهان شد و چون صید کردند
نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند
نیم درم از وی سحق کنند و برسر شراب سفید کنند
و بیاشامند و اکر در طعام کنند شاید و بجنبند
شهوة مجامعت برانکیزد و نعوظ بزودی
اورد و بعضی کویند فرق میان نر و ماده ان
بود که نران سر کوچک و بدن دراز بود و ابن
جمیع کوید در کتاب ارشاد نیکوتر ان بود که بعد
از منتصف شهر شباط صید کنند و نران مهیج
باه بود مردانرا و ماده ان مهیج باه بود زنانرا و بیست
بیضه نیم برشت کنند و بخورند سمانی شریف کوید

مرغیست

مرغیست که از دریا خیزد و ویرا قتیل الرعد خوانند
بدان سبب که چون اواز رعد بشنود بمیرد زهرهٔ
ویرا چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون
وی چون در کوش چکانند درد کوش را زایل کند
و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را
نرم کرداند و کویند این خاصیت در دل وی است
و بس و ابن زهر کوید سرکین وی مطلق سرکین
کنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک
و مرغ بود و وی بجواغرغ کوچک نزدیک بود
و لطیفتر از وی و میل بکرمی داشته باشد و کیموس
نیکو دهد و خوش طعم بود نافع بود جهة تن
درستان و ناقهان و کوشت وی سنک بریزاند و
بول براند و صاحب منهاج کوید نیکوتر ان بود
که مخالف وی تر بود و طبیعت وی کرم و خشک
بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس کوید
خوردن کوشت وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند
چون خریق خورده باشد بلکه در جوهر وی این قوة
هست و ظن ان بود که خریق خورده بود بمشاکلتی
که میان ایشان است و مصلح وی ان بود که بسرکه و
کشنیز بپزند و بتازی ویرا اروهی خوانند سمور
جانوریست که در ترکستان بسیار بود و بکرم و خشک
باشد و سخونة وی زیاده از همه حیوان سبعی بود و
پوست وی زود تغیر پذیرد از بهر انکه دباغة
وی نه چنان که همه پوستها بود و صاحب منهاج کوید
وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند سخن و مجفف بود

وپوشیدن وی بیران وسرد مزاجانرا سود دهد
وغیر وی گویند پوشیدن سمور سینه وگرده رانیکو
بود سنا نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی
بطریقه برگ مورد بود طبیعت وی گرم وخشک
بود در اول مسهل مره صفرا ومره سودا وبلغم
بود وغوص در مفاصل کند تا عمق بدن ونقرس
وعرق النسا ودرد مفاصل که حادث شود از
اخلاط مره صفرا وبلغم سودمند بود وشربتی از
وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود واگر
کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید ودیسقوریدوس
گوید سودمند بود وهیجان سودا را ومسهل بود
مسهلی محکم وقوة بدن بدهد واسحق بن حنین گوید
از قول بولس که وی سودمند بود جهة وسواس
سوداوی وشقاق که در دستها پیدا شود وتشنج عضله
را نافع بود وداء الثعلب وداء الحیة وشبش که در بدن
پیدا شود وصداع کهن را نافع بود وجرب وحکه
وبثرها وصرع را سودمند بود وشریف گوید چون
زیت انفاق بپزند واز آن بیاشامند درد پشت وورکین
را سود دهد وخلط خام بیرون آورد وگویند
مصلح وی بنفشه است واسحق گوید مضرست
بمثانه ومصلح وی هلیله زرد بود ودر مطبوخ صالح
تر بود که مدقوق وورق وی چون با حنا بیامیزند
موی را سیاه کند وورق وی مستعمل کنند سنبل صاحب
جامع گوید سه نوعست هندی ورومی وجبلی وسنبل
الطیب هندی بود وسنبل العصافیر نیز گویند

ورومی را ناردین اقلیطی گویند ودر نون گفته
شود ونیکوترین آن سوری بود تازه سبک خوش
بوی چون سعد واشقر بود وخوشه وی
کوچک بود ومجفف زبان بود وبوی خوش
وی در دهان درنگ کند چون بخایند وان
از کوهی خیزد که از آن طرف سوریا است
واز طرف دیگر هند واجود هندی بود آن را
غنغیطس گویند واین اسم مشتق از اسم
نهری بحری است که بجانب کوه غنغیطس
میرود وبتر دیگر آن رویه ووی در قوة ضعیف
تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع
رستن وی است وخوشه وی درازتر و
بزرگتر بود وجالینوس گوید سنبل الطیب
گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند
در سیوم ووی مفتح ومحلل بود واولی آن بود
که چون مستعمل خواهند کرد دریغ وی مانند گل
چینی بود آن خاک وی بگیرند وآن خاک جهة
دست شستن نیکو بود وخوشی بوی وبعد از آن
سنبل مستعمل کنند وذرور وی منع عرق بکند
ووی جگر را نافع بود وفم معده چون بیاشا
مند وچون از بیرون ضماد کنند ومحلل او
رام بود ومقوی دماغ واگر در کحلها کنند موی
مژه بروباند ونافع بود جهة خفقان وچون
باب سرد بیاشامند غثیان را ساکن گرداند
وبول براند وشکم ببندد وچون فرزجه از وی

بسازند و زن بخود برگیرد قطع نزف بکند و
رطوبات که روانه بود از ریشها خشک گرداند
و چون بپزند با آب و زن تکمید کند و در آن آب
نشیند ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل
کند و سینه و شش را پاک گرداند و یرقانرا نافع
بود و سده جگر و معده بگشاید و قوة مدد دهد
و سخن ایشان بود و سعه اعضا و لون را نیکو گرداند
و ضیق النفس زایل کند و استسقا لحمی را بغایت
سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز
دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و
مقوی فعل قوة ماسکه بود در بیرون بدن بجوع
و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش
کند و درد سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی
یک درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی
کتیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوش
بوی بود در وزن آن و گویند بدل وی ساذج بود
سنبل هندی صاحب منهاج گوید گویند بدرستی
که آن دارشیشعان است و خلافست سنبل هندی
سنبل الطیب است و گفته شد و دارشیشعان
نیز هم گفته شد در دال **سنبوت** کمون است
و گفته نشود **سنبل الکلب** صاحب جامع گوید
ثمر شجر درد ارا است که معروفست بالسنة
العصافیر و سهو کرده است در دار با رسما اسفیدار
گویند و بعضی شجرة البق و السنة العصافیر
ثمر درختیست که بپارسی ان را اهر خوانند و سنبل

الکلب

الکلب بپارسی است **سندروس** صمغی زرد
است مانند کهربا لیکن سست تر از وی
بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب
منهاج گوید گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی
بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که
گرم و خشک بود در اول صفرا ببندد و بواسیر را
سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم
از معده و امعا بکند و کرمها و حب القرع بکشد و
سودمند بود جهة سستی استرخاء عصب که
حادث شود از افراط برودت و رطوبت و امتلا
و اگر روغن وی در ناصور مالند خشک گرداند و
دخان وی همین عمل کند خاصه در جراحتها که در
اسفل بود و زنان را نافع بود و اگر خرد کرده بر
جراحت افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند
با روغن گل چندانک غلیظ شود و شقاق مزمن
که در گوشت دست و پای پدید آمده باشد بمالند
بغایت نافع بود و خفقان و وسواس و ربو را
از تری بود و سپرز و اسهال مزمن را عظیم نافع
بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و
بول براند و چون در چشم چکانند جلایی تمام
بدهد عجب و چون بیاشامند خون از
هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله
و زکام را بغایت سودمند بود و جهة درد
دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی نبود
در این و مانند کهربا بود در قوة و در ربودن

کاه و در وی قوتی بود که بدین ابغایت لاغر کند چون
محرورزا از وی قدری با سکنجبین بیاشامند سندو
سس سبع است و گفته شد سنجفر زنجفر است
وگفته شد سنباذج ارسطوطالیس گوید طبع حجر
وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن
وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلایی
تمام بود دندانها از چرک پاک کرده اند و جلایی
عجیب بدهد و چون باتش بسوزند و سحق کنند
و بر ریشها و تبرهای عفن که دراز کشیده باشد و
کهن شده بران کنند زایل کند و سود مند بود جهة
استخوانها و نقاشان در جلاء نگینها و خاتمها
مستعمل کنند سنجاب گرمی وی کمتر از سموم بود و
گویند بقیاس وی سرد و تر بود و پوشیدن
وی محرور مزاج را و جوانرا نیکو بود و کسی که
شرب دایم کند سندیان درخت بلوط است
نزدیک اهل شام بی خلاف سندیان الارض
فراسیون است و گفته شود سندهان عود
هندی است و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند
و بران ضماد کنند سنور فروی الجند هندی بود
گرم و خشک بود و بغایت مسخن بود و قایم مقام
فز و تغلب بود و شریف گوید چون ویرا
صحنان بسوزند در دیگی بگل گرفته تا همچو خاکستر
گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند ببرد مرغ
برشقاق که در میان انگشتان دست و پایها بود

زود

زود زایل کند و غافقی گوید گوشت وی گرم و تر
بود سودمند بود جهة درد بواسیر و مسخن
کرده بود و درد پشت را نافع بود سنکسبوید
سکسنبویه است و گفته شد سورنجان در مصر
علنه خوانند و در عراق لعبه بربری و بیونانی
فلجیقن خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی اقیمازون
گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون
سفید بود و در شکستن صلب بود و انچه سرخ و
سیاه بود بد باشد و حبیش بن الحسن گوید
طبیعت وی گرم است در اول درجه سیوم و خشک
است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک
است در سیوم و گویند سرد است در دوم و
در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی
که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و
خدر در بدن میکند و نافع بود جهة جراحتهاء
کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان
و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند
و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید ویرا خا
صیتی عجب است در بواسیر باطن چون سحق
کنند و نیم درم از وی بروغن گوسفند کهن
بسرشند و به پنبه پاره بخود برگیرند در مقعد
دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود
و درد مفاصل را لطوخ کردن با بعضی ابها
درد ساکن گرداند و منصوری گوید منی بیفزاید
و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیاده کند

وصاحب منهاج کوید خاصه با زنجبیل وفوتنج وکمون
ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند وشیخ
الرئیس کوید چون جهة مفاصل خورند اولی
ان بود که با کمون وفلفل بیامیزند وابن ابی صلت
کوید مسهل بلغم خام بود وسودمند بود جهة
درد مفاصل ونقرس وماده که در ایشان بود براند
وپاک کرداند وشربتی تام از وی یک مثقال بود با قند
واندکی زعفران وچون با ادویه بیامیزند نیم مثقال
تا یک درم شاید واسحق کوید مضر بود با ربیه ومعده
ضعیف را بد بود ومصلح وی کثیرا بود با قند
وزعفران وانجره سیاه وسرخ بود بغایت مضر بود
واکر با ادویه مسهل بیامیزند ادویه مسهل را
در معده ببندد وافتی عظیم پیدا کند وان هردو
نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست
وبدل سورنجان سفید بوزن ان تربد بود ودو دانک
وزن ان افیتمون وده یک ان خربق سفید وکویند
در درد مفاصل بدل ان بوزن ان ورق حنا بود
نیم وزن ان مقل الیهود وکویند بدل ان بوزیدان
است وتربد سوفطیون خصی الثعلب است
وکفته شد سوری نوعی از زاج است وکفته شد
سوسن متنک خوانند بپارسی مهک کویند وجا
لینوس کوید منفعت در بیخ وی است وعصاره
ان کفته شود در عین واصل ان کفته شد در الف
وطبیعت سوسن کرم وخشک است وکویند
معتدل است وکویند سرد است وصاحب منهاج

کوید درد

کوید درد جکر را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی
یک مثقال بود وکویند مضر بود بسپرز ومصلح
وی ورق کل سرخ بود وجهة بوی بغل وعرق ان
واز ان پای نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه
سوسن چهار نوع است یکی سفید وانرا ازاد خوانند
ویکی ازرق وانرا کبود خوانند ویکی صحرایی بود
وان الوان رنک بود از ازرق وزرد وانرا اسمانکونی
خوانند وبیخ ویرا ایرسا کویند ویکی زرد بود وانرا
خطایی خوانند وقد شاخ وی بغایت بلند بود و
سوسن بری بود وبستانی بود نیکوترین ان اسما
نکونی بود وطبیعت ان کرم است در اول ومعتدل
است در خشکی در وی تحلیل وتلطیفی بود وکویند
معتدل است وکویند سوسن سفید بستانی کرم و
خشک است در سیوم وکویند در اول وکویند معتدل
است وسوسن بری کرمی وخشکی وی زیاده بود
وجلایی دهد وکلف ونمش را سود دهد چون
رویرا بدان بشویند وپاک کرداند وحب ریش
شده وخشکریشا نند سود دهد وبستانی فاضلترین
ادویه بود که جهة سوختکی اب کرم استعمال کنند
ودر دسپرز وکزندکی جانوران را نافع بود خاصه
عقرب وبوییدن وی محلل فضلهای دماغ بود
وبیخ وی مسهل اب زرد بود چون باب وعسل
بیاشامند وشربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود
وبوییدن وی مضر بود بدرد سری که از کرمی بود
ومصلح وی کافور بود وشیخ الرئیس کوید سوسن

ازاد طبع وی نزدیکست بزعفران و حکم وی نزدیک
است بحکم ان لیکن درگرمی و خشکی کمتر ازان بود
و از ادویهای قلبی بود و تفریح دروی بود **سواد**
القضاة عفص است و گفته شود **سواد الهند**
نوعی از سلیخه است و از اسلیخه السودا خوانند
و از ادویه تریاق بود و صفت ان در سلیخه گفته شد
سولان شیخ الرئیس گوید دوایی رومی است گرم
و خشک بود تا چهارم و چون یک حبه ازوی با بسلق
سعوط کنند لقوه را نافع بود **سوار الهند** صاحب
جامع گوید گشت برگشت است و گفته شود **سودانات**
مرغیست که بپارسی دار بر گویند و بشیرازی دار تک
و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر
بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر انکه حشرات
میخورد و بویی بد دارد و وی بد بود خاصه چون لاغر
بود **سورج** نوعی از کف دریا است و در موضعها که
سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوة ماننده
نمک بود و مانند زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود
بسیار و ملطف و محلل بود **سویق الشعیر**
بپارسی پست جو گویند و نیکوتر ان بود که معتدل
بریان کرده باشند و نخاله وی اندک بود و وی سرد
تر از پست گندم بود و به بسیار شکم ببندد و چون
با ب انار ریز بسرشند یا سفوف کنند همچنان تری
معده را خشک گرداند و قی صفرا وی باز دارد و درد
سر را سود دهد و غثیان ساکن کند و قوة معده
بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده سازند یا قدری

شیرینی

شیرینی و غذای اطفال ازان کنند بدن ایشانرا
فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود
سویق الحنطه نیکوتر ان بود که معتدل بریان
کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
و گویند نرم است و چون تقیع کنند طبیعت وی
سرد گردد و چون بیاشامند حرارة بنشاند و ترطیب
حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود
و اولی ان بود که باب گرم بشویند و قند اضافه
وی کنند **سویق النبق** بپارسی پست کنار گویند
معده را سود دهد و شکم ببندد **سویق التفاح**
قی و غثیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوة
دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند **سویق القرع**
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از
گرمی بود **سویق الرمان** سرد و خشک بود مسکن
صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد
واشتها طعام باز دید کند **سویق الخرنوب والغبیرا**
طبیعت ببندد **سیسنبر** بپارسی سه سنبل گویند و نمام
نیز خوانند و نماما و نمام الملک و طبیعت ان گرم و
خشکست در سیوم و وی حشیشیست میان نعناع
و باذرنبویه و بویی تیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود
و هر دو لطیف و محلل باشند فواق و معشی را
نافع بود و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر
البول و سنگ گرده و مثانه را سود دهد و معشی
و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی
ضماد کنند درد سر را سودمند بود و بر گزندگی زنبور

ضماد کنند سود دهد وجون باشراب بیاشامند
فی وغثیان ساکن کند باقی منفعتها درباب نون
کفته شود وبدل وی درتحلیل وتلطیف باذروج
بود سیساب بلغة وادی قری خلال است و
کفته شد وکویند بلج است سیسارون صاحب
منهاج اورده است ورازی نیز درحاوی که جنین
کفته است که سیسارون خنثی شو نیز است و
دروی مرارت وقبضی بود طبیعت ان کرم وخشک
است دردوم ودروی تحلیلی بود وطبیخ بیخ وی
معده را سود دهد وبول براند وصاحب جامع
کوید که از سخن دیسقوریدوس وجالینوس روشن
میشود که سیسارون قلقاس است وهمو کوید روشن
نیست که جیست وجای بحث است سیسبان صاحب
منهاج کوید حب الفقد است وکفته شد سیا
صیا است وکفته شود سیبیا ماهی است معروف
درناحیة بیت المقدس وخزفی که دراندرون
وی بود انرا لسان البحر خوانند ودر بعضی ساحل
مغرب به قناطه خوانند وجون بپزند وحوصله
وی بخورند دشخوار هضم شود وشکم براند وجون
بسوزانند وسحق کنند بهق وکلف ونمش وجرب
زایل کند ودندانرا جلا دهد ولعابی سیاه که از وی
بیرون اید موی بر داء الثعلب بروباند ومانند مداد
سیاه بود واکر کتابت کنند بدان توانند کرد
سیف الغراب نوعی از سوس است وانرا
دلبوث خوانند وکفته شد سیسنبرون حرف الیاء

است وکفته شد سیکران بمعنی بنج است وکفته شد
سیکران الحوت ماهیزهرج است وکفته شد سیر
جرجیر الماء است وکرفس الما وقرة العین ونهق
نیز کویند ووی درابها ایستاده بود وعطریتی در وی
بود ومسخن ومحلل بود حیض وبول براند وسنک کرده
را نافع بود وبراند خواه جون بخته بود وخواه خام وذوسنطاریارا
نافع بود ومولف کوید درابهای روان نیز می باشد وباقی
منفعت درباب قاف در قرة العین کفته شود سیال
یاسمین است وکفته شود ان شاء الله تعالی بعده

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است ووی بپارسی الوکرده کویند وانرا
اجاص ابیض واصفر خوانند وشاهلوک کویند و
اسحق بن سلیمان کوید نیکوترین وی ان بود که زرد و
بغایت رسیده باشد واسهال وی کمتر از نوع سیاه بود
سبب غلظ وقلة رطوبة واجه نارسیده بود بد باشد
واجاص خشک کرده اشتها طعام ببرد محروری را نافع
بود نه پیران واکر بخورند درحال باید که مصطکی وکندر
قدری استعمال کنند تا ازمعده بکذراند که ان برمعده
اندود شود واسحق بن عمران کوید جون ترش بود سرد وخشک
بود وکرم مزاج را موافق بود وقطع قی بکند وساکن کرداند
وحکه ببرد واختیار وی ان بود که صادق الحموضة
بود والحه بخته بود نقیع وی در انواع سرفه نافع بود
همچنانکه سرکه در انواع ان مضر است واب وی حیض
براند وطبیخ خشک وی جون باقدری قند بیاشامند
نافع بود جهة تبهای صفراوی وشکم براند شاهنجیر

از تو ما درد اوست بیدون مشکل
ونقش او دل اسیدن مشکل
کل بخبن حسرت باشد از ...
ودیار تو از زو دیدن مشکل
العبد العاجز
محمد شیخ ... علوی

نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است بپارسی
انجیر وزیری گویند و در تا در صفت تین گفته شد
شاهتنج دیسقوریدوس گوید از بقیص خوانده است
وانرا بیونانی قاپنوس خوانند و معنی ان دخانی بود و
چنین در کتاب خود از بسقسا خوانده خوانده است
و وی کمون بری بود و بیا اکز برة الحمام خوانند و بقلة
الملک گوید بشیرازی شاتره گویند و نیکوتر وی
ان بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق
ان نیکوتر از قضبان ان بود و طبیعت ان معتدل
بود در حرارة و خشک بود در دوم و گویند سرد و
خشک است در سیوم و گویند سرد است در اول
خون را صافی کند و چون بیاشامند جرب و حکه را
بغایت سود دهد و بن دندان سخت کند و مقوی
معده بود و دابغ ان و سده جگر بگشاید و بول براند
و مرة محترقه و طبع نرم دارد و چون اب تر وی
همچنان خام بیاشامند خلطهاء سوخته و جرب
و حکه که سبب ان از خون عفن و صفرای سوخته
و بلغم عفن بود همه را نافع بود و این خاصیت در
اب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغداد
بود با قندیل نکه بجوشانند و شربتی از خشک وی
در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و
بیخته تنها از سه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی
بود از وی در فعل و اگر بوزن ان هلیله زرد اضافت
کنند شاید و اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی را ساکن
کنند و غثیان زایل کند که سبب ان بلغم بود و معده

وامعا را از فضول محتبس پاک کند و شریف گوید
اگر حشیش وی در اب خو بیسانند بعد از ان سر و
ریش بدان بشویند شپش بکشد و زایل کند و چون
بعصارهٔ وی حنا بسرشند و در حمام در اعضا بمالند
جرب و حکه زایل کند و چون باب طبیخ وی مضمضه
کنند بن دندان سخت کند و حرارة دهان و زبان
زایل کند و چون باب تازه وی تر هندی بمالند و
و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوة معده بدهد
و سدهٔ جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب
و حمیات کهن نیم وزن ان سنا مکی و چهار دانگ وزن
ان هلیله زرد بود و گویند مضر است بسپرز و مصلح
وی هلیله زرد بود **شاهبلوط** قسطل خوانند و
ان شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی کمتر
بود و نیکوترین ان بود که رسیده و تر بود و طبیعت
ان معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود
در اول و گویند در دوم و گویند در وی
اندکی حرارة بود و گویند گرم است در اول و
گویند سرد است در دوم غذا بیشتر از حبوب
دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود
و تزحر و اسهال که از رطوبات معده بود
سود دهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند
از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بجوشانند
در اب نفخ ان کمتر شود و طعم ان لذیذتر شود
و ابو جریح گوید فربهی اورد و گوید مجربست
در شهوة اما بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود

بود ادمی را وخوک را نافع بود ومصلح وی قند
بود وکویند بدل وی بلوط بود وکویند خرنوب
شاه جینی کویند عصاره گیاهی است جینی
وکویند بتحقیق حسا اقاقیا سحق می کنند وسبر که می
سرشتند و لوح می سازند طبیعت وی سرد بود
صداع سرد و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن
شاهسفرهم حبق کرمانی است ونیکوترین ان
سعتری بود وانرا شاهسفرهم کرمانی خوانند و
ریحان خوانند طبیعت ان گرم بود در اول وخشک
بود در دوم وکویند سرد است محلل فضلات دماغ
بود وچون آب سرد بروی ریزند وببویند بخور ری
مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و
سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از ریاح رمحللی گرداند
و فلاع را بغایت سود دهد ومقوی امعا بود وسینه
وششش را از بلغم لزج پاک کند اندر وبدا الفیل طلا
کردن نافع بود وچون باب سرد بر کشند وببویند
خواب اورد و کویند مصلح وی نیلوفر بود وماسرجویه
کوید سودمند بود جهت حرارة وسوختگی وصداع
وخواب اورد شاذنج بپارسی شاذنه کویند وبعرب
حجر الدم خوانند وان انواع است عدسی وجاورسی
و هندی نیکوترین ان عدسی بود دیگر جاورسی که
انرا اخشخاشی خوانند بعد از ان هندی وعدسی
باید که از عدسی بهتر بود وبغایت سرخ بود
چنانکه بسیاهی مایل بود ماننده گل بحری وچون
بشکنند اندرون ان سرخ بود و زرد شکن باشد

واجه کوچکتر بود وگرد تر وچون در اب بالند سرخی ان
زایل شود وسفید گردد وصلب بود ماننده سنگ ان
نوع بد بود وانرا شاذنه عقلی خوانند وشاذنه خشخاشی
سنگی سرخ است ونقطها بر ان وشاذنه هندی حجری
صلب است یک رنگ وشاذنه چون نشسته باشند
گرم است در اول وخشک است در دوم واچه نشسته
بود سرد است در اول درجه دوم وشستن وی
چنان کنند بستانند شاذنه خوب ونیکو و بغایت
سحق کنند وباب در کاسه چینی کنند واب از سر
وی بریزد در کاسه دیگر واچه با اب روانه شده باشد
نگاه دارد و دیگر بار باب سحق کنند و چندان مکرر کنند
که اچه شاذنه بود با اب روانه کنند وریگ ماند بعد از ان
ان ابها بنهد تا شاذنه در بن اب نشیند اب از وی
بریزد وشاذنه را خشک گردانند و در وی قبضی سخت
بود وتجفیفی وچون بر گوشت زیاده افشانند
بگدازاند وریشهای چشم را بغایت سود دهد
خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود وجهة خشونة
اجفان وورم گرم ان بغایت نافع بود هم با سفیده
تخم مرغ یا با بیا که حلبه در وی پخته باشند وچون
با شیر زنان خلط کنند در چشم واشک که روانه
بود وسوزش ان سود دهد چون طلا کنند وچون
با خمر بیاشامند عسر البول وسیلان طمث وخروج
منی را نافع بود ومنع گوشت زیاده بکند در ریشها و
خون را قطع کند و به بندد وصحت چشم نگاه دارد وچون
با اب انار بیاشامند نفث دم را نافع بود وچون

بر عضو ما اوف روغن گندم مالیدن
مناسب است وطریق روغن گندم
اینست که گندم را بر روی آهن پهن
تنک سازند و سنکی را داغ کرده
بر بالای گندم گذارند آنچه بر آن آید
روغن است و روغن بادام تلخ نکار این
مینداست

شیافه سازند وبا اقاقیا بیامیزند ودرچشم کشند
رنجهای چشم وجرب انرا نافع بود ووی مضر بود
بمعده واحشا ومصلح وی عصاره زرشک بود و
بدل وی نیم وزن ان روی سوخته بود وچهار دانگ ان
توتیا وشاپور گوید بدل وی حجر مغناطیس است
وگویند چون مغناطیس بسوزند شاذنج بود
در علل **شاهبانک وشابانج** وغابانک نیز گویند
وشابانک وهبانج هم گویند وان بنفشج الکلاب است
بعربی فسوه الکلاب گویند وصاحب جامع گوید
بربوف است وهمو گوید شجره ابراهیم کوجک
است وهم از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم
است واز قول صاحب حاوی گوید حب شبرم
بری است مولف گوید این همه اقوالها خلافست
انچه محقق است بنفشج الکلابست بشیرازی انرا
تش سگ خوانند وگرم وخشکست در دوم صرع
را سود دهد وقطع اب رفتن از دهان بکند
خاصه از دهان کودکان ومحلل ریاح شکم ایشان
بود ورحمها وقایم مقام مرزنجوش بود **شاطل**
وشاتل نیز خوانند وان دوایی هندی است
مانند گاه خشک وگویند عرق وقیست خشن برگره
مانند بسفایج وبعضی مانند باقلایی بود مولف
گوید قول اول صحیح است که ان مانند کاه خشک
بود واز هند وسند وترکستان نیز ارند بشیرازی
انرا روشنگ خوانند تمیمی گوید طبیعت وی گرم وخشک
بود در اخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود

وفالج ولقوه وداء الصرع وارتعاش ووتشنج مفاصل
وعلتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع بود
وگویند مسهل کیموسات محترقه بود وشربتی
از وی نیم درم بود باوزن ان نبات که باب گرم بیاشا
مند **شاب رومی** فلفل سفید است وگفته شود
شادانق شاهدانج است وشهدانج گویند
وگفته شود **شبرم** نباتیست که در بستانها روید
وکنار جویها وصحراها ومولف گوید بشیرازی وبل
گاو بنطلو ملمو گاو بنطنوسک گویند بدان سبب
که اگر گاو ویرا بخورد بمیرد وگوسفند هرچند
که بخورد هیچ مضرة بوی نرسد وبهترین وی سبک
بود که لون ساق ان بسرخی مایل بود وبدترین
انواع ان پارسی بود وصاحب منهاج گوید گرمست
در اول درجه دوم وخشکست در اخر سیوم و
حبیش بن الحسن گوید گرم است در درجه سیوم
وخشکست در اخر درجه دوم ووی ازجمله یتوعات
بود ولبن وی گرم وخشک بود در چهارم وصاحب
منهاج گوید لبن وی قلع دندان می کند ودر دو
باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند واصلاح
وی چنان کنند که بستانند شیر تازه وشبرم ناکوفته
صحیحان در ان خوابانند یک شبانروز یا دو رها کنند
ودر ان یک شبانروز دو نوبت یا سه نوبت شیر
تازه کنند که مصلح وی بود بعد از ان در سایه خشک
کنند وقدری ناکوفته بیامیزند با دوایهای مسهل که
ملایم وی بود مانند انیسون ورازیانه وکمون کرف

وتربد و هلیله پس اگر درین ادویها در بعضی قبض بود
بدرستی که بر خلاف حدة شبرم بود از بهر انک در
این ادویها مزاجهای صالح است در نفع طبایع و
ابدان خلاف انکه در شبرم است از بهر انکه ملطف
اند و حدة ویرا زایل کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب
ان ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند
با مقل و سکبینج و اشق و سرکین کرک حب سازند
واگر در معالجه اورام وسده و اب زرد و بلغم و سودا
مستعمل کنند چون از شیر بیرون اورند و خشک
کنند در اب کاشنی و اب رازیانه و اب عنب الثعلب
صافی کرده خوی بانند سه شبانروز بعد از ان
خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و
صبر و تربد و هلیله و بعد از ان دوایی نیکو بود
و لبن وی نشاید که قطعا بیاشامند البته که هیچ نیکی
در وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح
کرده وی که گفته شد از دانکی تا دو دانک بود بحسب
قوة و صاحب جامع گوید مابین چهار دانک تا دو دانک
بحسب قوة و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
دانکی بود فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم و مضر
بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفجر گرداند
و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجه وی بمسکه و
روغن گاو کنند و مولف گوید اگر لبن وی بر قوبا
تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان
کرده و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد
و بدل وی مازریون است **شبث** بشیرازی شود

گویند بهترین ان سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد
سخونة وی میان درجه دوم تا سیوم بود و جفافة
وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی منضج اخلاط سرد بود و مسکن
اوجاع و چون تر بود حرارة وی کمتر بود و رطوبتی
در وی بود انضاج وی سخت تر بود و چون خشک
بود تحلیل وی زیاده بود و شبث منضج ورمها بود
و اگر در زیت بپزند ان روغن محلل و مسکن وجع
بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب اورد و چون
شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر
ان ریشها که حادث شود در سفل و ذکر و ریشهای
کهن چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر
که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ
از شبث پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود و درد
سینه و شش را نافع بود و موافق امتلایی و مغص
را نافع بود و شیر براند و عصارهٔ وی درد گوش
سودای وی را سود دهد و رطوبتی که در وی بود
خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را
پاک گرداند و چون سحق کنند و با عسل بپزند
تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم اسان
براند و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود
لیکن منفجر بود و محروری را موافق نبود
اگر پخته بود و بخورند بعد از ان سکنجبین
ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ جملهٔ
وی درد گرده و مثانه چون از سده بود یا ریاح

غلیظ نافع بود وسنک مثانه بریزاند واد مان خوردن
وی مضعف جشم بود ومضر بود بمعده وکرده ومثانه
ومصلح وی لیمو بود وکویند مصلح وی عسل بود و
صاحب تقویم کوید مصلح وی دارجینی بود یا قرنفل
وبدل وی تخم وی است شب انواع است وانرا
زاج بلور خوانند از کوه قزو جکد وبفسرد مانند
یخ انجا از کوهها ی یمن خیزد و لون وی سفید بود
که بزردی مایل بود وقابض بود ودروی حموضة بود
نیکوترین انواع شب بود وانواع ان بیمانی مشهور
بود دیسقوریدوس کوید انواع شب بسیار است
اما انچه مستعمل است در معالجه طبی سه نوع است
مشقق ورطب ومدحرج مشقق یمانی بود وطبیعت
وی خشک بود در دوم بود جون باد ذدی سرکه بود نافع
جهة نزف دم از هر موضعی که بود وجون با سرکه
وعسل مضمضه کنند دندانی که متحرک بود محکم کرداند
وجون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند واکر با
عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد وسیلان
ماده که از کوش اید نافع بود وجون با ورق
انکو یا ماء العسل حرب ریش شده را موافق
بود وجون با اب بیامیزند جهة حکه وبرص
ناخن وداخس وشقاق که از سرما بود سود
دهد وجون یک جزو ازوی با یک جزو نمک
بیامیزند سودمند بود جهة ریشهای بد که
منتشر شده باشد در اعضا وجون با اب زفت
بر سر مالند سبوسه زایل کند وجون باب بمالند

شبش

شبش بکشد وسوختکی اتش را سود دهد وبر
ورمهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود ودر شیب
بغل مالیدن کند بغل زایل کند وجون اندک
ازوی به پشم پاره بغم رحم نهند پیش از جماع
نیکو بود جهة قطع خون ومنع ابستنی ونجه
بیرون اورد وجهة ورم لثه ولهاة ونغانغ وفم
ووجع اذنین ووجع قرحها وانثیین بغایت
نافع بود ورازی کوید در خواص وی که جون در اب
تیره اندازند راوق وصافی کند در اندک زمان
زود وکویند که جون شب در شیب جامه خواب
کسی نهند که در خواب بانک وفریاد کند نکند و
خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود و
سرفه سخت پیدا کند وباشد که بسل انجامد
ومداوای وی بشیر تازه وقند ومسکه کنند
وبدل وی نمک تلخ بود ونمک سیاه بوزن ان
شب الاساکفه وشب العصفر الب القلی است
ودر قاف کفته شود شبطباط عصی الراعی است
وکفته شود شبوقه خان بزرکست وکفته شد
شبوط نوعی از ماهی است ودر دجله بغداد
وفرات بسیار بود وزهره وی در دارو های
جشم استعمال کنند ومنفعت وی در باب سین
در صفت سمک کفته شد شباب درخت ماهودانه
است وکفته شود شجره حزنه ازاد درخت است
وکفته شد شجره الله ابهل هندی است بپارسی
دیودار خوانند وکویند صنوبر هندی است

و در دال کفته شد شجرة البق در دار است وکفته
شد شجره الکله شجرة الله است وکفته شد شجرة
الحیات درخت سرو است وکفته شود در سبن
واین اسم بدان سبب نهاده اند که جایکاه مار است
شجره بارده لبلاب است وکفته شود شجره رستم
زراوند طویل است وکفته شد شجره موشی علبق
الکلب است وکفته شود شجرة التنین لعف
الکبیر است وکفته شود شجرة الخطاطیف عروق
الصفر است وکفته شود شجرة الطحال صریمة الجدی
است وان نباتیست که بر هر درختی که نزدیک ان
بود بپیچد شود وان نوعی از فاشرا است وکفته
شود شجرة الضفادع کسنج است وکفته شود شجرة
الدم شنجار است وکفته شود شجرة ابراهیم غافقی
کوید بنجنکشت است و بعضی کویند شاهبانج است
و صاحب فلاح کوید درخت بدم است که ان مغیلان
است شجرة الکف اصابع الصفر است وکفته شد
شجرة البهق قنابری است وکفته شود شجرة ابی ملک
در دمشق صابون القاق خوانند وان نباتیست
که در موضعهای نمناک روید و درمیان نهرها و
در جامه پاک کردن بیخ ان مانند صابون است
و مولف کوید ان نوعی از کلیم شوی است و صفت
کلیم شوی در باب الف در اصل العرطینثا کفته شد
وبیخ ان مسهل مره سودا بود اسهالی برفق سود
مند بود جهة مجموع زحمتها حتی الجذام شجرة
الدب درخت زعرور است وباقی اقوالها دیکر که

کفته اند

کفته اند خلافست شجرة الدبق درخت سبستان
است شجرة التیس طراغیون است وکفته شود
شجرة البراغیث طباق است وکفته شود شجرة
مریم صاحب جامع اقوال مخالف یکدیکر بسیار
اورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق
کفته که ان بخور مریم است وان سه نوع بود یک نوع
برکی دهد و دو نوع بری دهد وبیخ ان عرطینثا
است و کفته شد صفت ان در بخور مریم شجره الغار
دهمست است وطبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم
ومنفعت ان در غار کفته شود شجرور صاحب منهاج
کوید بهترین وی کوچک بود وکوشت وی کرم وخشک
بود و دشخوار هضم شود بصلبی که دارد و غذایی بد
بود و خونی کرم و خشک از وی متولد شود و روغن
بسیار مضرة وی کمتر کند و صاحب جامع از قول رازی
کوید کوشت وی تر بود وکیموس وی محمود بود و زود
هضم شود و نزد اطبا روحانی کوید بدرستی که
فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود و بپارسی
ویرا دراج خوانند واز مرغان خوش اواز بود
شحم نیکوترین بیه ان بود که از حیوان فربه
مستکمل کیرند وطبیعت ان کرم وتر بود و مختلف بود
بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبة وی کمتر
از سمین بود از بهر انکه چون بکدازند زود تر از وی
بسته شود و کویند خشک سود مند بود جهة
خشونة حلق لیکن مرخی و مغثی و مدهن بود
و دفع مضرت وی بلیمو ینک و زنجبیل ورا سن

محلل کنند **شحم البط** گرمتر از پیه مرغ و بغایت
لطیف بود چون بوم روغن سازند و بر روی بمالند
روی را پاک کند و جلا دهد **شحم الدجاج** گرمی وی کمتر
از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ
خشونت زبان و درد رحم را نافع بود **شحم الاوز**
داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع
بود **شحم الارض** صاحب منهاج گوید قطن است
و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است و
مولف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند و ان
گفته شد **شحم الفیل** گرم بود چون در ضود بمالند گزندگان
بگریزند **شحم الابل** بغایت گرم بود تشنج را سود دهد
و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند **شحم الاسد**
گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی
زیاده بود و بقوة تر بود جهة تحلیل اورام غلیظ
صلب **شحم الحمار** نافع بود جهة اثر هایی که در
پوست بود و سوختگی اتش **شحم الحمار الوحشی**
با روغن قسط در دبشت را سود دهد که از باد بود
شحم المعز قابض ترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل
در وی زیاده بود نافع بود جهه لذع معا و ریش
ان و شحم عنز بقوة تر بود از شحم خنزیر از بهر
انکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معا
و قرحه را نافع بود و کسی که دراریح خورده باشد
بغایت نافع بود **شحم الخنزیر** نیکوترین ان بود
که از خنزیر نوجوان گیرند و رطوبت وی زیاده از
مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود لیکن

تلیین

تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی ان
کمتر از گرمی شحم بز و میش بود نافع بود جهة ورمها
و قرحه امعا ساکن گرداند و نافع بود جهة گزند گی
جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود دوا ولی
ان بود که عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی بود
در این دختها وی حرام بود و گویند بدل وی شحم
الکلب اما بود **شحم البقر** گرم و خشک تر از پیه میش
و بز بود و متوسط بود میان پیه سیر و بر و بدل
وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از
شحم بقر بود **شحم الدب** لطیف بود داء الثعلب را سود
دهد و شقاق که از سرما بود نافع بود و جهت خلع
و وثی و تعقد مزمن و برص سودمند بود و شریف
گوید پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با
مجعد ان زیت بیامیزند بعد از ان براب و طلا کنند
موی بسیار بروید و چون بنا صور مالند زایل کند
و اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل متعقد طلا
کنند سودمند بود و چون در افتاب در عصب
غلیظ مالند مانند نی نرم تا اعضا و برا بخور د اعصاب
لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم
الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند
موی بروید و چون در چشم کشند بعد از انکه موی زیاده
بر کشیده باشند دیگر نروید و چون گداخته کنند و
در گوش مالند که زاینده باشد از همه افتها ایمن باشد
و ضرری عظیم بود و برا **شحم السمک البحری** تیزی چشم را
زیاده کند و نزول اب را سود دهد با عسل کشیدن

شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند
برانکه منع نزول اب می کند از چشم و علی بن عیسی
گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که بکنند
و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانکی از وی تا دو دانک
زهرهای گزندگیها را سود دهد و مضر بود بدل و منع
مضرت وی بصل الفار کند **شحم قاوندی** قاوند گویند
و در قاف گفته شود **شحم الثعلب** درد گوش را
ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و به پنبه
پاره در گوش نهند و درد دندان را سود دهد و
گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند زایل کند و اگر
طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوش خانه رها کنند
براغیث بر وجع شوند و برغوث بپارسی کیک خوانند
شحم التمساح جالینوس گوید که پیه وی چون بر گزندگی
وی نهند در ساعت درد زایل کند **شحم الحنظل** چون
از حنظل بیرون اورند بعد از سه ماه قوة وی ضعیف
شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **شحم**
المرج خطمی بری است و گفته شد **شخار و شخیره** قلی
است و گفته شود در قاف **شربث** فراسیون است
و گفته شود **شمری** شجره حنظل است و در صفت حنظل
گفته شد **شربین** درخت قطران است و از جنس
شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچک
تر بود و وی خارناک بود و ان دو نوع است دراز و
کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون ورق وی
بر که بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن

کند و ثم

کند و ثمر وی سرفه را سود مند بود و جگر را و تقطیر
البول را نافع بود و مشیمه را بیرون اورد و بول براند
با فلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و ثمر وی چون
با شراب بیاشامند کسی را که ارنب بحری خورده باشد
سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را
مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده
را بد بود و لذاع بود و درد سر اورد و بچه بیندازد و اصلاح
وی بعصاره لسان الحمل و جلاب کنند **ششقاقل**
اشقاقل است و گفته شد **ششندان** فاشرستین است
و گفته شود **ششتره** فواست و گفته شود **شطریه** نوعی
از سعتر است و ورق ان دراز بود و بستانی بود و تبریزیان
انرا مرزه خوانند و در صفت صعتر منفعت ان گفته
شود **شعور الصقالبه** زعفران است و گفته شد **شعر الجن**
و شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول
و لحیه الحمار و ساق الاسود و سانفه و صغایب الجن
و شعر الخنازیر و کزبره البیر این جمله اسم برسیاوشان
است و کرمانیان وی را کرسو خوانند و زنان شیراز
وی را کیسو پری خوانند **شعارير** قثاء صغیر است
و گفته شود **شعیر رومی** خندروس است و گفته
شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست بود و ان را سلت
خوانند بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیک
است بفعل جو با پوست و نیکوترین جو ان بود
که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
و خشکی وی بیشتر از باقلا مقشر بود باندک چیزی

اما در همه خصلتها مانند وی بود وچون از بیرون استعمال
کنند وچون جو پخته خورند فاضلتر از باقلا بود ودر
وی تحلیل وجلا بود وغذای وی کمتر الغذای گندم بود
وبر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد وبر جرب
وریش شده با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود
وبا سرکه وبه نقرس گرم طلا کردن خوب بود و
منع سیلان فضول از مفاصل بکند وارد وی با پوست
خشخاش واکلیل الملک ضماد کردن ذات الجنب نافع
بود وبا انجیر چون بپزند تبهای بلغمی را نافع بود
وچون مرضوض کنند وباتش گرم کنند وبر
وجعی که از حرارة بود تکمید کنند ساکن گرداند و
اگر بر ورمهای گرم همین عمل کنند بگدازاند و وی
باد انگیز بود ومعطش اورد واز بهر ان وی را جوشانند
وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون است
وارد جو چون با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی و ورمهای
گرم نهند بگدازاند وچون با رایتنج وزفت وسرگین
کبوتر بیامیزند وبر ورمهای صلب نهند نضج
دهد وچون با زفت تر وموم وبول کودکان
که محتلم نشده باشند وزیت بیامیزند وبر خنازیر
نهند نضج دهد وچون با عصارهٔ سداب بسرشند
مانند کاهو وتورک واب روباه تربک وضماد
کنند بر چشم ورم کرده ورمی که گرم بود ساکن
گرداند وهمچنین طلا کردن بر همه ورمهای گرم
همچو حمره وجمره وفلغموف وامثال ان ساکن گرداند
وچون با سرکه بسرشند وبر پیشانی طلا کنند درد

سر گرم ساکن گرداند وهمچنین تنها با باد ویا که موافق
بود واستعمال کنند قلاع را زایل کند شعر جالینوس
گوید موی را اگر بسوزانند در قوة مانند پشم سوخته
بود یعنی گرم وخشک بود در سیوم واگر موی ادمی
تر کنند بسرکه وبر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند درد
در ساعت زایل کند وگویند سحق کرده بسرکه تر کنند
وضماد کنند بر ان واگر بشراب صرف وزیت تر کنند
وبر جراحتها نهند منع تورم ان بکند واگر بدان
دخان کنند خناق رحم وسیلان ان سود دهد و
موی سوخته چون سحق کنند بسرکه وبر بثرها نهند
زایل کند وچون سحق کنند با عسل وبر قلاع که عارض
شود در دهان کودکان بمالند بغایت کال نافع بود
وچون سحق کنند با کندر وبر جراحتهایی که در سر
پیدا شود افشانند نافع بود خاصه بازیت واگر
سحق کنند بعسل وبر جراحتها نهند زایل کند وچون
سحق کنند موی سوخته با مرداسنگ وبر چشمی
که جرب وحکه سخت داشته باشد طلا کنند ساکن
گرداند وچون با روغن گل بیامیزند ودر گوش
چکانند درد دندان ساکن کند واگر طلا کنند بر
سوختگی اتش سودمند بود وابن زهر گوید اگر
بیاویزند موی طفل پیش از انکه صلب شود بر
کسی که نقرس داشته یا عقرب گزیده بود نافع بود
ودرد ساکن گرداند واگر موی ادمی بخور کنند چیزی
را دور گرداند واب مقطر وی چون بر داء الثعلب
مالند موی بر ویاند وصفة سوختن وی چنان بود

که دیگی نو بر کنند از موی و طبقی بر سر ان نهند که سوراخی
در میان ان بود و بعد ازان بر سر اتش نهند تا بسوزد
شعر الجبار شعر الجن است و گفته شد شقلج
ثمر اللصف است و انرا اقشا و الکبر خوانند و در
تا گفته شد شقنقور بری مرغیست که ویرا یام
خوانند و بپارسی بوتیمار صاحب منهاج گوید بهترین
وی کوچک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی
وی بقوة بود مفلوج را سود مند بود و وی خواب
اورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و نشاید که اگر از یک
سال گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود و اولی
ان بود که بعد از کشتن یکروز رها کنند بعد ازان
بخورند و رازی گوید بیاانرا و ناقهان را نیکو بود و ار
سطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوة ماسکه و
درین باب از کبک بالغ تر بود و ابن زهر گوید گوشت
یام حفظ را زیاده کند و ذهن را تیز گرداند و قوة
حواس بدهد سقنقور بحری جانوری دریاییست
بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای
خفاش و لون هم مانند وی و دنب وی مانند
دنب موش بود و درین ان خاری بود بمقدار
یلنشی و بدان بگزد و دردی سخت پیدا شود از گزندگی
وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس
ویرا ابرق خوانند و شریف گوید اگر زنی یا مردی
بول کند در موضعی و دران موضعی خار یامه بحری
فرو برند انکس که بول کرده باشد سوزشی تام و
دردی سخت پیدا شود مادام که خار وی در انجا فرو برده

باشند

باشند و مهراریس رومی گوید چون بنهند در شیب
جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که ان نهاده باشد
بخواب نرود تا ان برنگیرد و اگر دفن کنند درین درختی
بارور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی
تفرقه کردند ان قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و ان
خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر براکنده شوند
و دشمن یکدیگر شوند و بعضی انرا حوت الشر خوانند
شقایق النعمان شقر خوانند و بیونانی ارامونی
خوانند و بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود
بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که انرا
اذریون خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع
صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند
گرمست در دوم و تر و عیسی بصری گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی محلل و منضج و جلاء و جذب
دروی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز نربیا
میزند موی را بغایت سیاه گرداند و خضاب نیکو بود
و اگر در شیشه کنند و در شیب و بالای وی یک مثقال
روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن
کنند چون بیرون اورند در ساعت موی را خضاب
کنند تنها بغایت سیاه گرداند و عصارة وی سپیدی
چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلهاء
مرکب با وی مربا کنند قوة چشم بدهد و شریف
گوید چون اب وی در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند
و منع نزول اب در ابتدا بکند و تیزی وی زیاده کند
و قوة وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست

کردکان نه در شیشه کنند و دفن کنند در سرکین
کرم دو هفته و موی ابدان خضاب کنند سیاه کرداند
وجون طرفی ابکینه بر کنند و در شیب ان جهار درم
روی سوخته بنهند و در بالای ان معجنین وسر
ان بکیرد و در سرکین دفن کند سه هفته بعد
ازان بیرون اورد ابی سیاه غلیظ باشد موی را
بوی شانه کنند سیاه کرداند بغایت واکر دست
زنان بوی رنک کنند خضابی نیکوی عجایب بود
وابن رضوان کوید تخم وی جند روز متواتر
هر روز یکدرم باب سرد بیاشامند از برص شفا
یابند باذن الله تعالی وکوید بکرات تجربه کرده
ومجرب بوده و دیسقوریدوس کوید جون معجنان
بکوبند واب ان بکیرند وبدان سعوط کنند سر را
تنقیه کند وجون بخایند قلع بلغم کند وجون
بپزند بشراب و بر ورم کرم جشم ضماد کنند
زایل کند واثار قرحه که دروی بود باک کرداند
وریشها جرکن باک کرداند وجون زن بخود
برکیرد حیض براند وجون ورق وقضبان وی
با حشیش جو بپزند و بخورند شیر را براند و
شقایق نافع بود جهت نفس وجرب ریش
شده وقوبا شقاقل نیز کویند وکفته شد منفعت
بعضی ازان درباب الف وانجا نیز کفته شود
تمامی منفعت ان منصوری کوید مربا وی قوی
کرم بود و مسخن معده وجکر بود منی را زیاده
کند بسیار جون ادمان ان کنند وابن وافد کوید

کرم وتر بود در اول ورطوبت وی بیشتر
از حرارت بود ومهیج جماع بود و باه را زیاده کند
ونعوظ اورد خاصه مربا بعسل وجالینوس کوید
کرم وتر بود در سیوم شیر بیفزاید وقوة باه بدهد
وحیض فرود اورد ومقوی اعضاء بارد بود
ودیسقوریدوس کوید در ابتداء استسقا نافع بود
ومقوی امعا بود و بدن ومنی بیفزاید ونعوظ
تمام اورد وفولس واربیاسیوس کویند مقوی
صلب بود و ذکر ومنی بیفزاید ولذه زیاده کند
وبجه فرود اورد واختناق رحم را نافع بود و
کزیدن سک دیوانه وکزندکی سباع وکزندکی
جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند بود
ومقدار ماخوذ ازوی دو درم بود وشیخ الرئیس
کوید ظن انست که سخونة وی لطیف بود و
ترطیب وی قوة در روح زیاده کند ورازی کوید
بدل ان بوزن ان بوزیدان بود وکویند بدل
وی دارجینی و تخم کزر بود و بسیار خوردن
وی مضر بود بشش ومصلح ان بریساوشان
بانبات بود که جلاب سازند سعتر شقایق است
وکفته شد شقراق بلواسه وسنقره کویند
بپارسی کاسکینه کویند و بشیرازی کاسه شکنک
کویند کرم بود و در وی زهر فتی قوی بود اما
محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد خوردن
وی و وی دسم بود شقردیون اشقردیون
خوانند وان سقوردیون است وکفته شد

منفعت بعضی درباب الف وتمامی اعا کفته شود و
ان توم بری بود وحافظ الموفق خوانند وبغایت
کرم بود بول براند وچون تر بود بکوبند و چون
خشک بود بپزند بشراب وبیاشامند کزندکی جانوران
وادویه کشنده را نافع بود وسینه را از کیموس
غلیظ پاک کند ومقدار دو درم باماء العسل بیا
شامند قرحه امعا وعسر البول ولذع معده را نافع
بود وچون با حرف وعسل وراتینج بیامیزند
چون خشک بود ولعق کنند سرفه مزمن را نافع
بود وچون با سرکه بیامیزند وبر موضع نقرس نهند
درد ساکن کند واکر با آب ضماد کنند همچنین وچون
زن بخود برکیرد حیض براند **شکر هنج** شکو
هنج نیز کویند وان خشک است وکفته شد **شکاعی**
صاحب منهاج کوید حشیشیست در قوة مانند بادا
ورد ونیکوترین وی سبز بود وکویند زرد وطبیعت
وی کرم وخشکست در سیوم وکویند کرمست در اول
وخشکست در دوم محلل لطیف بود بغایت و
کویند چون در شیب جا بخواب کودکان نهند سود
مند بود جهة آب رفتن دهان ایشان وبر فالج
طلا کردن وسعوط کردن وباشراب آشامیدن
نافع بود ورطوبة معده وبادی که در رحم بود سود
دهد ومقدار مستعمل دو درم بود وجالینوس کوید
سود مند بود جهة مره سودا وبلغم ومقوی
بدن بود ومعده وامعا را پاک کرداند از فضلهای
بد وجذام را نافع بود وفولس کوید جذام وبرص

وسهق

وسهق را نافع بود چون با افسنتین رومی وعسل
بیاشامند ومسمن بود وصاحب تقویم کوید مقدار
مستعمل از وی پنج درم بود وکویند مضر است بشش
ومصلح وی صمغ عربی بود ونافع بود جهة ورم ملاشه
وورم مقعد وبیخ وی قطع سیلان رطوبة مزمن
از رحم وچون رفتن از سینه ومجموع سیلان
رطوبات از بدن بکند وشیخ الرئیس کوید سود
مند بود جهة تبهای کهن خاصه صبیان را ومولف
کوید بشیرازی انرا خار مهک خوانند ووی نبات
کوهی بود ودر زمین سنکستان باشد وجهة تب
ربع وتب سرما بجلاب خوردن بغایت نافع بود **شکو**
شا الکشوث است وکفته شد **شک** تراب
الهالک خوانند اهل عراق واهل مغرب رهج الفار
کویند وبعضی سم الفار خوانند وبشیرازی مرک
موش کافی خوانند وصاحب منهاج کوید کویند
دود زر است که از خراسان می آورند وکویند دود
نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل
می شود ومولف کوید آنچه محقق است از طرف
دریا می آورند از کولکوث ومیکویند وی کافی است
واکسیریان وی را زرنیخ سفید خوانند ووی سم قاتل
بود ومعالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند
که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد و
مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایت مهلک
است واکر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیکر و
در میان خانه بنهند تا موش بخورد هر موشی که آن

بخورد بمیرد و هر موش که بوی ان موش مرده بشنود
بمیرد و هنانچه ان خانه از موش پاک کردد واین مجربست
شلجم وسلجم نیز کویند وان لغت است بپارسی شلغم
کویند بری بود و بستانی بود و طبیعت وی کرمست
در دوم و تراست در اول غذا بسیار دهد
و مولد منی باشد و سینه را نرم کرداند و باه را برانکیزد
و بول براند و مسهل نبود و اشتها طعام بیاورد جون
بسرکه بود و خردل و مقوی معده بود و اب وی
حصر را سودمند بود وان تخمی است که بشیرازی
رطوبة کویند و دروی غلظ و نفخ بود و محرک شهوة
جماع بود و جون بخورند و احساس نفخی در خود
یابند بعد از ان جوارشی تناول کنند مفید افتد
شک اسحق کوید سل در هندوستان سفرجل هندی
خوانند وان ثمری مدور بود مانند زرد الو و قوة
وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم
و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و صلابة
اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس کوید طعم وی
تلخ بود و تیز و قابض بادها را بشکند و در وی تحلیل
عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و
نقرس و نیادوف کوید نافع بود ریاحی که عارض
شود در رحم زنان و بچه را نکاه دارد در رحم و جون
با عسل بنا شتا استعمال کنند معده را پاک کرداند
و قوة امعا بدهد و نشف رطوبات و مقدار
مستعمل از وی تا یک درم بود و کویند مضر بود بشش
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم کوید صداع

اوردد

اورد و مصلح ان خشخاش سیاه و شکر بود و صاحب
منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض
شود که از زیبق مقتول و حق بر طرف صاحب جامع
است که او از شک تا شل سهو کرده است **شمع** بپارسی
موم خوانند دیسقوریدوس کوید نیکوترین وی
سرخ رنگ بود خوش بوی که بوی عسل از وی اید و بی
خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و کویند کرم بود
و ملین و ماده مرهم ها سرد و کرم بود و در وی انضاجی
اندک بود و ملین اعصاب بود و خشکریشها و خشونة
سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن بنفشه لعوق
کردن و منع شیر بستن در پستان زنان بکند جون
ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی بیاشامند و
همین مقدار جون در حصاة از جاورس یا برنج
کنند و بخورند قرحة امعا را نافع بود و جذب سموم
بکند و بر جراحتها بی که از پیکان زهردار بود طلا کردن
نافع بود بغایت و شریف کوید جون با روغن
سوسن یا روغن زنبق بر روی طلا کنند لون او صافی
و نیکو کرداند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق
رایحهٔ وی در زمان وبا نافع بود و خوردن وی شهوة
طعام را ضعیف کرداند **شمرا** مرر بخوش است و
صفت ان در اذان الفار کفته شد **شمار** رازیانج است
نزدیک اهل مصر و شام و کفته شد **شثار** بقس
است و کفته شد **شمشیر** شوشمیر کویند وان قاقله
صغار بود و کفته شود **شام** دستبو است و کفته
شد **شنجار** بپارسی شنکار کویند وان ابو خلسا است

بخورد بمیرد و هر موش که بوی ان موش مرده بشنود
بمیرد و چنانچه ان خانه از موش پاک گردد واین مجربست
شلجم وسلجم نیز گویند وان لغت است بپارسی شلغم حار رطب
گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت وی گرمست
در دوم وتر است در اول غذا بسیار دهد
ومولد منی باشد وسینه را نرم گرداند وباه را برانگیزد
وبول براند ومسهل نبود واشتها طعام بیاورد چون
بسرکه بود و خردل ومقوی معده بود واب وی
حصر را سودمند بود وان زحتی است که بشیرازی
رطوبة گویند ودروی غلظ ونفخ بود ومحرک شهوة
جماع بود و چون بخورند واحساس نفخی در خود
یابند بعد از ان جوارشی تناول کنند مفید افتد
شنک اسحق گوید سل در هندوستان سفرجل هندی
خوانند وان ثمری مدور بود مانند زردالو وقوة
وی مانند زنجبیل بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم حار یابس
وتر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود وملایم
اعصاب را نافع بود وشیخ الرئیس گوید طعم وی
تلخ بود وتیز وقابض بادها را بشکند ودروی تحلیل
عجیب بود و اعصاب را نافع بود وعرق النسا و
نقرس ونیادوف گوید نافع بود ریاحی که عارض
شود در رحم زنان وبچه را نگاه دارد در رحم و چون
با عسل بناشتا استعمال کنند معده را پاک گرداند
وقوت امعا بدهد ونشف رطوبات ومقدار
مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود بشش
ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید صداع

اوردو

اوردو ومصلح ان خشخاش سیاه وشکر بود وصاحب
منهاج سهو کرده است که از خوردن وی خمان عارض
شود که از زیبق معتول وصف بر طرف صاحب جامع
است که او از شنک تا شل سهو کرده است **شمع** بپارسی
موم خوانند بیقوریبوس گوید نیکوترین وی
سرخ رنگ بود وخوش بوی که بوی عسل از وی اید ونقی
خلط بود وطبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود
وملین ومادۀ مرهمها سرد وگرم بود و دروی انضاجی
اندک بود وملین اعصاب بود وخشکریشها وخشونت
سینه را نافع بود طلا کردن وبا روغن بنفشه لعق
کردن ومنع شیر بستن در پستان زنان بکند چون
ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی بیاشامند و
همین مقدار چون در حصاه از جاورس یا برنج
کنند و بخورند قرحۀ امعا را نافع بود وجذب سموم
بکند وبر جراحتها بی که از پیکان زهردار بود طلا کردن
نافع بود بغایت وشریف گوید چون با روغن
سوسن یا روغن زنبق بر روی طلا کنند لون را صافی
ونیکو گرداند وکلف ببرد ومنضج دملها بود واستنشاق
رایحۀ وی در زمان وبا نافع بود وخوردن وی شهوة
طعام را ضعیف گرداند **شمرا** مرزنجوش است و
صفت ان در اذان الفار گفته شد **شمار** رازیانج است
نزدیک اهل مصر وشام وگفته شد **شمار** تبتی
است وگفته شد **شمشیر** شوشمیر گویند وان قاقله
صغار بود وگفته شود **شمام** دستنبو است وگفته
شد **شنجار** بپارسی شنکار گویند وان ابو خلسا است

وگفته شد در الف و انقلیبا نیز گویند ورق وی چون با
شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق کاهو
ماند اما خشن بود و آن کافربان تلخ است و در کوههای
سرد سبز رود خاصه در کندمان شنده تو دری است
وگفته شد شنبلید صاحب جامع گوید از قول تمیمی گوید
شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید
ورق سورنجان است و قول اول اصح است که آن حار یابس
فقاح سورنجان است و نیکوترین آن سفید تازه بود
وطبیعت آن گرم و خشک بود بوئیدن وی صداع
سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود
بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون اول بار
آن باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشکفد و
مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و بقد و بوی نیز
داشته باشد شبج نوعی از حلزون است بپارسی
کهک خوانند و بشیرازی قصبک گویند و آن کوچک بود
و بزرگ بود و صاحب جامع گوید ستبر و بزرگ و پیچیده بارد یابس
بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران
شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند و آن دو نوع است
و در روا و گفته شود و بهترین شبج تازه سفید املس
بود و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل
کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شبج را در
گل گیرند گلی که سرگین با وی سرشته باشند و در
تنور نهند که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت
سوخته وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر سفید
نگشته باشد دیگر در گل گیرند و در آتش برند با

در کوزه

در کوزه ای کواری کنند و در گل گیرند و در آتش برند تا تمام
سوخته گردد و سفید شود بعد از آن به آب سحق کنند
و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل
کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر منفعت
وی آنست که سپیدی که در چشم بود زایل کند و نشف
رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلایی تمام
بدهد و اگر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و
اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر بکند
و تجفیف در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل
کرده باشند نشف بی لذع کند و سنون کردن دندانرا
جلا دهد و شکن و جعها گرم بود مقدار نیم درم اما
مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع
شقاقد شنجار است وگفته شد شنان فراسیون
است و گفته نشود شونیز شنیز است و حبة السودا
گویند بپارسی سونیز گویند نیکوترین آن فربه بود حار یابس
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند
و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن
شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با سرکه بیز
کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند
و چون بکوبند و به آب تر کنند و بر ناف ضماد کنند
کرم دراز بیرون آورد و اگر به آب حنظل تر بسرشند
یا جوشانیده بر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون
آورد محکم و اگر به آب درینه بسرشند و طلا کنند کرمها
بجموع بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و
در صره بندند و دایم بو بیند زکام سرد را نافع بود و اگر

سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره
در گوش چکانند نافع بود جهة سردی و بادی و سده
که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت
خو بیسانند و از ان زیت سه قطره در بینی چکانند یا
چهار قطره زکام را که عطسه بسیار آید سودمند
بود و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن
حنا که موم در ان گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل
طلا کنند موی بر ویاند و روغن وی چون سعوط کنند
فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و هر روز
مقدار دو درم با آب نیم گرم بیاشامند گزندگی سگ
دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر برص
و بهق طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل و آب
گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون
با عسل و روغن گاو بسرشند سودمند بود جهة
درد رحم و درد گرده و دردی که نفسا را بود در زمان
امساک چون [illegible] نفاس کنند و درد ان ساکن
کنند و چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند
و بدان ادمان کنند ریش را پاک گرداند و موی
برویاند و چون در کحلها کنند و در ابتداء نزول
آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع ان بکند و قلع
ثالیل و خیلان و بهق و برص و حب ریش شده
بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی
بود سود دهد و سده مصفاة بگشاید و چون
یک شب در سرکه خو بیسانند و بامداد سحق کنند

وبدان

و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند و
اگر ادمان خوردن وی کنند حبندر و زبول و شیر و
حیض بر اند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس
را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشا
مند گزندگی رتیلا را سود دهد و چون در خانه دود
کنند گزندگان بگریزند و بجا صبیت تبهای بلغمی سودا
وی را زایل کند و حب القرع را بکشد از بیرون
طلا کردن و چون روغن وی سعوط کنند سود
مند بود فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر
جمع شود از ان افلاج حادث شود و چون سحق کنند
با خون افعی یا خون پرستوک و طلا کنند بر سفیدی
که بر اعضاء ظاهر باشد لون ان بگرداند و چون
بریان کنند با آتش آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند
و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد از انکه
ریش بسرکه شسته باشند زایل کند و بحال صحت
آورد و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد
و چون بخور کنند حیض براند محکم و بچه مرده و زنده بیرون
آورد و مشیمه بیندازد و شریف گوید چون هفت
دانه از وی بشیر زنان بخو بیسانند یک ساعت و
سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد
و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود
و زود بحال صحت آورد و زایل کند بشدة نفتیخ
سده و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود
و بدل وی صمغ زیتون بود و گویند بسیار خوردن
از وی کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق

اگر کسی که از گاه ... بدهد

سعوط برای یرقان

وغثیان اورد واوف ان بود کہ قی کنند وشبیہ باشا
مند ومداواء وی جون مداوای کسی کنند کہ کندش
خورده باشد شوا صرا نوعی از برنجاسف است
وانرا مسکر الجن خوانند وطبیعت ان کرم وخشک
حایانی
است درحقنهای تبز کنند سودمند بود جهة
عرق النسا واوجاع مفاصل سرد از بهر انکه
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوحط خوشة
ارزن است شوبلا برنجاسف است وکفته شد
شوع درخت بان است وصفت بان وحب ان
کفته شد شوشمیر خیر بوا است و هیل بوا وهال
بوا انیز کویند وان قاقله صغار است وکفته شود شوکة
الداراجین مشط الراعی است وبیونانی دیبسانوس
کویند وکفته شد شوکة الدمن عکوبیت وکفته شود
شوکة العلک اشخیص است وکفته شد شوکة عربیة
شکاعا است وکفته شد شوکة قبطیه ترظ است
وکفته شود شوکه شهبا ینبوت است وکفته شود شو
که منتنة جنین کوید طباق است وکفته شود و طباق
خارناک نیست کہ انرا شوکه خوانند شوکه بیضا بادآورد
است وکفته شد شوکه مضربه شوکه قبطیه است وکفته
شد شوکران حعظوطه کویند وبیونانی قونیون و
باروپانی
میتو ینون وباریقون و طفسیقو یون نیز کویند
وان طی است وکویند تخم بنج رومی است و دیسقور
یدوس کوید ساق ان مانند ساق رازیانه بود و ورق
ان مانند ورق خیار زه وکلوی سفید بود وتخم وی
مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود وروفس کوید

ورق ان

ورق ان مانند ورق بیروج زردی بغایت بود وبیخ
ان باریک بود وتخم ان مانند ناغنواه بود بشکل بطعم
ولعابی داشته باشد ومولف کوید ان بیخ کوهی است
بپارسی دوریس کویند وبهترین ان یزدی بود
که از ولایت یزد از نفت خیزد وانرا دوریس نفتی
خوانند وتخم ان شوکران است وطبیعت ان سرد
وخشک است درسیوم تا جهارم وکشنده بود واکر
عصاره وی بکیرند بیش از ان که تخم وی خشک شود
ودر افتاب نهند تا منعقد کردد بسیار منفعت
داشته باشد در اطلیه ودر شیافها جهة درد جشم
استعمال کردن نافع بود وجون ضماد کنند برحمره ونمله
ساکن کرداند واکر نبات وی ممغان با ورق بکوبند
وبر انثیین ضماد کنند نافع بود جهة کثرة احتلام
وجون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند
وجون بر بستان دختران بکر ضماد کنند رها نکنند
که بزرک کردد واکر بر بستان شیردار ضماد کنند قطع
شیر بکند واکر بر موضع زهار یا موضع که موی
بود طلا کنند منع موی رستن بکند واکر بر خصیه
کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرک شود واکر کسی
بخورد علامة وی ان بود که عقل از وی زایل شود
وجشم وی تاریک شود تا حدی که هیچ نه بیند وفواق
اورد واعضاء وی سرد شود ودر آخر کار تشنج اعصاب
اورد وخناق اورد وهر رنک ازتنکی که در قصبة الشش
وحنجره پیدا کردد بسبب ریاح ومضرة وی بیشتر
بدل رسد تا بحدی که بکشد ومداواء ان بقی بعد

ازان بشراب صرف کنند و فلفل بس بشید خر
یا افسنتین و فلفل و جند بید ستر و سذاب
باشراب و قد دما نا و میعه و فلفل و تخم انجدان یا
شراب و ورق غار و انجذان و حلتیث با روغن
و مداوا بفرفیون نیز کنند و اگر از تخم وی اندک
در شراب کنند بغایت منوم بود و بدل ان دو
وزن ان بزر البنج بود شوغار زاج سفید است
و گفته شد شوذابیق سوذانبات است و گفته
شد و غذا اندک دهد و کموس وی کدر بود
شهدانج بزر القنب است وان بری بود و بستانی
بود و در قاف گفته شود شیطرج عضاب خوانند
بزبان بربری و بیونانی لبیذیون خوانند وان
انواع است بهترین ان صاحب منهاج گوید هندی
بود یا بحری و مولف گوید چندانکه امتحان کرده
شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه ابله می زند در
اطلیه و هندی ابله نمی زند پس محقق شد که حده
وی زیاده از هندی است و این نوع نیکوتر است
بدو وجه یکی انکه تازه بود و دوم انکه متقشر بود فی
الجمله طبیعت ان گرم و خشک است در اخر درجه
دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم و شیخ
الرئیس گوید بر بهق سفید و برص و جرب و تقشر
بالسرکه طلا کردن بغایت نافع بود و چون بیاشامند
درد مفاصل را سود دهد و برسبز طلا کردن بکداز الله
وورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ راسن بر عرق
النسا ضماد کنند و دانکیم ساعتی رها کنند نافع بود

وبرسبز نهادن سود مند بود و جرب ریش شده مالیدن
بغایت مفید بود و چون از خود بیاویزند درد دندان
ساکن کند و مولف گوید که از خواص وی انست که اگر
کسی درد دندان گیرد شیطرج را در کف دست مخالف
نهد و بر شیر روی نهد درد دندان ساکن گرداند و
این مجربست و جهت قوبا با سرکه کهن طلا کردن
بغایت نافع بود و مجرب و مقدار مستعمل شربتی از
وی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح
ان مصطکی بود و بدل ان فوه و گویند بدل ان بیخ
کبر است شیح بپارسی درمنه گویند بهترین ان
ارمنی بود و انرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را
افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم
و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک
بود در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود
دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر
ان با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کردن نافع
بود و منع اکله بکند و عسر النفس را سود دهد
و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند
و جهت گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها سود مند
بود مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی
که کوتاه باشد یا بر موضع ریش که نرسته باشد
طلا کنند موی بر رویاند و وی مضر بود با عصاب و
مصدع بود و معده را زیان دهد و مصلح وی
ترمس بود و گویند مصلح وی شراب ریباس
بود یا شراب اترج و بدل ان در قاتلات دود

بزنگ کابلی بود و در علتهای دیگر غبیرا رمنی بدل
وی کنند شیلم زوان است و بهترین وی آن
بود که تازه و فربه بود و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و گویند در اول و گویند در دوم و وی
ملطف و محلل بود و جلا دهد و با گوگرد
بر بهق طلا کردن سود دهد و محلل ورم خنازیر
بود با بزر کتان و با سرگین کبوتر بروی نهند
سوراخ کند و با گندم برقوبا و ریشها ذرور
کردن نافع بود و بخور کردن بدان ابستنی و یاری
دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران و
کندر بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی
نهند که سلی یا خاری بود بیرون آورد و وی
مسکر و مسدر بود و بشیرازی شلمک خوانند
و اگر در میان گندم بود ان نان بغایت سدر
و سکر آورد و بدل آن چند قوقی بود و اگر در
میان شراب خوی باشد و بیاشامند بغایت منوم
بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی
جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود و چون
بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد و رازی
گوید بدل آن فو است شیرج دهن الحل
است بپارسی روغن کنجد گویند و شیره گویند
و طبیعت وی گرم و تر بود و سودمند بود جهت
شقاق و خشونت سوداوی خوردن و طلا کردن
و چون مورد در وی بپزند مو را نگاه دارد و قوت
دهد و خوردن وی با آب میویزج که دموی بلغمی را

زایل کند

زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و معتدل
طبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و
سینه را سود دهد و سهوکه طبخها زایل کند چون
در طبخ کنند و در وی غلظی بود و معده را بد بود و
سرخی وی بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود
مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند
که سوداوی را هیچ نفع ندهد شینة العجوز
اشنه است و گفته شد شیان دم الاخوین است
و گفته شد شیرزق و شیرزج نیز گویند صاحب
جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول
او و صاحب منهاج گوید بول خفاش است و گویند
شیر اوست و مولف گوید انچه محقق است شیر خفاش
است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که
مردمان بافواه گویند شیرزق است و طبیعت آن
گرم و خشک است بغایت گرم منفعت وی آنست
که سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم
بود چون در چشم کنند زایل کند شیرابه خشخاش
است و گفته شد شیخ حبشی فلفل سیاه است و گفته
شود شیخ البحر حیوانی دریاییست که سر و بینی وی
مانند کوساله بود و گویند روز شنبه البته از دریا
بیرون نیاید خیاف خوزی بوش در بندی
است و گفته شد شیر املج املج چون در شیر خوی باشند
آنرا شیر املج خوانند و قبض وی کمتر از املج بود و
نیکوتر آن بود که چند روز در شیر خوی باشند طبیعت
آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند گرم و تر بود

بلغم لزج را پاک کند و قوة شهوة بدهد و قطع قی
بکند و آب رفتن از دهان باز دارد و حرارة خون را
بنشاند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و
گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل
بود **شیراز** بپارسی ریچال خوانند **شیرخشت**
بیخی است زرد رنگ که از هندوستان می آورند و
طبیعت آن گرم و خشک بود مسهل صفرا و سودا بود
و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و
مادهای فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود
شیرخشک بپارسی شیرخشت گویند و طبیعت وی گرم
بود باعتدال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند
وی و بهترین وی آن بود که شقاق بود مانند صمغ
والله اعلم **باب الصاد**
صابون گرم و خشک بود در چهارم و مفتح اعضا
بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود و چون
شافه از وی بجو و برگیرند و ورمها را نضج دهد و
شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و
حزاز و ثوبا را بدان بمالند محکم زایل کند و اگر با
صمغدان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب
ریش شده را نافع بود و اگر با صمغدان حنا بیا
میزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند و اگر
بر نقش طلا کنند زود زایل کند و مجرب است و چون
بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر کودکان
طلا کنند بیاری چند نوبت خشک گرداند و زایل
کند و چون طلا کنند بر ریشهای شهدیه و هفت

روز

روز رها کنند بعد از آن باب گرم بشویند هیچ
دوا بهتر از این نبود و چون دو درم از وی با صمغدان
سلیقون که آن زنجفر محرق است و صمغدان
نوره آب دیده بر ریش خضاب کنند در
حمام بعد از آنکه شسته باشند پاک و نیم ساعت
صبر کنند مو را سیاه گرداند و تغییری تمام پیدا
کند و شریف گوید بغایت مجرب است و اگر سر را
بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک
گرداند از سبوسه و گویند اگر با ادویه بسرشند که
جهت نمش و بهق مناسب بود فعل وی
زیاده گردد و بهق و نمش را زایل کند و چون
بر اورام بلغمی دشخوار نضج نهند تنها یا با ادویه
که موافق بود نضج دهد و بگدازاند و چون بسرشند
با ادویه که گشاینده اورام بود مانند خرء
و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی
گرداند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را
جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید
و آب وی اگر بخورند کشنده بود نه دیگر بخور
دن نوره بود و مداوای وی بقی باب گرم کنند
و روغن کنجد بعد از آن آب گوشت از مرغ
بروغن بادام **صابون القاق** شجرة ابی مالک
است و گفته شد **صاب** گویند قثاء الحمار
است و گویند بتخفیف نوعی از یتوعات است
صاره لوف الصغیر است و گفته شود **صاحیه**
جرب است و گفته شد **صبار** تمر هندی است

وگفته شد صبر گویند عصارهٔ سنا است و گویند
عصارهٔ زرد رنگ است طبیعت آن سرد است بارد
نقرس گرم را نافع بود صبر سه نوع است اسقوطری
و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و جاوابلی
سقوطره جزیره‌ایست نزدیک ساحل عمان و
آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره
بی دینان اند و ساحران محکم و اصل ایشان از
یونان است اسکندر ایشان را از زمین یونان
بدان جزیره فرستاد جهة ساختن صبر و زنان
ایشان مجموع ساحر باشند تا بحدی که اگر خصمی
با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود
و الا شکل وی در ضمیر خود دارد و قدحی پر آب
پیش خود بنهد و آغاز سحر کند تا آن زمان
که نقطه‌ای خون در میان قدح پیدا شود بعد
از آن قدح بر جگر و دل و شش گردد آن شخص
در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر بنه
در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در
ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آن
بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی
مانند مر بود و براق بود و تند دیگر بصمغ عربی
و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون
مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند
آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی
را عدنی خوانند و یمنی خوانند و وی میانه بود
و سمجانی بد بو بود و آنرا صبر بردگی خوانند و طبیعت

صبر گرم

صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی
در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید
خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهة معده
از همه دواها سودمندتر بود و ریشهایی که
مشکل نیک شود خاصه درد کرد و دبر چون باب
بگدازانند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهة
ورمهایی که در دهان و بینی و چشم ها حادث
شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند
و اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده بود و
دباغ آن و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبة
و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سدهٔ جگر بگشاید
با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب آن
و درد و سوزش آن زایل کند و رطوبة آن خشک گرداند
و سودمند بود جهة ابتداء نزول آب و سر و
معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد
پاک گرداند و عروق و اعصاب را از آن و ساخ پاک
گرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن
گوید نشاید که صبر در سرما و گرمای گرم مستعمل کند
الا در زمانی معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل
کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آرد
از بهر آنکه سرخی عروق بواسیر مقعد بود و بسبب
استواء آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی کرب
و مغص آرد و قوة وی در طبقات معده یک دو روز
باقی ماند و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند
بخاری لطیف از وی متصاعد شود و بسبب قوة باصره بدهد

بد ان سبب که چون متصاعد شود بسبب از وی جزوی
لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند
روشنایی چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر
در ایارجات و معاجین می کنند و صبر چون نشسته باشد
زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوة دوایی
بسیار نقصان کند و از طبیعت دوایی بیرون بود و
صفت شستن وی صاحب جامع چنین آورده است
که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و منخلی صفیق
بیزند بعد از ان افنتین ربع رطل و از ادویهاء
ایاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود
بلسان و سنبل و اسارون از هر یک سه درم این
داروها در دو رطل اب شیرین بپزند تا بنیمه باز اید فرو
گیرند و در دست پالند و صافی کنند و صبر کوفته
و بیخته در هاون کنند و ان اب بر ان ریزند و بشویند
و در ظرفی کنند تا ان اب از صبر صافی شود دیگر بار
در هاون کنند و دو بار بشویند تا ان زمان که هیچ باقی نماند
الا مانند خاک گردد بعد از ان اب از وی بریزند و
صبر باقی ماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند
و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار
شربتی از وی مابین یک درم تا دو درم بود و صبر چون
کهن شود سیاه گردد و شسته وی زودتر از ناشسته
ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و الخ مغسول
بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی منفرد ما بین
نیم درم تا دو درم بود با اب گرم مسهل بلغم و صفرا
بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم

بود و مضر بود بمعا و تعدیل ان بکثیرا کنند و مضر بود
بجگر و مقعد و مصلح ان مصطکی و ورق گل سرخ
و نقل بود و منصوری گوید شربتی از وی از یک مثقال
تا دو مثقال بود و نوع سمانی سیاه بد بود و صبر تنها
مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعد از بهر انکه خشکی
وی در درجه سیوم است و مقعد عصبی است و مزاج
وی سرد و خشک بود چون بر ان بگذرد بشکافد و خشکی
مضر بود بعصب و شریف گوید چون باب کنند تا سحق
کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته
باشد بیندازد و گوید نیکوترین معالجه این زحمت
بود و مجرب و باید که چون بیندازد روغن گل که در
ظرفی اسرب یا قلعی حل کرده باشد جا لدازی ان و اگر
در اب لسان الحمل حل کند و بر ریش بینی و گوش طلا
کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره و
شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن ان حضض
بود و در نفع معده بوزن ان افنتین و گویند بوزن
ان حضض و افنتین بود **صحناة** بپارسی ماهیابه
گویند و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و
گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و انرا از
ماهی سازند که از ماهی اشنه خوانند در گرمسیر
شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبة
معده بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گند
دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم
بکند و جرب و حکه اورد و تشنگی و صداع و مصلح
وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین ان سفید باشد

ماهیابی

بابی

که در اب شیرین بود وطبیعت ان خشک بود وصدف
فیروقس وصدف فرفورا نا سوخته نشاید که
استعمال کنند از بهر انک بغایت صلب بود وچون
بسوزانند قوة وی درغایت تجفیف بود واولی
ان بود که بغایت سحق کنند واین بابی عام است هر
چیزی که جوهر وی حجری بود بس چون تنها استعمال
کنند نافع بود جهة جراحتهای خبیث از بهر انک
مجفف بود بغیر لذع وچون با سرکه بسرشند
وعسل با شراب نافع بود جهة جراحتهاء متعفن خبیث
وکوشت صدف بری چون سحق کنند وطلا کنند بدنرا
خشک کرداند بقوة وصدف جذب سلی وعظام
بکند ومسکن وجع نقرس ومفاصل بود چون
ضماد کنند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف
بکند ووی مسکن وجع معده بود وچون بر سبیل
ضماد کنند ورها کنند تا خود رها کند بغایت نافع
بود وچون زن بخود برکیرد حیض براند وکوشت
وی سودمند بود جهة کزندکی سک دیوانه ومرق
صدف کوچک شکم براند وبدان بخور کردن اختناق
رحم را نافع بود ومشیمه بیرون اورد وصدف سوخته
در تحلیل وجلاء دندان ودر کحلهاء چشم مستعمل کنند
وریش چشم را نافع بود وغلظ اجفان زایل کند
وچون طلا کنند بر موضع موی زیاد که در چشم بود
بعد از ان که بر کنده باشند دیکر نروید وسوختکی
آتش را سود دهد ودرد دل را نافع بود ومقدار
مستعمل از وی مثقالی بود واز اب وی سه درم وصدف

سوخته

سوخته بهق را زایل کند وریشها را باک کرداند واسحق
کوید خوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود
وبدل وی ودع **صدف المبواسیر** نوعی از
صدف است که درساحل دریای قلزم بسیار باشد
ودر بحر حجاز نیز می باشد چون درشیب خود دود کنند
بواسیر را سود دهد وبیندارد وچون بسوزانند
وبعسل بسرشند قطع ثالیل بکند وتن حمرا سود دهد
وشکل وی مانند حلزون بزرک بود الا وی طبقات
داشته باشد وبوی وی کریه بود ولون وی فرفیری
بود که بسیاهی زند ودرقلزم بر کنبه معروف بود
صد الحدید زعفران الحدید است وکفته شد **صرية
الجدی** شجرة الطحال است وکفته شد **صرو** شوکران
است وکفته شد **صرایه** حنظل است که زرد خواهد
شد **صرب** صمغ است وکفته شود **صربیا** باذروج
است وکفته شد **صرصر** نیز کویند وان حیوانیست
کوچک مانند ملخی کوچک که بشب اواز کند وبشیرازی
جرواسک خوانند دیسقوریدوس کوید چون بریان
کنند وبخورند درد مثانه را سود دهد وجالینوس
کوید بعد از ان که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد
یک عدد با یک دانه فلفل بخورد وشد بتی سه عدد از ان
حیوان بود با بنج عدد یا هفت عدد با مثل وی فلفل در
وقت هیجان درد وصعوبت ان وصاحب منهاج
کوید چون در زیت بپزند ودر کوش چکانند درد
کوش ساکن کند **صرفان** اسب را صرفان کویند
ونوعی از صرفا الخرخ فربه هست وانرا هم صرفان کویند

وبپارسی مکتوم گویند و در متن گفته شد **صعتر** شیرازی
اوشنه گویند و بیونانی اوریغاس و آن دو نوع است
دراز ورق و گرد ورق و بری را ندع گویند و در قوة
مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق
و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم ملطف و محلل بود درد
ورکین را نافع بود و درد دندان که از سردی و باد بود
چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیا
شامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با
میبختج بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون بکند
و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبسین بکند
و چون با خبازی بخورند نیکو بود جهة کوفتگی عضله
و جهة معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روغن
ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر
با سرکه بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول
براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند و فضول
مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند ورم
ملازه و شش گرم را نافع بود و خوردن وی غثیان را
بغایت نافع بود و چون بپزند و آب وی بیاشامند
کرم بکشد و حب القرع را بیرون آورد و اشتها
طعام باز دید کند و بادها را تحلیل دهد و تاریکی چشم
و شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و
مقدار نیم مثقال مشعل بود و روغن وی سینه و
شش را سودمند بود و اگر با سویق بر ورمهاء بلغمی
ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده

حاشا بو محلل

وامعا

وامعا از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهای غلیظ لطیف
گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و سده بگشاید
و چون قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند
خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت در وی
موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد
و لونها نیکو گرداند فقاح وی مسهل مره سودا بود و
بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صعتر قولنج
و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سکر
بپرورند و هر شب یک مثقال بخورند و بر آن خسپند
جهة دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول
ایمن باشند و ذهن را نیکو گرداند و چون بیاشامند
گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع گزندگی
همچنین نافع بود و چون صعتر نیز دیگ بقولی که مضعف
چشم بود بنهند ضرر آن زایل کند و نوعی از صعتر
بستانی هست که آنرا میکارند آن ضعیفتر از بری بود
در قوة و فعل و در تبریز بسیار کارند و آنرا مرزه خوانند
و صعتر مضر بود با ریه و مصلح وی سرکه انگوری بود
صغبین سغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته
شد **صعصاف** خلاف است و گفته شد **صغینه**
در متن ابهل است و آن عرعر بود و گفته شود **صفرا**
غون مرغیست آنرا طرغلودیس گویند و گفته
شود **صقر** مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی
باشه خوانند و به بربریا تاتینا گویند و ابو عاره نیز
خوانند گوشت وی گرم و خشک بود چون بپزند و خشک
کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند با آب سرد

حاباسی

بنا خشتاسه روز سرفه سرد ورپورا نافع بود وزهرهٔ
وی نافع بود جهة ابتداء نزول آب جون درجشم
کشند وقوة باصره بدهد وسکین وی جون در
کلف مالند زود زایل کند **صلون** خرنوب نبطی
است ونثوی در مصر بحب الکلی خوانند وانا غور
مس نیز کویند وصمغ خرنوب کفته شد ودر
نیبوت نیز کفته شود **صلصل** بپارسی عکه خوانند
وان عقعق است وکفته شود **صموغ** جالینوس کوید
مجموع صمغها کرم وخشک بود لیکن بعضی از بعضی
فاضلتر بود وصمغ بشیرازی ازدو کویند وبپارسی زد
کویند **صمغ عربی** بهترین صمغها بود ونیکوتر ان بود
که صافی بود وحوب اندک داشته باشد وسفید وشفاف
بود وجون دراب نهند زود بکدازد طبیعت ان معتدل
بود وکویند کرم بود وکویند سرد وخشک بود
ودروی قبضی بود وجفافی باعتدال سرفه کرم را
نافع بود واوازرا صافی کند وقوة معده بدهد و
اسهال صفراوی را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی
دو مثقال بود وخشونة سینه وحلق وقصبه
شش را نافع بود وحدة ادویه بشکند واسحق کوید
مضر است بسفل ومصلح وی کثیرا بود وبدل ان صمغ
بادام وحب الاس وکویند مصلح ان شراب صندل
وکلاب است **صمغ اللوز** بهترین صمغ بادام ان بود
که سفید باشد واز درخت جوان کیرند وطبیعت وی مایل
سردی بود وکویند کرم وتر بود وصمغ بادام شیرین
درد حلق وسرفه ونفث دم را نافع بود وفربهی اورد و

وصمغ بادام

وصمغ بادام تلخ قابض وسخن بود وجون بیاشامند
نفث دم را نافع بود واکر با سرکه بیامیزند وبر قوبا که بر
ظاهر پوست بیدا کردد بمالند زایل کند وجون با شراب
ممزوج کنند وبیاشامند سرفه کهن را نافع بود وسنک
کرده بریزاند وکویند صمغ بادام مضر بود بسپرز ومصلح
ان قند وخشخاش بود وبدل ان صمغ عربی وکثیرا
صمغ الاجاص بهترین صمغ الوان بود که از درخت
کهن کیرند ودروی کرمی وخشکی بود وکویند کرم وتر
بود درد شش وسینه را نافع بود وجون با شراب بیاشا
مند سنک کرده ومثانه بریزاند وجون با سرکه بیا میزند
وبر قوبا کودکان بمالند زایل کند وجراحتها را باصلاح اورد
وجون در جشم کشند روشنایی زیاده کند وجون در
سرکه حل کنند وبر بثرها بمالند حزاز وشری وحصف
طلا کنند سودمند بود واسحق کوید مضر بود بسپرز
ومصلح وی قند بود **صمغ السماق** جون در دندان
کیرند درد ساکن کرداند وجراحتها را نافع بود واکر
در شیافات کنند روشنایی جشم زیاده کند **صمغ المحروث**
حلتیت است وکفته شد **صمغ الدامینا** نیکوترین
ان بود که صافی باشد وسرخی مایل بود ودر غایت
حدة وحرافة بود وتلخی تمام داشته باشد ومولف کوید
انرا بشیرازی اوژد وک خوانند وازحدود شبانکاره
خیزد ودر هیچ جای دیکر نبود ملطف بود وجهة
بادها غلیظ که در معده وامعا بود سودمند بود
وبلغمی که در معده بود لطیف کرداند وبکدازاند ودر
قوة کویند مانند حلتیت بود ومولف کوید جهة

درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود
اگر سبب ان از نفخ بود صمغ السداب گرم است
در سیوم و خشکست در دوم بادها را بشکند و ورمهای
صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون بران
افشانند و خنازیر که در حلق و شیب بغل بود
بگدازاند و چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل ان
دو وزن ان حلتیت است صمغ الخطمی سرد و تر بود
تشنگی ساکن گرداند و شکم ببندد و نافع بود جهة
مره صفراوی صمغ الجوز الرومی کهربا است و گفته
شود صمغ الطرثوث اشق است و گفته شد در الف
صمغ القتاد کثیرا است و گفته شود صمغ السداب البری
نافسیا است و گفته شد صمغ الکمثری گویند نیکوترین
ان بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت ان گرم و تر
بود در دشش و ریشهای ان سودمند بود و مقدار
مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح ان گل ارمنی بود صمغ البطم علک است
بپارسی بناست گویند و بشیرازی کندر خوانند و
طبیعت ان گرم بود و محلل و ملطف بود و در
خواص نزدیک بمصطکی بود صمغ السرو گرم و
خشک بود و در قوة مانند صمغ سذاب و صمغ صنوبر
بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک
گرداند و چون بر ریشها برافشانند با گلنار زایل
کند و مجموع ریشهای اعضا همین سبیل صمغ الصنوبر
راتینج است و گفته شد صمغ الحرشف کنگر زرد خوانند
و بشیرازی کنگری و ان شراب القی بود و در کاف

درکنکر

درکنکر زرد گفته شود منفعت ان صمغ الزیتون
اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی ازاد وبه قتاله
بود و چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل
کند و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند
درد ساکن گرداند و جرب ریش شده را سود دهد
و بچه بیندازد و بدل ان عصاره طراثیث است و گویند
بدل ان شونیزا است صمغ البلاط صاحب جامع گوید
بیونانی کیتو فلا خوانند معنی ان بپارسی از سنگ
ساخته و ان چیزیست که از رخام و سنگ می سازند
و صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود انچه
مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و
انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان
وزاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته کنند و باب
صمغ عربی بسرشند و بر دیوار که بگچ سفید کرده باشند
بزنند و رها کنند تا خشک گردد و هر چند که کهن
شود نیکوتر گردد و وی مجفف بود جراحتها را نافع
بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر بصلاح اورد
صندل ابیض نیکوترین ان مقاصری بود زرد
رنگ و طبیعت ان سرد بود در سیوم درد سر و خفقان
که عارض شود از تبهای حاده و مره صفرا و جگر
گرم و دهن گرم و محروری مزاج را بغایت نافع بود
و ضعف معده را سود دهد و چون با به درصلایه
کنند و بگلاب و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی
طلا کنند درد سر که از حرارة بود ساکن گرداند و
چون در حمام با نوره در خود مالند بوی ان زایل کند

وجون باب عنب الثعلب یا اب حی العالم یا اب
بربهق یا اب طحلب بسرشند و برنقرس کرم
طلا کنند سود مند بود و بر ورم کرم همین سبیل
و مفرح و مقوی قلب بود و جون محکوک کنند
اندک حرارت دروی بیدا شود همجنانک ار د
از طحن واکر خلط کنند با ادویه جهة تقویة
معده وجکر و سردی ان سود دهد و مضر بود
باواز و مصلح وی جلاب نبات است وبدل ان
اشنه **صندل احمر** سرد و خشکست در دوم
وکویند سرد تر از سفید است وکویند سفید
سرد تر است از سرخ لیکن سرخ خشک تر است
از سفید محلل اورام کرم بود منع ماده بکند و بر
حمره طلا کردن نافع بود و درد سر را عظیم مناسب
بود و شریف کوید جون سحق کنند و با روغن
زنبق بیامیزند و بر اعضا مالند تب در ازوی
زایل کردد و هم کوید صندل سرخ بغایت سرد
تر از صندلها بود و بدل ان فوفل است **صنوبر**
بشیرازی کاج خوانند و صفت حب ان درباب
حا کفته شد اما باقی اجزاء وی کفته شود در بوست
بیخ صنوبر صفار قبضی و قوتی تمام بود بیخ را نافع
بود جون بروی نهند مانند ضماد عظیم نافع بود
وجون بیاشامند شکم ببندد واکر در ور کنند
بر سوختکی اب کرم بغایت نافع بود و وی معتدل
بود در حرارة وکویند کرم در دوم و خشکست در
سیوم وکویند در اول و ورق ان تر تر از لحاء ان

بود و

بود و جراحتها را نیکو کرداند و غرغره بطبیخ قشر
صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون اورد
و دخان وی سود مند بود جهة کسی که در مثانه وی
استرخایی بود و هم علتی و زحمتی که بود زایل کند و
قشور ورق وی جون بیاشامند درد جکر و ریش
شش را نافع بود وکرمی سبز هست در درخت صنوبر
و ان بقوة ذراریح بود وقشور هر دو صنوبر جون
زنان در شیب دود کنند بچه و مشیمه بیرون
اورد و ورق وی جون بکوبند وضماد کنند بر ورم
های کرم درد ساکن کرداند و جراحتهای تازه که خون
روانه بود سود دهد وجون با سرکه بیزند و بر
دندان ضماد کنند درد ساکن کرداند وجون با اب یا با
ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود
جهة کسی که درد جکر وی علتی بود و همجنین بوست
وی و ورق وی جون بیاشامند همین عمل کند وجون
جوب وی بشکنند و بارهاء کوجک کنند و با سرکه بیزند
و طبیخ وی درد هن نکه دارند درد دندان زایل کند واکر
بسوزانند و دخان وی بکیرند در مداد بغایت
خوب بود واکر در دارو های جشم کنند مژه جشم
نیکو کرداند و موی نریزد و اب رفتن باز دارد و
شریف کوید ثمر صنوبر کبار که ان جلغوزه است
جون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم
بخورند از افلاج خلاص یابند و جوب وی جون
بپزند باب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشد
بدان بشویند نافع بود و بدل ان زفت است

صنار دلب است وکفته شد صن وباسمی
یمنی است صمغی را که از طرف یمن می اورند بلون
سرخ بود ودر جراحتها استعمال کنند وقطع اسهال
بکند وازین صمغ بشکل حضض مجبان قرص
می باشد وانرا بول الابل خوانند وجراحتها
خبیث را باصلاح اورد صوف الارض غراسیون
است وکفته شود صوف بپارسی پشم خوانند مایالیس
وطبیعت ان کرم وخشک بود ونیکوترین ان نرم
بود وپشم سوخته خشک بود در سیوم ومجفف
بود وصفت سوختن ان مانند ابریشم بود بکیرند
دیکی اهنین یا کواری اکر کواری بود نیکوتر بود پشم
را بشویند وشانه کنند ودر دیک نهند وطبقی بر
سران نهند که سوراخ داشته باشد تا ان زمان
که سوخته کرد در ریشها را نافع بود وکوشت زیاده
که در ریشها بود بخورد وپشم ناسوخته که چرکن
بود چون با زیت وسرکه تر کنند یا بشراب وضماد
کنند بر جراحتهای چرکن در ابتدای ان موافق
بود وبر جایی که ضربت زده باشند یا استخوانی
شکسته بود مجنین وچون با سرکه وروغن کل
تر کنند صداع ودرد چشم ومجموع اعضا را نافع
بود بران ضماد کردن وشریف کوید خرقه صوف
چون بر کردن روند کا ببندند خستکی بر ایشان کار
نکند وهیچ زحمت نرسد وچون پشم زده بیا کنند میان
انکشتان دست وپای که شق کرده باشد شقاق
ان زایل کند وباید که یکشبانروز رها کنند پس

بیرون اورد

بیرون اورد ودیکر بار مکرر کند تا زود زایل
کند ورازی کوید چون بپوشند صوفی که کوشت
ان کوسفندی که کرک خورده باشد حکه در بدن
انکس پیدا کند ودیکر اطبا کویند ریسمانی
پشمی در کردن کاوی تند بندند زبون کردد و
عاجز صوطله نوعی از سلق است زرد
رنک وصفت سلق کفته شد در سین

باب الضاد

ضال عشر السدر خوانند بپارسی کنار کویند و
در بنق کفته شود صفت ان ضبع عرجا
حیوانیست مانند کرک وچون براه رود لنک نماید
وازبهر این ضبعه عرجا نام وی کرده اند بپارسی
کفتار کویند کوشت وی کرم وخشک بود در دوم
مانند کوشت سک وچون ادمی در دست وی
منطلی بود کفتاران از وی بکریزند وچون یک
دندان وی با خود نکاه دارند وبه سک کذار کنند
سک بانک نزند وچون موسوسان خون وی
بخورند سودمند بود وچون زهره وی بکدازانند
با همچندان روغن اقحوان ودر ظرفی مسین
کنند وسه روز رها کنند بعد از ان طلا کنند
بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار
سفیدی را زایل کند ودانه ببرد وهرچند که این
روغن کهنه کردد نیکوتر بود وچون زهره
وی با پیه شیم بر روی طلا کنند کلف ببرد و
لون را صافی کرداند وچون زهره وی تنها در چشم

کشند تیزی چشم زیاده کند واگر طبیخ وی که با شبث
ونخود با آب نخته باشند سودمند بود جهة درد
مفاصل در آن نشستن بغایت نافع بود ونقرس
را زایل کند وبادها غلیظ ببرد وجمیع علتهای مفاصل
را سود دهد ومغز ساق وی چون با زیت انفاق
بگدازانند وبر نقرس طلا کنند بغایت غایت مفید بود
وپوست وی چون بر شکم زن حامله ببندند بچه
نگاه دارد ونیندازد واگر از جلد وی کیلی سازند
وبدان کیل تخم جهة زرع کردن بپیمایند از زرع
از همه آفتها ایمن باشد واگر آن پوست در قدحی گیرند
ودر آن آب کنند وبکسی دهند که سگ دیوانه گزیده
باشد وبیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد وصاحب
جامع گه صاحب مفرده است گوید که پوست پیرامون
خاصره وی چون بسوزانند وبا زیت سحق کنند
ومخنث در دبر خود بمالد ابنه از وی زایل شود
وصاحب جامع اللذات گوید اگر موئی که پیرامون
دبر وی بود وخصیه اخجه تر بود بدین نوع که
گفته شد استعمال کنند این عمل کند واگر از
ضبعه ماده بود بگیرند وبکوبند سحق کنند بزیت
وطلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته
باشد ابنه بر وی غالب شود واین از خواص است
وگویند گفتار رغبای همه حیوانات بود واز بهر
آن میگویند که هر حیوان هم جنس وی که نر وی
بگذرد البته بر پشت وی رود ودر خواص حیوانات
آورده است که وی سالی نر بود وسالی ماده می باشد

وسبب

وسبب آنست که در شیب دنب وی حفظی باشد
که باندام نرین وماده نرسیده باشد وبشب
بشکافته گردد ووی موافق خرگوش بود ومخالف
همه حیوانات واز عجایب خواص وی آنست که
سگ بر بالایی استاده باشد در ماهتاب وسایه
سگ بر زمین افتاده باشد گفتار در شیب سایه
سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد
سگ خود را از بالا بشیب اندازد وگفتار وی را بخورد
واگر زهره وی در چشم کشند که موی زیاده داشته
باشد وقتی که بر کنده باشد کحل کنند دیگر نروید
وگفتار در شب هیچ حیوان با وی بر نیاید ضب
عضایه است وعضا نیز گویند وآن نر دیگر است
بورل بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی بر کلف
ونمش طلا کنند زایل کند وسفیدی که در چشم بود
ببرد ضجاج بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند در
خت بان ونبات وی در کوه فهوان از زمین
عمان باشد وآن صمغی سفید بود که چون جامه
بدان بشویند پاک کرداند پاکتر از صابون و
مردم سر را بدان شویند ودانه بار آرد مانند
تخم مورد سیاه وزبانرا بگزد وضجاج بفتح صاد
نام هر درخت است که ددو دام وبهرا بو بیند
مانند خروع وقنب والب ضرو درختیست
در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ الا
از وی نیکوتر بود وورق وی بسرخی مایل بود و
ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن حب وی بزرگتر

بود و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر
بر سر آتش نهند و بپزند تا نیز دیگر انعقاد بعد
از آن بردارند و استعمال کنند جهة خشونة
سینه و سرفه که از سردی بود و درد دهان و
گویند قلاع را ساکن گرداند در حال و صمغ وی
می آورند بکه و بعتوة مانند لاذن بود و در بویهای
خوش زنان مستعمل کنند و خوش بوی بود
و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم
و تر بود در اول و گویند خشک است در اول و
بعضی گویند مکام ورق شجر ضرو است و گویند
مکام لحاء آن است یعنی پوست بیخ آن و بصری
گوید صمغ ضرو معروفست بمکام و طبیعت آن
گرم است در درجهٔ دوم و خشک است در اول محلل
و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید
خاصیة روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل
کند و رازی گوید ضرو جهة دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکویی بود و سودمند بود
و شریف گوید روغنی بسیار از حب وی
بیرون آید و منفعت وی آنست که بادها بشکند
و مغص را شفا دهد چون بیاشامند یا بمالند
از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود چون
ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند
درد گوش را نافع بود و چون با آب بپزند و بطبیخ
آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم
زایل کند و چون ورق تازه و تر مجبان بسوزانند

تا خاکستر

تا خاکستر گردد و با آب بپزند نیکو بعد از آن صافی
کنند و بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره
را زایل کند و تخم حبوب وی جهة جراحتها نیکو
بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت
خنته گودکان و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو
بین صرو اندلس است و بعضی گویند ضرو
درخت حبة الخضرا است ضرب صاحب منهاج
گوید عسل است و صاحب جامع از قول شریف
گوید که آن حیوانیست بلغة همدان و یرا شیهم
خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفد
بزرگ است و خار دراز دارد و مانند تیر اندازد
و چون خواهد که بیندازد گرد گردد و چون راست
شود تیر بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد و
اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود گوشت وی
گرم و خشک و وی مقدار سگی کوچک بود و گوشت
وی چون بخورند نقرس را نافع بود و همچنین خون
وی بر قدمین ضماد کردن نقرس را زایل کند
و چون خون وی در اندام مالند جرب زایل کند
و کلف را جلا دهد ضرع بهترین پستان آن
بود که از حیوان گیرند که گوشت وی نیکو بود و
در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک
بود و اولی آن بود که با ابازیر خورند تا زود از
معده بگذرد و شریف گوید آن شیر دار
که شیر وی اندک بود چون بخورند شیر وی
زیاده گردد طرم اسطوخودوس است و گفته

شد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل یابند
وطبیعت وی کرم وخشک بود چون باب بپزند و
در ان نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود وچون
خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند وهمچنین
چون خشک بود و در حمام بدنرا بوی بشویند حکه
وجرب تر را سود مند بود ضروع الکلبه اسمی یمنی
عربی است درختی را که در کوهستان مکه بود وان
زقوم است و درختان بشکل درخت صبر بود اما
وی مجموع سفید بود ضرس العجوز خشک است
ودرحا کفته شد ضغابیس قثاء الصغار است
وکفته شود ونباتی دیکر هست که ساق نبات وی
مانند هلیون بود انرا نیز ضغبوس خوانند
ضغبوس ضفف است وکفته شد ضغابیر
الجن کویند برسیاوشان است وکفته شد ضفدع
بپارسی غوک خوانند ووزغ خوانند بشیرازی بک
کویند وبیونانی بطراخوا خوانند وکوشت انجه
نهری بود چون با زیت ونمک بپزند نافع بود جهة
کزاندکی جانوران با زهر جذام ومجموع کزندکان
بود ومرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم
وروغن کل موم روغن سازند موافق بود
جهة مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض
شده باشد ومدتها بدان کذشته باشد وچون
بسوزانند وخاکستر وی بر موضعی که خون روانه
بود یا رعاف بران افشانند خون ببندد وچون
بازفت تربیا میزند وبرداء الثعلب مالند زایل کند

حایالیس

وکویند

وکویند خون بک سبز چون بر موضع موی زیاده
که در چشم بود بچکانند بعد از انکه موی بر کنده باشند
دیکر نروید وچون با اب وسرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را نافع بود وچون وی را مرضوض
کنند وبر کزندکی عقرب ومار نهند نافع بود وچون
بر دندان نهند کی درد بیفتد و وی همین عمل کند
وبری وی کشنده بود وچون چهار پایی در میان علف
وی را بخورد دندانهای وی بیفتد وکوشت وی کزندکی
جانوران را نافع بود ودر خواص اورده اند
که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد
بکوید بی انکه وی را خبر بود وچون وی با خایه مور وقندری
بنوشادر چون بر موضعی که موی ستره باشند طلا
کنند دیکر نروید واکر موی بر کشیده باشند نیکوتر
بود واسحق کوید شخصی را پیکانی در استخوان روی
مانده بود مدتی دراز وعلاج بسیار کرده بود وهیچ
فایده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز کردند
وبر سر جراحت وی بر اسوان نهادند در یک شبانروز
پیکان بیرون امد از سر جراحت ووی در غایت قوة
جاذب بود واز بهر انست که قلع دندان می کند و
خوردن وی بدن متورم کند ولون تیره کردد و قذف
منی احداث کند وبدترین ضفدعها در انچه کفته شد
سبز است که در بیشه بود یا سرخ که در دریا بود
ومداوای کسی که ان خورده بود قی باب کرم کنند
وعسل ونمک تا معدهء وی پاک کردد بعد از ان در
حمام رود بس سکنجبین خورد واسفیداج با دارچینی

وشراب با مثلث وبیا نافع بود و هرچه نافع بود جهة
استسقا وچون خلاص یابد دندانهای وی همه بیفتد
واگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوة طعام بکند
وگونرا تباه کند وغشیان وقی ودرد دل وورم شکم و
ساقین پیدا کند وعلاج وی نیز دیگر بود بعلاج نجه
بیش ازین گفته شد وگویند دل وی چون بیاویزند
برکسی که تب غب داشته باشد نافع بود **ضومر**
خوک خوانند وان با ذروج است وگفته شد **ضومران**
صاحب جامع سهو کرده است که ان ضمران است وقول
صاحب منهاج معتبرست که ان بید مشک است و انرا
بهرامج گویند وگفته شد **ضیمران** ضیمران نیز گویند
وان شاهسفرهم شیرازی خوانند وان سبز بود
نه چون کرمانی وصاحب جامع گوید فودنج جوبیی
است وسهو کرده است وطبیعت وی خشک بود
در دوم وگویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود
خاصه چون کلاب بروی زنند وبر جایی که سوخته
باشند ضماد کنند نافع بود وقلاع را نافع بود ان شاء الله
تعالی وحده **باب الطاء**
طالیسفر یونانی دارکیسه خوانند وماقر نیز گویند
صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و
ان قشوری هندیست وصاحب جامع اقوال
بسیار اورده است اول گفته که بسباسه است
ودیگر قول ابن جلجل اورده که لسان العصافیر
است ودیگر گفته که عرق شجرهٔ هندی است ودیگر
گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم برگ وی میخورد

واین

واین قولها خلافست وقول مجوسی اورده است
که ورق زیتون هندی است واین موافق قول
صاحب منهاج است وصاحب منهاج وصاحب
جامع تحقیق نکرده اند که جیست مولف گوید پوست
بیخ زیتون هندی است باقی همه قولها خلافست و
خطا وان پوستی سطبرتر از دارچینی است وصلب
تر ومیل بسیاهی زند وطعم ان بغایت عفص بود
وقابض واندک عطریتی داشته باشد وجالینوس
گوید در وی هیچ گرمی وسردی نبود وگویند خشک بود
در سیوم وابن عمران گوید گرم وخشک بود در دوم
ومجوسی گوید معتدل بود در گرمی وسردی وخشک
بود در دوم ذرب را نافع بود وقرحهٔ امعا وترف
دم وبواسیر را بغایت نافع بود وفالج ولقوه را مفید
بود ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود وچون
بسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود
وقلاع سفید را زایل کند چون اب وی در دهن نگاه
دارند وگویند مضر بود بشش ومصلح وی عسل
بود وبذیغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ و
وزن ان کمون بود ونیم وزن ان ابهل ورازی واسحق
بن عمران همچنین گویند وگویند بدل ان بوزن وی
سنبل ونیم وزن ان ساذج وگویند بدل ان مقل و
ابهل بود مساوی **طاخک** ثمرهٔ ازاد درخت است
وگفته شد **طاووس** مرغیست مشهور وشریف گویند
بعد از سه سال تمام پرها براورده باشد وهر یکسال
یکبار بچه براورد وگوشت وی وبیه وی چون باسفید باج

بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را
نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با آب و سداب
و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و
گوشت و پیه وی مجامعت را قوة دهد و زهرهٔ
وی چون ببرکه بیامیزند گزندگی جانوران را سود
دهد و جالینوس گوید گوشت وی صلب تر از شفنین
و ورشان و بط بود و غلیظ تر و دیرتر هضم شود
و ابن ماسه گوید گوشت طاووس بد بود مزاج را
و صاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است
که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود
مصلح معدهٔ گرم بود که هاضمهٔ وی بقوة بود و اولی
آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند
و سنگی در پای وی ببندند و بیاویزند و بعد از آن
بابر که بپزند و ابن زهر گوید اطباء ما تقدم مرغها
که گوشت ایشان صلب بود یک ساعت بیش
از پختن کشته اند و معجنان با برا و بخته اند و این
از بهر آن کرده اند که زود هضم شود که چون زمانی
درنگ کنند مانند خمیر که در ارد رود هضم نان نیکو
تر بود این معجنان است و رازی گوید طعامی که سمی
در وی بود چون طاووس ببیند رقص کند و فریاد
زند و گویند چون ببیند ظرف که سم در وی بود
بود بشکند و ابن زهر گوید اگر مبطون زهرهٔ
وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامد شفا یابد
و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و
بر ریشها بد تر که ترسند که آکله گردد چون بدان

طلاکنند

طلا کنند زایل گرداند و اگر سرگین وی بر ثالیل
طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون بسوزند
و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابند و اگر بر برص
مالند لون آن بگرداند طارطقه ما هو بدانه است
و گفته شود طاریقه دندانست و گفته شد طالقون
علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند
بتوبال نحاسی که در کیترکاد خویسانیده باشند و
مرجان که در آب اشنان تر خویسانیده باشند پس
در وی سختی تمام و حدق قوی بود و دیگری گوید
آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع
مس زرد آن بود و چون از آتش بیرون آورند و
بتنک زنند تمددی در وی پیدا شود و زرد گردد
و شکسته نگردد تا سرد شود و در کتاب احجار گوید طالیقو
ن از جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویهٔ گرم
مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کنند و اگر از طالقون
منقاش سازند موی زیاده که در چشم بود بوی برکنند
دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته
باشد و در خانهٔ تاریک رود که قطعا روشنی در وی
نبود و آیینهٔ از وی برابر نظر خود دارد و بدان ادمان
کند لقوه زایل کند و شفا یابد و اگر طالقون در آتش
نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ جانوری گرد
آن آب نگردد و اگر قلابی از وی بسازند پس در آب
اویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد و
طبری گوید طالقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس
و الجه در زمان ریختن مرتفع شود بقیه در موضع سبکه

و در بول گاو خوب باشند و مولف گوید اکسیریان طالقون
راسخت خوانند و گویند در کان مس میرویند
طباشیر نیکوترین ان سفید سبک بود که زود خرد
شود وطبیعت ان سرد و خشک بود در سیوم وگویند
در دوم و شیخ دمشقی گوید سرد است در دوم
وخشک در سیوم وشیخ الرییس گوید مرکب
القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود وقوت معده
بدهد وقلاع را نافع بود و سوختگی را سود دهد
وشکم ببندد وتبهای حاده وتشنگی را سودمند بود
وقی که از مره صفرا بود باز دارد وگرمی جگر بنشاند و
جهت ریشها و بثرها و قلاع که در دهان کودکان
حادث شود سودمند بود چون تنها یا با ورق
گل سرخ بریان باشند و دندان متحرک را محکم گرداند
تنها سنون ساختن وبواسیر را سود دهد وورم
چشم گرم را نافع بود و قوت دل بدهد و خفقان که
از حرارت بود ساکن گرداند وتوحش وغم را نافع
بود و ضعف معده والتهاب ان ومنع خلفه صفرا
وی وتشنگی را سودمند بود وغشی وکرب را نافع
بود ومفرح ومقوی قلب بود وتری کهن از معده
نشف کند وقوت اعضایی که از حرارت ضعیف شده
باشد بدهد وسرد مزاجرا بزعفران معتدل کنند
وتفریح وتقویت وی بغایت بود وگویند خوردن
وی باه را مضر بود واسحق گوید مضر بود بشش و
مصلح وی گلاب بود وگویند مصطکی وانیسون
وبدل ان عصاره لحیة التیس است وگویند بدل

بارد یابس

ان سه

ان سه وزن ان مغز تخم خیارزه و چهار وزن ان بزر
قطونا وگویند بدل ان نیم وزن ان کافور است وگویند
بدل ان طین مختوم است بوزن ان وبوزن ان عصاره
لحیة التیس وگویند بدل ان کاغذ مصری سوخته است
وگویند بوزن ان تخم کاسنی ونیم وزن ان صندل طبار
نوعی از انجیر است سرخ بزرگ طباق گویند غیر غافث
است اما قول اکثر انست که غافث است وگفته
شود در عنین طبقا نوعی از گندم است اما باریکتر بود
وحشیش وی یک بالای سرد بود و در سردسیرها
کارند وانرا کاکل خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم
بود لیکن نفاخ بود ونان وی چون گرم بود نیکو بود
اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد واگر
ازار دوی خوبی سازند سینه را پاک گرداند وسرفه
سخت را نافع بود و بول براند وگرده و مثانه پاک گرداند
اما مضر بود بمعده و نفخ و قراقر پیدا کند واگر اسب
بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانک از گندم مضرت می رسد
طبرزد اسمی پارسی معرب است واصل ان تبرزد
است از بهر انکه صلب بود نه سست ونه نرم ونمک طبرزد
از بهر ان گویند که صلب بود طبیخ بطیخ است وگفته شد
طشج مور کوچک بود و در باب نون در صفت نمل گفته
شود طحلب خرو الضفادع است بپارسی جامه خواب
بک خوانند طبیعت ان سرد بود در سیوم وگویند در دوم
وتر بود در دوم خونرا ببندد وطلا کردن بر ورمهای
گرم و نقرس گرم وحمره و درد مفاصل گرم بغایت مفید
بود وچون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم گرداند

بارد رطب

واکر ضماد کنند بر قیله امعاء کودکان نافع بود **طحال**
نیکوترین سبز آن بود که از حیوانی فربه کیرند از
بهر آنکه بوی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس
کوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک
کیموس وی بد بود و طبیعت آن کرم و خشک بود
و کویند سرد و در وی قبضی بود و خوف سوداوی از وی
متولد شود و وی دیر هضم شود سبب عفونتی
که دارد و اولی آن بود که با روغن بسیار و بیه بجته کنند
و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر بسر که
طحما شوکران است و کفته شد **طخشیقون**
طغشیقون نیز کویند و تاویل آن قوسی بود از بهر
آنکه آن دوائیست که اهل ارمن بیکانرا بوی زهرالود
کنند و در جنکها بکار برند و حلتیت پادزهر وی است
طروقتون بربطانیقی است و کفته شد **طرخوماتس**
شعر الجن است و کفته شد **طرستوج** نرستوج نیز
کویند و آن ماهی دریایی بود و بیونانی طریغلا خوانند
و اهل اندلس مل خوانند و دیسقوریدوس کوید
ادمان خوردن وی کردن شبکوری و تاریکی چشم آورد
و چون بشکافند و بر کزندگی تنین بحری و عقرب و
عنکبوت نهند شفا یابند **طرابیث** طرثوث نیز خوانند
بشیرازی بل شیرین خوانند سرخ بود و سفید بود
طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و رازی کوید سرد
و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن بکند از بینی
و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوة
مفاصل سست بدهد و معده را قوة دهد و

جکر و

جکر و چون با دوغ کاو یا شیر بز تازه بپزند و بیا
شامند استرخاء معده را مفید بود و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق کوید مضر بود
بسفل و مصلح وی کلنار است و بدل وی جفت
بلوط بوزن آن و کویند نیم وزن آن پوست
تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانک وزن آن
قرط و شش یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی
طرخون بشیرازی ترخون کویند و نیکوترین آن
بستانی تازه بود و طبیعت وی کرم و خشک بود
در دوم و در وی قوتی مخدره بود و ابن ماسویه
کوید کرم و خشک بود در وسط درجهٔ سیوم و کویند
سرد است مجفف رطوبات بود و نشف تری بکند
و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی نیک در دهان
نکاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی
مسهل طریه طعم احساس طعم آن نکند بسبب تخدیر
و معده را قوة دهد و درد حلق آورد و دشخوار
هضم بود و قطع شهوة باه بکند و تشنکی آورد و
مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن
بکند و ورد نکذارند و هضم کند و تمیمی کوید آب وی
با آب رازیانه تر در شراب هندی کنند که آنرا شراب
کادی خوانند و کدر خوانند منع ابله و حصبه
بکند و نفیس ترین اشربهٔ ملوک هند و خراسان
بود و خاصه آب ترخون این فعل می کند و منع حدوث
علل وبائی می کند **طرنغلن** معنی دو ثلاثه اوراق
بود و این اسم مشترک برخند قوقی و آن کفته شد

وبرنبات خصی الثعلب وان نیز گفته شد و دیگر برد وابی
که مخصوص است به این اسم وان جوط مانه است
ویبونانی نام بسیار دارد بعضی فیتقن وبعض اکسو
فیلن وان نباتیست که درازی قدی وی یک گز بود
یا بیشتر و قضبان وی باریک بود سیاه مانند اذخر
ودرابتدا بوی سذاب کند وباخر بوی فغ وکل
وی فرفیری بود وطبیعت ان گرم وخشک بود
درسیوم مانند فغ الیهود وتخم وی وورق وی
جون باب بیاشامند نافع بود بشوصه وعسر البول
وصرع وابتداء استسقا ودرد رحم وحیض و
بول براند وباید که از تخم وی سه درم واز ورق
وی جهار درم بخورند وورق وی جون باسکنجبین
بیاشامند سود مند بود جهت گزندگی جانوران
وبعضی گویند طبیخ نبات وی جون بابیخ وی بود
وبرموضع گزندگی جانوران ریزند درد ساکن
کرده اند وبعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق
وسه حب از وی باشراب بیاشامند ودر تب
ربع جهار ورق وجهار حب بیاشامند زایل
کند وبیخ وی اراد ویهای معاجین بود طراغور
یغایش فوذنج جبلی است وگفته شود طرفا
بپارسی درخت گز خوانند وان انواع است یک
نوع ثمر وی گزنازج خوانند وان اثل است وثمر
ویرا حب الاثل خوانند وثمرة الطرفا نیز گویند
وطبیعت وی سرد وخشک بود ودر وی قبض و
تخفیفی بود وثمره وی بغایت قابض بود وگویند

وی گرم بود وطبیخ وی جون نطول کنند بر ثبش بکفد
وجون ورق وبیخ وقضبان وی باسرکه یا شراب بپزند
سپرز را نافع بود ودرد دندان نیز نافع بود مضمضه
کردن وورق وی باب بپزند وباشراب ممزوج
کنند وبیاشامند سپرز را بگدازاند وموافق
زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه
بود وزمان دراز بران گذشته باشد جون
در طبیخ ان نشینند بغایت نافع بود وخاکستر
جوب وی جون زن بخود برگیرد همین عمل کند
وقطع رطوبت رحم بکند وخاکستر وی جون
بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند وبخاصیت
ریشهایی که ار سوختگی اتش بود نافع بود
ودخان وی زکام وجدری را بغایت کامل
نافع بود وابن وافد گوید زنی بر وی جذام ظاهر
شد پس از طبیخ بیخ وی با میویز جند نوبت
بیاشامید از وی زایل شد وگوید تجربه کردیم
زنی دیگر را وهم صحت یافت ومفید بود وخوزی
گوید جون دخان کنند ورم سرد را سود مند
بود وبیشتر ورمها ورازی گوید بخور وی سه
نوبت بواسیر را خشک گرداند ومجربست وشریف
گوید جون بخور کنند در دهان کسی که علق
در حلق وی جسفیده باشد بیفتد وثمره وی
گزندگی رتیلا را سود دهد ودیسقوریدوس
گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی جشم عفص کنند
طرغلوذیس طروغلوذ قطس است وگفته

شود بعد از این طریغون شغنین است وکفته
شد طرحشقوق وطرشغوق نیز کویند وان
هند با بری بود وکفته شود طغیخ نوعی از ماهی
کوجک است که از طرف اذربایجان می اورندان
طرف تبریز وبهترین ان بود که نه کهن باشد
وطبیعت ان کرم وخشک بود طبع براند واندکی
از وی ملطف سودا بود در تبهای ربع ووی مضر
بود به سپرز ومعده ومصلح وی روغن بسیار
بود طراغیون نباتیست که درجزیره اقریطش
روید وصمغ وی مانند صمغ عربی بود وحرارت
ورق وی وصمغ وی در اول درجه سیوم بود سنک
کرده بریزاند وحیض براند جون یک مثقال از وی
بیاشامند واین نبات بغیر از جزیرهٔ اقریطش
نروید ودرخت وی مانند درخت مصطکی بود
طرذیلون سیسالیوس است وکفته شد طر
بیله طریفلن است وکفته شد طروقوقون
طریقوقن کویند ومسقلن واوبیا نیز کویند
وان زعرور است اوکفته شد طروغلودقطس
عصفور الشوک است وعصفور السیاح نیز
کویند ومولف کوید ان مرغیست بمقدار کنجشک
ودر بال وی پری زرد بود ونقطی سفید بر دنبال وی
بود ودر لب اب نشیند ودنبی دراز دارد و
مدام دنب وی در حرکت بود وبشیرازی ویرا
دمنک باکیک کویند منفعت وی انست که
سنک مثانه بریزاند ومنع ان کند ورها نکند که

دیکر

دیکر جمع کرد درمثانه ودیسقوریدوس کوید
از جوف وی اندکی بخورند سنک بریزاند وویرا
صغراعون وطرغلودیس نیز کویند طرجاطیقون
نوعی از سرمه است طریغان نباتیست که در بهار
روید وکلان مانند کلاه ضق بود زرد وکرد بر
کرکلاه خار داشته باشد وبشیرازی انکریز خوانند
وان قرطم بری بود وکفته شود در قاف ومنفعت
وی انست که اکر طبیخ وی برکزندکی افعی ریزند درد
ساکن کند واکر بر عضوی سلیم ریزند همان درد
وزحمت پیدا کند که از کزندکی افعی طفشیل
عدس مقشر است که باسرکه پخته باشند طلق
کوکب الارض خوانند وعرق العروس
وبیونانی اسطرا ای کوکب وتفسیر ان کوکب
الارض بود ورازی کوید سه نوعست بحری
وریانی وجبلی وعلی بن محمد کوید هم سه نوع
است یمانی وهندی واندلسی یمانی نیکو تر بود
وتنک وبراق بود وهندی بشکل یمانی بود الا
علاوی نکنند واندلسی صحیفه وی سطبر بود و
غافقی کوید ان نوعی از جبسین است وان
معروف بود بعرق العروس وارسطوطالیس
کوید خاصیت طلق انست که اکر با هن یا بهاون
ومطرقه وهرجیز که جیزها بدان توان کوفت
بکوبند کوفته نشود الا مکر بجحر الماس بشکنند
وقطعا وی سحق نتوان کرد الا مکر سنکی جند
کوجک با وی اضافه کنند ودر خرقه اخشن یا موی

ببندند و دراب میجنبانند تا جسم او خورده شود
بگدازد و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند
که در خرقه ببندند با سنگی چند خرد و در اب
نیم گرم اندازند و با هستگی می جنبانند تا حل
شود و از خرقه بیرون اید بعد از ان اب از وی
صافی کنند و در افتاب رها کنند تا خشک گردد
پس درین ظرف باید مانند ارد خرد و شیخ الرئیس
گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است
در اول و خشک است در دوم قابض بود خون نازله ببندد
باب لسان الحمل و ورم ثدیین و ذکر و خلف
اذنین و مجموع گوشتی که سست بود در ابتدا
نافع بود و خون که از سینه اید باب لسان الحمل
ببندد و خون رحم و مقعده ببندد چون مغسول
کنند و باب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن
وی سنطاریا را نافع بود و غافقی گوید نیکو بود
جهت ریشهایی که بر اعضاء محذو وان بیدا
گردد پاک گرداند و زایل کند و صاحب منهاج
از قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ گرده
بریزاند و گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود
و وی سوخته نشود الا بحیلت طلع ابو حنیفه
گوید اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری
خوانند و جفری خوانند و انچه در اندرون
قشر بود ولیع خوانند بپارسی بهار خرما خوانند
و طبیعت ان سرد است در اول و خشک است در دوم
و گوید قبض در وی ممکن نیست و ی تر بود و با قوتی گوید

دقیق نخل ذکر که بپارسی کشن خرما خوانند باه را
نافع بود و مجامعت را قوة دهد و ابن ماسویه
گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی حار و سردی
وی مانند سردی حار بود و دیر از معده بگذرد و
شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا
کند قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب
منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید وی
از نفخ در معده و دیر از معده گذشتن بزنجبیل مزد
کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق
خورند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا
و سلاب و کرفس و نعناع و صعتر خورند و اگر خام
خورند با طعامها چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه
و مانند ان و بعد از ان شراب کهن بران خورند
طلع میوه است در طرف دریا که انرا موز خوانند و گفته
شود در میم طلیا نوعی از صدف است کوچک و
اهل شام و بلاطلیس خوانند و اهل مصر دلنیس
و نکو د بانان خورند و در صفت صدف گفته شد
طلا خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث
است و ابن سمجون گوید نوعی از قطران است
و مولف گوید انچه محقق است و مشهور شراب
کهن خوب را طلا خوانند طمطم سماق است
و گفته شد طمرا خروع است و گفته شد طواره
بیش است و گفته شد طوفریوس نوعی از گیا در
یوس نعنعی است و گفته شود طوط قطن است
و گفته شود طولیدون عنب الثعلب است و گفته

شود در عین **طوطاق اغریون** حماض جبلی است
وان نوعی از سلق بری بود و در صفت حماض گفته شد
طهف غافقی گوید ذرة است و گویند طعامیست
که از ذرة سازند **طیلافیون** نوعی از حی العالم است
و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت ان گرم بود
در اول و خشک بود در دوم تا سیوم حرا حتهای (حار یابس)
عفن را نافع بود و بر بهق و برص باسرکه طلا کردن
مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون
ضماد کنند برص و ششی ساعة رها کنند برص را
بغایت نافع بود و باید که بعد از ان ارد جو ضماد کنند
و چون نکو بند و باسرکه بیامیزند و در افتاب بر بهق
بمالند و رها کنند تا خشک گردد بهق را زایل کند
طیقی وطیفی نیز گویند و ان دادی است و گفته شد
طبهوج بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلسی ذرتیس
و نیکوترین ان فربه تر بود که در زمان خریف گیرند
و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را به بندد (معتدل)
و ناقهان را نافع بود و نشاید که اصحاب ادمان اکل وی
کنند خصوصا اصحاب ریاضت و اولی ان بود که
ماشوربه بپزند از بهر انکه غذاء وی غلیظ بود **طیب العرب**
اذخر است و گفته شد **طیطان** کراث بری است
و گفته شود **طینوث** حیوانیست مانند ذراریح
اما کوچکتر بود و گردتر و همچنان سرخ بود و نقط سیاه
بران و همان فعل ذراریح می کند و مولف گوید بشیرازی
وبیاعروسک خوانند و بدل ان ذراریح است و
گویند کرم سبز هست در درخت صنوبر و ان بقوة

ذراریح

ذراریح است **طبا** نوشادر است و گفته شد **طین**
مجموع کلها میرد و مجفف بود **طین الحکمه**
بپارسی گل حکمت خوانند و صنعت ان بسیار است
مولف گوید بهترین این نوع است بگیرند گل زرد
پاک چهار من و بکوبد و ببیزد و یکمن کاغذ و نیمن تک
در اب کنند و بدست بمالند تا حل شود بعد از ان
گل بران کنند و چهار یکی موی سر ادمی بمقراض
چیده و چهار یکی سرگین اسب یک دمی بیخته
بران کنند و نیک بمالند چندانکه بمالند نیکوتر بود
انگاه غند غند بنهند تا خشک گردد و هر زمان
که خواهد بکوبد و باب صافی خمیر کنند و استعمال کنند
که بهترین انواع گل حکمت این است که گفته شد و
نوعی دیگر صاحب منهاج اورده است یک جزو گل
و یک جزو فحم کوفته و بیخته و یک جزو نمک و یک جزو
خطمی و موی چیده بسرشند و نیک نیک بمالد و مستعمل کند
طین مختوم گلی سرخ رنگ است بغایت املس
و از تل بحیره آرند و گویند در ان زمین قطعا هیچ نبات (معتدل)
و حشیش نیست و هیچ سنگ در ان زمین نبود و
قبر در انجا هست و ان گل را معزه لمانی خوانند و طین
الکاهنی گویند از بهر انکه زنی ساحر ان گل یافته
است و معزه لمنیه و خواتیم نیز خوانند و صورت
ارطامس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس
گوید گلی است از جزیره لمیوس که بخون بز کوهی
میسرشند و ان صورت بران می نهند و خواتیم الملک
وختم الملک از بهر ان گویند که صورت ارطمیس بران

بود واقوال بسیار اورده اند در این گل و جالینوس
گوید نیکوترین این گلها ان بود که از وی بوی شبث
اید چون تر ابیند و چون در دهان کیرند زبان بجسفد
و مولف گوید امتحان وی اول بر آب کنند اگر بر لب
بجسفد دیگر بار بر زبان نهند و باید که بجسفد و بغایت
نرم واملس وبراق بود و گویند ان زمین که گل مختوم
از وی می اورند از زمین یونان بود و این زمان اب
کرفته است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی مانند مزاج ادمی الا یبوسة
وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتنع
بیبوسة بود باشد و در وی خاصیتی عجب بود در
تقویة دل و تفریح ان و تریاق مطلق بود و مقاومت
با مجموع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یک ساله
قریب دو مثقال دیگر بر دیکی که از سموم قتاله
است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم
باشیرها در بخورد وی دادند اغاز قی کردن کرد
چنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری
هم بشیرها در بوی دادند دیگر قی کرد و یک دو
مجلس طبیعت بیامد و از ان زهر کشنده خلاص
یافت و مجموع ریشها که خون روانه بود چون بران
باشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا
مبتلا گل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو
درم بود و جهت گزندگی جانوران کشنده مانند
افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا
کنند نافع بود بغایت و دفع سم ان بکند و کسی که ذراریح

خورده

خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم بیاشامند
در حال قی کند و در ساعت دفع سم ان بکند و حب الغار
نیز همین عمل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده
بیاشامند و تقیع وی در زمان وبا دفع وبا بکند و اسحق
گوید مضر بود بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل ان
در قبض خون طین رومی بود با طین ارمنی که بخون
بزکوهی سرشته باشند و گویند بدل ان مغره است
اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی گلی است
سرخ رنگ که بتیرگی زند و اسحق بن عمران گوید سرخی بادیابس
است که بسیاهی زند خوش بوی و مذاق وی تراقی
بود و بر زبان بجسفد و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان وردی بود
که در وی هیچ رملی نبود چون سحق کنند و چون بر زبان
نهند بجسفد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک
بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا
کردن نافع بود و جراحتها و قلاع را زایل کند و نزله که از
سر بسینه ریزد و از ان ضیق النفس پیدا شود
هیچ داروی از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار
یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود و سبب
انکه ریش شش را خشک کرداند و جهت تب
وبای عظیم نافع بود و گویند در زمین ارمن
وقتی وبای عظیم بود چنانکه گویند چندکس
معین بماندند و باقی تلف شدند و ان چندکس
را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک خور
دندی و این خواص از انجا معلوم کردند و از بهر

انست که اطبا بشراب و کلاب فرمایند و اکر تب
بود بکلاب و اب سرد و شکستکی استخوان را سود
دهد با اقاقیا طلا کردن و پوست بو اسیر از
مقعد بیرون اورد و کویند مضر بود به بز
و مصلح وی کلاب بود و اسحق بن عمران کوید
بدل وی طین مجازی بود که در اندلس معروف
بود انجبار بود و کویند بدل ان مغره است و کویند
طین لاکی **طین رومی** مجفف و مقبض بود
منع ورمی که در جفون پیدا شود بکند چون با اب
کاسنی طلا کنند و خون که از چشم اید باز دارد
طین شاموس طین ساموس خوانند و کوکب
یا موس نیز کویند بهترین ان بود که سفید و سبک
بود و بغایت بر زبان بچفسد مانند دبق و چون
در اب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیرهٔ
قبرس خیزد وی خشک تر از طین مختوم بود و ویرا
عمل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام
طین مختوم بود و برورم ثدیین طلا کردن ساکن
کرداند و در ابتداء نقرس طلا کردن نافع بود
و در نفث دم و در مداوای قرحهٔ امعا بیش از ان
که متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل
بعد از ان بنکاب پس باب لسان الحمل حقنه
کردن سود دهد و اکر با سرکه ممزوج با اب
بیاشامند نافع بود جهة ورمهای کرم خاصه
چون بر ان عضو رطوبت زیاده بود و سست
باشد مانند ثدیین و بیضتین و مجموع کوشتهای

سست

سست که معروف بعد بود و قطع نفث دم و طمث
دایم بکند چون با کلنار بری بخورند و چون با اب
ورد و عنب الثعلب باشند بر خصیه و ثدیین که ورمی کرم
بود ورم ان ساکن کرداند و قطع عرق بکند و چون
با شراب بیاشامند کزندکی جانوران و ادویهٔ
کشنده را بغایت مفید بود **طین قبرسی** کلی است
سرخ کلکون و چون در دست بمالند سرخی در
دست بماند و چون بشکنند در اندرون وی رکها — بارد یابس
زرد بود و چون بر زبان نهند بچفسد بغایت
چنانک بحیله باز توان کند از زبان و طبیعت وی
سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود و سود
مند بود جهة مجموع حرارتها و ورمها طلا کردن
و جهة شکستکی اعضا و کوفتکی در زمان افتادن
از جایی بکند طلا کردن بغایت سود دهد و مقدار
ما خوذ از وی پنج درم بود از قول اسحق و شیخ معایی
و کبدی را سود مند بود و نفث دم و قرحهٔ امعا اشا
میدن و حقنه کردن نافع بود و جهة دفع ادویهٔ
قتاله چون یک درم از وی بیاشامند با اب سرد
و مطبوخ سود مند بود و بدل ان طین مختوم بود
طین قیمولیا حجر الرخام خوانند و ان مانند صفایح
رخام بود سفید و براق و خوش بوی و کویند — بارد یابس
از وی بوی کافور اید چون تازه بود و ان نازک بود
مانند جبین و ان نوعی از رخام است و دیسقور
یدوس کوید ان دو نوع است یکی سفید و دیکر فرفیری
و وی دسم بود و جالینوس کوید قوة وی مرکب

بود و دروی تبریدی و تحلیلی بود واز بهر انست
که چون مغسول کنند جزء محلل از وی بیرون
شود و طبیعت وی سرد و خشک کردد و چون
با قدری سرکه واب طلا کردن کنند بر سوختگی آتش
نافع بود وانچه خالص بود بسیار منفعت دارد
چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای کرم وورم
شیب معده بغایت نافع بود وریشهاء دشخوار
زخم چون بر او زانند و شسته کنند واستعمال
زود بحال صلاح اورد و مولف کوید در کوهستان
بیزد میباشد و زنان جهة جلاء روی استعمال
می کنند و رویرا پاک می کرداند وابن سمجون کوید
بدل ان طین مصر است وابن حسان کوید اهل
بصره طین قیمولیا طین الحر خوانند واصناف
وی بسیار است ارمنی و سجلماسی واندلسی وارمنی
نیکوترین همه بود بعد از وی سجلماسی و وی فاضلتر
از اندلسی بود در معالجه وان بغایت سفید بود
وجرم وی صلب بود و زود شکسته نکردد و در
اب حل نشود تا دیر زمان وچون حل شود در
وی اروجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی
دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه وانچه بغایت
سفید بود در معالجه مستعمل کنند وانچه سیاه بود بد
بود و تصرف دران نشاید کرد **و محمد بن عبدون کوید**
طین الحر طین علک خالص است از سنگ و رمل **و**
علی بن محمد کوید طین الحر خالص از رمل بود و مولف
کوید که کلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی کل

سرش

کُلُ خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود وانرا
نیز هم بدین اسم خوانند وان کلی بغایت سفید
رنگ است وچون بپوست بادام دخان کنند
از بهر خوردن لونرا سرخ کرداند وطعم ان خوش
بود و کمتر بریان ناکرده خورند وعلی بن رزین
کوید طین الحر سرد و خشک بود باعتدال نیکو
بود جهة همه جراحتها واکر با سرکه بر کنند کی زنبور
طلا کنند درد ساکن کند **طین فارسی** بهترین
وی سرخ بود و بشیرازی ویرا کل سرشوی خوانند
وطبیعت وی سرد و خشک بود درد شش را نافع بود
چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و کویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی اب سرطانات بود **طین اصغر**
طین الصنم خوانند واز موضعی که نزدیک قسطنطینیه
است میان دو کوه ارند و لون ان زردی تیره رنگ
بود و در انبارها نانند که این کل مهر می نهند
وان طلسم کسی نداند خواندن و نداند که چیست
بغیر از ایشان واکر کسی دیکر بسازد از طلسم
بشناسند وان عزیز بود و طبیعت ان سرد و خشک
بود بر ورمهای کرم طلا کردن سود مند بود و چون
رفتن باز دارد خوردن وی و در بستن خون از
همه طینها بقوة تر بود و فاضلتر **طین الحر** صفت
ان در طین قیمولیا کفته شد **طین بلد المصطکی**
طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند و حیوس
هم خوانند و دیسقوریدوس کوید نیکوترین
ان بود که سفید بود و بلون خاکستر مایل بود

و این گل رقیق بود و صفایح داشته باشد
و بارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود
را بدان بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد
و فاضلترین ادویه بود که جهت ریشها که
از سوختگی اتش بود مستعمل کنند طین
افریطیس مضعف ترین طینها بود که یاد کرده
شد و مضعف حواس بود و ریشهای جشم
را نافع بود و چون زن ابستن از خود بیاویزد
بچه نگاه دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی
بیونانی اسالیطس خوانند و معنی این اسم
کرمی بود و بعضی قوما فیطس خوانند و این
اسم مشتق از قرمان بود و معنی ان دوا بود و
این گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود
و نیکوترین وی ان بود که سیاه بود مانند فحم
که از چوب صنوبر گیرند و انچه خاکستری رنگ بود
بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی
خوانند که در زمان بهار در اول ابتداء انکه درخت
کرم ورق بیرون کنند این گل بر درخت وی بما
لند کرمی که ورق انگور می خورد و چشمهای ان
و درخت تباه می شود بکشد و دیسقوریدوس
گوید قوة وی قابض و ملین و مبرد بود و در کحلها
مستعمل کنند موی مژه برویاند و جالینوس گوید
جوهر وی نزدیک بجص بود طین مصری ابلیز خوانند
و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان بسیار
دیدم که در اسکندریه طلا کردند و نافع بود و بر ورمهای

گلش و

گلش و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت
سود دهد طین نیشابوری طین ماکول خوانند و طین
خراسانی خوانند و ان گلی است که خام و بریان کرده
خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از طین الحر
بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج
و شیرازی گل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و
خشک بود و گویند گرم بود بسبب اندک شوریتی
که دارد قوة فم معده بدهد و غثیی را نافع بود و منع
قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار ما خود از وی
یک درم بود تا یک مثقال و اگر زیاده کنند مفسد
مزاج بود و سده اورد و سنگ در گرده پیدا کند
و انیسون و تخم کرفس ضرر وی باز کم کند و صواب
ان بود که ترک کنند از بهر انکه فساد وی زیاده از
صلاح است و اب رفتن دهان در وقت خواب
و شهوة گلی را عظیم نافع بود و غثیان و کرب و هیضه
را سود مند بود طین الصنم طین اصفر است و
گفته شد طین خراسانی طین نیشابوری است
و گفته شد طین الاحمر مغره است و در میم گفته شود

باب الظا

ظفرا و ظفیره فوذنج بری است و گفته شود ظفیرة
العجوز تمر خشک است و گفته شد در حا صفت
ان ظلیم ذکر النعام است و در نون گفته شود ظلف
المعز سم بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب
را نافع بود چون خاکستر ان با سرکه طلا کنند و
اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران

وسباع نهند نافع بود واگر سحق کنند با عسل وطلا
کنند درد مفاصل ونقرس را نافع بود واگر ببول
کودکان بپزند وبر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج
ورياح بود نافع بود ومسهل اب زرد بود **طلف**
التيس سم ذکر چون بسوزانند وسحق کنند
وبا عسل بسرشند وباب بیاشامند نافع بود جهة
تمیز کردن در جامه خواب واگر در خانه دود کنند مار
بگریزد واگر ظلف معز بسوزانند وسحق کنند وبر ریشها
که در اعضایی که یابسة المزاج بود بر ان افشانند
نافع بود **طلح** اسم ثمر جوذراست نزد اهل عرب یبروا
وعیران **ظیان** یاسمین بری است وبپربری ایز بزا
خوانند وبلفظی دیگر بهره د فوفه خوانند ومعنی ان
عشبة النار بود ونبات وی بیشتر در بیابانها وتلها
بود مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود وگل
وی یاسمین شکل بود کوچک وبر شاخهای وی خار
بود مانند خار گل وبیشتر نبات وی با علیق بود
همیشه واز وی جدا نتوان کرد وبیخ وی سیاه ودراز
بود ودر فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارة وی
زیاده بود گرم وخشک بود در چهارم چون بر عضو
نهند جسم را بسوزاند ونود مانند شیطرج وچون
سحق کنند وبا سرکه بر بهق سفید وسیاه طلا کنند
زایل کند لیکن دیر رها بکند وچون ضماد کنند بر
عرق النسا عضو را ریش کند وبغایت نافع بود
وچون بیاشامند از وی چهار دانگ درمی با سکنجبین
بسفایج وسکنجبین مقل ازرق دوازده مجلس

خلط

خلط سودا وی براند وربو وعسر البول والنفس
را نافع بود وکلوی صداع سرد ورياح
غلیظ از سر بکشد چون ببویند وروغن
کلوی گرم ولطیف بود ومحلل قوی سود
مند بود جهة لقوه وفالج وعرق النسا و
رعشه وهمه مرضهای سرد ان شاء الله تعالی وجل

باب العين

عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند وبیونانی
فوریون وبشیرازی اکلکرا ونیکوترین ان بود که
تیز ومحرق بود وزبان را بغایت بسوزاند وفربه
بود وغلیظ وچون بشکنند اندرون وی سفید
بود وان بیخ طرخون رومی است وگویند
جبلی وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم
چون سحق کنند وبا زیت بر بدن مسح کنند
عرق براند واسترخاء اعصاب مزمن
را نافع بود ومنع تولد کزاز بکند وسده مصفاة
بگشاید وبلغم که در معده بود زایل کند وچون
درد دندان گیرند درد دندان که از سردی بود
ساکن کند وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه
کنند سودمند بود جهة درد دندان وچون
بخایند بلغم را بر دارد وموافق اعضایی
بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد وحس
ان باطل شده باشد وحرکت ومفلوج ومصروع
را بغایت نافع بود وچون بعسل معجون
کنند ولعق کنند بلغم معده بگدازاند ومجامعت

را بیفزاید در مزاجهای سرد و مزاجهای تر
و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحق
بن عمران گوید سودمند بود چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملاثه و استرخاء
زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت گوید
چون بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود
و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا و فالج
را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند
و بر قضیب مالند بیش از مجامعت مجامعت
را برانگیزد و غافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند
و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع
بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
میویزج بود و بدل آن در غرغره فوذنج بود
و در مرضهای معده راسن و گویند بدل
آن دارفلفل است و عسل عاقرشمعا شنجا راست
و گفته شد غاقول گویند نوعی از خرنوب است
و خلاف است عاقول درخت حاج است و گفته شد
عبب و عبعب نیز گویند و آن ثمر کاکنج است
و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود عتم
زیتون کوهی است و گفته شد عجب حب النیل
است و گفته شد عجم الزبیب فصا خوانند بتازی
دانه میویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس
بلسن خوانند و بیونانی فاقوس و وی
نفاخ بود و مرکب از قوت قابض و جالیه و پوست

بادوبایی

معتدل

وی بغایت

وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ
بود بهتر که زود پخته شود و چون در آب
کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند
پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد
بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در
سیوم و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی
کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس
ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک و روغن
گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم
پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم
ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشند
شکم براند و خناق را سودمند بود و عدس
مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته نماید
و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده
را بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعا
و اعصاب و شش و سر را بد بود و چون
با هندبا یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب
الآس یا قشور رمان یا ورق گل خشک یا زعرور
یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده گردد
و شکم ببندد و حدة دم را ساکن کند و مقوی
معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی
فرو برند استرخاء معده را نافع بود و چون
با عسل بیامیزند ریشهای عمیق را بصلاح
آورد و شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ کند

ورها نکند که درعروق روانه کردد و خلطی
سوداوی وامراض سوداوی تولد کند و بسیار
خوردن وی جذام اورد و ورمهای صلب و
سرطان ونشاید که عدس باشیرینی خورند
که سده بسیار در جگر پیدا کند ومضر بود باصحاب
عسر البول ومنع ادرار بول وحیض بکند وبدترین
وی نمکسود بود وگویند استسقا را نافع بود و
صاحب جدری و ورمهای گرم را نافع بود چون
باسرکه یا باعفوص بپزند و دفع ضرر وی ان بود که
باگوشت بره فربه بپزند یا روغن گاو یا بروغن
بادام وبدل وی طبیخ ماش بود عدس مر
بشیرازی سنوتخله گویند وان نوعی از عدس
بری بود و وی گرم بود بول وحیض براند و
مسهل دم بود وگویند در وی تریاقیه هست
وبدل وی فوتنج نهری بود وگویند بدل وی نیم
وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن ان
عدس عدرنا گذشت است وگفته شود عدس
الما صاحب منهاج گوید پرسیاوشان است
وصاحب جامع گوید طحلب است وگفته شد
عذبه جزمازج است وگفته شد عرق بلغة
اهل نجد قصب است وگفته شود عرق الجبار
صفت ان درباب الف گفته شد در الجبار عرعر
سرو کوهی است کوچک بود وبزرگ بود وبشیرازی
اراو هل خوانند وگویند درخت وی گرم بود
درسیوم وخشک بود در اول سخن وملطف بود

ودخان

ودخان کردن وی گزندگان بگریزند ونافع بود
جهت اختناق رحم وسده بگشاید و بول وحیض
براند ودفع گزندگی جانوران بکند عرار بهار
است وگفته شد عرطنیثا مستعمل از وی بیخ وی
است وانرا اهل شام مهد خوانند واهل مشرق
قلیقی و بعضی علج خوانند وبشیرازی چوبک
اشنان خوانند ودر الف در اذربو صفت ان
گفته شد وبدل ان زراوند طویل است بوزن
ان وفوتنج ودانه اترج بوزن ان عروق لاصف
بپارسی بیخ کبر گویند وبهترین وی باریک بود
وطبیعت وی گرم وخشک بود مسهل بلغم بود و
ومقوی معده ومقدار نیم مثقال مستعمل بود
ومضر بود بمثانه ومصلح ان عسل بود عروق الصفر
عروق الزعفران وعروق الصباغین نیز گویند
وان دو نوع است کوچک وبزرگ و وی بپارسی
زرد چوبه گویند وبعضی هرد گویند وکوچک
وی گویند مامیران است وگفته شود وطبیعت
دار زرد گرم وخشک بود تا سیوم وگویند در
دوم دردی جلایی قوی بود وخاییدن وی
درد دندان را نافع بود وعصاره وی روشنایی
چشم بیفزاید وسپیدی ببرد و باشراب سفید و
انیسون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود
سود دهد واگر بکوبند وبر ریشها باشند
خشک گرداند واگر در چشم کشند قوة باصره
بدهد وبدل وی نیم وزن وی مامیران بود و

کوبیند نیم وزن ان عاقرقرحا عروق حمر فوه است
وکفته شود عروق بیض مستعجل است وکفته
شود عروق الصباغین عروق الصفر است و
کفته شد عرق الشجر علک است وکفته شود
عرق الکافور زرنباد است وکفته شد عرق یابس
قلقدیا است وکفته شود عرن ان جیزیست که
زیاده می شود وظاهر می کردد نزدیک زانوی اسب
وسمهای وی وعرب انرا عظم السبق خوانند و
دیسقوریدوس کوید جون بکوبند وسحق کنند
وباسرکه بیاشامند صرع زایل کند ودرمداوا کردنی
جانوران مستعمل کنند وکوبند نیم درم از وی
جون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل
شود عرصم اسمی عنی است با دغان بری را
وبعضی حدق خوانند وکفته شد عروق دارهیم
اصل السوسن است وکفته شد عرم ماهیست
که اهل مغرب سردین خوانند ویونانی سماریس
عرصف کمافیطوس است وکفته شود عرمض
نوعی از کنار است وانرا کنار زد خوانند وبرکی دهد
وخارهای دراز داشته بود مانند منقار مرغ و
وبعضی مانند قلاب کج بود عرف نزدیک
اهل مغرب خوص خوانند ودوم خوانند وبلغة
اهل نجد قسب کوبند وکفته شود عرطب خشک
است وکفته شد عرقح بری بلبون است وکفته شد
عزنیزا الکبیر قنطوریون غلیظ است وکفته شود
عزنیزا الصغیر قنطوریون دقیق است وکفته شود

عسالیج

عسالیج لف الکرم است وکفته شود وبپارسی نیجه زر
خوانند عسل لبنی میعه سایله است وکفته شود
عسل النحل بهترین وی ان بود که صادق الحلاوه
بود وخوش بوی وسپید بود وکوبند فاضلترین عسل
ان بود که سرخی مایل بود وربیعی بود وبعد از ان
صیفی انجه شتایی بود بد باشد ونوعی از عسل خریفی
بود که جون بخورند عطش اورد وان نشاید که خورند
وکوبند بوییدن ان غشی اورد وعرق سرد
وعقل زایل کند وجون بخورند البته عقل زایل
کند وعرق سرد اورد ومداوای وی قی کنند بعد
از انک ماهی نمکسود وسذاب جند نوبت خورده
باشند تا معده پاک کند بعد از ان تفاح مز وکمثری
بخورد وحکم نوعی دیکر عسل بود که حکم وی حکم
شوکران بود ومان علامتها حادث شود
ومعالجه ان جون معالجه شوکران کنند وانجه عسل
نیکو بود طبیعت ان کرم وخشک بود در دوم و
دیسقوریدوس کوید بقوة جالب رطوبات از قعر
بدن بکشد ومنع عفونة بکند وجون باشبث تر
بپزند وبر قوبا مالند زایل کند واکر باقسط بر کلف
مالند زایل کند وجون تنها مالند شپش بکشد
ودفع کند واکر با نمک اندرانی سوده بیامیزند ونیم
کرم درکوش جکانند درد کوش ودوی ان زایل
کند وجون بدان تحنک کنند یا غرغره ورم حلق
وورم عضله که در جانب زبان وحنک ولوزتین
که بشیرازی انرا کوشک خوانند وخناق بلغمی را

نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل
بیاشامند سرفه را موافق بود و گزندگی جانوران
را و کسی که افیون خورده باشد و قطر چون لعق
کنند یا بیاشامند نافع بود و گزندگی سگ دیوانه نیز
و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربی که بر اعضا پیدا شود
بمالند و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا
و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجانرا نافع بود
و در تابستان مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید
هیچ معالجه جهة لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت
رویانیدن لثه به از وی نبود و چشم مرده را نگاه
دارد و اگر با انگشت سنون سازند دندانرا سفید
گرداند و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون
با روغن گل بر ریشهاء شهدی و مجموع ریشهاء
بلغمی شور بمالند زایل کند و مجربست و چون با ادویه
خلط کنند که در وی جلایی بود چشم را روشن
گرداند و قوت باصره بدهد و چون با آرد جواری
بسرشند و بر بثورها که سخت بود بنهند بگشاید و
چرک آن بکشد و چون با زراوند طویل یا کرسنه
بسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و
اگر صبر محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه
کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون با آب
بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند
و شهوة مجامعت برانگیزاند و بغایت مفلوجانرا
نافع بود و چون کف نگرفته با آب بیاشامند شکم
براند و چون با ادویه بر برص و بهق بوی بسرشند

جلای

جلای آن زیاده کند و چون با آب بیاشامند ریش
روده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود
و چون نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان
و جوانانرا مضر بود و کسی که بروی مرار غلبه کرده باشد
و تشنگی و چون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی
رمان مز بود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن
میبختج شیرین بود **عسل الطبرزد والقصب**
گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل
طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بپارسی شیره
نبات خوانند و از آن قصب انجه اول از وی شکر گیرند
عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد و
صنعت یک نوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر
آن نوع خواهند مانند روغن گندم و نخود گیرند
شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر را در آن اندازند
بعد از آنکه سرهاء وی برکنده باشد و آتش زیر شیشه
شیشه آهسته برافروزند بعد از آنکه سرنگون نهاده
باشد و قدری موی اسب با لیف خرما بر سر شیشه
نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بردارد و بوقت
حاجت استعمال کند و مولف گوید که اخذ بی آتش
گیرند بهتر بود بگیرد بلادر و بشکافد و هر دو دست
را بگردکان خاییده بمالد و آن بلادر را در دست
بمالد و بکارد عسل وی از دست حاصل می کند
آن مقدار که خواهد و هر زمان که دست پاک کند
دیگر گردکان خاییده در دست بمالد و بلادر شکافته
در دست بمالد تا عسل بدست جمع شود و بکارد حاصل

کندان مقدار که خواهد واین نوع بهترین انواعست
ومولف چند نوبت خود امتحان کرده وهیچ مضرة
نرسیده عاقل داود اومالی است وکفته شد عشرق
بزر المرو است وکفته شد عشر صاحب منهاج کوید
درختی اعرابی یابی بود وان یکی از یتوعاتست وشیر
ویرا خریع خوانند وفقاح وی مانند فقاح دفلی
بود وکویند نوعی از وی هست که اکر درسایهٔ وی
بنشینند کشنده بود وطبیعت وی کرم بود درسیوم
وخشک بود درجهارم ودروی قبضی باعتدال بود حار یابس
ولبن وی بر ثؤلول وسعفه طلا کردن نافع بود وبا
عسل جهة قلاع که در دهن کودکان حادث
شود مفید بود وشکم براند ومضعف احشا بود
ولبن وی سه درم کشنده بود وشکر وی درسین
کفته شد عشقه نوعی از لبلاب است وکفته شود عصاب
شبطرج است وکفته شد عصیفره بزبان بغدادی
وموصلی خیری زرد است وکفته شد انواع ان
عصفر بپارسی خسک خوانند وباصفهانی کل
کاویشه ورنک زعفران نیز کویند وان دو نوع است
بری وبستانی وطبیعت بستانی کرمست دراول
وخشک است دردوم وبری کرم وخشک بود درسیوم حار یابس
ووی معتدل بود بانضاج کلف را زایل کند وبا
سرکه بر ثؤلول مالیدن نیکو بود وورمهای کرم وباعسل
جهة قلاع که در دهن کودکان بود زایل کند وچون
بدان بالند خاصه بری وی وجالینوس کوید بدل
وی زهرة الملح است عصبه صاحب منهاج کوید

جمسفرم

جمسفرم است وکفته شد وصاحب جامع کوید لبلابست
که بیونانی ویرا قسوس کویند وکفته شد صفت ان
عصی الراعی بطباط خوانند وبرسیان دارو هم کویند
بشیرازی کسته خوانند وبلفظی دیکر سرخ مردوان
دونوع بود نر وماده وبهترین ان بستانی بود سرخ
بارد یابس رنک که بسیاهی مایل بود وطبیعت ان سرد است
دردوم وکویند خشک است درسیوم وکویند تر است ووی
قابض بود منع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد وبراورام
دموی وحمره ونمله ضماد کردن نافع بود وجراحتهای
تر را باصلاح اورد وعصارهٔ وی چون درکوش چکانند
کرم کوش بکشد وریش انرا خشک کرداند ودرد زایل
کند واکر زن فرزجهٔ ازوی بخود برکیرد قطع سیلان
مزمن از رحم بکند وچون اب وی بیاشامند جهة
نفث دم که از سینه بود نافع بود وتقطیر البول را
سود دهد از بهر انکه ادرار بول محکم کند وقولنج را
سودمند بود ومقدار مستعمل ازوی ده درم بود و
چون باشراب بیاشامند کزندکی جانوران زهردار را
نافع بود وچون پیش از امدن تب بیک ساعت
بیاشامند سودمند بود جهة تب ادوار واسحق
کوید مضر بود بشش ومصلح وی صندل بود وبدل وی
عنب الثعلب عصب بیونانی نوارس کویند
حار یابس وکفته شود عصفور بپارسی کنجشک خوانند نیکو
ترین ان فربه بود والجه درخانها فربه کنند بد بود
واولی ان بود که ازوی اجتناب کنند که خونی بد ازوی
متولد شود وطبیعت وی کرم وخشک بود درسیوم کوشت

وگوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود باه را زیاده
کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید جهة
استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعت
را زیاده کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر
بخورد می باید که سکنجبین ترش بر سران خورد و
سرد مزاجرا موافق بود و وی مضر بود برطوبة اصلی
و خلطی صفرا وی از وی متولد شود و اولی ان بود
که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطنجن
کنند گویند زود تر بگذرد که بریان کرده و باید
که قطعا استخوان وی نخورند که بیح درمری و امعا
پیدا کند **عصاره ماميثا** شیاف ماميثا خوانند
و بهترین ان بود که زرد بود و سبک علی رهبانان [بارد یابس]
که در نواحی موصل سازند طبیعت ان سرد و خشک
بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارة ان
بنشاند و درد چشم کهن و بورا نافع بود و صنعت
وی چنانست که اب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ
شود و شیاف سازند و بدل ان حضض است
یا بوش دربندی **عصاره خشخاش اسود**
افیون است و گفته شد **عصاره المثک** عصاره
السوسن است و رب السوس خوانند و طبیعت
وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبضی اندک [معتدل]
بود درشتی قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه
و تشنگی قطع کند و قوة ادویه حاره حاده بشکند و
بدل ان دو وزن ان اصل السوس بود **عصارة
القرظ** اقاقیا است و گفته شد **عصارة الغافت**

بگیرند

بگیرند غافت تر و بکوبند و اب ان بگیرند و در افتاب
نهند تا منجمد گردد و بر دارند و استعمال کنند و در
غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت ان سرد و خشک [بارد یابس]
بود و ملطف و مقطع جرب و حکه را نافع بود و چون
باب شاهترج و سکنجبین بیاشامند سود مند
بود تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی
تا یک مثقال شاید و گویند مضر بود بانثیین و مصلح
ان مصطکی بود و بدل ان سه وزن ان ورق سماق
و گویند سه وزن ان غافت **عصاره لحیة التیس**
بهترین ان تازه بود صنعة ان مانند صنعة غافت است
که گفته شد و طبیعت ان سرد و خشک بود و درد شش [بارد یابس]
و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضای مسترخی قوة
ان بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح ان
ماء العسل بود و بدل ان اقاقیا **عصاره قثاء الحمار**
گرم بود در سیوم مغثی بود و غشیانی عظیم پیدا کند
تا بحدی که بخناق کشد و غشی و افتادن آورد و مدا
وای وی قی کنند و انجه در مداوای کسی که گندش
خورده باشد و صنعت ان در باب قاف در صفت قثاء
الحمار گفته شود و بدل ان عصاره بیخ سوقاوس است
عصاره افسنتین صنعة ان مانند صنعة غافت است
که گفته شد و طبیعت ان گرم و خشک و مسخن و مقبض [حار یابس]
بود تبهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار
ماخوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده
پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل ان سه

وزن آن ورق است عصارهٔ انبرباریس سرد
و قابض بود حرارهٔ جگر و معده و ورمهای آنرا نافع
بود و قوة مرد و بدهد صنعة آن بگیرد زرشک
تازه خوب رسیده و آب آن بگیرد و صافی کنند و
بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبة
که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود
و اگر زرشک تر نبود خشک و بیا در آب بجوشانند
و بپالایند و صافی کنند یا بآفتاب نهند تا تمام شود
یا چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن
زرشک بی دانه بود عصارة الکرنب گرم بود در
درجهٔ دوم عصارة الرمان اسحق گوید گرم بود در
دوم عصاره آذان الفار گرم بود در دوم عصاره بخور
مریم گرم بود در دوم عصاره ورق الغرب سرد بود
در سیوم عصاره شقایق النعمن گرم بود در سیوم بدل
آن عصاره بخور مریم بود عصارة البنج بدل آن
عصاره عوسج است عصارة شجر الجوز بدل آن مر
زنگوش است عصاره الطراثیث سرد و خشک و
قابض بود و بدل آن عصاره قرظ است که آن اقاقیا بود
عصفور الشوک و عصفور السیاح نیز خوانند و آن
طر وعلودقطس است و گفته شد عضرس خطمی
بری بود و گفته شد عضایه و عظایه نیز گویند و آن ضب
است و گفته شد عضاه در لغة اسمیست که واقع شده
است بر هر درختی از درختهای خارناک مانند عوسج
و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل فاضلترین گوشت
مواشی و نیکوترین عضله است و بشیرازی مشکک خوانند

ورود تر

ورود تر هضم شود بواسطهٔ اعتدال رطوبة که عصب
با وی آمیخته است عطبل ضعرسان است و گفته شد
عطب قطن است و گفته شود عطارد سنبل رومی
است و گفته شد عطشان نباتیست که بیونانی و
نیسافوس گوید و گفته شد عظام سوخته وی محلل
و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد
و جالینوس گوید خلل کهن با استخوان سوخته از صرع
و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند
سودمند بود جهة ریشهایی که در اعضایی که مزاج
وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن
و شریف گوید چون بپزند استخوان بوسیده بسرکه
و طبیخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق
کنند استخوان بوسیده ریزیده که در دیوارها بود و
بگلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود
و چون سحق کنند و بآب الشعیر بسرشند و طلا کنند
بر آثار آبله و غیر آن زایل کند و کعب تیس چون
بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند
باه را برانگیزاند و چون استخوان ران گاو بسوزا
نند و خاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشا
مند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را سود
دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد
صاحب تب دهند چنانکه نداند نافع بود و مجرب
و غافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه
سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند

بود و در خواص اورده اند کعب ابن عرس چون
زنده بود بیرون اورند و برزن اویزند ابستن
نشود و در خواص ابن زهر اورده است که دندان
کودک انچه اول بیفتند بیش از انکه بر زمین رسد
در صحیفه نقره کیرند و برزن اویزند منع ابستنی
کند و اکر استخوان ادمی مرده بر اسب اویزند
دردی که داشته باشد از وی زایل شود و اکر
بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اکر چیده
ناخن ده کانه بسوزانند و ان خاکستر بخورد
کسی دهند محبت و الفت در دل انکس بیدا کردد
و اکر دندان ادمی و استخوان بال راست هدهد
در شب سر خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار
و اکر از دندانها که از جانب راست نهنک بود بکیرند
و بر بازوی راست مرد بندند قوة مجامعت زیاده
کند و اکر دندان بیش روباه بر مصروع اویزند
صرع از وی زایل شود و اکر دفن کنند کله سر ادمی
مرده کهن شده در برج کبوتر کبوتر زیاده کردد
و بسیار شود و اکر استخوان بهلوی کفتار بر صاحب
شقیقه بیا ویزند نافع بود از ان راست بر راست
و چپ بر چپ و همچنین ناب بر ناب و ضرس بر
ضرس و کویند در طرف بال خروس دو استخوان
هست که سوراخ دارد اکر از ان راست بر صاحب تب
دایم اویزند شفا یابد و هرد و استخوان چون بر ادمی
یا بهایم اویزند منع تعب و شکستکی بکند و دیسقوریدس
کوید ناب کلب یعنی نیش سک بکیرند و در بازو

بوست

بوست بندند و در بازو بندند ایمن باشند از سک
دیوانه و در خواص ابن زهر اورده است که ناب
سک چون بر کسی بندند که در خواب سخن کوید دیکر
نکوید و اکر بر کودکی اویزند دندان وی بی زحمت
بیرون اید و اکر بر صاحب یرقان بندند نافع
و فی الجمله چون با خود دارند سک بر ایشان بانک
نزنند عظلم درخت نیل است و نیل عصاره
وی است و زنان وسمه خوانند و کفته شود و
کتم نیز کویند عفص بپارسی مازو کویند و
بیونانی فقیس و بهترین وی ان بود که سبز
بود و سوراخ نداشته باشد و انرا افاقالیس
خوانند و ان غوره بود و انچه رسیده بود سرخ
رنک و سست و بزرک بود این نوع ضعیف تر
از سبز بود سوختن وی یا باتش بود یا بازیت
بسوزانند تا سوخته کردد از بهر سیاهی موی
خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم
و کویند در اول و خشک بود در سیوم و کویند
در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بزنند
و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر هر ورمی
که باشد در دبر و بیرون امدن مقعد نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند
و اولی ان بود که بر روی اتش تشویه کنند
و در شراب اندازند یا سرکه خون را ببندد و چون
با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و اب وی خضاب
بود موی را و چون وی را بسایند و بر کوشت زیاده

افتادند بخور دو منع رطوبت که روانه بود از
لثه و لهاة و قلاع را نافع بود خاصه کودکانرا
و چون سحق کرده در غذا یا اب کنند اسهال
کهن باز دارد و قوة مثانه ضعیف بدهد و اگر
در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند
درد ساکن کرداند و طبیخ وی در ان نشستن
جهته مقعد بیرون امدن و رحم و سیلان
رطوبات که از رحم روانه بود و کهن شده باشد
عظیم سود دهد و چون بغایت سحق کنند
و در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون
باسرکه سحق کنند و طلا کنند بر سلاق که در
دهان بیدا کردد زایل کند و اگر باسرکه بپزند
و بر حمره طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع
غله بکند طلا کردن و واجب ان بود که چون
خواهند که بیاشامند جهته امساک سیلان
بخصوص بیض نمی سشت با صمغ عربی در
اب حل کرده یا مضمضه بحلق برسانند و بدل وی
ثمرة الطرفا بود بوزن ان و کویند عفص و
جفت بلوط و قرظ و حب الاس و قشور رمان
و هلیلج زرد و ثمرة الطرفا و داذی هم مانند
یکدیکر اند در طبیعت عنا را دم کویند مغاث
است و کفته ستود عقیق ارسطوطالیس
کویدا خاص وی بسیار است و معدن وی
بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین
ان بود که بغایت سرخ و شفاف بود و اگر

باردمانی

سوخته

سوخته بود سرد و خشک قوت چشم دهد و دول و خفقان را نافع بود و دندان شوخ را محکم سازد و اگر نگین
عقیق در انگشت کنند و برابر چشم رند خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن کند از هر عضو
که باشد خاصه زنانرا که خون از ایشان روانه بود و اگر خورده کرده سنون سازند خون رفتن
بن دندان باز دارد و زردی رنگ ببرد و دندان را سفید کرداند و جلا تمام دهد فاصله باروار بد و عقیق الوان
سرخ و زرد و سیاه تمام دارد و انچه بهتر سرخ بود و هر که انگشتر عقیق در انگشت نماید بسیار خشم نبود
دارند در دسیه ایمن باشد و اگر عقیق را با نمک ولا [illegible] در روغن زیت بپزند و در [illegible] وی مالند
جوان جرب کند در مدت [illegible] عزیز و کرامی باشد و مجرب خلیق کرده و [illegible]
لعل دارند عرب عقیق را دارند و در خواص عقیق احادیث بسیار است از حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم دارند عقربان اشقرلو قندیزلت کلشه عقرب بپارسی کژدم خوانند و [illegible]
بهترین آن [illegible] بود و [illegible] آن باشد که ضعیف [illegible] بود [illegible] وی [illegible] و ماده [illegible]
[illegible] طبیعه وی سرد و خشک و اگر [illegible] آن [illegible]
ساکن کند و اگر [illegible] وی [illegible] و اگر بریان کرده [illegible]
اگر [illegible] ضعف چشم را نافع بود و اگر سوخته وی سحق سازند و [illegible] آن [illegible]
در چشم کشند [illegible] چشم را [illegible] کند و چوب [illegible] و اگر عقرب سیاه و بزرک [illegible] سحق [illegible]
طلا [illegible] بود و اگر [illegible] دو [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
چون [illegible] عقرب باید که [illegible] چهار روز [illegible] کنند و در روغن زیت [illegible]
[illegible] قوت [illegible] نافع بود و [illegible] ان [illegible]

فی هر ماله حنک کرده بود و بنهادند و خاکستر سوخته در سنگ کرده و شانه پر زده و مقداری ماخوذ زرد دروغن درم بود و گرم
زدودن بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب صرع که بوجه در زیت بجوشانند و آن زیت را بر آن بمالند نافع بود
بر دیا مرو کحلی گوید خوردن وی مضر بود به شش و مصلح وی کرفس و کلی از ضرر دور **عقعق** پاهی کوه کت تیره رنگ
که بغرض زند و در سری خار سفید بود که بدان سرخ و چشم در خار رنگ بود و سری بزرگتر از بدن بود و اگر گزند کودی
همانا که از عقوب بری حار بود بلکه سخت در زهر در مزاج بود نزول آب را در چشم و بکشودن و در حصه که حار بود و چشم
و انار او فراخ نه **عصه** کو ان و عقوان عاقر و صاحب است گفته شده **عقیده** و فرت گفته شده در **عقیق** اعب
منضج کو در سب العنب و عقید العنب و بتر اری رو شاب خو ینه و شلث بنر و غرا ابت گفت **عقاب** صلصل گرند
و مکه نیز گوید بتر ازی قالنجه و بیا بر ما بجه گوید بر کین وی ربود نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کمیری به ...
بگوشت باشد بود چنانچه در آن گفته شد **عقاب** بیا بر الم گوید گوشت وی گرم و خشک است چون بگزند
بهتر گوشت ها بود و زهره وی در خون و در چشم کشند ابتدا نزول آب را نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و چون
بر بردی بخور بسازند خفقان رحم را نافع بود و کبین وی در کلف و اثرهای که در روی پیدا شود و لطخ کردن زایل کند و جگر
خنازیر بود **عکوف** فوتنفات گفته شد **عکبر** ابن سمحون گوید وی سرخ انگور است و مولف گوید وی سرخ انگور
بیاری مو سیاهی بخاکستر گوید ولی بتر ازی رو مو بغایت گرم بود و حبه تشنج جفاف و از جاهی افتادن و دفع خوف همان
علاج مو سیاهی سعد تنبیه بود و تریاق ابن یک مثقال باده مثقال عسل بود و بتر ازی ابن دارد و خوانند و کلی بخار افزاید از بهر
خوردن خود و دیگران مرآوره از مجموع کلها و آن الوان باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان
عسل بود تباه کند **عکر** الزیت بیا بر وردی زیت خوانند بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول
نافع بود جهت آنکه گرد بگیر بزند بود و در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع ریشها ناصور که بر بدن پیدا شود

نافع بود

نافع بود اگر بزنند در ظرف مسین و در وی دندان خورده ماله و بنهادند و انچه تازه بود چون گرم کشند
در بطون بس دارد و معاصر ما مانند نافع بود **عکر** الدهن بیاموند درد و روغن کوسن چون در چشم کشند محلل نزول
آب بود **علیق** بیا بر دو گوید و بیونانی باطس و بتر ازی توت سه گل و علیق الکلب گوید و حوحج و نخی
از علیق بود بیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
و اطراف آن چون بپزند خضاب بکند و موی را درخت باشاشد شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت ها که از رحم
بکند و موافق بود جهت گزندگی ماری که شاخ دارد و ورق وی را چون ترکیب نه نافع بود قلاع و ربت دهن
چون ورق خشک در پانه کرد و دهان قوت کند در شجره موجودست و در کل موجود بود پنج و در سنگ گرده و مثانه بریزد
برگ وی خرد کند مکه و ریشها که در بر بود زایل کند و ماننده چشم و بواسیر مقعد که خون روانه باشد نافع است و عصاره
در تکرار رسیده با شون و در دم کم بند بند و زهر را زایل کند و چون شربت بخورند با شکم بر بندد و کل وی با شراب
شکم ببندد و اگر شیاف سازند از آن همه علتها چشم را نافع بود و صفت ساختن در آن است که نازه بکوبند و بفشارند
دهان با نیه و سخن بسازند بعده تا غلیظ گردد و دو صمغ عربی با آب حل کنند صاف کرده و ممزوج گردانند و تا غد با
و گوید موسی بنی ایشان گفته آن را از شیخ درخت دید و بعضی گویند از درخت عناب **علیق** الکلب بتر ازی درخت شکل
خوانند و در هر روز در مانند شیخ بود و گل وی را در و استاخ خوانند و موی منافع قرا الطیش با خرمن تمرو و حنین رسیده بود در فرخ
گرد ساختی گوید تمر وی بغایت نافع بود و در قوت قبض آن رنگ دارد و اول آن بود که در تمر وی حنا کنند بسبب آنکه بگیرند در
امعا و دیگر مضر بود بعصب و شش و مصلح وی گویند شیر و لعاب حلک کشد و انجه در هر روز بود بروی ناتمه معیر
زبانه و بیاری شراب بپزند شکم ببندد و بدل آن فرکه است **علف** رطب است گفته شد **علس** موتوف
و بیاری مصر گویند **علق** نیز گویند چون بر موضعی نهند که خون ناجیه بیکی نهد و ناتام مقام حجامت است و کره کلان

در ریشهای معده و روده ... خون بگشاید و ضعیف بود ... و اکثر آن بار که ... شند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد از
آنکه برکنده باشند و علق ... در حلق ... خوانند و ... و بعضی گفته اند ... آورده اند چون ... باشند در
دکان ... که ... باشند ... علک هر صمغی که ... خوانند علک ... گویند و بهترین آن سفید بود ...
... و طبیعت ... مصطکی بود و علک ... مصطکی است و گفته شود ... گویند ... مصلح ... است
علقم گویند ... است و گویند حنظل است و هر چیز تلخ ... علیق ... است که ...
در ... بود ... گفته شد عمرد ... گفته شود
عنب ... گویند سفید ... بهترین آن ... بود ... سرد و خشک
... در ... و ... و قوت ... بود ...
... غذا ... بیشتر از ... و ... تولد ... را
نافع بود ... معده ... و ... غلیظ ... در ...
... و ... بهتر ... عنب الثعلب ... خوانند و ...
... گویند ... و بلفظ ... طرطیدون ... بهترین آن ...
تازه ... سرد است ... گرم ... نافع ... و ...
طلا کنند ... غرغره ... ورم ... نافع بود و ... چشم ...
... و ... قطع خون ... استسقا ... معده ... نافع ...
... و ... چون ... آب ... اسفیداج ...
طلا سازند ... و چون ... ریش ... کند و خوردن ... قطع ...

بلغم

بلغم ... بود ... باشد ... که چهار درم ... کشنده بود ... کسی که آن خورده باشد
... سازند ... تازه ... با ... خوردن ... بود ... گویند ... و گویند
... عناب بهترین آن ... تازه ... معتدل است ...
... گرم ... و ... حرارت ... سرد است ...
... چون ... و ...
... نافع است ... بلغم ... معده را
... و ...
نافع بود ... عسل ... و ...
اسفیداج ...
...
...
...
... عنب الدب درختی کوچک است ...
...
...
... عنب الحیة ... عنبر ...
... عنبر ... گویند ... و گویند ... دریا ...

بجوشند در شکم ماری یابند که جوزند و بمیرد شیخ الرئیس گوید از خشبه دریا حاصل شود و اقوال بر روغن آورده اند و منفعت گرم

الحجر محکوک است موی است و نیکوترین آن اشهب بود که بسفیدی خوش بود و دیگر ازرق که آنرا فستقی گویند و زرد که حنطی

خوانند و عنبر نیکو که چوب بود و هر چه سفید و خشک و سبکتر نیکو بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک در اول بیران نافع

بود دماغ و حواس و دل را قوت دهد و بخور وی همه روحها را و ورغ‌ها را سود دهد و سرد را سود دارد و بیماران را که عارض شود

در سرما چون بپاشند با طلا بسازند از بیرون نافع بود و دردسر و شقیقه و صداع که از خلطها سرد بود و چشم جانان بخور کنند

اما در رطوبات و ریاح بلغمی بود و منافع نغایت نیکو است و اگر در روغن گرم کنند روغن در گوش بیمار با او نیز با فرفیون حل سازند و بمالند

سود دارد عرق النسا که از بلغم غلیظ و ریاح بود و دماغ تحلیل دهد و اگر در شراب سازند نیز سبب قلاع و لقوه دیگر از را

نافع بود و خیر و در وی بان حل کنند نافع است ایرا و رد و اصحاب را خفقان و نقرس نفع دهد و گویند اگر اندکی از وی

در قدح شراب اندازند مستی زود آورد و قوت دل و دماغ و حواس بدهد و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضرت آن بجگر

باشد و مصلح آن بجندبیدستر و کافور بود و بعضی گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن لادن و وزن آن مشک

و درو ورنج زعفران است عصفر سفید است گفته شد عقدم بقم است گفته شد عنصل پیاز دشتی است گفته شد

عنزروت انزروت است گفته شد عفص عجم الزبیب گفته شد عنکبوت در ابواب گفته شد عنم

کرنه جنارست گفته شد عود الصلیب فاوانیا است گفته شد عوسج از انواع طلیق است و ازرا معیدان خوانند و در

بو نیکوترین آن ... بود طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در سیوم و برگ و ثمره وی نافع است از ... گویند

عصاره ورق وی چون بپاشند چوب صفرا و ... نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حاصل ... بیرون کنند و در حمام بگیرند بر نهند خوب ... از ان

کند ورق وی چون بپاشند قلاع را نافع بود و چون عصاره وی در دهان گیرند که ... و چون بکوبند و آب آن بگیرند

و مقدار ... در چشم چکانند سفیدی را زایل کند خواه نر خواه ماده و ثمر عوسج را چون

وحوله نوع عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند
و رها کنند تا خشک گردد بعد از ان مقدار دانگی
با سفیده تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در
گوش چکانند بغایت نافع بود درد های چشم
خاصه سفیدی ان و صاحب منهاج گوید چون بر
پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم اید
بواسطه قیطی که در وی هست و مقدار مستعمل
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و
مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل ان در ورمهای
گرم بوزن ان اشنه و بوزن ان فوفل بود عود
الوج وج است و گفته شود عود البلسان
نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوش
بوی و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم سدد
بکشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود
و تاریکی چشم را زایل کند و ربو و ضیق النفس
را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبة
از رحم بکند و عقم را نافع بود و باز هر زهرها
بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سود
مند بود و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار
ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح
وی کثیرا بود و بدل وی حب وی بود عود الفالوج
اصل الاذخر ان است و گفته شد عود العطاس
کندش است و گفته شود عود الخوج و یلنجوج
نیز گویند و ان انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکو
ترین ان عود مندلی بود که از وسط بلاد دهند

می آورند و بعد از ان عود هندی که ان جبلی بود و
فاضلتر از مندلی بود از بهر انکه تبش در جامه
رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و
هندی نکنند و یک نوع سمندوری بود و از سقاله
مند خیزد و از فاضلترین بود بعد از ان
قماری و ان نوعی از سقالی بود و بعد از ان قاقلی
و بری و قطعی و صینی و انرا قسمینی خوانند
و ان تر و شیرین بود و مندلی مجموع وی نیکو
بود بعد از ان سمندوری ازرق فربه صلب بسیار
اب ستبر که قطعا سفیدی در وی نبود و بر اتش
باند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق می
نهند و نیکوترین قماری سیاه که قطعا سفید در
وی نبود و فربه بود و بر اتش باند و بسیار آب
بود و بالجمله فاضلترین عود ان بود که سیاه و سخت
و کران وزن بود و در بن اب نشیند و چون بکوبند
هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و انچه در
روی اب افتد بد بود و عود بیخ درختیست
که میکنند و در زمینی دفن می کنند تا خشبیه
از وی بتعفین زایل می شود و تغییر در وی پیدا می
کردد و عود خالص می شود و طبیعت وی کرم و
خشک بود در دوم لطیف بود سده بکشاید
و بادها را بشکند و خاییدن وی بوی دهان
خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ
و حواس و دل بود و مفرح ان و رطوبت عفن
از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند

تا یک درم

تا یک درم و نیم و قوت معده و جکر بدهد و شکم
ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه سودا
وی و مضر بود بوی بیدن وی بمرضهای کرم که در
دماغ عارض شود و اسحق بن عمران کوید چون
بخور کنند بلغم از سر فرود اورد و وی منع ادرار بول
که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق کوید
خوردن وی مضر بود بسعل و مصلح وی ورق کلسرخ
بود و کویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد
بود و اکر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران
و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانک وزن
ان قایم مقام ان بود و بدل عود هندی در نقرس
قنطوریون باریک کنند **عود الحیه** شریف کوید
نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند
عود سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود
و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر زهر که باشد
شفا یابند خواه کرم و خواه سرد و چون در دست
کیرند و چشم انکس بر مار افتد مار حرکت نکند و
و بیخود شود و چون بخایند و ثفل ان در دهان
افعی اندازند زود بمیرد **عود الریح** اسمیست
مشترک در شام فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل
مصر ماميران و هم اهل مصر قشر اصل امیر باریس
که انرا بربر ارغیس کویند و عود الوج نیز بدین
اسم خوانند و صفت هر یک بجای خود بعضی کفته
شود **عهن** در لغة صوف است و کفته شد **عیون
الدیکه** حبیست سخ مدور که از طرف هند اورند و

مولف کوید ثمر درخت بقم است و انرا بپارسی چشم
خروس خوانند و طبیعت ان کرم و تر بود باه را
قوة دهد و منی زیاده کند بسیار چون یک درم
ازوی بیاشامند **عیذران** زعرور است و کفته
شد **عین الدیک** کویند حنا است و کویند
بتحقیق تخم انست **عین الهدهد** اسم نباتیست
بافریقیه که معروفست باذان الفار رومی و نزدیک
ایشان مجرب بود جهة عرق النسا چون
با دنبه کبش بخورند **عیون البقر** اهل مغرب
و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و
ابو حنیفه کوید عیون البقر نوعی از انکور سیاه
است بزرک مدور که صادق الحلاوة نبود
عیثام شجر دلب است و کفته شد در دال صفت
ان **علیسوب** مرزنکوش است و کفته شد
صفت ان در اذان الفار **عیدان البطباط** چوب
عصی الراعی است و کفته شد **عین الدب**
شریف کوید چشمهای خرس خون در خرقه بندند
و بر چشم صاحب تب ربع بیاویزند تب ازوی زایل
شود و این بخاصیت است والله اعلم بالصواب

باب الغین

غافت بهترین ان فارسی بود که از کوهستان
حوالی شیراز اورند و رومی نیز نیکو بود و ان
کلیست لاجوردی رنک دراز شکل و شاخهای
وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه
تر بود و کل وی و شاخ وی و ورق وی همه تلخ

بود تلخ

بود تلخ تر از صبر و طبیعت ان کرم بود در اول
و خشک بود در دوم و کویند معتدل بود در
کرمی و سردی و کویند سرد بود و وی لطیف
بود و در ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود
و با پیه کهن بر ریشهایی که دشخوار بود باصلاح
اورد و درد جکر و سدهء ان و صلابة سپرز
و قرحهء امعا و تبهای مزمن و صفرای محترقه
بیرون اورد و مقدار شربت نیم مثقال بود
و وی حیض براند و کویند مضر بود به سپرز
و مصلح ان انیسون بود و بدل ان نیم وزن وی
افسنتین با نیم وزن وی اسارون بود **غاغه**
بلغة عمان فوذنج است و کفته شود **غار**
درختی بزرکست و ورق وی دراز تر از ورق
بید بود و حب وی از بندق کوچک تر بود بمقدار
فستق و صفت ان کفته شد و بیونانی ذافنی کویند
و بعضی بود که ورق ان باریک بود و بعضی پهن
تر بود و هر دو نوع در زمین سنکستان روید و
و بهترین ان بری بود و قوة وی در ورق بود
و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و وی طلا
کردن با شراب بر بهق نافع بود و با سویق
بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و
انتصاب را لعق کردن نیکو بود و سود مند
و صاحب منهاج کوید چون بر معده تریخ کنند
فی را حرکت دهد و در درحم و مثانه را نافع
بود حتی در ان نشستن و سنک بریزاند و شربتی

از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود
وصاحب جامع گوید چون بیاشامند مرخی معده
بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر
بکوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند سود
مند بود و پوست و بیخ وی چون چهار دانگ
نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و
علت جگر را زایل کند و صاحب فلاحه گوید اگر
یک ورق از وی بچینند و رها نکنند که بر زمین
افتد و بخلف آن خود نگه دارد چند انک شراب
خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی
چون بیاویزند در موضعی که طفل در ان موضع
خسفد و در خواب نترسد دیگر نترسد و ورق
وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد
دندان را سود مند بود و بدل غاریسبنب است
بوزن ان **غاغاطی** جحلحا عنیطوس است
و گفته شد **غاریقون** دو نوعست نر
و ماده بهترین وی ماده بود که بغایت سفید
و املس بود و زود منفتت شود و مولف
گوید غاریقون باید که سفید و سبک و سست
بود و انچه نر بود بد باشد و طبیعت ان گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم
و وی محلل و منقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده
بود و ورم را سود دهد و عرق النسا و ورم
سپرز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت
منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی

اردانکیم

از دانکیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث
دم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم
سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف
بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود
دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت تب
با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزندگی
گزندگانی که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید
وی بخاصیت تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی
و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر بود
و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ گرده
بریزاند و درد پشت که از خلطی خام بود سود دهد
و چون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب
ان سردی بود مجموع را سود مند بود و اگر با اندکی
چند بید ستر استعمال کنند قولنج ثقلی و بلغمی و
جمیع ان ایلاوس بگشاید و گویند چون با خود
دارند عقرب انکس را نزنند و در استعمال کردن
ان باید که بغربال مویی بپالند تا فرو رود و نکوبند
و انچه سیاه بود بد باشد کشنده بود و خناق آورد
و مداوای کسی که ان خورده باشد قی با آب گرم کنند
و شیر تازه و مجموع مداوای که در کندش گفته شود
و بدل وی در مسهل سودا بوزن ان تربد و دو دانگ
ان افتیمون و ده یک ان خربق سفید بود و جالینوس
گوید بدل ان نیم وزن ان فرفیون بود **غالا لوطا**
با قلاء قبطی است و گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس
گوید اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن

خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش
دردمند چکانند درد زایل کند و بوییدن آن
مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون
در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست گردد
بغایت و بوییدن وی مفرح دل بود و وی جهة
درد رحم سرد بخود بر گرفتن عظیم سود دهد و ورمهای
بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را
نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را یاری دهد **غاسول**
اشنان است و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد
نیکوترین آن بود که گوشتمند و فربه بود و طبیعت
وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در بارد یابس
آخر دوم یا در اول سیوم غذا اندک دهد و معده
را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن گرداند
و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بشکند و چون
بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و سبوس گرم را نافع
بود و بول ببندد و پیچ صفراوی را نافع بود و صداع
و موافق اطفال بود چون با شیر بایشان دهند
از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند
و وی مضر بود بمعده و هضم و مصلح وی فانید بود
و تمیمی گوید نور شجر غبیرا قوتی عظیم دارد در شهوة
زنان برانگیختن **غبار الرحا** بپارسی گرد آسیاب
خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند
منع فضلات که بچشم رود بکند **عنبا ربه** عنب
الدب است و گفته شد **غزل الجلود** بپارسی
ابریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود حار یابس

در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام
توتیا بود و اگر با خور بسرند و بر فتق ضماد کنند
نافع بود و بر سعفه طلا کردن سودمند بود و سو
ختگی آتش و ابریشم پوست گاو و کاوش چون
باسرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت
نافع بود **غرا السمک** بپارسی سریشم ماهی خوانند
و آن مانند پیهی است که در شکم ماهی دریایی می
باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی یابس
بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک
خشونتی بود بولس گوید موافق بود در ادویه
برص و در شقاق روی و در مرهمها کنند جهة سر
واد و به جرب متقرح و در لون بشره استعمال
کردن نافع بود و اگر در حاییء کنند نفث دم
را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب
دهان وادویه فتق بدان بسرشند و ضماد کنند
بغایت نافع بود و شریف گوید سریشم ماهی چون
بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب
غرب درختیست که آنرا الحا خوانند و بشیرازی
ورک خوانند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن بارد یابس
نیکوترین بوره بود و تا زخمی بر ساق وی نرسد
که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی
هیچ ثمری که شاید خوردند ندهد و طبیعت وی سرد
و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی
و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف بغایت لذع و
خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل

که بردست وپای بود ضماد کنند قلع کند و پوست
بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند وطبیخ وی
چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع
بود وحب از نیز همچنین وصمغ وی وکلروی تاریکی
چشم را سود دهد و پوست وی نفث الدم را نافع
بود وبدیغورس گوید عصاره وی علق از حلق
بیرون آورد وعصارهٔ ورق وی وپوست تر وی
سحق کنند وبا روغن گل در پوست انار بپزند درد
گوش را نافع بود و تر وی نفث دم را نافع بود
وورق وی وکلروی درادویه مرهمهای مجفف
استعمال کنند وخاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه
بسرشند در قلع کردن ثالیل مدوره وثالیل منکوسه
که در جلد بود بقوة‌تر از خاکستر پوست ساق وی
بود وابن ماسویه گوید ورق غرب چون بیاشا
مند عقم آورد وقذف دم را نافع بود وگویند عصیر
ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از گوش روانه
بود وسدهٔ جگر سودمند بود غرقد نوعی
از عوسج است وگفته شد غرز اسم نوعی
عصی الراعی کوچکاست که معروف بود بدباده
وگفته شد غرسا راسن است وگفته شد
غربیب نوعی از انگور سیاهست غزال
بپارسی آهو گویند ومنفعت گوشت وی در باب
لام گفته شود اما پشک وی چون با سرکه بپزند
وبر ورمهای بلغمی نهند بگدازاند غسل خطمی
است وگفته شد غلج عرطیثا است وگفته شد

غا

غا بلج است وگفته شد در باب با غلیجن
فودنج بری است وگفته شود علقا علقه خوانند
ومولف گوید آن گیاهیست که بکبر ماند وبرگ وساق
وی گرد باشد ودر صحرای شیراز بسیار بود واز
جمله یتوعات معتبر بود وشیر بسیار دارد وهر
شمشیر وکارد که از جمله یتوعات معتبر بود بشیر آن
آب دهند زخم آن بهر کس که رسد بمیرد واگر شیر
وی بر قوبا مالند زایل کند غلیجن اغریا مشکطرا
مشیع است وگفته شود غلوفیریا اصل السوس
است ومعنی آن بیونانی اصول الحلوه بود غملول
غلول است وآن قنابری بود وگفته شود غمام اسفنج
البحر است وگفته شد غنقیلی بضم غین شلجم است
وگفته شد غوشنه وغوینه نوعی از گیاه وقطرا [بادروج]
وصاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار
بود وآنجا بکریشه خوانند وچون خشک بود
بدان جامه شویند ودر حوضات خورند وطبیعت
آن سرد وتر بود در درجه اول وچنان سرد نبود
که گیاه وآن خلط بد که از گیاه حاصل شود از وی
حاصل نشود غوک ضفدع است وگفته شد
غیم غمام است وگفته شد والله اعلم

باب الفا

فاشرا اسمیست سریانی وهزارجشان وهزار
فشان نیز گویند وبیونانی انبالس لوقی ومعنی
آن کرمة البیضا بود ومعنی هزارجشان هزار
گز بود وبپهلوی ارجالون گویند وبپارسی کرم

دشتی خوانند بشیرازی نه خوش خوانند از
بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و
فاشرستین نوعی از اوست و نبات وی بر هر در
ختی که تند دیگر وی بود بپیچیده شود و خوشه وی
قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و
باخر بغایت سرخ شود و کلف وی لاجوردی بود
وبشیرازی و بیا سیاه دارو خوانند و منفعت وی
نزدیک است بفاشرا لیکن ضعیف تر از او بود
و فاشرا بلفظی دیگر بروانیا و حالق الشعر نیز گویند
و ثمر وی مانند ثمر فاشرستین بود و بیخ وی گرم
و خشک بود در سیوم و حده و حرافة داشته
بود جلایی تمام دهد و ملطف بود و سپرز سخت شده
را بگدازاند چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون
ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود
شفا دهد و ثمر وی که مانند خوشه بود که گویند دبا
غان مستعمل کنند جهة حلق شعر و بیخ وی چون
با کرسنه و حلبه بدنها بدان بشویند پاک گرداند و صافی
و اثر کلف زایل کند و ثآلیل قلع کند و اثر سیاهی
که از ریشی مانده بود ببرد و چون با شراب بر داحس
ضماد کنند نافع بود و همه ورمهای گرم را تحلیل دهد
و دملها را بگشاید و اگر با روغن بپزند تا چون موم
گردد سودمند بود جهة بواسیر که بر مقعد
بود و حصف و مادهٔ آن و اگر با شراب ضماد کنند
ورم را سرد کرده اند و ورمهای گرم را بگشاید و
شکستگی استخوانها نافع بود و اگر هر روز مقدار

یک درم

یک درم بیاشامند صرع و فالج و سدر را نافع بود
و چون دو درم بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود
و مجموع گزندگان و بیخ وی چون زن بخورد بر گیرد بچه
بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود
که نبات وی بر وید چون بخورند پخته بول و شکم
براند و بلغم و چون با عسل لعق کنند سرفه و ذات
الجنب را نیکو بود و عصارهٔ وی چون تر بود بیا
شامند تخلیط در عقل پیدا کند و با صبر ورم سپرز
ضماد کردن نافع بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند
بچه بیرون آورد و رحم را پاک گرداند و ثمرهٔ وی
بر جرب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع
بود و عصارهٔ نبات وی چون بیاشامند قی نیکو
آورد بآسانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل
آن بوزن آن درونج و نیم وزن آن بباسه بود فاشر
ستین بپارسی ششبندان گویند و بیونانی انبالس
مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف
بود ببوطانیه و ببربری میمون و بشیرازی سیاه دارو
خوانند و ورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود
اما مانند لبلاب بپیچیده شود بر درخت و این نوعی از
فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن
بیرون سیاه بود و اندرون بزردی مایل بود و وی
گرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن
ضعیف تر از وی بود اندکی و اول آنکه نبات وی
بر وید بپزند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم
سپرز بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین

بیونانی دافع شصت علة بود **فاحشه** جندبید
ستر است وگفته شد **فانید** بهتر بین ان بود
که از قند سفید سازند ووی غلیظ تر از شکر بود
وطبیعت وی گرم وتر بود در اول وگویند حرارة
وی درسیوم بود وانچه سفیدی بود گرم وخشک بود
در دوم سود مند بود جهة سرفه وشکم نرم دارد
وصوفی معتدل از وی متولد شود وسینه را نیکو بود
ومولف گوید این فانید که منفعت ان گفته شد
بشیرازی کعب الغزال خوانند وباید که قطعا
ارد دران نبود وفانید هایی که این زمان مستعمل
می کنند مجموع ی ارد نبود پس اولی ان بود که در
هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال
که ان فانید اصل است وصنعة وی جنانست که قند
بتوام می اورند ومیکشند تا وقتی که تمام می شود بعد
از ان باره میکنند بارهای کوجک **فایش الیونانی**
باقلا است وگفته شد **فابشی القبطی** باقلاء قبطی بود
وان جامه است وگفته شد **فاغیه** صاحب
منهاج گوید گل حنا است وهر نوری که خوش بوی
بود انرا فاغیه خوانند وان معتدل بود در گرمی
وسردی وتیمی گوید گل حنا جون درمیان جامه صوف
نهند ودر پیجند خوش بوی کند ورها نکند که سوس
انرا تباه کند وبخورد **فافیرا** بردی است وگفته
شد **فاغیه** بیخ نیلوفر هندی است وانرا فل خوانند
ومنفعت ان گفته شود بعد ازاین **فاناقس اسقلینوسی**
نوعی ازد وقو کبیرا است **فاناقس حمرویون** نوعی

ازبیخ

ازبیخ رو فراکوجک است وگفته شد صمغ ان **فانا**
قس ابراقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود و
صمغ جاوشیر گفته شد **فاغره** بپارسی فاخره
گویند وبشیرازی کبابه شکافته واز سقالة هند خیزد
وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیوم وگویند در دوم
ودر وی قبضی وتحلیلی بود ومصلح معده وجگر سرد بود
وسوء الاستمرا که از سردی بود وشکم ببندد **فاغوس**
شیطرج هندی است وگفته شد **فارسطاریون**
رعی الحمام است وگفته شد **فالرغوس** بلارح خوانند
وان لعلق است ومرغی مشهور بود ودر خواص
ابن زهر اورده است که استخوان وی جون
با خود دارند عشق زایل کند وصاحب منهاج
گوید بیضهٔ وی خضاب را نیکو بود موی را **فاخته**
گوشت وی گرم وخشک بود فالج را نافع بود ومضر
بود بدماغ وسپرا ورد وسرکه وکشنیز ضرر وی کم کند
ومجهول گوید سرگین وی جون برکودکی ببندند که
بشب مصروع شود نافع بود **فالنجیقن** تاو بلوی
بیونانی رتیلا بود از بهر انکه گزندگی وبیرا نافع بود
وفالنجیطس وفالانجقون نیز
خوانند ولوقاقینس هم گویند وان نباتیست که
گل وی مانند گل سوسن بود وتخم وی سیاه بود
مانند نیمی عدس کوجکتر وبیخ وی باریک وکوجک
بود واول که از زمین برکنند زرد بود بعد از ان
سفید گردد ودر تلهای خاک روید وورق وتخم
وگل وی جون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و

رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوة وی
ملطف و مجفف بود و از بهر اینست که مغص
را نافع بود فاظ صاحب منهاج گوید و صاحب جامع
که ان دوایی ترکی است که دفع مجموع زهرها و گزندگیها
بکند چون با آب سرد بیاشامند و دردهای سخت
ساکن گرداند و مولف گوید ظن من انست که جدوار
است که از طرف خطا می اورند فادج مولف
گوید سنگی است زرد که بسفیدی زند و سبزی
و هر رنگی دیگر بروی ظاهر بود و این سنگ از
ارض هندوستان ارند و از فغفور چین نیز ارند و نیکو
ترین ان چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده
باشند دوازده جو باشد که با آب سرد بیاشامند و
این سنگ در اتش نسوزد و چون با زر ده جو به
بسایند بر سنگ مانند بسته نماید و باز هر همه زهرها
بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاظ
است که گفته شد فاوانیا فاونیا گویند و کهیانا و ان
عود الصلیب است و نر و ماده بود و لیکن نر بود
ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی ستبر بود
و سفید مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و انچه
ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود
و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین ان ستبر
رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در
حرارة و در وی تخفیف و قبضی با تحلیل بود و مفتح
و ملطف بود و وی اثار سیاهی از بشره ببرد و چون

فاوانیا

برطغلان

برطغلان اویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت
ندهد و شفا یابند از صرع و چون با شراب بیاشامند
درد شکم و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود
و چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و
انچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند
غلاف باقلی و چون شکافته شود حبهای سرخ
بسیار بود مانند خون و بشکل نار دانه بود و در
میان ان حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب
سرخ یازده حب بشراب سیاه رنگ قابض بیا
شامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند
نافع بود جهة درد معده و لذع که عارض شود
در ان و چون کودکان بخورند یا بیاشامند در ابتداء
سنگ مثانه نافع بود و انچه حب سیاه بود چون
از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق
رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را
نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون آهن
پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس
را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم مفید
بود و چون تخم وی بخور کنند مصروع و مجنون
را نافع بود و اگر از تخم وی گردن بندی سازند
و در گردن کودکی مصروع اویزند صرع از وی زایل
شود و اگر عود وی سحق کنند و در صره بندند
و مصروع دایم بوید نافع بود و دیقراطیس گوید
بیخ وی و تخم وی نافع بود جهة هر مرضی که باشد
دخان کردن و چون بیاویزند بر کسی که در بیابانها

رو داز هر افعها این باشد و اسحق کوید عود
الصلیب مضر بود بمعده و مصلح ان کثیرا بود
وکویند بدل ان زفت بود و کویند بدل ان
غاریقون و زراوند مدحرج است و بدیغورس
کوید پوست انار یا ورق ان و فو و سمور و سوق
الغزلان جون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود و
خاصیت بدهد **فار** بپارسی موش خوانند خون
وی قطع ثالیل بکند و جون بشکافند و بر خنازیر
نهند یا بر کزندکی عقرب نافع بود و کویند جون
بریان کنند و هم بر کزندکی عقرب نهند بغایت
سودمند بود و جون بریان کنند و بکودکی دهند
که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد
واکر در اب بپزند و کسی را که اسرا البول داشته
باشد در ان نشیند سودمند بود و خوردن
کوشت وی نسیان اورد و غثیان و مفسد معده
بود و جون بشکافند و بر موضعی نهند که خار
یا پیکان بود بیرون اورد و منفعت سرکین وی
درباب خا در خرو الفار کفته شد و منفعت سر
وی درباب را در راس الفار کفته شد **فارة
البیش** بیش موش است و کفته شد **فادزهر**
هر دوایی که حافظ روح بود بقوة و دفع ضرر
سم بکند انرا فادزهر خوانند و الحجر مخصوص است
اسم حجر التیس است و حجر لحیه و کفته شد **فجل**
بپارسی ترب کویند و بشیرازی تربزه تخم وی اقوی
بود بعد از ان پوست وی بعد از ان ورق پس

کوشت ان و نیکو ترین ان بستانی بود سبز تازه
و طبیعت ان کرم بود در اول و کویند در سیوم
و تر بود و کویند خشک بود در دوم و جالینوس
کوید کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی
برداء الثعلب و حیه بروپاند و وی مولد ریاح
بود و معده را نیکو نبود و مسخن بود و بول براند
وابن ماسویه کوید جون بعد از طعام بخورند
شکم نرم کرداند و غذا را یاری دهد در کذشتن
از معده و اکر پیش از طعام بخورند منع طعام
بکند از انکه قرار کیرد جون بعد از طعام بود هضم طعام
بکند خاصه ورق وی و باسانی قی اورد و اب وی استسقا
را نافع بود و جون در جشم جکانند جلا بدهد و
کویند ورق وی جلاء جشم بدهد و شیر زیاده
کند و جون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را
و کیموس غلیظ که در سینه بود و اب وی جون
با شراب بیاشامند کزندکی افعی را نافع بود
و مار شاخ دار و اکر اب وی بر عقرب جکانند
بمیرد و اکر وی خورده باشند و عقرب بکزد هیچ
مضرة بوی نرسد و جون با سکنجبین بپزند و
بدان غرغره کنند جون کرم بود خناق را نافع
بود و فجل بری در همه حالی اقوی بود از بستانی
و روفس کوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود
بدندان و جشم و سر و حنک و معده و مفسد
طعام بود و علتهای نا رابد بود و شپش در
بدن پیدا کند و صاحب فلاحه کوید در کرده و مثانه

وسرفه را نافع بود وباه را برانگیزد وچون اب
وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران را سود
دهد وتخم وی در دفع سمها وگزندگی جانوران
بمنزلهٔ تریاق بود وبرص ونمش که بر روی
پیدا شود طلا کردن با سرکه نافع بود وادمان
اکل وی کردن موی بر داء الثعلب بر رویاند ووی
شیر بیفزاید وگویند فجل بکوبند بی ورق واب
وی بگیرند وبناشتا ده درم از وی بیاشامند سنگ
بزرگ وخرد که در مثانه بود بریزاند واین
فعل بخاصیت می کند ومجربست وطبری گوید
اب ورق وی یرقان را زایل کند وسنگ مثانه بریزاند
وگویند منی زیاده کند وانعاظ اورد واگر تخم
وی با کندش بکوبند وبا سرکه بسرشند ودر حمام
بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند وشریف گوید
چون سر وی بردارند واندرون وی خالی کنند
وروغن گل در وی گرم کنند ودر گوش
چکانند درد زایل کند ومجربست وابن زهر
در خواص اورده است که اب وی بگیرند وبا روغن
گل یک دو جوش بجوشانند ونیم گرم در گوش
چکانند گرانی گوش زایل کند ومجربست واگر
بگیرند واندرون وی خالی کنند اندکی وچهار درم
تخم شلغم در ان نهند وسر ان باز جای نهند ودر
میان خمیر گیرند پس در میان اتش نرم نهند
تا بخته گردد بعد از ان بیرون اورد واندکی سرد
کند وبخورد سه روز پیاپی سنگ بریزاند وبغایت

مجرب

مجرب بود وجرم وی مغثی بود وقشر وی وورق
وی با سکنجبین علی قی با ساف اورد فربیون
افربیون وفربیون وفرفیون نیز گویند وتاکوب
خوانند وباید که چون فرفیون از درخت گیرند
دهان بربندند تا غبار ان نرود که جملهٔ دندانها بریزاند
وچون وی را بگیرند باید که با قلا مقشر در میان وی
ریزند تا قوة وی نگاه دارد مدتی ودر ظرف کنند
وانچ تازه بود زرد بود وزود در زیت بگدازد وانچه
کهن بود بخلاف ان ولون ان بسرخی مایل بود
وگویند قوة وی بعد از سه سال تا چهار سال
متغیر شود وتا هفت سال وده سال باطل شود
ونیکوترین ان صافی زرد بود که رایحهٔ وی در
غایت حدة وحرافة بود وطبیعت ان گرم وخشک
بود در چهارم وگویند خشکی وی در سیوم بود
وی را قوة ملطف ومحرق بود بغایت عرق النسا
را نافع بود چون با ادویهٔ که موافق ان بود بیا
میزند وچون بر گزندگی جانوران وسگ دیوانه
طلا کنند بغایت نافع بود ولقوه وقولنج وسردی
گرده را نافع بود وفضلهای بلغمی از مفاصل
واعصاب پاک گرداند ومسهل اب زرد بود
وبلغم لزج که در ورکین وپشت بود وگرم مزاجرا
بد بود وکسی که چون بر وی غلبه کرده باشد
ونشاید که تنها بیاشامند ومضر بود با نشین وچون
بروغن گل چرب کنند حدة وی شکسته گردد
ومقل ورب السوس وکثیرا وصمغ اضافه وی کنند

اگر خواهند که استعمال کنند وشربتی از وی قیراطی
تا دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام
پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقطه بکند از اسقاط
جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ
کنند فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با
عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا
دهد لیکن سوزش آن در روز باقی بود و قطع
آب نزول بکند و سه درم از وی کشنده بود در
سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند و از خور
دن وی کرب سخت و لهیب عظیم و لذع در شکم
و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط آورد
و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که قرون
سنبل خورده باشد مثل دوغ و آب انار مز و
سیب مز و کافور و انجره بدان ماند و گویند بدل
آن بوزن آن و دو دانگ مازریون بود و گویند
وی صمغ مازریون است و گویند بدل آن بوزن
آن مازریون و دو دانگ آن جند بیدستر و گویند
بوزن آن جند بیدستر و نیم وزن آن مازریون
فراسیون فراسینن گویند و حشیشة الکلب
خوانند و صوف الارض نیز گویند و آن کراث
جبلی است بپارسی کندنا کوهی گویند و نیکوترین
آن رومی بود سبز رنگ تلخ و طبیعت آن گرم
بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سدهٔ
جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک گرداند
و حیض براند و عصارهٔ وی درد گوش کهن را نافع

بود وبا

بود و با عسل چشم را قوة دهد خوردن
و تحلیل کردن و بعصارهٔ وی سعوط کردن
یرقان را نافع بود بغایت و با نمک بر گزیدگی
سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد و کل
وی چون خشک بود با آب بپزند با تخم وی و
چون تر بود بکوبند و آب آن بگیرند و با
عسل بیامیزند و قرحهٔ شش را شفا دهد
و ربو و سرفه و اگر با ایرسا خشک بیامیزند
فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون
بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد
و دشخواری زادن را سودمند بود و چون
ضماد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن
را پاک گرداند و داخس و گوشت خورنده
قلع کند و درد پهلوها را ساکن کند و عصارهٔ
ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین
عمل کند و عصارهٔ وی در داروهای چشم و جرب
قدیم و جدید و اصناف جرب سه گانه چشم
زایل کند چون با آب انار ترش حل کنند
و برگ چشم باز کرد انند و طلا کنند و در
کحلها کردن جهة آثار ریشهای و سفیدی
که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در
شیافهای جلا دهنده جهة عشا و عین
و تقویة نور باصره مستعمل کنند و اگر نیم
مثقال تا یک درم در طبیخ زوفا بکدا زانند
و روغن بادام شیرین و بیاشامند

شش وسینه را پاک کرداند از رطوبات لزج و
قرحهٔ که بسل خواهد انجامید بحال صحت
اورد واگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب
بیاشامند سرفه تر وریش سینه را زایل کند
ورطوبتهای ان بیرون اورد وچون عصارهٔ
وی با قدری اب بگدازانند وبا قدری عسل
بیامیزند وبر جراحتهاء متعفن بلیند ضماد کنند
پاک گرداند وبصلاح اورد وچون ضماد کنند بر
دمامیل نارسیده وخنازیر تحلیل دهد ومنضج
وملین ان بود ودرد واذیة وبکشاید وفراسیون
مجموع بادهاء غلیظ را نافع بود خوردن و
ضماد کردن وچون بر سینه ضماد کنند ضیق
النفس را نافع بود وچون ورق وی بخایند و
فرو برند نافع بود وجعی که متعلق بلدغه باشد
در معده واندرون وچون با اب بپزند وزیت
یا با پیهها وتکمید کنند بر زهار زنان ومردان
نافع بود جهة دردی که عارض شده باشد از
اسر البول واز ریاح واز جمیع اصناف اوجاع
وورق وی چون تر بود وپاک کرده بپیه بکوبند
وبر ورمها نهند بگدازاند وهمچنین هم جراحتها
وچون ورق وی بعسل بپزند نیکوترین
وسودمندترین معالجه سرفه تر بود وضیق
النفس بود واگر اب نخاله بگیرند وحسوی
سازند ودر پختن پنج درم ورق وی اضافه کنند
وتمام بپزند وبیاشامند نافع بود جهة سرفهٔ مفرط

وغلیظی نفث وباید که شش روز بپای استعمال
کنند که عجایب مجرب بود وچون ورق تر وی
بکوبند وضماد کنند تعقد امعا ووجع ان بغایت
نافع بود واسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده
ومثانه تا بحدی که چون بعوض بول از وی جدا
شود وتخم را زیانه دفع مضرة ان میکند چون
باوی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی
بیاشامند وصاحب منهاج گوید مضر بود بعصب
وگرده ومثانه ومصلح ان سنبل الطیب بود وبدل
ان بوزن ان اسارون وچهار دانگ وزن
ان لبان وگویند بدل ان انیسون وافتیمون
است وگویند بدل ان بوزن ان لاعیه است و
صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم
بود سده جگر وسپرز بگشاید وحیض براند فر
نجمشک افرنجمشک خوانند وگفته شد ووی بوا
سیر را نافع بود ومره بیفزاید وتخم وی چون
بیاشامند مجفف منی بود ووی معتدل تر از
مرزنگوش وسیسنبر بود ومنفعتهای وی در الف
گفته شد وبدل ان گویند قرنفل است وگویند
قرنفل با بادرنبویه بوزن ان وگویند بادرنبویه
بوزن ان وبازیاران انرا بالنگوکنده خوانند
فرصاد توت است ودر تا گفته شد فرفین
بقلة الحمقا است وگفته شد فرفیر وفرفیه بنفشج
است وگفته شد فریقه حلبه است وگفته شد
فرسلون طلق است وگفته شد فرفت شاهتج

است وکفته شد **فرخیز ونرفح** بقلة الحمقا است و
کفته شد **فراخ الحمام** بپارسی کبوتربچه کویند ودروی
حرارة ورطوبتی فضلی بود وغلظی وابن ماسه
کوید کرم تر از جمیع کوشت مرغان بود ودشخوار هضم
بود وخون بسیار ازوی متولد شود ورطوبة وصاحب
منهاج کوید مفلوج را کوشت وی خوردن سود دهد
وکوشت وی کثیر الفضول وسریع العفونة بود تا بحدی
که سهر اورد ومصلح وی سرکه وکشنیز بود ومحروری
مزاج اولی ان بود که باب غوره وکشنیز ومغز خیار
بالنک خورد ورازی کوید کوشت وی کرم وخشک
بود وبیه وی با حرارة ظاهر بود وموافق محروری
نبود الا اسهل تر از کوشت مرغ از شکم بیرون
اید خاصه چون باب وبخود وشبث ونمک بپزند و
مرق وی نافع بود سرد مزاجرا وکسی که شکم وی
قبضی داشته باشد ودرد پشت که سبب ان خلطی
غلیظ مزمن بود وکرده را فربه کند وباه را زیاده
کند اما مضر بود بچشم ودماغ خاصه بریان کرده واولی
ان بود که بر سروی چیزی بپاشند که منع صعود
بخار از سر بکند وچو ذاب وی چون بیه دران
بسیار بود موافق کرده بود وباه را زیاده کند و
شریف کوید دمان اکل بریان کرده وی کردن
خونرا اسبوزانند وباشد که بجذام کشد خاصه در
مزاج طفلان کوچک وصاحب مزاجان کرم وهمو
کوید چون کبوتربچه در دیک اندازند وروغن
کنجید برسران کنند چندانکه اندرا ببوشاند ونمک و

هیچ توابل دران نکنند وبپزند چون پخته شود کسی
که سنک داشته باشد بخورد بفرمان حق تعالی ازوی
زایل شود **فرو** کرمترین پوستین روباه
بود بعد ازان سمور بعد ازان فنک وقاقم وبعد
ازان برم وهریک بجای خود در صفت حیوان
وی کفته شد **فسوه الضبع** فقعبل است وکفته شود
فستق بپارسی پسته کویند کرمتر از کردکان وبادام
بود ونیکوترین ان تازه بزرک بود وطبیعت وی
کرم بود در سیوم وخشک بود در دوم وکویند کرمی
وی در اخر درجهٔ دوم بود وکویند خشک بود در سیوم
وکویند در وی رطوبتی فضلی بود وکویند تر است
در سیوم منفعت وی انست که سدهٔ جکر بکشاید
ومنع غثیان بکند وقوة معده وفم معده بدهد وشکم
براند وببندد وکزندکی جانوران راسود دهد وباه
را زیاده کند وسرفه بلغمی را نافع بود وکزندکی عقرب
غذا اندک دهد وشری اورد ومصلح وی زرد الو
خشک بود وشریف کوید از خواص وی انست که
بوی دهان خوش کند ومعض زایل کند وکویند
پوست بیرونی وی سبز چون در اب خویسانند
وبیاشامند تشنکی بنشاند وقی باز دارد وشکم ببندد
وروغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است
وبدل ان بوزن ان مغز بادام ومغز حبة الخضرا بود
وکویند نیم وزن ان مغز جوز ونیم وزن ان مغز بن
فستق الهاویه حب البان است وکفته شد
فقاع بلفظ اندلسی ربونه خوانند وصاحب جامع

صفت وی که گفته است ومنفعت ان صفت فاش
است یا فاش ستین وصاحب منهاج صفت وی
گفته است که نبات وی چون برشاخهای انگور پیچیده
شود ومنفعت وی بود ومولف گوید بشیرازی انرا
سرم خوانند قصعفه بپارسی اسبست خوانند
وچون تر بود قصعفه ورطبه گویند وچون
خشک گردد قت وعلف خوانند ونیکو ترین
ان سبز املس ورق بود دروی تخمی بود تخم وی منی
وشیر بیفزاید ورازی گوید چون وی ابپزند وبکوبند
تا چون مرهم شود وضماد کنند بر دست کسی کرعشه
داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند
وروغن وی نیز رعشه زایل کند خوردن وی وتبخیر
کردن و غافقی گوید دواب را فربه کند وثران شکم
براند وخشک ان شکم ببندد وسرفه وخشونة سینه
را نافع بود قصا عجم الزبیب است وگفته شد
قصه ابن ماسه گوید سحاله وی سرد وخشک
بود باعتدال وگویند معتدل بود درگرمی وسردی
وگویند بغایت قابض بود وشیخ الرئیس گوید سحاله
وی چون با ادویه بیامیزند خفقا نرا نافع بود وبخر
ورطوبة لزج را سود دهد وجرب وحکه را زایل
کند وعسر البول را نافع بود و مقدار ما خود ازوی
دانگی بود وفعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد
لیکن بخیلی ضعیف تر ازوی بود وگویند شراب
از نفته خوردن مستی زود اورد ونفته چون
بوی گوگرد بشود سیاه گردد چون نمک بشوید

سیاهی

سیاهی ازوی زایل شود وجلاء وی بدهد و
سحاله وی چون بارنیق بر بواسیر طلا کنند نافع
بود ووی مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود
قطر سماروغ گویند وان انواعست یک نوع
فقع ویک نوع فوشنه خوانند وفقع را بپارسی
هکل خوانند ویک نوع فعبل ومجموع انواع را کماه
خوانند وبدترین همه قطر بود ویک نوع صحرایی
بود ویک نوع در شیب سرگین روید ونوعی در شیب
خم شراب روید پوست وی باز کنند وخشک کنند
هرکرا چند سرانگشتی بدهند بیهوش گردد
وپوست وی زهر بود وگویند هرکه بنا باکی سماروغ
خورد نسل وی منقطع شود ودیگر فرزند ازوی
حاصل نشود وخلطی غلیظ بد ازوی متولد شود
وخشک کرده وی بدی کمتر بود وطبیعت قطر
سرد وتر بود در اخر سیوم وگویند در دوم حذر
وسکنة اورد وگاه باشد که بکشد واگر نکشد هیضه
وعسر البول احداث کند چون بسیار خورده
بود ووی دشخوار هضم بود ونوع کشنده غشی
وضیق النفس وعرق سرد اورد وباشد که
درر وزبکشد وان در موضعهای عفن یا در موضعی
که مقام گزندگان بود یا در شیب درخت زیتون
روید ومصلح وی انست که مسلوق کرده با
کمتری تر وخشک بخورند که بخاصیت دفع مضرة
وی میکند وشراب سخت بر سران خورد ومعالجه
کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و

باده بلر

فودنج فطراساليون تخم كرفس كوهى بود و
ان دانه سياه طولانى شكل بود وطبيعت ان كرم
وخشك بود درسيوم وقوة وى زيادة ازبتاتى
بود وبدل ان دووزن ان تخم كرفس بود و
جالينوس كويد بدل ان نيم وزن ان افنتين
بود فعيلاسوس فقلامينوس كويند وان بخور
مريم است وكفته شد فعوليون حنا است وكفته
شد فقع نوعى ازكياه است بپارسى هكل خوانند
وان در لب جاها ودراندرون جاه وكنارابها
رويد وان سالم تر ان فطر بود وطبيعت ان
سرد وتر بود وغليظ فقد بنجنكشت است و
كفته شد فقاح الاذخر هرنورى وزهرى كه بود
انرا فقاح خوانند بهترين ان خوشبوى بود و
طبيعت وى كرم بود دراول وخشك بود در دوم
خون حيض را ببندد ومقدار ما خوذ ازوى يك
مثقال بود ونفث دم را نافع بود وطبيخ وى سنك
بريزاند وبول وحيض براند بقراط كويد در رحم
وكرده ونزف دم وورم سرد كه درجكر بود ومعده
سود دهد واكرا دهان بوئيدن وى كنند سررا
كران كند وخواب اورد واسحق كويد متقلل خون بود
ومصلح وى بارزد است وبدل وى قصب الذريره
فقاح السورنجان اصابع هرمس است وكفته
شد فقاح الكرم بپارسى ول خوانند وان شكوفه
انكور بود وطبيعت ان سرد است فقاح الملح زهرة
الملح است وكفته شد فقلامينون فعيلاسوس است

وكفته شد

وكفته شد فقلامينون الحمر صرية الجدى است
وكفته شد فلنجه افلنجه خوانند وان تخميست مانند
خردل ليكن بغايت سرخ بود ونيكوترين ان
بود كه چون در دست بمالند بوى سيب كند وطبيعت
ان كرم وخشك بود وان درعطريات مستعمل كنند
ومقوى معده وجكر سرد بود وسده كه در سر
بود بكشايد وقوة دماغ بدهد وانچه زرد بود يا
سياه بد بود وچون سحق كنند وبازيت بر كزندگى
عقرب طلا كنند نافع بود فل صاحب منهاج كويد
فاغيه است وان بيخ نيلوفر هندى بود وقوة وى
مانند قوة بنفسج بود وكويند كرم وخشك بود
صداع را ضماد كردن نافع بود واسحق كويد نيم درم
ازوى سحق كرده درد معده را نافع بود ومضر بود
بمثانه ومصلح وى عسل بود وبدل وى لفاح وصاحب
جامع كويد ازقول اسحق بن عمران كه فل تخمى
هندى بود بمقدار فستقى ولون قشروى بلون
فندق ماند ومغز وى چرب بود مانند مغز جلغوزه
زردى كه بسفيدى مايل بود وطبيعت ان كرم وخشك
است درسيوم استرخاء عصب را سود مند
بود وبواسير فلفلمويه اصل الفلفل است بپارسى
بيخ درخت فلفل كويند وان خشبى حريف بود
وبشكل قط بود وطبيعت ان كرم وخشك بود خاصيت
وى انست كه دردهاى سرد وتشنج امتلائى ونقرس
وقولنج وبادهاى سرد را سود مند بود وبورك طلا
كردن عرق النسا را نافع بود وغافقى كويد لونرا

نیکو کرداند و مره سودا بیرون اورد برفق بجنانک
ادویه مسهله بیرون اورند و باه را زیاده کند و
جون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا بپاشند ورم
سپرز را تحلیل دهد و جون با میویزج بخایند وبدان
غرغره کنند با میویزج بلغم را قطع کند و بدل ان
دارفلفل بود و کویند بدل ان بوزن ان نارمشک
و دو دانک ان سورنجان و نیم وزن ان مغز خسک دانه
فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت انار
بود و جالینوس کوید اول ثمره فلفل دارفلفل بود
واز بهر اینست که دارفلفل تندتر از فلفل بود و صفت
دارفلفل کفته شد و هم کوید ثمره فلفل جون نارسیده
بود فلفل سفید بود و جون رسیده کردد سیاه شود
و مولف کوید که جندانک تفحص کردیم از بازرکانان
که از طرف هند امدند واین خلافست دارفلفل
درخت وی غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنکاله
می باشد وانکه می کویند که فلفل سفید هم از درخت
فلفل سیاه است این نیز هم خلافست و صاحب
منهاج کوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی
ان بود که سبک بود و کرمی وی ضعیف تر از سیاه
بود و مولف کوید فلفل سفید بزرکتر از فلفل سیاه
بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک
بود و مدور املس وطبیعت ان کرم بود در سیوم
وخشک بود در جهارم جون در کحلها کنند جهت
جلا جلایی تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد
و ورم سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند

وطبیعت

وطبیعت را نرم کرداند اندک و بسیار در تریاقات
مستعمل کنند و بلغم و سودا پاک کرداند و مقدار ماخوذ
از وی تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و مخدر
جنین و مضر بود دیکر ده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه
کوید بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی
باباری خوانند و وی کرم تر از سفید بود و طبیعت
ان کرم و خشک بود در جهارم و در وی جذبی و تحلیلی
بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب
بود و مسکن ان و جون با زفت بیامیزند محلل خنازیر
بود و جون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند
و غذای غلیظ را لطیف کرداند و بول براند و اکر
بعد از مجامعت زن بخود برکیرد ابستن نشود
و وی جهت تاریکی جشم و اب رفتن ان نافع بود و
سرد مزاج را نیکو بود و مسخن معده و جکر بود
و همه اعضا و مسخن خون بود و اکر سحق کنند
و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند
بعد از انکه نیک نیک مالیده باشند ان موضع
موی بر ویاند و جون سحق کنند و در روغن
زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع
بود و اعضایی که سردی بر وی غالب بود و جون
با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول
که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر
و رعشه را مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهة
هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و کویند
بدل ان یک وزن و نیم ان فلفل سفید بود **فلفل الما**

بیونانی اودروبابارى کویند وآن نباتیست که
در آبهای ایستاده روید وآبهای که آهسته روانه
بود وترکان وی را اعیبی خوانند وکویند چون کرک
وی را بخورد بمیرد وبغایت او را دوست دارد و
ساق وی کره داشته بود ودرازی وی یک کز بود
وورق وی مانند ورق بید بود بزرکتر وسفید و
بطعم فلفل بود وبوی وی خوش نبود وثمر وی کوچک
بود درسته بر شاخهای کوچک که از بن وی مجتمع بود
بعضی بر بعضی مانند خوشه وبطعم بغایت حریف
بود وچون ضماد کنند ورق وی وثمر ورمهای بلغمی
وورمهای مزمن تحلیل دهد وسیاهی که در شیب
چشم بود زایل کند وبر کلف ونمش که بر روی بود
ضماد کردن سود دهد وبیخ وی دراز بود وهیچ
منفعت ندارد ومولف کوید که آن زنجبیل الکلاب
است وکفته شد **فلفل السودان** حبیست مانند
جلبان وبطعم مانند فلفل بود واز بلاد سودان
آرند درد دندان را نافع بود وجنبیدن آن **فلفل
الصقالبه** بزر فنجنکشت است وکفته شد **فلفل
القرود** حب الکتم است وکفته شود صفت آن
در کتم **فلفل الخواص** ماهودانه است وکفته شود **فلیفله**
اسم هرنوه است که آن غرعود بود وکفته شود ودر
اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند وبعضی تخم
پنجنکشت را بدین اسم خوانند **فلفلمون** حبق جبلی
بود بپارسی بودنه کوهی کویند وآن نوعی از بودنه
است وطبیعت آن کرم وخشک بود ونیکوترین آن

صمغی

صمغی بود ونیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد
ومضر بود بفم معده ومصلح آن بود ونه بری بود
فلنجمشک فرنجمشک است وکفته شد **فنجنکشت**
دوخمسه اوراق ودوخمسه اصابع کویند وکفته شد
فنا عنب الثعلب است وکفته شد **فنطافلون**
فنجنکشت است وپنجنکشت نیز کویند وکفته شد
فنک کرمتر از سنجاب بود وسردتر از سمور ورازی
کوید فنک وقاقم وصواصل معتدل بوند در حرارة
فوم حنطه است وکفته شد **فوفل** غلول وتلول
کویند وکفته شد **فول** جرجر کویند وآن باقلا
است وکفته شد **فولیون** جعده است وکفته
شد **فوشنه** عنوشنه کویند وآن نوعی از فطر
است وکفته شد **فو** بیخیست که ورق نبات
آن مانند ورق کرفس بود وبزرکتر وکل وی مانند
نرکس بود وبزرکتر وساق وی یک کز وزیاده
تر بود واملس بود ولون وی مایل بفرفیری بود
وسنبری اعلاء وی مانند خنصری بود ودر اصل وی
عطرینی بود وکویند قوة وی مانند سنبل بود
ودر بیارجین نیکوتر از وی بود وادرار بول
بیشتر از سنبل کند وطبیعت وی کرم وخشک بود
درد پهلو را نافع بود وبول وحیض براند خشک
وی ومطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد ومقدار
ماخوذ از وی نیم مثقال بود وکویند مضر بود
بکرده ومصلح وی تخم رازیانه بود وجالینوس کوید
کبابه در طعم وقوة مانند وی بود الا لطیف تر از وی بود

وکویند بدل ان بوزن ان سنبل وکبابه بود وکویند
بدل ان فلفل سیاه است **فوفل** نخلی است
که در قوة مانند صندل سرخ بود ودرخت وی
مانند درخت نارکیل بود ووی مبرد بود ودرقوة
ویابس وقابض بود ودبرورمهای کرم غلیظ طلا
کردن نافع بود واعضاء مسترخی را محکم کرداند
وبوی دهان خوش کند وقوة دل بدهد ومنع
التهاب چشم وجرب ان بکند وحرارة دهان بازدارد
وقوة لثه ودندان بدهد وکویند بدل وی بوزن
وی صندل سرخ وربع وزن وی بزرالبنج بود
وکویند بدل ان بوزن ان صندل سرخ ونیم
وزن ان کشنیز تر **فوتنج جبلی** وفوذنج نیز کویند
وان سه نوع بود جبلی وبری ونهری ومولف کوید
جبلی دو نوع بود یک نوع را حاشا خوانند و
کفته شد ویک نوع فلفلمون وهم کفته شد وبری
دو نوع بود دیکر نوع را مشکطرامیع خوانند
وکفته شود ویک نوع دیکر بود نه صحرای خوانند
وان مطلق بود نه بود ونهری یک نوع بیش نبود
ونیکوترین جبلی ان بود که خوشبوی وتازه و
سبز بود وورق ان کوچک بود وطبیعت ان کرم
وخشک است درسیوم ملطف بغایت قوة بود و
عرق براند وبر اثر هاى سیاهی که در بدن بود
ضماد کردن نافع بود خاص چون باشراب نخته
باشند وطبیخ وی درحمام جرب وحکه زایل کند
وجذام را نافع بود وریش دهن وفواق را زایل

کند وچون

کند و چون باعسل دانک باشد فضول که در معده بود بیرون آورد و حیض براند و بچه بیرون آورد و جرب و حکه
کشنده بود بنده و حقنه نماید اثر خلط ها را نافع بود وریاح و استسقا را نافع بود و ... بود و ... کرم و ...
و کزندگی عقرب را نافع است و ... طبیخ کرده ... را نافع بود و ... کوفته بپزند و باشند ... کشته
داخلی کردن ... بود با ... مصلح وی کتیرا بود و بدل وی یک وزن ان فودنج ... بود **فوتنج نهری** ... قوت ...
در ... شراب حاشا بود و ... بود ... ان ... بود ... طبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم
چون ... نافع بود ... باشد چند روز ... کرم ... که ...
... و منع ... بکند ... و ... کزند کی جانوران را نافع بود و اکر با شراب بیاشامند
دفع سموم قاتله بکند ... که ... و ... کزندکان بکریزد و خایه ... بود
... و مقدار شربتی ... بود و چون با شراب بیاشامند ... بود و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن ...
فوه معروف بود ... که آن ... که تازه و ... دارد
... و آن معروف بود ... طبیعت آن کرم وخشک بود در دویم ... باعتدال ... سفید ...
... طلا کردن نافع بود ... کند و ... بار که ... کند ... که ...
... چون بیاشامند کزندکی جانوران ... بود ... و ... کند ...
و چون با ... باشد ... نافع بود و ... سپاری ...
بود که ... و کویند مضر بود ... و مصلح آن ... بود و بدل ... آن ...
... سیاه و کویند بدل ... است **فیلموش** بپارسی ... کویند و آن ... کوفته
کفته شود **فیجن** سداب است کفته شد **فیطفیون** [illegible] است بپارسی ... کویند

فیلزهرج درخت حضض و ثمره وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارت و برودت
و بعضی طلا کنند قوت بصر دهد و چشم پاک کند و در سر زدن ریمان را نافع بود و طبیخ فرو رفتن در حیض بهار **فیروزج** لونی
از احجار است نیکوتر آن شفاف بود و رنگین بود و طبیعت آن سرد و خشک است چون سحق کرده بیاشامند گزند عقرب را نافع
و در وی ... و چون در دارو در چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم را نافع است و چون روغن و عرق ...
دل را ... سازد و در خواص آورده اند که فیروزه خوش رنگ روشنی چشم بیفزاید و با خود داشتن نیکو بود و در ...
بروز ... و در مفرحات تفریح کند فرح بیفزاید **فیل** حیوانی معروف است و دندان وی در علاج خوانند و نیل العاج
حیوان ... اگر ... دهند ... خفتن ... نکند ... بخارات و خفقان ... نیکو بود برص
... عرق کند عرق خوشبوی ... و چون نشاره عاج هر روز یک درم با
العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنان عاقره ... هر روز درم با العسل بیاشامند و با دیگر ... آبستن گردد
و اگر بعد از طهر ... نشاره عاج با یک مثقال نبات سحق کرده و سفوف سازند ... جمع شود
آبستن گردد و اگر ... آن را نیکو سحق کنند ... نافع بود و ... دندان ... بزرگ کرد ...
کودک آویزند ... آبستن نشود ...
صاحب ... بود و ... نافع بود و ... بود و سازند
بیشه ... آورده است که ... درختان میوه ... قطع کرد آن
... پاره از دندان ... در خرقه سیاه ببندند ... پاره ...
بر عضوی بندند که استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و به آسانی بیرون آورد **فنطل** ...
در کمون گفته شود **فنک** فنج نیز گویند ... گفته شود ... **باب القاف** **قاقله** و آن دو نوع است

بزرگ و کوچک

بزرگ و کوچک از آن بزرگ بزرگتر از جوز بوا است و حب آن مانند فندق بود و پوست آن صلب بود و رنگ وی
سرخ که به سیاهی زند و قاقله کوچک ... و آن ... جمیع ... مقدار ...
و ... بمقدار جوز بوا ... شکل ... آن نزدیک ... دیگر بود و بزرگ را ... کوچک ماده و طبیعت آن
گرم و خشک بود در ... دوم ... قبض بود و معده پاک کند ... مستعمل ... بود و درد جگر را نافع
... چون ... یک مثقال ... صرع را نافع بود و چون هر روز ... درم ... و چون با ...
... باشد ... شکر کرده ... رطوبات ... معده ... کند ...
... بزرگ لطیفتر و قبض ... کمتر بود ... بیشتر بود و مضرت ... و مصلح وی ... و بدل وی
نیم وزن آن ... و وزن آن ... **قاقلی** نباتی است مانند اشنان و در طعم وی شوری بود ...
... مانند گوشت بود ... طبیعت آن گرم و خشک ...
... صفرا بود و ضعف جگر ... بود ... معده ...
... رطل ... **قاتل** النمر ... گفته شد **قاتل**
النحل ... گفته شود **قاتل** نفسه ... گفته شد **قاتل** الکلب ...
قاره ... گویند و گفته شد **قاتل** الذئب ... و گفته شد **قاطون** ...
و گفته شد **قاذنه** ... است ...
... بود ... نافع بود ...
قاقیا ... گفته شد **قاتل** ... گفته شد ...
... مانند ... **قیسیم** ... گویند ...

واصحاب سودا انشاید که خورند که قولنج غلیظ اورد
واکر خواهند که خورند بازیت مطنجن کنند ومطیب
بفلفل وخردل وسذاب وکرفس ونعناع کنند
وشراب صرف بر سان خورند وجوارشات وخردل
ومری نیز مصلح وی بود وجون مسلوق کنند وبعد
ازان باب غوره واب انار وسرکه وروغن بادام
وزیت اتفاق بخورند خلطی سلیم ازوی حاصل شود
وسویق وی سرفه ودرد سینه که از حرارة بود نافع بود
وتشنکی بنشاند وکرب که از صفرا بود سود دهد
ودرد حلق را نافع بود ورازی کوید روغن وی مانند
روغن بنفشه ونیلوفر بود سهر وحرارة را سود دهد
اب وی صداع را زایل کند جون بیاشامند یا بدان
سر بشویند واکر با روغن کل درکوش جکانند
دردان ساکن کند وورم دماغ را نافع بود وجون
در خمیر کیرند ودرمیان اتش نهند تا بریان شود
وبیرون اورند واب ان بکیرند وباقند بیاشامند
تبهای سوزان کرم ساکن کرداند وتشنکی بنشاند
وغذایی نیکو دهد وجون بیاشامند بعد ازان
که در اب فلوس خیارجنبر وترنجبین وخمیر بنفشه
حل کرده باشند صفرای محض براند وشریف کوید
کدوی کوجک که اول همه بیرون اید جون در خمیر
کیرند وبریان کنند وباب ان کحل کنند زردی جشم
که از یرقان بود زایل کند وجون باب کدوی کحل
کنند درد جشم کرم زایل کند وشفا دهد وپوست
کدو خشک جون بسوزانند وبر موضعی که خون روانه

[illegible]

کرم بود کرم تر است جون بریان کنند [illegible] بود [illegible] دل را روشن کند [illegible]
جون باب [illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible] بود [illegible]
[illegible] جشم را نافع بود [illegible] سینه [illegible]
قثاء [illegible] **قثد** [illegible]
[illegible] طبیعت آن کرم [illegible] بود [illegible] منفعت [illegible]
قثا [illegible] آن [illegible] خیار [illegible]
[illegible] طبیعت آن سرد وتر بود تسکین حرارت وصفرا کند [illegible] تشنکی بنشاند [illegible] موافق بود [illegible]
آن [illegible] حرارت بود [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] خیار [illegible] نافع [illegible] آن [illegible]
[illegible] کم بسیار [illegible] **قثا** [illegible] **قثاء**
[illegible] خیار [illegible] فایده [illegible]
عصاره [illegible] طبیعت
کرم [illegible] درجه سیوم [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] عصاره [illegible]
[illegible]

[illegible]

بود افشانند بازدارد و اگر بسوزانند و باسه که
بسرشند و برص طلا کنند نافع بود و دانه وی
چون منقشر کنند و روغن از وی بگیرند درد گوش
و درد امعا گرم سود دهد و کدو چون باخر رسد
و سر ان بگشایند و سوراخی گشاده در میان ان
بکنند و بخبث الحدید بیندایند تا ممتلی شود و سر
ان باز جای نهند و چهل روز رها کنند بر درخت
بعد از ان بچینند و انچه در اندرون وی بود بیرون
اورند و بفشارند ابی سیاه از وی بیرون اید در شیشه
کنند که بر شود رها کنند و چون خواهند که استعمال
کنند حنا بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را
سیاه گرداند بغایت و سفیدی زایل کند و خضاب
بغایت نیکو بود و جراده کدو تر چون ضماد کنند
در ابتداء درد چشم که از حرارة بود نافع بود و درد
ساکن گرداند خاصه چون بارد چو بسرشند و همچنین
صداع گرم را چون موضع درد لطوخ کنند خواه در
تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر جمره ردع
ماده بکند و درد ان ساکن کند و پوست کدو خشک
ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و همچنین
ریشهای که بر اعضای یابس المزاج بود و سوختگی
اتش را نافع بود چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه
وی سرفه که از گرمی بود سود دهد و مرطب سینه بود
و منقطع تشنگی چون در اب بالند و سوزش مثانه
که از خلطی تیز بود نافع بود و وی مولد بلغم معده بود
و اولی ان بود که با سکنجبین بیامیزند در مسلوق

کردن

کردن بعد از ان با مری و سعتر و فلفل و خردل و
فوذنج استعمال کنند قرنفل بپارسی میخک گویند
و ثمر ان مانند استخوان زیتون بود و دراز تر و
بغایت سیاه بود و علک وی در قوة علک البطم بود
و نیکوترین ان تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک
بود که چوب وی باریک بود و طبیعت ان گرم و خشک
بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را
روشن کند و شبکوری زایل کند کحل کردن و قوة
جگر بدهد و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول
و تقطیر را قطع کند چون از سردی بود و سخت
رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و
با شیر تازه بیاشامند بناشتا مجامعت را قوة
دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت
سودا بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل و
مفرح بود و سودا وی مزاج را نافع بود و مقوی معده
و جگر و مجموع اعضای باطن بود و مسخن ان و
استسقاء لحمی را بغایت نافع بود و مقوی
اعضای رئیسه بود و بدین سبب است که مجامعت
را زیاد کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که
متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم
بشکند و لثه را قوة دهد و گویند مضر بود بمعا
و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم
وزن ان جوز بوا و نیم وزن ان دارچینی بود و
گویند بدل ان قرفه است و گویند بدل ان نیم
وزن ان فرنجشک و نیم وزن ان خولنجان و گویند

جاوایی

بدل ان بوزن ان فرنجمشک یا بوزن ان خولنجان
بود **قریض** بزر الاخره است وگفته شد **قرنفل**
بستانی فرنجمشک است وگفته شد **قرفة القرنفل**
قرفه الطیب خوانند و پوست هر چوب و درختی
که بود انرا قرفه خوانند و قوة وی نیز دیکر بقرنفل
بود وان پوستی سخت بود بلون قرفه وطعم قرنفل
داشته باشد غیر جلاوه دارچینی واکر شیرین تر
بود از قرنفل ضعیف تر بود از قرنفل بفعل و
طبیعت ان کرم وخشک بود در دوم وکویند در
سیوم وکویند معتدل بود در کرمی وسردی وبدل
وی قرنفل بود **قردمانا** کرویا بری بود وکرویا جبلی
نیز کویند ومولف کوید بشیرازی تخم ترخر خوانند
وتخم بدران کویند ودر طعم وی تلخی بود ونیکوترین
ان تازه زرد بود فربه وطبیعت وی کرم بود در سیوم
وخشک سینه را پاک کند وچون باب بیاشامند
صرع را نافع بود وسرفه که از سردی بود وعرق
النسا وفالج واسترخا ومعض را نافع بود وکرم هارا
بکشد وحب القرع بیرون اورد وچون با شراب
بیاشامند درد کرده وعسر البول وقولنج را موافق
بود وکزندکی عقرب وجموع کزندکیها جانوران زهر
دار نافع بود وچون بیاشامند از وی مقدار یک
درم با پوست بیخ غار سنک بریزاند وچون سحق
کنند وبا سرکه بر جرب وسعفه طلا کنند زایل کند
ودخان وی بچه بکشد در شکم ومقدار ما خوذ
از وی یک مثقال بود وکویند مضر بود بسپرز

ومصلح

ومصلح وی انیسون بود وبدل ان اذخر وحرمل
بود وکویند بدل ان مشکطرامشیع است **قرقرون**
سعد است وگفته شد **قراصیا** جراسیا نیز کویند
ومولف کوید بپارسی الو ابو علی خوانند وان
سه نوع است شیرین وترش وعفص انچه شیرین
بود کرم وتر بود در دوم زود از معده بکذرد ومرخی
ری بود وسهیل سود دهد طبعی که غالب بود وشکم
براند وطبع نرم دارد ومع ذلک نفوط زیاده کند
اما معده را بد غذا بود ومولد سودا وانچه ترش بود
تشنکی بنشاند وشکم ببندد ومعده بلغمی که مملو
فضول بود سود دهد از بهر انکه تجفیف در وی
بیشتر بود که در عفص وانچه عفص بود چند
شیرین بود ودیسقوریدوس کوید چون تر
بود شکم براند وچون خشک بود ببندد وصمغ
وی چون با شراب واب بیامیزند سرفه زایل
کند ولون را نیکو کرداند وچشم را روشن کند
ومنهض شهوة بود وچون با شراب بیاشامند
سنک بریزاند **قرقو** زعفران است وگفته شد
قرقو معا ومرقرقو معا نیز کویند وان ثفل
روغن زعفران بود ببوناف وبهترین ان خوش
بوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و
چون در اب نکداززند بلون زعفران بود وچون
بخایند دندانرا رنک کند رنکی سخت که باقی بود
ووی مسخن ومنضج بود وخشک بود در سیوم بول
براند وتاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس الما

وجرجیر الما خوانند ویبونانی سلینون کویند وان
بیشتر در ابهاء ایستاده روید ودر اب روان نیز
روید وساق وشاخهای وی رطوبتی لزج داشته
بود چنانک بر دست بچسبد ودروی عطریتی بود
وورق وی بزرکتر از ورق نعناع بود وباندکی ومسخن
بود ومحلل بول وحیض براند وسنک کرده بریزاند
وبا بول بیرون اورد خواه خام خورند وخواه پخته
بیرون اورد وخوردن وی قرحهٔ امعا را نافع بود
واکر بسیار خورند مزاج را کرم کند تا بحدی که روی
وبدن را سرخ کرداند ولون برص نیکو کرداند ودرد
پهلو ها را سود مند بود ومحلل ومفتح سده بود و
مسخن معده قسانیا درختیست بزرک در کوهستان
سرد سیر روید وورق وی مانند ورق ازاد درخت
بود وثمر وی مانند زیتون دراز بود وچون نارسیده
بود سبز بود وچون رسیده کردد سرخ شود مانند
خون وانرا خورند ودر طعم وی عفوصتی تمام بود
وطبیعت وی کرم وقابض بود وموافق اسهال حار قابض
شکم وقرحهٔ امعا بود وچون در طبیخ کنند وبخورند
ودر نمک اب نهند مانند زیتون ورطوبتی که لذورق
وی چون تر بود حاصل کردد بسوزانند وبرقوبا
مانند نافع بود وورق وقضبان وی بغایت
عفص بود ومجفف قوی بود قرصعنه در اندلس
بشویکه ابراهیم خوانند وان انواع بسیار بود و
نبات وی در سنکستانها وزمینها خشن وریک حار یابس
بومها روید وان نوعی از خار است وچون اول

بیرون

بیرون اید ورق ان بر روی زمین پهن بود وسبز
بود وخشن وچون بزرک کردد خار کردد وسفید
وبلند یک وجب زیاده تر بود ونبات وی انبوه بود
وکل وی سفید بود وسر کل وی بسرخی زند وکرد
بر کرد کل وی شش خار بود وبیخ بود مانند سنان
وصلب بود وبیخ وی بستبری انکشتی بود وبدرازی
سه کز بلکه زیادهٔ بود ومولف کوید بزبان ان
قوم که کس عسل می دارند انرا خارخسک کویند و
بشیرازی بشرزه ودر صحرا های شیراز بسیار بود و
مکس نحل از کل وی خورش دارد بیخ وی درد
پهلو وسینه وکزندکی جانوران وعقرب را نافع بود
وطبیعت نبات وی کرم وخشک بود در اخر درجهٔ
اول ومحللی ضعیف بود وچون با شراب بیاشا
مند درد جکر وکزندکی جانوران وزهرهای کشندهٔ
را نافع بود واکر با یک درم تخم کزر بیاشامند حیض
ومحلل نفض بود وبعض کویند چون ضماد کنند بر
ورمها تحلیل دهد وغافقی کوید ملطف بود و
سریع الانحدار ومولد خلطی محمود بود وبلغم
رقیق از معده بکدازاند وازامعا وبول براند و
بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند احشا را
نیکو بود واکر یک جزو از وی با یک جزو ارد جو
باب کاشنی بسرشند وطلا کنند بر ورمهائی که در
ساق بود که اب از وی روانه بود نافع بود ودر
ابتداء داء الفیل همچنین وابن رشد کوید طبیخ
وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو قراطاغوین

نباتیست که ورق ان مانند ورق کندم بود و
شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته وتخم وی
مانند جاورس بود وبیشتر در موضعهای که
سایه بود روید و بغایت حریف بود و عتروی
در مذاق حدتی وحرافتی تمام دهد وکویند چون
زن جهل روز بناشتا بیاشامد با اب بعداز طهر
وبیش از انکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز
همچنین کند بعداز ان با زن مجامعت کند
فرزند نرینه اورد **قرقمان** جوبیست که درمیان
مغل مکی بود وصعیدی و طبیعت ان سرد وخشک
بود در سنونات کنند جهت قوة کوشت بن دندان
و دندانرا پاک کند وسفید **قرمز** دود الصباغین
کویند وان حیوانیست کوجک بر خاری می
باشد وبر نباتی که انرا ملیسوز انند وخاصیت
این حیوان انست که رنک ابریشم وصوف
بدان میکنند وکتان وپنبه نتوان کرد وجی
دیکر هست مانند عدس سرخ رنک وانرا
نیز قرمز خوانند و فعتیض خوانند وشریف
کوید طبیعت وی کرم و خشک بود درسیوم
واز خاصیت وی انست که چون زن هفت روز
بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض
بکند و مجرب است و چون باسک استعمال
کنند قطع نسل بکند و اکر ذرا بریشم سرخ کشند
و بر محموم او بزند شفا یابد **قرسطاریون**
سطاریون است وکفته شد **قرط** اسم ثمره

خاربیست که انرا صنط خوانند واز این ثمره
عصاره کیرند وانرا اقاقیا کویند وکفته شد
وان ثمره را بپارسی کره خوانند و بشکل
خرنوب شامی بود اما سفید وضعیف تر ازوی بود
قراض بابونج است وکویند اقحوان وصفت
هر دو کفته شد **قرن الایل** کهربا است وکفته
شود **قدول** وفرواليون نیز کویند وان
بسد است وکفته شد **قرداس** بیونانی حرف
است وکفته شد **قرنباد** کرویا است وکفته شود
قرنقان هم کرویا است وکفته شود **قرداموس**
بیونانی قردمانا است وکفته شد **قرطم** حب
العصفر است بپارسی خسکدانه کویند وبیونانی
فیتقس وطبیعت ان کرم بود در دوم شکم
نرم کند واکر پنج درم از وی کوفته در شیر بالند
وبیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود وانواع
جرب را نافع بود و ماسرجویه کوید دفع ریاح
بکند ومنی بیفزاید وشیخ الرئیس کوید سینه
را پاک کند واواز صافی کند وقولنج را نافع
بود ومسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده
کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط
کنند وابن ماسه کوید اوازرا نیکو کرداند و
مسهل کیموسات غلیظ بود وابن ماسویه
کوید خاصیت قرطم ومغز وی انست که مسهل
بلغم بود وشربتی از وی از ده درم تا بیست درم
بود بعداز انکه نیم کوفته در نیم رطل اب بجوشانند

و در دست باکند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ
با وی خلط کنند و بیاشامند وابو صلت گوید
همچنین سودمند بود جهة استسقا رقی ولحمی
وابن سلیمون گوید شربتی از مقشر وی پنج مثقال
با اندکی نمک هندی بود جهة مسهل بلغم وماء
الجبنی که بعضی وی بسته باشند چون بیاشامند
با افتیمون مالیخولیا وجذام را نافع بود وچون
مغز خیار چنبر در ان بالند تپ بلغمی را نافع بود
وباید که شیر دو رطل بود و خسکدانه کوفته بیست
درم در وی بالند بعد از ان بپزند تا نیم گردد
وآب ان بگیرند واستعمال کنند وگویند بدل ان حبة
الخضرا است قرطم هندی حب النیل است و
گفته شد قرطم بری بیونانی ابطر قطولس گویند
وبعضی قنیقس اغریون گویند وان خاریست
مانند خار قرطم بستانی ومولف گوید شیرازی
انرا انگریز خوانند وگل وی زرد بود وجالینوس
گوید مسخن بود باعتدال ومجفف ودیسقوریدوس
گوید چون سحق کنند ورق وی با تخم وی یا شیر وی
با فلفل وشراب بیاشامند گزندگی عقرب را
نافع بود وبعضی گویند که چون ملسوع استعمال
کند درد زایل کند وچون نگزیده باشد واستعمال
کند همان وجع پیدا کند که از گزندگی ومولف
گوید طرثغان نیز گویند وگفته شد قرطمانا قردمانا
است وگفته شد قرحان نوعی از گیاه است سفید
کوچک قرطان هرطان است وگفته شود قرطاس

بپارسی کاغذ گویند واسحق گوید نیکوترین ان
مصری بود پاک سفید از بهر انکه از بردی ساخته
اند ووی مضر نبود بگرده وکاغذهای دیگر مضر بود
بگرده وسوخته وی سعفه را نیکو بود ومنع
نزف دم ورعاف بکند وریشهای معده را
پاک کند چون یک درم از وی بیاشامند وقرحه
نشش نافع بود با آب سرطان نهری پخته قرون
مجموع مجفف بود وقرن بپارسی شاخ گویند وسوخته
خوانند قرون المعز والایل نیکوترین ان
بود که از ایل بیرگیرند وباید که بسوزانند تا سفید
گردد وطبیعت ان سرد وخشک بود وسوخته
وی دندانرا جلا دهد ولثه را محکم گرداند وباقی
منفعت وی در صفت ایل گفته شد ومضر بود
بشش ومصلح ان کثیرا بود وبدل ان اسارون
وطولنجان ومقدار مستعمل از وی یک درم بود و
درد مثانه وبرقان را نافع بود قرون البقر بپارسی
شاخ گاو چون با آب بیاشامند رعاف را ببندد
وچون بسوزانند وبا آب بیاشامند نفث دم
را ببندد قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل
سفید است کشنده بود ودر میان سنبل یابند
وگویند خانق النمر است وصاحب منهاج
گوید دوایی کشنده بود نزدیک به بیش وچون
بخورند خون بعوض بول بیاید وزبان سیاه گردد
وذهن مختلط شود ومداوای وی بقی کنند بعد
از ان دو مثقال کافور با گلاب وآب انار وشیر

تخم خرفه که ببرف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ
کاو با قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند
و سویق سبب تشنش و سویق شعیر باب
برف و جلاب و خیار کدو و جواب بدهند و جگر
و دل وی سرد کرداند بضمادات سرد مانند صندل
و کافور و کلاب و مانند ان قرط نوعی از رطبه است
که در مصر میکارند و ورق ان بزرکتر از ورق رطبه
بود و چهار پایان می خورند و فربه می شوند و
طبیعت ان کرم و تر بود چون تر بود شکم براند و
چون خشک کرد شکم ببندد سرفه و خشونت سینه
را نافع بود و انرا بپارسی شبدر خوانند و باصفهانی
شنکو دکر و غروی برسین خوانند و بقوة تر از
نبات وی بود و دروی قبضی بود شکم ببندد قرط
اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث
المایده و کراث البقول و کفته شود انواع ان
قرفه الدارجینی بپارسی دارجینی کویند و ان
باریکتر از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود
و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم قوة اعضاء
باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود طلا کردن
و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و
مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در
فعل از دارجینی و در تقویه معده و جگر سرد
محکم تر بود و بدل ان نیم وزن ان قرنفل و نیم وزن
دارجینی بود قراح اسم نباتیست مانند رازیانه
کوشت و کوسفند و دواب می خورند و مولف کوید

انرا

انرا بشیرازی لمه خوانند و طبیعت ان کرم و خشک
بود در سیوم بول براند و دردهای سرد اندرون
ساکن کرداند و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها
بقوة بود و چون بپزند و اب ان بیاشامند مسکر
بود و انرا علجان نیز خوانند قسطوریون چند
بیدستر است و کفته شد و قسطوره نیز کویند
قسو لیدوس کانج است و کفته شود قسطیر
کیمیا کویند و ان رصاص است و کفته شد قسط
بیونانی قسطس خوانند و ان انواع است و جمله
پنج است یک نوع عربی بود و انرا قسط بحری خوانند
و ان سفید رنک بود و یک نوع هندی بود و ان
سیاه رنک بود و انرا قسط مر خوانند بپارسی
قسط تلخ کویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن
و صاحب جامع کوید قسط هندی سیاه و شیرین
بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است
قسط سفید شیرین بود و ان رومی است و قسط
سیاه تلخ بود و ان هندی است و یک نوع دیکر
هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر کند
و بهترین ان تازه سفید فربه بود و بعد از ان هندی
سیاه سبک و طبیعت ان کرمست در سیوم و کویند
در چهارم و خشک بود در سیوم و نافع بود جهت
هر عضوی که محتاج بسخونه بود و جذب خلط از
عمق بدن بکند و اکر با عسل و اب برکلف لطوخ
کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا
ضماد کردن و لیثرغس نیز سود مند بود و بول

وحیض براند خوردن ودرشیب دامن بخور کردن
وودر درحم را نافع بود چون درفرزجات کنند یاتکمید
یا نطول کنند وچون بیاشامند باشراب
وافسنتین بکیدرم کزندگی افعی ومجموع کزندگان
رانافع بود ودردسینه وکوفتکی عصبه وهتک و
نفخ سودمند بود وچون باشراب وعسل بیا
شامند محرک شهوة جماع بود وچون باآب
بیاشامند حب القرع وکرمها بیرون آورد وبا
زیت لطوخ کردن نافض وفالج واسترخا را
نافع بود ونافع بود بیش از وقت نوبت
لطوخ کنند ودرد پهلوها را نافع بود ورازی
کوید زکام را نافع بود چون درشیب بینی بخور
کنند ومسیح کوید چون سحق کنند وبرریشهای
ترفشانند خشک کرداند وقلهمان کوید چون
درشیب دامن بخور کنند حیض براند وبچه بکشد
وطبری کوید چون بیاشامند نفخ سده جکر
بود وکویند چون بدان بخور کنند نزلات را
نافع بود ووباکه حادث شود از عفونة وچون
سحق کنند باعسل بسرشند وبیاشامند درد
معده ومغص ودرد کرده نافع بود وسنک کرده
بریزاند واکر باسکنجبین بیاشامند تب ربع را
نافع بود وچون بربهق وغش وکلف طلا کنند
بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند وموی برداء
الثعلب برویاند وقطع اخلاط لزج بکند ومضر بود
بمثانه ومصلح وی ورق کلم سیخ وقند بود وکویند

مضر بود

مضر بود بشش ومصلح آن انیسون بود وبدل آن
بنیم وزن آن عاقرقرحا بود وکویند بدل آن وج
است ومصلح آن خطمی ومولف کوید قسط رومی
قسط شیرین خوانند وان نوعی از بیخ سوسن
اغابنی بود که درمیان بنفشه می برویند وباطراف
می برند ومعروف بود به بیخ بنفشه وانراشکر
سورد هم خوانند **قسط شامی** راسن است
وکفته شد **قسط هندی** صاحب جامع سهو کرده
است که آن قسط شیرین است وقول صاحب
منهاج معتبر است که آن قسط تلخ است وکفته شد
انواع آن **قوس** فیسوس کویند وآن معروف
است بجل المساکین وآن لبلاب بزرک بود
وورق وی بزرکتر از لبلاب کوچک بود ولبلاب
بشیرازی هرشه کویند وآن اصناف بسیار است
نوعی سفید کویند ویکی سیاه ودیکر قسس خوانند
واین سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید
بود وآنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود ودر
بعضی بانسیاهی مانند لون زعفران بود و
بعضی مردمان انرا بوبسیون خوانند وجنس
سیوم که انرا قسس خوانند آن مشبک بود و
هیچ ثمر نداشته باشد وشاخهای باریک بود
وورق کوچک دارد ومجموع اصناف قسوس
حریف وقابض بود ویک نوع از آن لادن از وی
حاصل شود وآن نوع کرم بود باقی اصناف سرد
بود عصب را مضر بود وکل وی چون باشراب

بیاشامند قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر احتیاج
خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشا
مند و چون نکو بپزند و سحق کنند و با موم و روغن
زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را
موافق بود و ورق وی چون تر بود بسرکه
بپزند و نکو بپزند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن
سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون
با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
و ریم که از گوش روانه بود زایل کند و نوع سیاه
چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف گرداند
و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرهای
وی پنج عدد و نیک نکو بپزند و آب آن بگیرند و در
پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش
مخالف دندان چکانند که درد کند درد ساکن
کند و وی موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب
بپزند و از وی ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض
گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد و
انکه وی را اقس خوانند سرهای وی چون
بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق
وی در عسل فرو برند و زن بخور بر گیرد همچنین
حیض براند و بچه باسانی بیرون آید و چون
نکو بپزند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند بینی
زایل کند و عفونتی که در وی بود و اصول آن
چون نکو بپزند و آب آن بگیرند و با سرکه بیامیزند
و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه

وی که

وی که انرا صمغ وی خوانند و دمعة الشجر گویند
چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد
و صاحب منهاج گوید چون با شراب و صبر بیامیزند
و بر موی طلا کنند منع تساقط آن بکند **قسب**
خرما میرون خوانند و آن نوعی از خرما است
معتدل خشک و اهل مغرب مقلقل خوانند و اهل نجد
عرف و رشوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود
در گرمی و خشک بود و در وی قبضی بود و گویند گرم
بود در دوم طبع را ببندد و قوة معده بدهد
قسا سلیخه است و گفته شد **قشمش** بپارسی
کشمش گویند و وی لطیفتر از گوشت میوه
شیرین بود و نیکوتر و بدل آن میویز منقی بود
قشر الجوز الاخضر پوست بیرونی سبز گردکان
چون بپزند و رنگ از وی بگیرند جهة خناق که از
بلغم و رطوبت بود و نافع بود **قشر الجوز الصلب**
چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند
خشک گرداند و مجفف نیکو بود بغیر لذع **قشر**
الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند
قوة احشا سرد بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا ده
درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندک از وی
بخورند و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر
و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود
چون بر جراحتها باشند گوشت برویاند و اگر بر

ریشهای دشخوار افشانند بصلاح اورد وشفا
بخشد وچون زن بخود برگیرد رطوباتی که از
رحم روانه بود ومزمن شده باشد باز دارد وجهة
نفث دم وقرحه امعا چون بیاشامند نافع بود
ودر داروهای چشم استعمال کنند جهة ریشها
ان نافع بود واگر بریان کرده بود حکه چشم زایل
کند واگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد
وبدل ان دو وزن ان کندر بود وبوزن ان دقاق
ان **قشر اصل الکرفس** گرم وخشک بود در دوم
ملطف ومفتح سده بود وبول براند وباقی منفعت
وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الراز
یانج** گرم وخشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل
بیخ کرفس بود ومنفعت وی در صفت رازیانج
گفته شد **قشر اصل الکبر** صفت ان در الف گفته
شد در اصل الکبر **قشر اصل الهندبا** در صفت
هندبا گفته شود **قشر اصل الرمان** بوست بیخ
انار سرد وخشک بود کرمها وحب القرع بکشد
قشر الرمان الحجه بوست انار ترش بود سرد وخشک
بود در دوم والحجه شیرین بود سرد وتر بود بر ورمهاء
گرم وورد بیخ ضماد کردن نافع بود وچون بپزند
با بیخ وجو سفید کرده وباب ان حقنه کنند نافع بود
بیخ امعا را واسهال وچون باب وی مضمضه کنند
مقوی لثه بود وچون بدان استنجا کنند مقوی
مقعد بود وقطع خون بواسیر بکند واگر سحق
کنند وده درم از ان سفوف سازند واب گرم

از د

ازدی ان بیاشامند کرمها را بقوة بیرون
اورد **قشر البیض** مسیح گوید سرد بود در دوم
وخشک حکه وجرب چشم را نافع بود چون سوخته
وسحق کرده کحل کنند واگر غسل کنند وسحق کرده
کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند وقوة
چشم بدهد ونشف اشک بکند ومنع ماده ان
بکند وقرحه وبثره که در چشم بود زایل کند وچون
با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند ومکلس
وی چون با اب گشنیز ترحل کنند ودر بینی چکانند
قطع رعاف بکند **قشر الاترج** بوست ترنج از جمله
سموم ات بود وچون بیاشامند درد دهان و
زبان وورم زبان وباشد که در [illegible] در مری ومعده
وامعا والتهاب بجوع بدن بیدا کند ومداوای وی
مانند مداوای کسی بود که ذراریح خورده
باشد **قشر القصب الفارسی** بوست نی پارسی
سوخته وی گرم وخشک بود در سیوم داء الثعلب
را نافع بود وسفیدی چشم زایل کند **قشعر**
تشا است بلغة اهل یمن وگفته شد **قصب
السکر** نی شکر در طبیعت مانند شکر بود ودر
وی تلیین زیاده بود ونیکوترین ان شیرین
ابدار بود وطبیعت ان گرم وتر بود در اول و
گویند معتدل بود در حرارة وگویند در وی
قبضی بود ومانند صمغی از قصب گیرند سفیدی
که در چشم بود زایل کند ونی شکر قی اورد وسینه
وسرفه را نافع بود ومثانه را پاک کند خونی معتدل

ازوی حاصل شود و بول براند و رطوبة سینه بزداید و
مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که بآب گرم بشویند
بعد از آن مقشر کنند تا نفخ ازوی زایل شود قصب
الذریره نی باریکست مانند نی قلم و باریکتر نیز بود و
آن دو نوعست یک نوع بچوب کنجد خشک ماند و آن
کوتاه قد بود بمقدار یک وجب اندکی زیادت تر و یک نوع
دیگر املس بود و بقد درازتر بود از یک گز درازتر و
بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند
مانند ابخ عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و
این نوع از کولیکوت و طرف هند آورند و ازا
بر کبینه خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع
که نباتست بسیم مانند بر شاخهای وی تخم بود مانند نخود
که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد
و این نوع هم از هندوستان خیزد اما بد
بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود
تا سیوم لطیف بود با اندکی قبض محلل اورام بود
و کوفتگی [illegible] را نافع بود و ورم جگر و معده
با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیا
شامند و تقطیر البول و استسقا را نافع بود و
چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامد درد
رحم را نافع بود و درد دل را مفید بود و مقدار
ماخوذ ازوی یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب
است یا صندل و عدس مقشر و گویند بدل آن
عدس مر است قصب نی مبردی محکم بود
و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول

قصبه

تا اول

قصبه عوسج است گفته شد قیصوم [illegible] است گفته شد قفص قطن پنبه است گفته شد قعب
قصفره است گفته شد قنفذ زرش نیز گویند و آن تخم شجریست که از او [illegible] گویند صاحب [illegible] گوید جنس صنوبر است
[illegible] گفته شد قصاب [illegible] گویند گفته شد قطران روغنی است که از درخت
[illegible] طبیعه آن گرم و خشک بود در چهارم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قطران [illegible]
[illegible]
[illegible] قطف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]

بگویند و تابه قطف تر کنند و طلا سازند و بچه در باطن بود سحق کرده بپاشند و با سکنجبین و گلاب بدهد آب در دوای [illegible]

جهت استسقا چون [illegible] بپاشند هر روز ورم و چون ورق وی در حمام نهم کوفته بمالند جرب و [illegible] بود دارد و حکه و جنون

و برود ابریشم تاب [illegible] در [illegible] که هر دو [illegible] رنگ کرده [illegible] بر روی چون بگیرند [illegible] و مثقال آب

تا باز [illegible] آید و بمالند و صاف سازند و زند که [illegible] و [illegible] تازه بود چند روز بپاشند [illegible] **قطف** بحری

و گفته شود و ریم **قطن** کرسف و پنبه و [illegible] و عطب [illegible] افزون گویند و [illegible] تر نو بود [illegible]

جامه وی [illegible] بود [illegible] گرم تر از ابریشم بود و عصاره ورق وی اسهال کودکان را نافع بود چون [illegible]

جوشانند چون باز دارد و کهنه را بر گوشت مرده بپاشند بخورد و دود آن زکام را سود کند و ورق وی [illegible]

بجوشانند با [illegible] تخم وی [illegible] قوت باه [illegible] وزن [illegible] شنیده خفقان رحم [illegible] و آن سود دارد [illegible]

ضماد کنند بر [illegible] گرم و سرد [illegible] نود [illegible] دارد [illegible] با [illegible] روغن گل با [illegible] [illegible] در [illegible] آورد

قطا مرغیست که بپارسی [illegible] گویند مانند کبکی کوچک بر [illegible] بود گوشت وی [illegible] ضعیف بود و

محکم نافع بود [illegible] را که سنگ [illegible] و ضعف [illegible] و استسقا و جماع [illegible] دانسته باشد مولد [illegible] بود و صاحب منهاج گوید [illegible]

[illegible] و غذای بد بود و [illegible] با روغن بسیار [illegible] شود و [illegible] گوید قطا و [illegible] [illegible] گوشت وی [illegible]

بود [illegible] آن باشد در خواص [illegible] آورده است که استخوان قطا بسوزانند و خاکستر آن با [illegible] بجوشانند [illegible]

[illegible] طلا کنند و [illegible] **قطلب** [illegible] است و گفته شود **قطیل** [illegible]

گویند و [illegible] گویند و آن نباتیست که [illegible] مانند [illegible] بود و [illegible] آن [illegible] و طعم تلخ بود و ورق

و ورق [illegible] مانند [illegible] و طعم مانند [illegible] بود چون [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] با [illegible] به [illegible] نافع بود صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد و تر بود [illegible] و آن [illegible] است

[illegible]

[illegible] گوید [illegible] [illegible] گویند و [illegible] بود **قفر الیهود** [illegible] است که نوعی عرق الجبال گویند

[illegible] مومیایی [illegible] نوع مومیایی [illegible] آن [illegible] که کوه [illegible] عرق [illegible] است که می جوشانند و [illegible]

[illegible] و [illegible] بد بوی [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم [illegible] گویند خشک در دوم [illegible]

[illegible] سفیدی [illegible] هر دو نافع [illegible] گوشت و [illegible] چون ضماد کنند و با [illegible] بجوشانند

و [illegible] در [illegible] و عرق النسا [illegible] نافع است و چون بخورد [illegible] جهت خفقان [illegible]

نافع بود و [illegible] [illegible] [illegible] جانوران نافع بود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شهوت [illegible] سرد [illegible] نافع بود [illegible] عرق [illegible] [illegible]

[illegible] نافع بود و [illegible] [illegible] [illegible] چون با [illegible] موم [illegible]

ضماد کنند [illegible] [illegible] سفید [illegible] [illegible]

کنند گوشت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نافع بود [illegible] [illegible] گویند [illegible]

و [illegible] و گلاب [illegible] **قفلوط** [illegible] است و گفته شود **قلقل** و قلقل

و قلقلان [illegible] [illegible] **قلقاس** نباتیست که در آب روید و [illegible]

[illegible] [illegible] سفید [illegible] [illegible]

بود طبیعت آن گرم و تر بود [illegible] [illegible] **قلب** [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دقیق بود و بعضی طومقرون کویند و تفسیر ان
قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان لیسینون
کویند و ساق وی باریک بود و بدرازی یک وجب
بود و کل وی سرخی بود که بغبیری مایل بود و ورق
وی بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود
و هیچ منفعة ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت
تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر
بود منفعتی بسیار دارد قولنج که سبب ان بلغم بود
سودمند بود و بچه مرده بیرون اورد و کزاز را نافع
بود و اعصاب و دماغ را پاک کرداند تنقیه تمام و مصروع
را بغایت کمال مفید بود و مسهل اب زرد بود
و خام مسهلی بقوة و مره صفرا که با بلغم مخالطی امیخته بود
براند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج چون
بیاشامند یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی
از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصارة وی سود
مند بود جهة درد سر که از حرارة افتاب خیزد یا
از خوردن شراب صرف چون بسر که بکدازند و
بر صدغین و بر پیشانی ضماد کنند و ریش سر را پاک کند
بعد از انکه سر را بنوره مالند و موی بسترند و پاک بشویند
پس این عصاره بسرکه بکدازند و بر سر طلا کنند و چون
باب و عسل اندکی حل کنند و در موی مالند شپش
و رشک بکشد و اکر این عصاره باب بمالند بر روی سنک
سبنکه کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند
اب رفتن از چشم باز دارد و اکر بشیر دختران حل
کنند و طلا کنند بر برک چشم درد و ورم از انافع بود و

... قلقطار نوعی از زاج [illegible] ...
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] ...
[illegible] قلقدیس [illegible] گرم [illegible] در چهارم [illegible] ...
[illegible] قلقند هم نوعی از زاج است [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] قلت [illegible] ...
[illegible] قلوب [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] قلی [illegible] ...
[illegible] طبیعت آن گرم [illegible] ...
[illegible] قلقونیا [illegible] ...
[illegible] قلیا [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] در چشم [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] قنج [illegible] قمل [illegible] ...

مجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند مثل
جرب وسبل وشعیره وسعفدی که در چشم بود وریش
که در طبقهٔ قرنیه بود مجموع را نافع بود واگر با روغن
خیری یا سوسن بگدازند ونیم گرم در گوش چکانند
درد وضربان زایل کند واگر از حرارة بود بروغن
گل سرخ استعمال کند ونافع بود جهة ریش که در گوش
بود واگر کرم در ریش گوش تولد کرده باشد باب
ورق شفتالو حل کند ودر گوش چکانند ومجموع علتهای
که در گوش بود زایل کند مانند طنین ودوی وقرحه
واگر باب تربزه حل کنند ودر گوش چکانند کراف
گوش زایل کند وورمی که عصب سمع را بود بگدازد
ومجموع ریشهای که در بینی احداث کند نافع بود و
رعاف زایل کند چون با سرکه حل کنند وقدری
زاج سوده با وی اضافه کنند ودر بینی چکانند البته رعاف
ببندد وریش که در دهان بود وریم از ان روانه
بود وبوی دهان گنده شده باشد چون بشراب
کهن قابض حل کنند وبدان مضمضه کنند وزمانی
در دهان نگاه دارد بغایت نافع بود وکسی را که
بوی دهن گنده شده باشد بی سببی بگلاب حل کنند
وبدان مضمضه کند وزمانی دیر در دهان نگاه دارد شفا
یابد وجهة ملاثه وورم لوزتین وشقاق لبها وخناق
ودندان متحرک مجموع نافع بود وچون با شراب برسنگ
سبز حل کنند وبر موضع گزندگی زنبور ونحل مالند نافع
بود وچون یک درم از وی در بیست درم آبی که باذاورد
خشک در وی جوشانیده باشند حل کنند وبیاشامند وصاحب

منهاج

منهاج گوید افراط کردن قنطوریون مسهل چون بود
ومصلح وی صمغ عربی وکثیرا بود واسحق گوید مضر بود
بسر ومصلح وی عسل بود وگویند بدل وی بوزن وی
ورق حنا ودو دانگ ان سور وبوزن ان لبنی بود و
گویند بدل ان بوزن ان برسیاوشان ونیم وزن ان
ورق حنا بود قنبیط نوعی از کرنب است بپارسی
کرنب وتن خوانند وبهترین ان بود تازه زرد رنگ بود
وطبیعت ان سرد بود باعتدال وگویند گرم بود در اول
وخشک بود در دوم سده را بگشاید وخار را نافع بود
ومنع منی بکند همچنانک کرنب وطبیخ وی نطول کردن
بر درد مفاصل سودمند بود ووی غلیظ بود وخونرا
غلیظ کند ونفخ در حوالی پهلو احداث کند واولی ان بود
که نیک بجوشانند وبا روغن بسیار ویا با گوشت فربه
وسرکه ومری وداروهای گرم بخورند قنه بارزد است
بشیرازی بیرزد گویند وطبیعت ان گرمست در دوم وگویند
در سیوم وخشکست در دوم وگویند در سیوم ملین
ومحلل بود خنازیر وبثور عدسیه وصداع وکزاز
وصرع را سودمند بود ومصروع چون بوی وی
بشنود با خود اید وسدر را نافع بود وکلف زایل
کند واگر بر دندان خورده نهند نافع بود وخناق
رحم چون با شراب بیاشامند نافع بود
ووی تریاق پیکان زهردار بود واز دود وی مجموع
گزندگان بگریزند ووی مقاومت با مجموع زهرها بکند
نزدیک بکبیکج وچون بخور برگیرند بچه بیندازد واز
خواص وی انست که مفسد لحم بود وباقی منفعت وی

در باب بادرزد گفته شد و صاحب تقویم گوید
محرور را مزاج را صداع آورد و مصلح آن روغن
بید مشک و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب
منهاج گوید مصلح وی اشق است و گویند بدل وی
در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی است
و باقی ابدال آن در باب با گفته شد **قنبیل** صاحب منهاج
گوید بزوری رملی است و صاحب جامع گوید از قول
تمیمی که آن یکی از منها است که از آسمان می افتد در
بادیه یمن و از قول رازی محجنین گوید و صاحب تقویم
نیز محجنین گوید و از قول دیگری گوید خاکیست سرخ
بریان کنند زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک
است در درجه سیوم و تمیمی گوید گرم و خشک است
در اول درجه دوم و مجفف قوی بود و رازی و مسیح
گویند سرد و خشک است و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک
است در دوم و ابن ماسویه گوید دروی قبطی تمام بود
و وی حب القرع و مجموع کرمها را بکشد و بیرون آورد
و منشف رطوبه ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان
پیدا شود که مردمان آنرا به خوانند و اطبا آنرا
سعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل
بدان پاشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن بکند
و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم
بود و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی شیخ ارمنی
بود و بدل آن رازیانه است و گویند مصلح وی انیسون
است و بدل آن ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر
بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قنفذ**

بپارسی خارپشت گویند و آن بری بود و جبلی بود
و بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جبلی بزرگ
بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر
بود و مجذوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری
خشک کرده و جهت کودکان که در جامخواب کمیز کنند
و گزندگی جانوران را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
پنج درم بود نمکسود خشک کرده بود و با سکنجبین
جهت استسقا و فالج و داء الفیل و درد گرده سودمند
بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند
از بهر آنکه مضر بود بمثانه و اصلاح آن بعسل کنند و گویند
بتخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت بری
وی خنازیر را بغایت نافع بود و مرضهای عصبانی را
مجموع سود دهد و سل و بیماریهای مزمن و گزندگی جانوران
و غافقی گوید ادمان اکل وی کردن مفسد معده و جگر
بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر
پوست وی داء الثعلب را نافع بود چون با زفت
تر بمالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری معده
را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم
و مدر بول بود و پوست نسوخته وی با ادویه که
موافق جرب بود بیامیزند جرب را زایل کند و اگر
بسوزانند و با ادویه خلط کنند که موافق ریش
سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند
و ریش پاک گرداند و گوشت زیاده بخورد و جگر
بری چون خشک کنند در خرقه با فتاب گرم موافق

استسقا طی بود و هر زحمتی که گوشت وی بدان مناسب
بود وزه ره، وی جون با موم لبس شند و بخورند بچه
مرده از شکم بیرون اورد و جون زهرهٔ وی در
جشم کشند سفیدی جشم زایل کند و بقراط گوید
گوشت وی جون ببرکه عنصل نهند مجذوم را نافع
بود و تشنج امتلایی و درد کرده و مفاصل را سود
دهد **قنب** سه نوعست بری و بستانی و هندی
بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه
بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن
بود و سیاهی کمتر و سفیدی بروی غالب بود و زهر وی
سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحب
السمنه و بیخ وی جون بپزند و بروز مهای گرم ضماد
کنند و بر حمره و اعضای که کیموسات در وی منجمد شده
باشد ورم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصارهٔ
وی درد گوش را نافع بود و از ان بستانی تخم انرا
شهدانج خوانند جون بسیار بخورند قطع منی
بکند و جون تخم وی بکوبند و اب ان بگیرند و در
گوش جکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس
گوید تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم
و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس
گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی
گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در
اول منشف رطوبة معده بود و قاتل دیدان و
جون باب ان سعوط کنند دماغ را پاک گرداند
و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را

بد بود

بد بود و صداع اورد و شکم ببندد و بول براند و مصلح
وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید
تخم وی جون بریان کنند مضرت وی کمتر بود
و دفع مضرت وی بسکنجبین قندی کنند که بعد
از وی بیاشامند و اما ورق وی جون بکوبند
و اب ان سر بشویند بن مویها را پاک گرداند
از خشکی و سفیدی و رازی گوید مصدع و مظلم جشم
بود و دفع مضرت وی باب سرد و برف یا رب
فواکه ترش کنند و نوع سیوم که ان قنب هندی
خوانند و بشیرازی بنک گویند و سبز گویند و بپارسی
حشیش خوانند و بعضی ورق را جز و اعظم خوانند
و وی نوعی بود که مجنن بود و اگر زیاده استعمال
کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب اورد
و نشاط و اشتهاء کاذب و نوعی بود که حزن اورد
و خیالهای فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه بود
و انجه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یک درم تا دو
درم بحسب مزاج استعمال کنند و ان بود که اگر
زیاده از این مقدار بود کشنده باشد و اگر کسی
بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی کنند با
روغن گاو و اب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب
حامض بغایت کامل نافع بود **قندس** گندش
گویند و گفته شود و قندس نیز اسم حیوانیست
معروف **قند** عصیر فی شکر جون منجمد گردانند
قند خام خوانند و بعد از ان جون دیگر بریزند انرا
الیوج خوانند و بعضی شکر خوانند **قنقهد**

صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند
سندروس است و گویند سنگیست که از بلاد مغرب
خیزد و مولف گوید انچه محقق است صمغیست شفاف
مانند سندروس وانرا لعل معبری خوانند و وی
اثر ریشها ببرد و درد دندانرا زایل کند وچشم را روشن
کند و با ماء العسل ربورا نیکو بود و چون قدری ازوی
با سکنجبین واب بیاشامند بدنرا لاغر کند و چون
سه روز بیاشامند سپرز ضعیف کند و با ماء العسل
حیض براند و گویند نوعی از سندروس نارسیده
است **قنطار** ساداوران است وگفته شد
قنطا دم الاخوین است وگفته شد **قنابر** بیونانی
بردبرلوس خوانند وان نوعی از عصافیر است
که بشیرازی انرا چکو گویند و دیسقوریدوس گوید
قنبره چون بریان کنند و بخورند درد قولنج را نافع
بود وجالینوس گوید چون با سفیداج بپزند و با
مرق وی بخورند قولنج راسودمند بود ورازی گوید
مرق وی شکم براند وگوشت وی شکم ببندد وصاحب
منهاج گوید نیکوترین ان فربه بود بریان کرده و
طبیعت وی گرم و خشک بود شکم ببندد و مرق وی
قولنج را نافع بود وغذای وی نیکو بود و مانند عصا
فیر بد نبود با انکه مجفف بود و مضر بود برطوبات
و اولی ان بود که با روغن با دام استعمال کنند **قوقا**
لس دو قواغریا و دو قوبری خوانند و دوا باغرنا
گویند وان نوعی از دو قس است باد ها را بشکند
وعلة سعل را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم

براند

براند و عصاره وی درین دندان با انگشت مالیدن
نافع بود و چون بخورند عرق از بدن ببرد و ان اورد
و بول براند و بشیرازی انرا ترخ خوانند و ان بری
بود و انچه جبلی بود بشیرازی بدران خوانند و انرا
دوا باغرنا خوانند **قومنی** مرز خوانند و در میم
گفته شود **قوسیا** قسط است وگفته شد **قونیا**
بیونانی اب خاکستر خوانند **قوطولیدون** اذان
القسیس گویند و زلایف الملوک خوانند اهل
مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند
باتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق
وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد
کنند بر ورمهای گرم و حمره و خنازیر و شقاق که
از سرما بود و التهاب معده نافع بود **قوثیا**
گویند طباق است و گفته شد و گویند بلبو لتست
وگفته شود **قوف** صاحب منهاج گوید حیوا
نیست بحری در قوة نزدیک بجند بید ستر گوشت
وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این
اسم را قصم قریش گویند که ان ینبوت است
وگفته شود **قوطوما** اذریون بری است و
گفته شد **فور** قطن است وگفته شد **قوانص**
بهترین سنگدانان بود که از او تازه فربه کیرند و وی
غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرون
وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب
بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست

سنکذان ضروس ووی غذای اصحاب کد بود وچون
هضم شود خوف نیک از وی متولد شود وانچه ازان
مسخ خالکی بود رود هضم نشود ومولد قولنج بود
واولی ان بود که نیک بخته کنند ونمک ومری اضافه کنند
وبخورند قوشر درخت وج است وگفته شود قور
ساما عود بلبان است وگفته شد قیمولیا
طین قیمولیا است وگفته شد وطفل طلیطلی خوانند
قیقهن قیقن نیز گویند وان قنقهر است وگفته
شد فینا نوعی از بقلة الحمقا است قیصوم نوعی
از برنجاسف جبلی است وبهترین ان تازه بود
وطبیعت ان گرم است دراول وگویند درسیوم یا
دوم وخشک است دردوم وگویند درسیوم وگویند
تر است دراول وگویند گرمست دردوم وخشکست
دراول ووی مسهل صفرا وکرمها بود وجالینوس
گوید که وی نیکوتر از افسنتین بود ودروی تفتیح بود
وچون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن
تربزه وجهة موی ریش کسی که دیر براید چون
بالند زود براید ووی حیض براند وسنگ گرده
بریزاند وعرق النسا مزمن را نافع بود وروغن
وی انضمام رحم وعسر البول را نافع بود وچون در
خانه بگسترند گزندگان بگریزند وچون با شراب بیاشا
مند زهرها را نافع بود وگزندگی عقرب ورتیلا و
مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و
موافق صداعهای تر نبود بلکه انرا بگزد ووی بچه بیرون

اورد

اورد واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی شیخ ارمنی
بود وصاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ وکثیرا وخشخاش
بود وبدل وی در درد سر که از سردی بود گویند بابونج
است قیطافون ترمس است وگفته شد قیطس
آس است وگفته شد قیشور حجر القیشور خوانند
وحجر الشعر وفینک نیز گویند وان نوعی از کف دریا است
ومولف گوید ان مانند سنگیست سفید وتجفیف
بسیار دران بود ودرمیان کف دریا ومرجان سفید
بسیار بود ودر حمام دست وپای بدان مالند وصلبی
نداشته باشد واولی ان بود که سوخته استعمال کنند
وطبیعت ان گرم وخشک بود ولطیف دندانرا جلا دهد
وبراق وسفید گرداند چون بدان سنون کنند ودر
ستردن موی استعمال کردن موی بسترد وریشهای
عفن برکداند وگوشت بر ویاند وگوشت زیاده بخورد
واگر درخمی شراب اندازند که جوشان بود از جوش
باز استند در زمان وصفة سوختن وی چنان
بود که در شیب اتش کنند تا گرم شود بیرون
آورند ودر شراب ریحانی اندازند پس دیگر در
شیب آتش کنند ودیگر در آب اندازند پس سیوم
بار در شیب اتش کنند چون گرم شود بیرون
آورند ورها کنند تا سرد شود پس سرد شود پس
بردارند وبوقت حاجت استعمال کنند بن دندانرا
محکم گرداند وتاریکی وشبکوری زایل کند قیرس
بیونانی شمع را گویند وگفته شد قیر قار است و
بپارسی قیل گویند قیل زفت تر است وگفته شد

قیوس قسوس گویند وگفته شد وانجا نیز گفته
شود سه نوع است سیاه وسفید وسرخ ومجموع حریف
وقابض باشند ویک نوع از ان نبات لادن است
وان گرم بود باقی انواع ان سرد بود وبیخ ان چون
باشراب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد
وصمغ وی شپش را بکشد وچون باشراب وسر
بیامیزند منع تساقط موی بکند وبخور کردن منع
ابستنی بکند وبخود برگرفتن بچه بیرون اورد
وتر وی بر سبز ضماد کردن نافع بود وبخود برگرفتن
حیض براند قیوندی تخم قاوندی خوانند وتخم
قیدوندی گویند وگفته شد قیلوط ورق کندنا
شامی است وگفته شود قیروطی موم روغنی بود
ومرهمی که از موم وروغن گل وصندلین وورقا
گل سرخ واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند انرا
قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب

باب الکاف

کادی کدر خوانند وان نباتیست که در بلاد عرب
ونواحی عمان ویمن می باشد وگویند طلع انجاست
وابن سمجون گوید بیشتر در زمین هند بود ودرخت
وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت وی دراز
نبود مانند نخل وطلع وی مانند طلع خرما بود وپیش
از انکه از پوست بشکافد وبیرون اید میگیرند واز
اندرون پوست بیرون می اورند ودر روغن می
اندازند وبافتاب می پرورند تا روغن قوة وی اخذ
می کند ومولف گوید در گرمسیر شیراز بسیار بود

وبپارسی

وبپارسی گل کدی خوانند وبوی عظیم خوش دارد
تا بحدی که جامه که بوی وی بگیرد تا ریزیده گردد بوی از
وی زایل نشود ورازی گوید جذام را قطع کند ووی معتدل
بود وشراب وی حصبه وجدری را نافع بود تا بحدی
که کسی را که ابله بیرون امده بود نه عدد چون شراب
کادی بیاشامد به عدد نرسد وبدل ان بوزن ان
صندل سرخ وبوزن ان بقم بود کاوجشم بهار
است وگفته شد کافور چند نوع بود شیخ الرئیس
گوید فیصوری وریاحی سفید بعد از ان ازاد واسفرک
وازرق ونیکوترین ان فیصوری وریاحی سفید بود
مانند برف وطبیعت ان سرد وخشک بود در سیوم
منع ورمهای گرم بکند ومحروری مزاج واصحاب صداع
صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب
یا با گل پارسی نافع بود ومقوی حواس واعضاء
ایشان بود وچون ادمان بوییدن وی کنند
قطع شهوة جماع بکند وچون بیاشامند فعل وی اقوی
بود در این باب واگر مقدار دو جو با اب کاهو هر روز
سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند وخواب اورد
وصداع زایل کند وخون بینی باز دارد وببندد وبا اب
بادروج وعصیر بلح یا با اب گشنیز تر یا عصیر بسر
سبز حبس عمل کند ورازی گوید سرد ولطیف بود
صداع گرم وورمهای حاده که در سر وجمیع بدن بود
سود دهد واگر بیاشامند سردی گرده ومثانه را تسکین
پیدا کند وورم شکم صفراوی ببندد ودانگی از وی ورمهای
گرم را نافع بود وقلاع زایل کند وبادو بها جهته درجشم

که از کربی بود نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد
از سم عقرب حرارة باب سیب ترش و ربع مثقال یا
بیشتر نافع بود جهة کسی که افیون سنبل خورده
باشد باب انار و شیر تخم خرفه با برف و بسیار
وی بیمی زود اورد و قطع باه بکند و سنک کرده و
مثانه تولد کند و مصلح وی معجون کل بود و بوئیدن
وی در تبها سهر اورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود
وکویند زعفران و ماسرجویه کوید شخصی شش مثقال
کافور ببسه نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا
طعام هضم نمی شد و شهوة وی منقطع شد و هیچ زحمت
دیگر بروی عارض نشد وکویند چون در روغن
کل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج کرم که نه
از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد
و علامت وی ان بود که در طلوع افتاب تا نیم روز
زیاده می شود و چون نیم روز کذشت تا اخر روز
ساکن می شود و چون شب رسید مرتفع شده باشد
و سبب وی ان بود که بسیار در افتاب در زمان کرم
درنک کرده باشد و چون بهواء سرد رسیده باشد
سر را برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد
و چون با روغن کل و سرکه بیامیزند و بر پیشانی
طلا کنند صداع کرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک
و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک
وی بود در این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت
و بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و کویند
بوزن ان طباشیر و بوزن ان صندل سفید کافربان

کیا هیست

کیا هیست که انرا بعربی لسان الثور خوانند نافع
بود جهة فزع بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد
و باقی منفعت وی در لام کفته شود کاسر الحجر
بزرا القلب است و کفته شد در قاف کاول کرات
الکرم است و کفته شود کاشم انجدان رومی
بود و بیونانی لیبقسطیقون کویند و ان سسالیوس
و نیکوترین ان زردتر بزرک ورق بود ماننده ورق
انجدان در قوة مانند کمون بود و طبیعت وی ابن
ماسویه کوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب
منهاج کوید کرم بود در وسط درجة سیوم بادها
را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و
مقوی معده بود و یک درم از وی با شراب مسهل
دیدان بود و حب القرع و بول و حیض براند و کزندکی
جانوران را نافع بود و سدهء جکر بکشاید و رطوبت
معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی
باب کرم مستسقی را سود دهد و کویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس
کوید بدل ان در ادرار تخم انجرة بود یا تخم کرز و
تیادوق کوید بدل کاشم بستانی بوزن ان و ربع
وزن ان زیره سفید بود و اسحق بن عمران کوید
بدل ان بوزن ان زیره بود کاکنج بپارسی عروس
در پرده کویند و یک نوع بشیرازی کجومن کویند
و بیونانی نفقعاس و قوة وی نزدیک بقوة عنب
الثعلب بود خاصه قوة ورق وی و نیکوترین
حب ان کویند کوهی بود و صاحب منهاج کوید

نیکوترین ورق ان بستانی بود و طبیعت ان کرا
است وخشک بود تا دوم وکویند در دوم وکویند
در سیوم ربو ولثه وعسر النفس را نافع بود
وشریف کوید اکر از حب وی هر روز یک مثقال
می خورند از یرقان خلاص یابند باد را ربول واکر
زنان بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب
فرو برند منع ابستنی بکند ومجربست ووی جکر وکرده
ومثانه را نیکو بود وادرار بول بکند وقرحه که
در مجاری بول بود سود دهد وفولس کوید
کرمهای وحب القرع را بیرون اورد وچون جزوی
از خشک وی با جزوی شیخ ارمنی سحق کنند وبیا
شامند ومقدار شربتی از وی ده درم بود ومحدر
سر بود ومصلح ان معجون کلربود وجالینوس کوید
بدل وی عنب الثعلب بود وکویند بدل وی عنب
الثعلب بود وحب القثا کاربا کهربا است وکفته
شود کاوزهرج جاوز هرج کویند وان حجر البقر
است وکفته شد کبر بیونانی قباریس خوانند
وبشیرازی کورک ووی ثمره بود مانند حبی وثمره
دیکر دارد مانند قثا وانرا قثاء الکبر خوانند ووی
حریف بود بغایت وکرم وچون در خم شراب
اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل
ونیکوترین ان بستانی بود وسود مند ترین بوست
بیخ ان بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در
دوم وکویند در سیوم ووی محلل بود واصل وی
مقطع وملطف بود ودر بوست بیخ وی حرارة

وحرافة

وحرافة وقبض بود خنازیر وصلابات بکدازاند
وریشهاء بلید جرکن وعرق النسا ودرد ورکین
وهتک عضله را نافع بود وبوست بیخ وی جهة
درد دندان بغایت مفید بود ونیکوترین چیزها
بود جهة سپرز خوردن وضماد کردن خاصه بارد
چو وبیار از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز ر
مستفرغ کرداند ومسهل خلط خام بود وحیض براند
وکرمها بکشد وباه را زیاده کند ووی تریاق سمها
بود وانچه بسرکه نهند سپرز بکشاید وصلابة
ان بکدازاند وبلغم از معده باک کند ودیسقوریدوس
کوید تره وی وثمره وی چون با نمک بود وبخورند شکم
نرم کند ومعده را بد بود وتشنکی اورد وچون از
ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند
ورم سپرز بکدازاند وبول براند ومسهل دم بود
وچون بیاشامند عرق النسا را نافع بود وحیض
براند وچون بخایند قلع بلغم بکند ودانه وی چون
بسرکه بپزند وبطبیخ ان مضمضه کنند درد دندان
ساکن کند وچون بوست بیخ وی بغایت خرد
بکوبند وسحق کنند وبا سرکه کهنه بیامیزند وبر بهق
سفید لطوخ کنند زایل کند وورق وی وبیخ وی
چون بکوبند وبر خنازیر وورمهای صلب استعمال
کنند بکدازاند وچون بکوبند وقتی که تر بود واب ان
بکیرند ودر کوشی که کرم بود چکانند کرم بکشد
وبصری کوید ورق وی وثمره وی در قوة مساوی بود
لیکن ثمره اقوی بود از ورق وبیخ وی اقوی بود از هر دو

وپیوسته در اصل وی بیشتر بود که حرارة وطبیعت
کبر گرم وخشک بود در سیوم معده را بد بود و
چون بسرکه بپرورند دفع ضرر وی بکند ومضرة
بمعده نرساند وفارسی کوید کبر تریاق است
بوی دهان خوش کند وباد بشکند وباه را زیاده
کند وخوزی کوید کبر ناصوری که در اماق بود درد
شفا دهد وبیخ وی چون دود کنند در شیب بواسیر را
نافع بود وطبری کوید بیخ وی ریشها تر چون بروی
نهند از بیرون وچون بپزند واب ان بر سری که
ریش باشد بریزند وسر را بدان بشویند
زایل کند وچون با فلفل وسداب بخورند نافع
بود سده که در جگر بود از سردی واسحق بن عمران
کوید حب وی غذایی بد بود متعفن شود وبیره
سودا مستحیل کردد وتره وی نیکوتر بود از وی
وابن سمجون کوید فتاح وقضبان وی نافع بود جهت
سپرز واولی ان بود که چند روز در نمک اب خوسانند
وبعد از ان باب شیرین بشویند دو نوبت یا سه
نوبت بعد از ان بسرکه نهند وچهل روز بخورند
سپرز نکذارند اما باید که زیت شسته بران ریزند
وبخورند وکویند مضر بود بمثانه ومصلح ان اسطو
خودوس بود وکویند مضر بود بکرده ومصلح ان
خولنجان وعسل بود ودوشاب وکوید بدل تره وی
حب وی وورق وی بود کبیکج کف السبع خوانند
وبیونانی بطراخیون کویند وان نوعی از کرفس
بری است وبعضی سالس اغریون خوانند ووی

انواع بسیار است نوع اول ورق ان مانند ورق
کشنیز بود اما از وی پهن تر بود ولون وی
بسفیدی زند ودر وی رطوبتی لزج بود وکل وی
زرد بود وساق وی ستبر بود وبدرازی یک کز
بود و درازتر بود وبیخ وی کوچک بود وسفید
وبغایت تلخ وکره داشته بود مانند خربق و
این نوع نزدیک ابهای روان روید ونوع دوم
تیره رنک بود وبغایت حریف بود ونوع سیوم
کوچک بود وکل وی دهبی رنک بود وانرا
بشیرازی کس ویلان خوانند وباصفهانی
موسک ونوع چهارم هم بنوع سیوم ماند
لیکن کل وی مانند شیر سفید بود وطبیعت
هر چهار نوع کرم وخشک بود در چهارم و
کویند در سیوم وبغایت حدة ولذع بود و
از بیرون بهر عضو که بنهند ریش کند و
جالینوس کوید نشاید که طبیعت انرا استعمال
کند که بخاصیت محرق حرارت قلب است
واز سموم قتالة است وبرص بدن وبرص
ناخن وجرب وداء الثعلب وحیه وثالیل
طلا کردن با سرکه نافع بود وچون بپزند با
سرکه واب ان بر سعفه نطول کنند نافع بود
وچون سحق کرده بر دندان نهند بریزاند وبیخ
وی از معطسات قوی بود ووی مفرح احشا
بود واصلاح ان بشیر ونشا کنند وصاحب منهاج
کوید مداوای انکس که ان خورده باشد مانند

مداواي كسي كه بلادر خورده باشد كند **كبابه**
حب العروس خوانند ودر قوة مانند فو بود
ليكن از وي لطيفتر بود ونيكوترين ان خوشبوي
بود كه زبان را بگزد وطبيعت وي گرم وخشك بود
تا دوم واسحق گويد گرم وخشك بود در سيوم و
مسيح بن الحكم گويد در وي قوة متضاده بود
حرارة وبرودة وحرارة بروي غالب بود ووي
مفتح وملطف بود درد حلق را نيكو بود وشكم
ببندد وسدهٔ جگر وگرده بگشايد ومجاري بول
پاك كند از ريگ وحلق را صافي كند وريش عفن
كه در لثه بود وقلاع در دهن بود سود دهد و
چون بخايند واب ان بر قضيب مالند زنرا لذتي
حاصل شود ووي قوة معده واعضاي باطني بدهد
چو بياشامند وچون در دهان نگاه دارند لثه
را نيكو گرداند وبوي دهان خوش كند واواز
صافي كند ونفس معطر گرداند وسنگ گرده
ومثانه بريزاند وبابول بيرون ايد وشري ابيض
را نافع بود چون دو دانگ از وي با سكنجبين
بياشامند وگويند مضر بود بمثانه ومصلح وي
مصطكي بود وگويند مصدع بود ومصلح ان
صندل وگلاب بود وگويند بدل ان هيل بود
وگويند هيل ودارچيني **كبريت** بپارسي
گوگرد خوانند وان معدني بود وصاحب
منهاج گويد زرد بود وسفيد بود وصاحب جامع
از قول ماسرجويه گويد كه ان سه نوعست سرخ

وسفيد

وسفيد وزرد واز قول اسحق بن عمران گويد
چهار نوعست سرخ وسفيد وزرد وسياه و
ابن سمجون گويد كبريت چشمهٔ است روانه
وچون منجمد شود كبريت گردد وزرد وسفيد و
تيره بود وكبريت احمر از جواهر بود ومعدن
وي در ان وادي است كه موران اندك سليمان
عليه السلام برايشان بگذشت وان موران
مانند چهارپايان اند به بزرگي وارسطوطاليس
گويد گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته
شود مانند اتش چنانكه روشني ان چند فرسنگ
بدهد بپرامون ان وچون از معدن بيرون
اورند اين خاصيت ندهد ودر اكسير مستعمل
كنند سپيد را سرخ گرداند صبغي نيكو وطبيعت
كبريت دمشقي گويد گرم وخشكست تا چهارم
وچنين گويد در سيوم ووي ملطف وجاذب بود
برص را زايل كند وچون سحق كنند وبر موضع گزندگي
جانوران زهردار باشند يا با ب دهان بسرشند
وبران نهند يا بگميز بسرشند يا بسرگين كهن
يا بعسل يا بعلك البطم بغايت نافع بود وباسركه
بر بهق ماليدن نافع بود ودفع مضرت تنين
بحري وگزندگي عقرب بكند چون باسركه بدان
بمالند وجرب ريش شده وقوبا باصمغ البطم
نافع بود وخوردن نيز همين عمل كند وبانطرون
بر نقرس ضماد كردن سودمند بود واب وي
حيض براند وبخور كردن زكام ونزله را نافع بود

وچون سحق کرده بربدن باشند قطع عرق بکند
وچون دود کنند در شب زن آبستن بچه بیندازد
و دود وی موی را سفید کرداند وارسطو طالیس گوید
گوگرد سرخ داء الصرع وسکته وشقیقه را نافع بود وچون
سعوط کنند وچون در زیت حل کنند که در آن زیت
اسفیل جوشانیده باشند وقدری موم اضافه
کنند وموم روغن سازند جرب تر وخشک وخارش
بدن بغایت نافع بود وچون بحنا بسرشند وبر قوبا
نهند نافع بود وکبریت مضر بود بمعده ودماغ
ومصلح وی بنفشه شکر بود وصاحب تقویم گوید
شربتی از وی دو درم بود وجالینوس گوید بدل
وی نه در آتش افروختن ازان گوگرد زرد زرنیخ
زرد بود وازان گوگرد سفید زرنیخ کبد طبیعت
جگر گرم وتر بود ونیکوترین آن بود که از بز فربه
گیرند وچون هضم شود غذا بسیار دهد و
صاحب منهاج گوید خون محمود از وی متولد
شود وابن ماسویه گوید بطی الهضم بود وخون
غلیظ از وی متولد شود همچنان که سپرز وخصیه
وجالینوس گوید جگر مواشی وحیوانات مالوفه
متولد خلطی غلیظ بود وعسر الهضم ودیر از
معده بگذرد واز معاو فاضلترین جگرها در جمیع
احوال جگرهایی بود که آنرا تغنیه خوانند
از بهر آنکه حیوان ویرا کاه خشک داده باشند
ورازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد
خاصه جگر حیوانات مختار مانند جبش و بره

ونیکوترین آن جگر مرغ وخروس فربه بود اما
ثقیل ودشخوار هضم بود واولی آن بود که با مری
وزیت بپزند وبخورند با نمک ودارچینی ومحروری
ومزاج با سرکه وکرویا وکشنیز خشک وجگر مواشی
باید که بعضی جوارشات از پی آن خورند کبد الطیور
نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ
فربه خاصه چون علف وی فواکه بخته شیرین داده
باشند وطبیعت آن گرم وتر بود وخون محمود از وی
متولد شود ومصلح آن زیت ونمک بود کبد المعز
جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن وبرطوبت آن
کحل کردن وچون بریان کنند سر بر بخاران داشتن
همین عمل کند کبد الحمار جگر خر چون بریان
کنند وبناشتا بخورند مصروع را سودمند بود
کبد الضان جگر میش گوسفند چون بریان
کنند وبخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در
طبیعت وی حبس کند کبد الوزغه جگر وزغه
چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند
کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود کسی
را که گزیده بود چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن
از آب خوردن بکند وشفا بخشد کبد الخنزیر البری
جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند وبخورند گزندگی
جانوران را نافع بود کبد الحجل جگر کبک چون
خشک کنند ونیکو بپزند ویک مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود کبد الذیب درد جگر را سود
دهد ودر اثنا ناسیا بدل آن نیم وزن آن ریوند

ونیم وزن ان دار فلفل بود کبد الابل جگر گاو کوهی
وبز کوهی جون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل سفید
خرده کرده بران پاشند وبر آتش بریان کنند و
رطوبت ان در جشم کشند شبکوری زایل کند و در
ابتداء فرو امدن اب بغایت مفید بود و جون
جگر وی بریان کرده خشک کنند وسحق کنند و در
جشم کشند شبکوری وتاریکی جشم زایل کند و در
ابتداء نزول اب بغایت سود مند بود کباب
نیکوترین از گوشت برهٔ رسیده تر بود و باید که اجتناب
کنند از انکه بر هیمی که از جوب انجیر و دفلی وبید انجیر
وماننده ان بود کباب کرده باشند وطبیعت ان
گرم وتر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود
سود مند بود کسی که رگ زده باشد یا مجامعت
کرده باشد اما معدهٔ ضعیف را مضر بود از بهر
انکه دیرتر از مشوی هضم شود ومصلح وی اطریفل
بود کبست حنظل است وگفته شد کتان سرد و
خشک بود ومعتدل حرارة بدن بود وجون بپوشند
وماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارة
وبرودة ورطوبة و یبوسة و بوشیدن وی نشف
تری وعرق از بدن بکند وشپش کمتر بیدا کند
ومسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر
شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در
تابستان جامه کتان شسته واگر خواهند که
لاغر نشوند در زمستان جامه کتان شسته
وتابستان کتان نو و بولس گوید جون بسوزانند

دوذوی لطیف بود وسدهٔ زکام بگشاید ومصلح
رحم بود کتم حنا را لنحل است وگفته شد کتم
صاحب منهاج گوید وسمه است وگفته شود کثر
جمار النخل است وگفته شد کثیرا صمغ القتاد است
وقوة وی مانند قوت صمغ بود ونیکوترین ان سفید
پاک بود وطبیعت ان معتدل بود ودروی حرارة
بود وتری از صمغ عربی بود وفولس گوید گرم و
تر بود در اول ومسیح بن الحکم گوید سود بود در دوم
وگویند سرد وخشک بود وگویند تر بود و در داروها
جشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل مدد اسهال
بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم وکسر حدة ادویه بکند
وسرفه وخشونة سینه وحلق وریش شش ومثانه
را نافع بود وجون در مینجنج خوی یا نند وبا قدری
قرن ایل سوخته بیامیزند یا اندک شب یمانی درد
کرده وسوزش مثانه را نافع بود وفولس گوید
مقوی امعا بود ومسهل مرهٔ سودا و بلغم لزج و
مقوی بدن بود وسمن ان وجون کثیرا بر موی
طلا کنند شکافته نگردد واگر بدان این زحمت زایل
گردد واسحق گوید مضر است بسفل ومصلح ان
انیسون بود وگوید بدل وی مغز دانه که و بود
وتیادوق گوید بدل وی صمغ عربی بود وگویند
صمغ بادام کثاه صاحب جامع گوید بزر جیر است
وگفته شد کثیر الارجل بسفایج است وگفته
شد کثیر الاضلاع لسان الحمل است وگفته شود
کثیر الرؤوس قرصعنه است وگفته شد و بولوقیتمن

معتدل

نیز بدین اسم خوانند کثیر الورق مر با فلن است
وگفته نشود کجور زرنبا داست وگفته شد کحبلا
لسان الثور است وگفته نشود کحلا این اسم
مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور
دوم بر نباتی دیگر که انرا لبان خوانند وسیوم
بر شنجار وچهارم بر نباتی که انرا عیبون خوانند
کحل بپارسی سرمه گویند وکحل مطلق مراد ان سرمه
اصفهانی بود که انرا اثمد خوانند وگفته شد وکحل
سلیمان وکحل جلا خوانند کحل فارس انزروت
است وگفته شد کحل السودان تشمیزج است
وبشمه نیز خوانند وگفته شد کحل خولان حضض یانی
است وصفت حضض گفته شد کدر کادی است
وگفته شد کرفس بستانی بود واجامی وجبلی و
صخری وبری وقریشی ومشرقی ونوعی ازان در
اب روید وانرا کرفس الما وجرجیر الما گویند و قدة
العین وسیر نیز خوانند وگفته شد وکرفس جبلی
رافطراسالیون خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه
صخری را فطراسالیون گویند وگفته شد وبری را
سمور بیون خوانند وطبیعت کرفس گرم بود در
اول وخشک بود در دوم وابن ماسویه گوید
گرم بود در اول درجه دوم وخشک بود در وسط
دوم زوفس گوید بستانی تر بود واصل وی
خشک بود وگویند گرم وخشک بود در سیوم و
گویند در دوم وجالینوس گوید کرفس بستانی
جهت معده سود مند تر از انواع کرفس بود

ازبهر

از بهر انکه لذیذ تر است منفعت وی انست که بول
براند وحیض ومحلل ریاح بود خاصه تخم وی ومفتح
سده جگر وسپرز بود ومعده وجگر سرد را نافع
بود وبوی دهان خوش کند وعرق النسا وربو
وضیق النفس را سودمند بود وچون با نان
یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارة
بود یا ورم چشم گرم سودمند بود وچون با بیخ
ببندند وطبیخ ان بیاشامند سودمند بود جهة ادویه
کشنده ومحرق بود وشکم ببندد ودر تخم وی ادرار
بول زیاده بود وگزندگی جانوران وخوردن مرداسنگ
را نافع وقطب در کتاب فلاحه گوید شهوة مردان
وزنان برانگیزد واز این سبب است که زنانی که شیر
دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر
انکه باه برانگیزد وشیر بارکم کند وابن سمجون از قول
جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار
خورد بچه چون بزاید ریشهای عفن وبثورها بر اعضا
داشته باشد ونشاید که زن چون شیر دهد کرفس
خورد که بچه وی احمق وضعیف العقل بود وفعل ورق
وی اقوی بود از تخم وبیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق
وی واقوی بود از ورق وتخم ونشاید که پیش از طعام
بخورند واگر بعد از طعام خورند موافق بود واندکی
وعیسی بن ماسه گوید جگر وگرده ومثانه را پاک کند
وسده ان بگشاید ومحلل ریاح ونفخ معده بود و
مصروع را بغایت مضر بود وشریف گوید خاصیت
وی است که چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبخورند

ورکین را عظیم سود مند بود و جون تخم وی با مجندان
نبات بکوبند و با روغن کاو و جرب کنند و سه
روز بیاشامند مجامعت را قوة دهد بغایت
اما باید که غذاء وی کوشت خروس و خصیهٔ ان
بود و اکر عصیر وی با روغن کل و سرکه در حمام
بر اعضا عالند هفت روز بیابی حکه و جرب را
نافع بود و اکر با کاهو بخورند تعدیل ببدا کند
و معدل سردی کاهو بود و روفس کوید خوردن
کرفس رحم را از رطوبة حریف برکرداند و طبری
کوید ورق وی ترجون بخورند معده و جکر سرد را
سود مند بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و شیمه
بیرون اورد و اب ورق وی جون بیاشامند
تنها یا با اب ورق رازیانه تزبت بلغمی را نافع بود و
کویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی کوید اولی
ان بود که کسی که از کزندگی عقرب ترسد نشاید
که کرفس بخورد از بهر انکه مفتح مجاری بود و زود
سم بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود
و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس
رومی معده را نیکوتر بود و کرفس مصوع را
عظیم مضر بود و کویند مصوع جون اصل وی از
کردن بیاویزند ایمن باشد از مضرة وی و زنان
ابستن را مضر بود و صداع اورد و مصلح وی کاهو
بود و بدل وی را زیانه و کویند مصلح وی مجون
کل و مصطکی بود **کراث** بپارسی کندنا کویند
و ان شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی

را فراسیون خوانند و کفته شد و بری را کراث الکرم
خوانند و وی بقوة متوسط بود میان ثوم و کراث
و طبیعت وی کرم و خشک تر از انواع کراث بود کرم
بود در جهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی که انرا
کراث المایده خوانند حرافت در وی بیشتر بود
که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کراث شامی را
قفلوط خوانند و کرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود
و تشنگی کمتر اورد از بیاز و کرمی وی کمتر از بیاز بود
و جرم وی غلیظ تر بود و دیر هضم شود و نیکوترین
ان نبطی بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم
و کویند کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث
شامی اصل وی خورند نه فرع وی و طبیعت وی کرم
و خشک بود در دوم جون با سماق بر ثالیل ضماد
کنند نافع بود و با نمک جهة ریشهای بد و خاصیت
اصل وی انست که قولنج را نافع بود و بول براند
و منفخ بود و کیموس بد دهد و شبکوری اورد و
حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و کرده
و ورق وی سود مند بود جهة رطوبة رحم و
جون بپزند باب دریا و سرکه و زن در ان نشیند
انضمام رحم و صلابة انرا بغایت سود دهد و جون
بجواب بپزند فضول از سینه و شش بیرون
اورد و کراث نبطی جون اب وی با سرکه و دقاق
کندر بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک
شهوة جماع بود و جون با عسل بیامیزند و لعق
کنند نیکو بود جهة هر دردی که عارض شود

در سینه و قرحه شش و چون بخورند قصبه شش
را پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم
اورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری
بد بود و مصلح وی ان بود که بجوشانند در اب و
بعد از ان در اب سرد خوبیانند و بعد از ان
با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند بواسیر را
عظیم سودمند بود و طبیخ وی چون بیاشامند
ممین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی
افعی و گزندگی جانوران نافع بود و اب وی چون با
سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش و دوی ان زایل کند و اگر بر
بواسیر که سبب ان رطوبة بود ضماد کنند بغایت نافع
بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهاء طعام
باز دید کند و باه را قوة دهد و گرم مزاج را موافق
نبود بلکه درد چشم اورد و امتلا در سر پیدا کند
و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن
خشکدانه یا کنجید بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن
و باب ان حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک
مسهل دم بود و کراث بری مفتح سدن بود و ادرار
بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی
قوة بیشتر بدهد و باه را زیاده کند تا بحدی که عنین
را بحال صحت اورد کرنب بپارسی کرنب گویند
و بشیرازی کلم خوانند و ان بستانی بود و رومی بود
و انرا قنبیط خوانند و گفته شد و بحری بود و بری
و کرنب الماء و نیکوترین ان کرنب نبطی بود که ان

بکرنب

بکرنب بستانی معروف است و طبیعت ان گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند
سرد است و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع
است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی
ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد
و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان
وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و
چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی اتش کنند
سودمند بود و کرنب سرفه کهن را نافع بود و چون
طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود
و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد
سپرز زایل کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و
طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب
بخورند اواز صافی کند و لوزا نیکو کرداند و رعشه
را عظیم نافع بود و بر سپرز ضماد کردن سود دهد
و عرق وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را
نافع بود و شکم براند خاصه چون دو نوبت بجوشانند
و عصاره وی با شراب گزندگی جانوران و سگ
دیوانه را سودمند بود و چون بعصاره وی سعوط
کنند سر را پاک گرداند و خوردن وی در شراب
دیر مستی اورد و وی مولد مره سودا بود و دمی
عکر و اگر با پوست فربه بپزند یا روغن بادام یا
روغن کنجید بسیار غایله ان کمتر بود و وی مضر بود
بمعده و تاریکی چشم اورد با وجود انکه در داروهای
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج

چشم وی خشک بود وکسی که مزاج چشم وی تر بود
هیچ مضر نبود بلکه سود دهد وکرنب سود اوی مزاج
وصاحب دوالی وداء الفیل وسرطان وبواسیر نشاید
خورد وفی الجمله محروری نشاید که خورد واکر خورد
بعد از ان شراب بر سر وی خورد وسرد مزاج با
خردل وسیر خورد ومرق ان ازف ان بیاشامند
واکر ورق وی بکوبند وضماد کنند تنها یا با سویق
بجوع ورمها را نافع بود از بلغمی وحمره وشری کرنب
بری تلخ بود وبیشتر در ساحل دریا روید وطبیعت
وی کرم تر از بستانی بود وچون خشک کنند وسحق
کنند ومقدار دو درم با شراب بیاشامند از کزیدگی افعی
خلاص یابند وتخم وی بمقدار فلفلی سفید بود ووی
نیز جهت کزیدگی افعی نیکو بود وکرنب بحری بیشتر
از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه وتخم وی کرم را
بکشد وحب القرع بیرون اورد در طعم وی شوری
بود باندکی تلخی کرنب الما نیلوفر است وگفته شد
کرانث جبلی فراسیون است وگفته شد کرمه
بیضا فاشرا است وگفته شد کرمه سودا فاشر
ستین است وگفته شد کرمه شایکه فشاع است
وگفته شد کرم بپارسی درخت انکور خوانند وبشیرازی
رز ورازی گوید طبیعت ان سرد وخشک بود ورق
وی وخیوط وی چون سحق کنند وضماد کنند صداع
را ساکن کند وورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق
الشعیر بورم کرم معده والتهاب ان بغایت نافع
بود وعصاره ورق وی قرحه امعا را نافع بود ودرد

معده که

معده که از کرمی بود وکسی که خون قی کند وزنان ابستن
را نافع بود وخیوط وی چون در اب خیسانند
وبیاشامند همین عمل کند ودر زمان بهار چون
شاخهاء وی ببرند ابی از ان بچکد نقطه نقطه
وچون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود و
چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند وچون
بر قوبا وجرب متقرح وغیر متقرح مالند نافع
بود وچون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش
از ان ان عضو را بنطرون بشویند واکر با روغن
زیت بمالند وادمان ان کنند موی برویاند خاصه
دمعه که از قضبان تر وی و قضبان تر وی مقوی
معده بود اما مخشن حلق بود ومصلح وی کثیرا
وصمغ عربی بود وخاکستر چوب وی با سرکه ضماد
کنند بر مقعدی که بواسیر از ان قطع کرده باشند
نافع بود وکزندگی افعی همین سبیل وچون با روغن
کل وسذاب وسرکه ضماد کنند بر ورم کرم که در سپرز
بود سود دهد کردناج بپارسی کرداننده کویند
وفاضلترین ان از مرغ فربه تر بود وباید که بر آتش
سوخته کردانند وروغن بادام بخورد ان دهند
مصلح وطبیعت ان کرم وتر بود معده کرم را نافع
بود وابدان متخلخل وکسی که ریاضت بسیار کشیده
باشد وخواهد که زود قوت وی زیاده شود
ومضر بود بمعده ضعیف ومصلح وی مینجبج بود
کرسنه بیونانی ازوانس کویند وبشیرازی
کسنک وان حبیست که طعم وی میان ماش وعدس

بود ورنک وی بتیرکی زند وجون مقشر کنند برنک
عدس مقشر بود و هیچ جیز کاورا مانند وی فربه
کنند و در ولایت را مجد و کا نغیر وز و بیضا بسیار
کارند ونیکوترین ان بود که لون ان بسفیدی
زند و دمشقی یا مصری بود وطبیعت ان کرمست
در اول تا دوم وکویند درسیوم وخشکست
در دوم سینه وشش را از رطوبات غلیظ پاک
کنند و بر بهق وکلف واثرها طلا کردن نافع
بود ولون را نیکو کرداند وجون با شراب بر کزندکی
افعی وانسان صایم وسک دیوانه ضماد کنند نافع بود
وجون با سرکه وافسنتین بر کزندکی عقرب ضماد کنند
نافع بود ووی کوشت بر ویاند در خراجتها، تعفن
وجون با عسل وزراوند مدحرج بسرشند واستعمال
کنند کوشت بن دندان که خورده بود برویاند
ومولف کوید اکر ایرسا وزراوند مدحرج وکندر
ودم الاخوین با وی اضافه کنند وبا سکنجبین
عنصلی بسرشند و بر کوشت بن دندان که خورده بود
مکرر بنهند البته کوشت برویاند وطبیخ کرسنه جون
بر شقاق که از سرما بود وحکه که در بدن حادث
شود جون بر ان ریزند نافع بود وجون بریان
کنند ونیک بکوبند وبا عسل بیامیزند مقدار جهار
درم از وی وتناول کنند لاغرانرا موافق بود و
جون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجید
جرب کرده عسر البول را نافع بود وزحیر و
مغص را ساکن کرداند و دقیق وی طلین اورام

صلب بود

صلب بود که در پستان واعضا عارض شود وسعفه
ونار فارسی را نافع بود واطلاق طبیعت کند
وادرار بول وصفت طحن کردن وی جنان است
که بکیرد کرسنه فربه سفید واب بر سر ان ریزد و هر
زمان نیک تحریک ان میکنند تا اب بخورد بعد از ان
از اب بیرون اورند و بریان کنند تا مقشر شود پس
با سیاب خرد کنند و بمنخل تنک بیزند و مقدار ماخوذ
از وی دو درم تا سه درم بود وخلطی که از وی حاصل
شود وغذایی خشک بود و بسیار خوردن وی بعوض
بول خون براند بقوة ادراری که در وی هست و
سهل خون بود بمغص وکویند مصلح وی کلاب
وجو بود وکویند مصلح وی کل ارمنی وکاکنج بود
کراویا کنکر ویا وکفته شد قطن است کرشف
نیز کویند و قرنبا وقرنقار و بیونانی اقاروا و بلفظی
دیکر نفترة وان ریزه رومی است بشیرازی کرویه
خوانند و در قوة نزدیک بانیسون بود و بعده
نیکوتر از ریزه بود وطبیعت ان کرم وخشک است
در دوم وکویند در سیوم وجالینوس کوید کرم وخشک
بود در اول ونیکوترین ان بستانی تازه بود
بادها را بشکند وهضم طعام بکند و بول براند وکرم
را بکشد وحب القرع بیرون اورد وقوة معده
بدهد وشکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج
بود سود دهد ومغص را بغایت نافع بود
ومقدار ماخوذ از وی دو درم بود واکر هر روز
دو درم بناشتا در دهن کنند ور ها کنند تا نرم

کردد و نخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع
بود و نفخ معده و امعا و کرده و مثانه را سودمند
بود و درد معده زایل کند و جون بدان ادمان کنند
بلغم که در معده بود دیکد ازاند و جالینوس کوید سدهٔ
امعا را نافع بود و جون باغذا استعمال کنند مسمن
بدن بود و مقوی ان و کویند مضر بود بشش و مصلح
وی صعتر بری بود و بدل ان نیم وزن ان کمون نبطی
و نیم وزن ان انیسون کرویا فارسیه و شامیه و کرویا
رومیه و کرویا جبلیه قردمانا است و کفته شد کرکمان
جند قوقی است و کفته شد کردیلن طردیلن کویند
و ان نوعی از ساسالیوس است و کفته شد
کرکر و هن عاقرقرحا است و کفته شد کربون
قنطوریون دقیق است و کفته شد کرکر صنوبر
کوجک است که معروف است بقضم قریش و بشیرازی
انرا کاج خوانند و کفته شد کرکم صاحب منهاج
کوید زعفران است و کفته شد و صاحب جامع قولی
جند اورده است کوید عروق صفر است و همو
کوید اصول ورس است و کوید ورس نوعی از ا
لست کرمدانه و کردمانه نیز کویند و حب مدانق و
حب مانق و عافقی کوید ثمر درخت شنان است
و در میم کفته شود و بعضی کویند انجره است و
خلافست و مولف کوید بتحقیق که ان تخم نوعی
از مازریون است و بغایت کرم بود و بشکل مورد انه
بود و مسخن قبل بود بغایت و مسهل ماء اصفر
و مره بود دو درم از وی کشنده بود و از خوردن

وی حکم

وی حکم وورم عارض شود و بکشد و مداواهٔ
کسی که ان خورده باشد مانند مداوای کسی
که فرفیون خورده باشد کنند کرکدوهن
سکاالمکرا است و کفته شد کرکی بپارسی کلنک
کویند و نیکوترین وی ان بود که باز صید
کرده باشد و باید که جون بکشند بعد از جند
روز بپزند با سرکه و دیکر باب و نمک بپزند و صاحب
منهاج کوید با بازیر کرم بپزند و بعد از ان حلواء
قند با عسل بخورند و طبیعت وی کرم و
خشک بود و کویند سرد بود شریف کوید
دماغ وی و زهرهٔ وی جون با روغن زنبق
بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و
هیچ جیز فراموش نکند و جون مغز وی در جشم
کشند شبکوری را نافع بود و جون زهرهٔ وی
با اب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز
بیابی لقوه را زایل کند البته و دماغ وی جون
با اب حلبه بکدازند و طلا کنند بر ورم دست
و پای نافع بود و جون خصیهاء وی نکو دکنند
و خشک کنند و بیامیزند با همجند ان سرکین سوسمار
و کف دریا و نبات اجزا متساوی و در جشم
کشند سفیدی که در جشم بود که سبب ابله بود دیا
ناخنه زایل کند البته و جون بیه وی بکدازند با سرکه
عنصل و مطبوخ بیاشامد جند روز بغایت
کمال نافع بود و جون زهرهٔ وی با عصارهٔ مر
زنکوش بکدازند و صاحب لقوه سعوط کند

مخالف جابی که لقوه داخته هفت روز وباید
که روشنایی نه بیند وروغن کردکان در
لقوه می مالد بکلی زایل کند وزهرهٔ وی کویند
بر جرب متقرح وبر برص لطوخ کردن
نافع بود انثا اه **کرد وشن الغنم** حافظ النحل
است وحافظ الاطفال نیز خوانند وان
فرفیون است وکفته شد **کرد نب** کویند قثاء
الکبر است وخلافست انچه محقق است قثاء
الحمار است وکفته شد **کرد وشن** بپارسی شکنبه
کویند ونیکوترین ان بود که ازشکم مرغ یا حولی
میش بیرون اورند وطبیعت ان سرد بود و
عصاف وکروشن باید که بسکباج بزند وخولنجان
وفلفل یا باشند اب وکرفس واباز یر ملطفه
وناچار هرکه ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار
پیدا کند که دشخوار ازشکم بیرون اید وباید که
بعد ازوی جوارشات مسهله بخورند و وی
دشخوار هضم شود وغذا اندک دهد وکیموس
وی بلغمی بود واولی درساقین احداث کند
واولی ان بود که بسر که بزند وخولنجان وفلفل
کرک بپارسی کرکدن کویند وان حیوانی است
که بیونانی ریما خوانند ومیان هر دو چشم
سروی داشته باشد بزرک وقوة وی بغایت
بود تا بحدی که فیل بر سران سر وبردارد در
شهر نوبه وکویند زهرهٔ وی چون بخور کنند
باد ها بشکند وهر سحر که باشد زایل کند **کزبره**

وکسبره

وکسبره نیز کویند وتقده وبیونانی قوریون
وبپارسی کشنیز کویند ونیکوترین ان بستانی
بود تازه فربه وطبیعت انچه تر بود سرد بود
در اخر درجه اول تا دوم وانچه خشک بود سرد
بود در دوم وخشک بود در سیوم وبقراط کوید
در وی حرارة وبرودة بود ونیز دیگر جالینوس
میل بسخونه دارد ومرکب بود از قوة متضاده
ودیسقوریدوس وروفس وغیر ایشان کویند
سرد است که اکر نه سرد بودی عصارهٔ وی
کشنده بودی بتبرید وجالینوس کوید اکر نه کرم
بودی خنازیر را تحلیل نکردی وبدرستی که این
به این فعل بابخی صبت میکند یا از بهر انک جوهر
وی لطیف است وغواص وزود بنفوذ وغوص
میکند وجوهر سرد غوص نکند لیکن چون
بیاشامند محلل حرارة بود بزودی وفعل سردی
وی باقی باند واکر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی
ونافع ودر وی قبض وتخدیری بود وچون تر وی
یا خشک بخایند بوی سیر وپیاز زایل کند وعصارهٔ
وی با شیر زنان مسکن مرضهای سخت بود و
چون با سویق بر حمره ونمله ضماد کنند نافع بود و
چون با عسل ومویز یا بر ورق کل سرخ وعسل
ضماد کنند بر شری وورم خصیه که از کرمی بود و
نار فارسی نافع بود وچون باارد باقلا بر خنازیر
ضماد کنند بکداز اند وچون با سرکه واسفیداج و
روغن کل بیامیزند جهنده ورمهای کرم نافع بود

وخشک وی سودمند بود جهة دوار که از بخار مراری
بود یا بلغمی ومقوی معده بود وخوردن وی تا
ریکی چشم اورد واشامیدن وی خفقان را نافع
بود وبخاصیت منع بخار از سر میکند واز بهر اینست
که در طعام مصر وعان کنند جهة منع بخار معده
وتری چون بکوبند واب ان در بینی چکانند قطع
رعاف بکند خاصه چون دو حبه کافور در یک درم
اب وی حل کنند وچون اب وی با شیر زنان
در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کند و
خشک وی چون با نبات بیاشامند در دسر وپشت
که از گرمی بود سود دهد ودفع صداع وسکر
بکند وچون خشک وی کوفته با عصارهٔ تر وی
مضمضه کنند جوشش ودانها که در زبان ودهان
بود زایل کند وکشنیز خشک بخاصیت مقوی دل
ومفرح بود خاصه در مزاجهای گرم ودو درم
از وی با سی درم اب لسان الحمل بیاشامند
قطع خون رفتن بکند ومنع قی وجشاء حامض
که بعد از طعام بود وخشک بریان کرده شکم
ببندد وچون با مینجتج بیاشامند کرم دراز
بیرون اورد وچون هر روز یک درم با یک درم
نبات بیاشامند شهوت زایل کند وبسیار خور
دن ذهن را مختلط کند وچشم را تاریک کند
ومنی خشک گرداند وباه را بشکند ونسیان اورد
ومصلح وی سکنجبین سفرجلی بود وخوزی گوید
چون کشنیز خشک بخایند وبا نبات شربت

سازند

سازند وبیاشامند قطع رعاف بکند ومنی را خشک
گرداند وهمچنین اگر با نبات سفوف سازند
وتر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق ان جهة
سوزش مثانه سودمند بود وخشک وی و
سواس گرم را سودمند بود که سبب ان از
شرب بود وچهل درم از اب وی گویند کشنده بود
بتجربه واکثر مضرة وی بدل رسد وسدر وغشا
وچون اورد وحال وی مانند حال مستان بود
وهمچنین چون از تر وی بخورند مقدار نیم رطل
اختلاط عقل وغلظ اواز وسبات اورد ومانند
مستان کلام وی فاحش بود واز مجموع بدن وی
بوی کشنیز اید ومداوای وی بقی کنند بطبیخ شبث
وروغن زیت وبوره ارمنی وبعد از ان زردهٔ
تخم مرغ نیم برشت بنمک خورد وفلفل ومرق
مرغ فربه یا بط بنمک بسیار وفلفل خورد وشراب
صرف محکم اندک بیاشامد یا مینجتج وحبیش
بن الحسن گوید کشنیز تر چون اب وی تنها
بسیار خورند زهر بود واگر با سبزهٔ دیگر بود
از بقول منع ان کند واگر با سموم بود سمی بود
واگر با بقول بود بقلی بود کسفرتم بزر الانجرة
است وگفته شد کسفروان بادرنجبویه است و
گفته شد کسفر مازک ثمرة الطرفا است وگفته شد
وجز مازج نیز گویند کزبرة البیر شعر الجن
گویند وان برسیاوشان است وگفته شد
کزنکبین چیزیست مانند ترنجبین وان طلیست

که بر ورق طرفا می افتد ونیکوترین ان نا بینی بود
سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج
را نافع بود وسرفه وخشونه سینه که از رطوبة بود
سود دهد ومقدار مستعمل از وی از هفت درم
تا بیست درم بود کسبره کزبره است وگفته شد
کسبرة الحام نوعی از شاهتره است وگفته شد کیبقون
نوعی ار سوسن بری است وانرا سیف الغراب گویند
ودور حولی گویند وان دلبوث است وگفته شد
کبر زفت خشک است بیونانی وگفته شد کسیلا
قشوریست مانند سلیخه سودا ولین دو نوعست
یک نوع سطبر بود انرا کسیله خوانند ویک نوع
تنک وباریک بود مانند شیطرج وانرا کهیله خوانند
ونیکوترین ان باریک بود که میل بسرخی داشته
بود وطبیعت ان گرم بود در حدود درجهٔ اول
وخشک بود وخوزی گوید معتدل بود در حرارة
ورطوبة است خاء معده را نیکو بود وفربهی
اورد هم عود وی دهم حب وی وحب وی مانند
حرف بود ومقدار مستعمل از وی سه درم بود و
اصحاب بلغم ورطوبة را نافع بود وسدهٔ گرده و
رحم را بگشاید وحیض وبول براند وگرده ومثانه
را جلا دهد وکرم را بکشد وفولس گوید چون
دو دانگ از وی سحق کنند وبعسل سرشند وبر
دندانی که درد کند وچند طلا کنند محکم کند ودرد
زایل کند واسحق گوید مضر بود بعجا ومصلح وی کثیرا بود
وبدل وی مغاث است کسب السمسم بپارسی خره

کنجید

کنجید خوانند وکسب الخروع خره بید انجید وهردو
را از سموم شمرده اند نشاید که خورند ومعالجهٔ ان
بقی کنند تا معده از ان پاک کند کشک الشعیر بپارسی
شیر جو گویند وطبیعت ان سرد وتر بود وغلیظ تر
از جو اب بود ودر تبرید وترطیب کمتر از وی بود
مزاجهاء گرم وخشک را نافع بود ودفع تب بکند
وتشنگی که از گرمی وخشکی بود بنشاند کشوث
اکشوث است وگفته شد واکشوثا وشکوثا نیز خوانند
کشوث رومی افتیمون است وگفته شد کشنج
نوعی از کاه است وکلبکان وتجه نیز خوانند وان
در رمل روید واکثر در ماوراء النهر وخراسان باشد
ودر طرف پارس نیز باشد ومولف گوید بشیرازی
انرا کلکنده خوانند وان محدر بود وزنان جهة
فربهی درحلوا کنند وخورند ومست کننده بود
وچون تر بود بمقدار کرده بود کوچک وچون
خشک شود از گردکان بزرگتر بود واندرون وی مجوف
بود وطبیعت ان سرد بود ومعجون انواع فطر
وکاه وخالی نبود از رطوبت عزبیه بایبوسته
جوهر وی حرارة بنشاند ودیر هضم شود وغلیظ
بود ومصلح وی مری وزیت ودارچینی وفلفل وسعتر
ونمک بود کشنی کرسنه است وگفته شد کشت برکشت
نباتیست برهم پیچیده مانند ریسمان تافته عدد ان پنج
بود ومولف گوید بشیرازی انرا پیچک خوانند واز
طرف هند اورند وطبیعت ان شیخ الرئیس گوید گرم
وخشک بود در دوم وابن رضوان گوید در اول جرب

وقوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد
بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود نافع بود جهة
اصحاب بلغم و رطوبة و برو رمهای سرد ضماد کردن
نافع بود و ابن سرافیون گوید بخاصیت مقطع شهوة
باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربا
بود و در قوة مانند بذکشان بود و بدل آن بوزن آن
کافور و سه وزن آن صبر بود و مولف گوید از خواص
وی آنست که زنان شیر از اگر بچه کوچک شیرخواره
بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان
یک عدد بیچک بنهند قرار گیرد و دیگر نگرید **کشط** و
کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد **کیشته**
اسطوخودوس است و گفته شد **کشمش** قشمش
است و گفته شد و منافع وی نزدیکست بمنافع میویز
منقی **کصنثیون** بادنجان بری خوانند و مرفاعی
نیز گویند از بهر آنکه برجامه می چسفد و ستاق آن
مانند یک گز بود و بروی رطوبتی بود که بر دست
بچسفد و ثمر وی مانند جوز جبار بود کوچکتر
خارناک و برجامه بچسفد و در باغهای شیب از بسیار
بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند
و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل
کند باذن الله تعالی **کعب الخنزیر** کعب خوک
چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنون
قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند
و نفخ که در شکم بود سود دهد **کعب البقر** کعب
گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک

را محکم

را محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز
بگدازاند و محرک شهوة باه بود و بر برص طلا کردن نافع
بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه
کند و جگر را قوة دهد و شربتی از وی سه مثقال
بود و چون در چشم کشند روشنایی بیفزاید **کف**
بغلة الحمقا است و گفته شد **کف الکلب** صاحب منهاج
گوید بذاشغان است و گفته شد **کف الاسد**
بیونانی لاریطوطالون گویند و آن عرطنیثا است
و گفته شد **کف الذئب** جنطیانا است و گفته
شد **کف عایشه** کف مریم خوانند و آن اصابع الصفر
است و گفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند
و آن کبیکج است و گفته شد **کفری** بیونانی فیتقس
گویند و آن پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر
بود آنرا کافورا خوانند و قفورا خوانند و آنچه
ماده بود کفری و کفراه گویند و نیکوترین آن خو
خوشبوی عفص رزین کثیف بود که اندرون وی
حب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات و در
مرهمها کنند منع ریشهای بد بکند و استرخاء مفاصل
را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند و معدهٔ
ضعیف و درد جگر موافق بود و چون موی بطبیخ
آن بشویند چند نوبت موی را سیاه گرداند و چون
طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و
درد گرده و مثانه و احشا و قطع سیلان فضول
از شکم و رحم بکند و قوة وی بدهد و بهار که در
اندرون وی بود مانند بلدیکر بود و جمار نیز چون

بخورند و جون بپزند همان عمل کفری کند کف الیهود
قفر الیهود است و کفته شد کلنز مغاث هندی
است و در شکستکی اعضا و کوفت ان عظیم
نافع بود کلکلا بلغة اهل خراسان مقل است
و کفته شود کلس نوره است و کفته شود
کلبه بپارسی کرده کویند و وی معتدل بود
در کرمی و خشکی و ابن ماسویه کوید کرم و خشک
بود و کویند سرد و تر بود و خلطی بد زهم از وی
متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده
بکذرد و ابن ماسویه کوید محمود ترین کرده بره بود
خاصه جون کرم بخورند و صاحب منهاج کوید
محمود ترین کرده جبش بود و اولی ان بود که با
سرکه و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارجینی بیجنان
با بیه وی بخورند کلج قته است و کفته شد
کلیانی اشق است و کفته شد کلموج راسن
است و کفته شد کلیکان طرخون است و کفته شد
کلیکلاون جرجیر است و کفته شد کماه
انواعست یک نوع غوشنه کویند و کفته شد و
نوعی دیکر کشنج و هم کفته شد و در باب فا در صفت
فطر انواع ان کفته شد و صفت ان کماشیر ماسرجویه
کوید صمغیست مانند جاوشیر و کویند وی
طلیست و کویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است
که فطراسالیون تخم اوست و وی در همه احوال
اقوا بود از جاوشیر و کرم و خشک بود در دوم و کویند
کرمی وی در جهارم بود و بول براند و حیض فرو اورد

وبجه

وبجه بپند از د محکم بقوتی قوی و بی نظیر بود در اسهال
اب زرد و وی مذیب و محلل بود کمثری بپارسی امرود
کویند و ان انواعست فاضلترین انواع ان نوعیست
در خراسان که انرا شاه امرود کویند و ان مانند
اب نبات بسته بود خوش بوی خوش رنک
بوست تنک بزرک و بعد از وی سحتاف بود رسیده
وان معتدل بود و کویند سرد و تر بود و یکی نوع
که انرا جینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود
در سیوم و بصری کوید کمثری سرد بود در اول و خشک
بود در دوم و جینی سرد و تر بود در اول و ان نوع که
شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و
کمثری بیشتر از فواکه دیکر غذا دهد خاصه انجه بزرک
شیرین بود و انجه ترش بود شکم ببندد خاصه
خشک کرده وی و قوة معده بدهد و تشنکی بنشاند
و مسکن صفرا بود و خلطهای صفراوی و رماد ان
که قابض بود علاج کسی بود که فطر خورده باشد
و اکر فطر با کمثری بپزند ضرر ان کمتر شود و خوردن
وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند و بخاصیتی
که در وی هست قولنج اورد و بیرا نرا مضر بود و مصلح
وی ماء العسل بود با ادویهای کرم با زنجبیل مربی
و حب وی کرم را بکشد و بقراط کوید کمثری جون
صلب بود مبرد و مجفف بود و شکم ببندد و انجه
رسیده و نرم و شیرین بود دبس مسمن و مرطب
بود و شکم براند و شیخ الرئیس کوید مقوی دل
بود و روفس کوید انجه متولد شود در بدن از وی

محمود تر از آن بود که از سبب متولد شود و دشخوار
هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن
خورند و بعد از وی طعام غلیظ نخورند و اگر بکبر سنگی
که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند و بعد از آن
شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل مربی و
ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد و دابغ
معده و مقطع اسهال مره صفرا بود کمافیطوس
بیونانی خامانیطس گویند و معنی آن صنوبر الارض
بود و صاحب منهاج گوید گویند تخم کرفس رومی
است و صاحب کامل گوید طرخون رومی است
یا کاسنی رومی و بعضی گویند برگ و شاخ قنداست
و همه خلافست و مولف گوید حشیشی است که گلی بنفش
رنگ دارد و با خر تخم گردد و بشیرازی انزاماش
دارو خوانند و تلخی وی زیاده بود از تیزی و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود
در دوم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی
در سیوم بود منقی و جلا دهندهٔ اعضاء باطن
بود و در وی قوة مسهله بود و چون بر صلابتها
نهند و بر ریشهای عفن با عسل سودمند بود
و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود
و سدهٔ جگر بگشاید و یرقان سوداوی را بغایت
نافع بود چون هفت روز بیابی بیاشامند خاصه
با شراب و حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از
وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بشش و مصلح

وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس
و دانکیم ان سلیخه و دیسقوریدوس گوید چون با ماء
العسل چهل روز بیابی بیاشامند عرق النسا را
زایل کند و علة جگر و درد گرده و مغص را
نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع حرارت
سم خانق النمر بکند و ابن سرابیون گوید مسهل
بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود تا
یک مثقال و نیم و اسحق بن عمران گوید چون بیا
شامند دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعاء بالایی
را پاک کرده اند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن
آن سیسالیوس است و دانکیم ان سلیخه و ابن
ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیرهٔ کرمانی بود
و گویند بدل آن کمادریوس است کمادر
یوس بیونانی خامادریوس خوانند و معنی
آن بلوط الارض بود و بعضی طوفوریوس خوانند گویند
برگ و شاخ اشق است و خلافست و مولف
گوید گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورق
و قضبان و تخمی بود اما اندک تخم داشته باشد
بیشتر ورق بود و بشیرازی انرازناندارو تلخ
خوانند و نیکوترین آن تازه بری بود که بعد
از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گویند در دوم و وی منقی و ملطف
بود و چون با عسل بر ریشهای مزمن نهند پاک
کرد اند و چون بیاشامند تازهٔ وی یا با آب ببندند
سودمند بود جهت سرفه کهن و ابتدا استسقا

و حیض و بول براند و سبز بگدازاند و بچه بیرون
اورد و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانورانرا
نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند
و در چشم کشند قرحهٔ چشم که ناصور شده باشد
زایل کنند و چون بکوبند و بر سبز نهند
بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان زایل کند و
شریف گوید چون باب اندک بپزند و بیالایند
و سه روز بیاشامند هر روزی سی درم بناشتا با زیت
بیاشامند نیم گرم سنگ بریزاند البته و وی سود
مند بود جهة دردهای مزمن که در نواحی سینه
و شش بود چون سحق کنند و با جلاب با عسل
بسرشند و بیاشامند سه روز و مقدار شربتی از وی
تا سه درم بود و کما فیطوس نیز همین عمل کند
و شراب کما دریوس مسخن و محلل بود تشنج
و یرقان و نفخ که در رحم بود و سوء الهضم
و ابتداء استسقا را بغایت نافع بود و بدل
ان عروق غافت بود و بدیغوریس گوید
بدل ان اسقولوفندریون بود بوزن ان
و نیادوق گوید بدل ان بوزن ان سلیخه بود
و گویند بدل ان تخم حماض بری است یا تخم شلغم
بری کمون بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی
و شامی و نبطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی
و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند
گرمی وی در دوم بود کرم را بکشد و بادها بشکند
و هضم طعام بکند و چون باب ان روی بشویند

لوزا

لوزا صافی کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد
نبطی براند و ابن ماسویه گوید چون بریان کنند
و در سرکه خوی بانند شکم ببندد و بادهاء غلیظ
دفع کند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود
و اگر زن با زیت کهن بخور برگیرد قطع کند
حیض بکند و چون در سرکه خوی بانند و خشک
کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان
کنند قطع شهوة طین بکند و چون بانگ بخایند
و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه
سحق کنند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند
و اب ان در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع
بود و عصارهٔ بری وی چشم را جلا دهد و چون
بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد
از انکه موی بر کشیده باشند دیگر نروید خاصه که با
صمغ طلا کنند و بری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز
و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن
بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانورانرا
نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند
و چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند
و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند
بر اثر سیاهی که در شیب چشم بود زایل گرداند
و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار
شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم
و مصلح ان کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را
زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود

وشا بود کوید بلکه یکوزن ان وتبادوق کوید بدل ان
بوزن ان بارسی بود وکویند بدل ان کرویا بود و
بدل فارسی نیم وزن ان کرمانی بود وکویند بدل ان
تخم کرفس بود **کمون حلو** انیسون است وکفته شد
کمون حبشی کمون بری است وکفته شد در صفت
کمون **کمون ارمنی** کرویا است وکفته شد **کمون**
بری اخر فاینوس خوانند وان شاهترج است
وکفته شد **کمون اسود** کمون بری است وشونیز را
کمون اسود خوانند وکفته شد **کمکام** کویند درخت
ضرو است وکویند بوست بیخ انست وصفت ضرو
کفته شد وبعضی کویند صمغ انست **کما لیون** خامالیون
است وکفته شد وان نوعی از مازریون سیاه
است **کندر** بعربی لبان کویند بپارسی کندر
دریایی واصمعی کوید سه چیز است که از یمن خیزد
ودر هیچ جای دیکر نبود لبان وورس حادیابس
وعصب یعنی برد یمنی وابوحنیفه کوید لبان نبود
الا بر درختهای عمان ودرخت ان خارناک بود و
قد ان دو کز زیاده بود ونروید الا در کوه و ورق
ان مانند ورق مورد بود وثمر ان هم مانند
ثمر مورد بود وعلک وی را کندر خوانند وبلیج
خوانند وبیونانی لیبانوا ونیکوترین ان سفید
مدحرج بود یعنی حبهای کرد بود وچون
کهن کردد سرخ شود وغش وی بصمغ و
راتینج کنند وجالینوس کوید طبیعت کندر
کرم بود در دوم وخشک بود در اول وکویند

درسیوم

درسیوم وقوت حافظه را نیکو بود وخفقان ببندد وازبهر وسواس کی سوداوی بود ودم کی از جنب خیزد نافع بود ومنع ریختن خون بکند در خفقان بود و
وچون باعسل بر داء الثعلب نهند زایل کند وچون با پیه بط یا پیه خوک بر قوبا مالند زایل کند ودر زخمها کی از نیش جانوران بود نافع بود وسعال
کی از سرما بود ودمه وچون بانطرون بیامیزند وبر ابدان بپوشند ... نافع بود وچون باخمیر ... بیامیزند ودر کوش چکانند
... زایل کند ... رطوبات از سینه ... وعرق ... ضعیف ... آن نیکو بود ...
وبر ... آن ... نافع است ... ذهن را ... دفع نسیان کند ...
اکر ... کند ... دق ... چشم را نافع بود وخفقان را ... کوید ...
درمانع بود ... در ... دندان ... نافع است ...
درد ... پیدا کند ... در دندان ... کند ومضغ آن ... با قطران ...
برد ... بسیار ... بیشتر ... مقدار ... بود ونافع است ...
... سرکه ... دندان ... چشم را نافع بود ... وبدل ... بود وبدل
درحجر حبشی
در ... کویند بدل ... **کندش** بپارسی کندش کویند ... بود ...
... بود طبیعت آن کرم بود در درجه چهارم وخشک بود در سیوم ... مقطع ...
... نافع بود ... سنک ... بود ...
... بود ... کند ... رطوبات ...
... در شکم ... بود ...
... بود ... کند ... بسیار ... باشد ... کی آن خورده بود
... سعوط ... بکار ...
وود بود **کنکر** ... طبیعت آن کرم وتر بود ... **کنکرزد** بپارسی ...

صمغ است طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند سرد بود قی آورد و ... چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند مسهل بود بدل آن

بیخ دار شیشعان است و گویند بدل آن جوز القی بود **کور** مقل است و گفته شد **کورکندم** جوز جندم است و گفته شد صاحب منهاج در جامع

آورده که کلب بگیرد از وی یک جزو و ده رطل عسل و سه رطل آب و نمک با هم بزنند و در ظرف نهند و ساعت شراب کرده و آن شراب

و جماع آورد و منی بیفزاید **کو الف** بادآورد است و گفته شد **کوکب** الارض گویند کوکب قیمولیا است ... گویند طلق است

و گفته شد **کوک** خس است گفته شد **کولم** گویند فلفل است گفته شد **کوادیع** ... گویند کمیون ... بود

لیکن غلیظ بود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و خون سرد ... از وی متولد شود و اگر ... بسیار کنند ... استعمال ...

و برودت آن کمتر شود و در سرفه ... و خشونت حلق را نافع بود و تشقق زبان و لبها که از گرمی بود نافع بود **کیانا** ناخواه است

گفته شد **کهربا** صمغ جوز رومی است بهترین آن شمع رنگ بود صافی که برگ ... طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و حرارت

اندک بود و خون را ببندد از هر موضع که برود و خفقان را نافع است مفرح دل ... نیم مثقال از وی با آب ...

... ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد ... و دفع ... بود و قطع رعاف بکند و چون ... گرم ...

نافع بود و چون بر زنان آبستن ببندند بچه نگاه دارد و دیگر صاحب برتان ... نافع بود ...

... نافع بود ... چون ... ببندد ... و بدل ...

زنان آن سندروس و فرق میان ایشان آنست که چون در ... کهربا ... مصطکی ... روی ...

... **کهاهر** ... گفته شد **کیه** مصطکی است گفته شد **کید** ... و گفته شد **کیموس** ...

گفته شد **کیکملان** ... و گفته شد

باب اللام

لادن بهترین آن ... خوشبوی بود که لون آن

... طبیعت آن گرم بود در آخر درجهٔ اول و ... بود ...

... لطیف بود و منضج رطوبات غلیظ است قوت ... و ... نگاه دارد و ...

... ضعیف ... و چون با شراب بیاشامند

شکم ... و بول براند و حیض ... پاک کند مقدار ... نیم مثقال ... و ... روغن گل ... کنند و در گوش چکانند

درد گوش را زایل کند و اگر ... روغن ... بمالند نافع بود و ... بر جراحت ...

... که ... و چون ... مقعده ... کند نافع ... بود ...

... **لاجورد** ... لاجورد گویند بهترین آن ... بود ...

... آن ... گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم ... مانند ...

... مانند ... بود ... نافع بود ...

... نافع ... بود ...

... دو ... کند و چون ... سودا ... رنگ ...

... **لاعیه** ...

... و ... بود ...

... بسیار ... گویند ... طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم ...

... آب ... بود ...

... آن ... **لاکا** ... که ... نافع بود ...

... بود ... طبیعت ... بود ...

لبلاب ... گویند ... و نبات ...

... بود ... طبیعت ... گرم ... بود ...

... نافع است ... و ...

... بود ... نافع بود ...

دحمه نرفته کر ازجنس طبیعه بود قولنج کند از سبب خلطی گرم بود دمعاوری بود که در سفاهای وحنت باشد چون با روغن خیار چنبر
مستعمل کنند و جهت بخارات نافع بود و مضرت به سپرز مصلح وی [illegible] بود و سپرز و دشوش بکشد بدل [illegible] آب ورق خطمی است
لیسان خردل بری خوانند و در صفت مانند خردل است آن قوت که خردل را بود ندارد و مولف گوید بترکی آنرا
قچی خوهنه تره بود از [illegible] و نیکوتر آن بود که تازه بود [illegible] که از ضعف اعصاب و از جهت [illegible] کنند
رفت چون در آن [illegible] شد نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر بر سرشند و در روی [illegible] پیر و جنس [illegible] کند
دلو [illegible] اگر از تخم در لعوق سازند و بناشتا بیاشامند [illegible] برآید لبن بپارسی شیر خوانند
گرم و تر بود در حرارت میان بلغم و خون بود و بخون نزدیک است و از بلغم دور صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و [illegible]
بعد بهترین آن بود که بغایت سفید باشد و معتدل القوام بود [illegible] بهترین شیرها شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیوانات [illegible] از حیوانات [illegible] و شیر [illegible] آن که گوشت [illegible]
باشد [illegible] که [illegible] سفید [illegible] و اسب [illegible] و ماده [illegible] آن نیکوتر بود و شیر
که لون وی سفید بود و قوت ضعیف باشد و آنچه سیاه بود [illegible] و نیکوترین وی [illegible] و در بهار رطوبت [illegible] بود و در
خفقان [illegible] و آنچه در [illegible] و شیر [illegible]
[illegible] و آنچه در [illegible] بهترین شیرها شیر جوان [illegible] بود [illegible] و شیر [illegible]
[illegible] بود و شیر [illegible] و هر یکی فعلی خاص [illegible] باشد
و شیر [illegible] با عسل [illegible] غذایی نیکو دهد و دماغ بیفزاید [illegible]
شیر زنان [illegible] آن بود که چون شیر [illegible] خواب [illegible] بر سر [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] در معده [illegible] صفرا [illegible] با عسل خورد و با نبات [illegible] خوردن در میان بهار [illegible]
و در زمستان [illegible] خورد [illegible] روز که [illegible] باشد [illegible] خوردن بسبب [illegible] و شیر چون با نبات [illegible]

دلوان [illegible] کرد [illegible] زنان [illegible] و صاحب مزاج گرم [illegible] چون در آب [illegible] فربه [illegible]
نافع بود [illegible] و در معده صفراوی [illegible] بود [illegible] کند [illegible] سیلان [illegible]
[illegible] از شیری که [illegible] باطنی [illegible] بسیار خورند [illegible]
پیدا کند [illegible] دندان [illegible] چشم آورد [illegible] از [illegible]
[illegible] کند و [illegible] آن بود که بعد از وی مضمضه کنند [illegible] و عسل [illegible] خوردن وی [illegible] مضمضه کنند [illegible]
[illegible] شراب [illegible] سبب [illegible] عرق سرد آورد و [illegible]
[illegible] کند و باید که از [illegible] با آب [illegible]
تحلیل کند و [illegible] آورد لبن حامض نیکوترین آن بود که [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] مخیض خوانند [illegible] و چون [illegible] باشند [illegible] طبیعت آن سرد و خشک [illegible]
گرم مزاجان را موافق است [illegible] که [illegible] گرم [illegible] و خلط [illegible] معده گرم را
نافع بود [illegible] و [illegible] باید که [illegible] مضمضه کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] معده [illegible] کنند [illegible] باید که [illegible] معده
[illegible] با عسل بعد از آن شراب صرف [illegible] در معده [illegible] لبن البقر
[illegible] شیر حیوانی که [illegible] از [illegible] بود [illegible] شیر گاو [illegible]
بود و [illegible] شیر [illegible] گردد [illegible] نافع بود لبن [illegible]
[illegible] معتدل بود [illegible] نافع است [illegible] و [illegible] نافع بود
[illegible] و [illegible] شیر [illegible]
[illegible] شیر گاو [illegible] بدل وی شیر [illegible] لبن

اللقاح بیاری شیر شتر بود بغایت رقیق مایی بود سترده حرارت چنانکه شیرهای دیگر ملکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و منع استسقا
در بور را نافع بود قوت چشم بدهد و مرطوبها که بیرون از نافع است با بول وی چون بیاشامند استسقا را نافع بود و بغایت مطلقی در جگر
باشد بگدازد و در رهیا صلب را مفید بود بهر روی جمله را نافع بود و تقویت غذا و جماع برانگیزد و اگر با نبات بیاشامند
لون را صاف گرداند و حرارت جگر و خشکی آن را نافع بود مقدار یکرطل تا دو رطل مستعمل بود و زود از معده بگذرد و غذا
کمتر از لبانهای دیگر دهد و بدل آن شیر بز بود که در ساعت دوشیده باشند **لبن** النعاج شیر میش دسم و غلیظ بود
جنبیه در بیرون سبب دوشیده باشد لطف و دم در فربهی را نافع بود و تدارک جوز جماع بکند قوت باه بدهد و ادویه گشنده
نافع است شیر خورد فربهی بسیار دهد و فربهی را بود سنا لون را صاف کند و در دماغ سبغرا که و گرم بود علاج آن بیرون بود
دفراق و مرارا و بلغم و قولنج آورد **لبن** الاتن بیاری شیر خر گویند و بوسته در کمتر بود و در رقیق بیاشامند چون بدان مضمضه سازند
لثه و دندان را محکم گرداند بخلاف شیرهای دیگر و فربهی و سل و دق را و سرفه و مجمع سرفها سینه و ریش مثانه
و مجاری بول را نافع بود و چون از حلب در ساعت بنه مقدار سی درم یا بیشتر با کثیر با مراد و ادویه کشنده را در فربهی و فرمه
همگان را نافع بود و موافق بود اصحاب صلح و طحال و درد را و بدل در شیر بز بود **لبن** الابل بیاری شیر اسب گویند
جنبیه و ردی کمتر بود و در زود بگذرد و خون حیض که منقطع باشد براند و چون زن بر خرقه سازد رحم را پاک گرداند
از قرحه و جمیع باشامند مستی کند و ترکان از آن قمیص خورند **لبن** الناس شیر زنان است بول براند و تریاق از بسی آن
دور در چشم را نافع بود چون در چشم دوشند خاصه با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع و دور کرد تش در قرحه آن را نافع بود **لبا**
بیزاری زمک خوانند طبیعت آن سرد و تر بود مصلح مزاج دیگر گرم بود بدان از بسیار و بطی الهضم بود ضعیف و سبل و سددها
شود و دیر از معده بگذرد و در معده نفخ و درد پدید کند و چون با عسل بود مهذب بود و مصلح وی بود **لبن** المرد اصمغ آن
که از طرف مغرب در غیاثیه گرم بود مفسد بدان باشد که بدو آن خلط آرد و در عاقبت بیم هلاک باشد و چون ریزد آن
صلب باشد سرد دارد **لبن** الالغیه صفت آن گذشته در قوت مانند فراسیون بود و بدل آن **لباب** الرطم
مولفه

منوم مسکن از کرم و خشک بود و بسیار خوردن آن و قولنج کند و استسقا را نافع بود شیر او در دره شقاقات بیاض **لبنی** سه
انچه سیاه بود از اصل لبنی خوانند مانند عسل بود و در وی حدوث بود و ضع درختی از وی است بگوید آن بود که سیاه باشد منقش خود
دو خوشبوی تر و زنگ سیاه بود طبیعت آن گرم است در آخر و خلط درد و سنج و این بود وب را نافع بود و سرفه مزمن و بلغمی
آواز را صاف کند طبع را نرم دارد و چون زن بر خود بر دارد یا بیاشامند حیض براند و نهفتن دفع بود به زحمت چون یک مثقال
از وی استعمال کنند ترکه بباید و مصلح وی عنبر بالا بود و بدل در جنبه نیمه بیشتر و در قولنج با آن بیاض است و گویند بدل آن عنبر
لحم مجمع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم و اجزای بعضی یابستر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود با بعض و بعضی
و بعضی که یابستر بود و در قوت سیحان... تغیر و جمیع صفت جمیع گفته شود **لحم** الضان ماتفیس گوشت گوشت بره بود نیکوترین
آن گوشت حولی بود طبیعت آن گرم بود در آخر یک درجه معتدل و مولد خون آبی باشد و چون بریانند و بریانی گرم
دقو باید که کسنده بود و هم در غایت سپیدی گوشت سپیدی چشم را نافع بود و گوشت توشه کرده که در و عقرب و حرارت
بود سنده بود و با شراب گرم کند و مراره نافع بود و خوردن آن در جمع بود و مصلح آن با سیالوادگی و مغزه است
و خشک باشند و مصلح آن بود که با شراب عابض بزنند **لحم** النعاج گوشت میش حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و
از وی قابل بود **لحم** الماعز ترسیان گویند بهترین گوشتها بود و بعضی گویند بهترین گوشت و چون گوشت آهو بود و گوشت
خنزیر را بود منضج بود و بگذرد و غذای رنک دهد اما قوت بود گویند قوتی که گوشت آدمی خورند و گوشت خوک را بجز از ق
متوسط کند و در غلیظ و لزج بود و قطع کند و ضرر آن را شراب باید و فند را باید **لحم** الجمل گوشت حیض بعضی فصول آن
کمتر از فصول گوشت بره بود و گوشت بز ماده شیر خواره که شیر نیکو خورده باشد گوشت و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و اخبه
نفع بود در چشم در ارق حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود و نفخ و هضم شود و نفع بود برکس که در دهان و دل
بر نهار برآید و چون بریان کرده آن مضر بود تولید قولنج و مصلح آن حلوا و قند بود **لحم** الغزلانات و اهوس گوشت آن نیز
خوده که و تر از هضم بود و مولد خون سیاه و غذای بد دهد **لحم** البقر بهترین آن بود که جوان بود نیکوترین و اوقات خورد

آن بهار بود خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی [illegible] بود چون بکباب [illegible] منع سیلان خون از معده بکند و [illegible]

بود و مرضهای سوداوی تولد کند و بثور و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و داء الثعلب و وسواس و تب ربع و [illegible] بدهد گوشت

و مصلح آن دارچینی و فلفل و زنجبیل بود و در پختن اگر [illegible] و در دیگ [illegible] و [illegible] بود لحم الجمل گوشت

کره اشتر بهتر از گوشت کاو بود و طبیعت آن گرم تر بود غذایی معتدل و خون صالح از وی متولد شود مصلح اصحاب [illegible] بود

لحم الجاموس گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک

و در طبیعت مانند گوشت گاو [illegible] بود لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی [illegible] نیکوترین [illegible] بود و [illegible]

و [illegible] بود و [illegible] کمتر از فایده دارد زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود [illegible] معده بود و مصلح آن [illegible]

نافع بود لحم الغزال [illegible] گوشتها [illegible] گوشت آهو بره بود و نیکوترین آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible]

و [illegible] و مصلح [illegible] بود که فضول بسیار [illegible] باشد و [illegible] بود و مصلح [illegible] بود لحم الارنب

گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو [illegible] گوشتها [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible]

نزدیک [illegible] بود گوشت بریان [illegible] نافع بود [illegible] لحم

الایل گوشت [illegible] بود [illegible] لحم الضبع [illegible]

و [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود غذایی [illegible] لحم الخیل گوشت اسب

مصلح [illegible] گوشت [illegible] بود لحم الدب [illegible]

غذایی [illegible] بود لحم السباع [illegible] گوشت [illegible] نافع است [illegible] لحم الحمار الاهلی

گوشت خر [illegible] گوشت [illegible] بود [illegible] لحم العصفور گوشت گنجشک

گرم و تر بود [illegible] نافع بود لحم الجراد [illegible] گرم بود [illegible]

سخت بود و مصلح [illegible] بود [illegible] گوشت [illegible]

[illegible]

در [illegible] آن از [illegible] بود لحم الحیة [illegible] خوانند و [illegible] آفتاب [illegible]

خشک قابض خون [illegible] آن [illegible] و طبیعت آن سرد بود [illegible]

در [illegible] بود مانند [illegible] آن [illegible] نافع بود [illegible]

نافع بود [illegible] بود [illegible] معده [illegible]

چون [illegible] اگر [illegible] منقطع [illegible] باشد و [illegible] آن [illegible] لحم الهام [illegible]

گویند نیکوترین آن [illegible] معده [illegible] بود که در [illegible] آفتاب [illegible]

که [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] قابض [illegible] بود [illegible] گوشت [illegible]

و [illegible] نیکو بود و [illegible] لحم [illegible]

[illegible] لحم [illegible] زعفران [illegible] لحم [illegible]

[illegible] گویند و آن [illegible] لحم [illegible] مانند [illegible]

و آن [illegible] رنگ [illegible] بزرگ [illegible] مرکب [illegible]

و [illegible] خون [illegible] بود و [illegible] نافع [illegible]

و [illegible] گرم [illegible] و [illegible] نافع بود [illegible]

چشم [illegible] بود و [illegible] نافع است چون [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

آن [illegible] بود لحم [illegible] که [illegible] خوانند [illegible] غلیظ

در [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] خشک بود و [illegible] آن [illegible]

را نافع بود [illegible] و مفرح دل و مقوی آن بود [illegible] نافع بود [illegible]

بود و سرفه و خشونت سینه را سود دهد و همچنین با نبات بپزند و مضرت بسپرز و مصلح آن صندل سفید و بدل آن بوزن او ابریشم

برشته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و مصلح آن جلاب بود و دست و وزن او پوست اترج لسان العصافیر

ثمره درختیست که آنرا بپارسی ... خوانند و بزبان گنجشک نیز گویند طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در دوم و درخت

درخت آن قبضی بود و در خاصه ورم نافع است و منی بیفزاید و باه را زیاده کند و قوت جماع بدهد و دلیری و ...

خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن او و جزر بقشر و بوزن آن تودری سرخ و نیم وزن او بهمن سرخ لسان

الکلب لسان الحمل است و خاصیت آن بدین اسم خوانند گفته است و گفته شد لصیف نباتیست که معروف بآذان الارنب و آذان

الغزال و گفته شد بربری بلغت بربر گویند جزریست مانند سورنجان و بعضی سورنجان گمان کنند و در مصر لعبة خوانند و زنان جهت

فربهی خورند همانا جزر از سورنجان است طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک و ثمرت بود با بقیه منافع آن در سورنجان گفته شود

لعبة مطلقه همی بربری است در دریا گفته شود لعاب مختلف بود بانواع و بحسب منافع تخمی که لعاب آن گیرند در منافع

و مصلحات بود منافع آن را زیاده و مضار آن را برده بود لعقه نیز است گفته شد لفاح ثمر بیروح است بپارسی سابیزج خوانند

و معد گویند اسم بادنجان است نیکوترین آن بزرگ و خوشبوی بود و رسیده زرد رنگ باشد طبیعت آن سرد و تر بود و گویند در دوم

حرارت بود و خشک است ابن ... و بطلف را قلع سازد و تخم و برگ و پوست بیخ آن درختیست بزرگ که جانوران نهند نافع بود

ورق او ... زهر عنب الثعلب کشنده بود بوییدن او صداع را سود دهد و در منوم بود بسیار بوییدن سکته آورد

خاصه بیخ و ورق وی سفید بود و بیخ وی بغلط کنند و بهال بدا کند تا بجدی که کشنده بود اول خناق هم پیدا کند

و سرخی چشم و انتفاخ مانند تبان و مداوای آن ... کنند و بعضی از اطبا گویند در آب

سرد نشیند و بدل آن نیم وزن او ... و نیم وزن او بزر البنج لک الکرم عنب الکرم خوانند و در کرم گفته

لک صمغیست که از طرف دریا آورند و بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لاک گویند و از روغن کنند و سازند و جهت

سرخی زنان و آن نقل اشنه طبیعت آن گرم و خشک است در اول و بستی عرق النسا گویند و ورم خفقان و یرقان و استسقا را نافع

لوز لوز

مقدار ... و از ... یک درم با یک مثقال بود چون بار که ... چند روز بیاید هر روز یکدرم ... شاید ... کنند

و مضرت به ... و مصلح وی ... بود و بدل وی در ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن جاوشیر و نیم وزن آن

و چهار دانگ آن ... سفید لسان عنب الثعلب است و گفته شد لوفیرن فیلزهرج است و گفته شد لوز حلو

بپارسی بادام شیرین خوانند نیکوترین آن بزرگ فربه بود طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و تر بود در اول غذای

متوسط دهد میان کثرت و قلت و سمن بود و مقوی ... خشک و لطف دهد و نافع بود و سینه را پاک کند و سرفه و صدای گرفته کند

و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و تشنه و سعال را نافع بود و شکم را نرم کند و خاصه جمع با انجیر خورند و گرده و مثانه نافع

و بریان لطف سعده را سود دهد و دیر هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و باید که از بادام شیرین تلخ دور و خشک

اگر دو مثقال وی در ... بعد از آن به ... و گویند مانند غوره و سیب و ... و جمیع آنچه در مداد ... گفته شد

و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارت آن ساکن کند لوز مر

نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ باشد و روغن دار بود از خواص ... که ... و ... کلف و ... کلف و ... بکشد

و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و بعضی گویند گرم بود در سوم و در درجه دوم ... بود و شرب وی با نافع بود با شراب و عسل و روغن آن

در گوش چکانیدن نافع است و جمیع ... و تب ... خوار ... کند و کرمی ... از شراب خوردن ... بادام تلخ بخورند منع

مستی کنند و قوت بصر ... نافع بود ... جگر ... و ... نافع بود و باری دهد

بلغم ... اخلاط غلیظ از سینه و شش ... ریه ... و مضر بود ... سنگ ... و مصلح آن بادام شیرین

و ... بود ... درخت ... مانند ... لوز ... بادام کوهی است ... و آن ... است و در ... از ... گفته

شد ... بود ... لوبیا و لوبیا نیز گویند و ... نیکوترین آن سرخ بود

که ... باشد طبیعت در گرم بود و در ... معتدل بود ... و سرخ ... گرم ... که ... نشسته ...

... و ... را پاک کند و بول ... کند و سینه و شش را نافع بود و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد

و مولد خلط غلیظ بلغمی بود و منفخ و مولد خلط بد و تنقیح وی و مضرت آن کم کند چون با زیت و مری و سرکه و فلفل و زنجبیل
و دارچینی و سعتر استعمال نمایند **لوف** بپارسی قیلکوش خوانند و آن سه نوع است متوسط و غلیظ و غلیظتر نوع اول بهترین بود نیکوست و کلف
و بهق و نمش را زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود و جهت درد دندان چون محرک باه بود و در حقنه
به درد پشت نافع بود دیگر بیخ وی در بدن مالند قمل نگردد و تخم وی چون مقدار سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و دار چون خورند
خلطی غلیظ متولد شود **لوفا** صاحب منهاج گوید قنطوریون بارزیست و صاحب جامع گوید تخمی ارزی العالم است که او را
الفس خوانند و گفته شد **لوطس** چند نوع دانستنا را بدین اسم خوانند و گفته شد و بشنین هم بدین اسم خوانند و غیره
که در مصر و برابر بربری خوانند و آن نیلوفر دیگر را عرایس گویند **لوفودیس** حجر قیطریست گفته شد **لؤلؤ** مروارید خوانند
نیکوترین آن باشد که سفید و بزرگ است و ثقیل طبیعت سرد و خشک بود و لطیف و درد دل و خفقان و غم و نفث دم را نافع بود مقدار شربتی از
از وی دو دانگ بود و جهت چشم نافع است و صحت چشم نگاه دارد و مضر بود شاید مصلح آن شکر بود بدل آن بسد و
صدف صافی البنیه گوید چون در دهان نگاه دارد قوت دل بدهد **لیمو** نوعی از حماض بزرگ است که در [illegible]
سرده و در دهان گفته شد **لیمون** صاحب منهاج گوید اترج بود و در بعضی نوع بزرگ ورق وی گرم و خشک بود در سیم
حماضی وی مانند حماض اترج بود بلکه قویتر بود شاید که با آب از روی نکند بلکه عفص باید ماءالحصاره قشر بادی
بپارسی **لینوفر** نیلوفرست و گفته شد **لیلج** نیل است بپارسی نیله گویند و گفته شد **لیبخ** نوعی از نبات است که در
جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شد

باب المیم

ماميثا ماميثا نیز گویند و آن از نوع است
که منبع گل لطایف بود [illegible] گویند نوعی گل وی زرد بود و نیکوترست و در شیاف سازند و [illegible]
و شیاف ماميثا خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و اول [illegible] گرم [illegible] نافع بود [illegible]
ماهودانه و ماهودانه نیز گویند بپارسی حب الملوک خوانند و آن از دانه‌ای بزرگتر است لون آن تیره بود که بر آن [illegible]
چون در غلاف بود مانند لوبیا بود که بیک رنگ غلاف وی [illegible] بود چون شکسته مغز وی سفید طبیعت او گرم و خشک

درم

درد دم استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون ورق وی در سر نهند با قوت ببرد و عرق آن بیاشامند و وی لینی
نافع مفتح باشد و اگر از شیره آن [illegible] خشک [illegible] بود و آب برگ او بر آن بیاشامند شربتی
از وی یک درم حب بود و شربتی مسهل قوی موافق معده نبود و مصلح وی [illegible] و کثیرا بود بدل وی حب النیل است و گویند [illegible] دم
حب النیل است **ماهیزهره** یعنی آن سم ماهی است بود و پوست بیخ نباتی است که چون در دست [illegible] بود در لون وی غبرتی بود و گلی
زرد و خوش رنگ بود و نبات وی در بیخ بود اندک گل [illegible] باشد و برگ وی [illegible] بود
و باشد طبیعت وی گرم و خشک در سیم و نقرس و درد مفاصل و درد پشت و [illegible] نافع بود چون با ادویه [illegible] استعمال
کنند و از خواص وی است که در آبی افکنند که ماهی در آن باشد ماهی مست گردند و بر روی آب افتند شربتی از وی
با نبات یک مثقال بود مضرت [illegible] باید که با روغن بادام [illegible] کنند و کثیرا [illegible] **مازریون**
ماهالا گویند و آن از نوع است یکی نوع آن [illegible] خوانند و آن مازریون سفید است و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر
بود و از ورق مورد بزرگتر و سفیدتر و در قوت مانند شبرم بود [illegible] نیکوترین آن نوع بود و نوع سیاه و [illegible] گویند
گویند مانند شبرم بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم [illegible] نافع بود [illegible]
و [illegible] الاسفل بود و [illegible] با ادویه [illegible] بیاشامند [illegible]
دارد و شربتی [illegible] بود [illegible]
بگویند [illegible] و کثیرا [illegible] کنند و روغن بادام [illegible] با ادویه که مصلح وی بود [illegible]
[illegible] طبیعت محکم بود [illegible]
[illegible] گفته شد [illegible]
و در دهان گرم و [illegible] استعمال [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب بیامیزند [illegible] مازریون [illegible] بود [illegible]

مفصل ابهر و ماهی سقنقور سلیخ اهرن است که گفته شد مارچوبه مارگیا خوانند و آن هلیون است گفته شود ماشیا مقوی نیز
کویند و دارای سعی بود و آن ورق و قضبان بود مانند شاخ سوم و در وقتی ارزن کبر نرم مانند یاسمین طبیعت آن گرم و لطیف بود
و بوی آن بستانی نامه ماش رنج خوانند بهتر از آن سبز ... و سیاه کویند ... نزدیک به ... بود و نفع در گسترده ... نیز
دفت استعمال آن بستانی نیکوتر از آن سبز بزرگ فربه بود طبیعت آن سرد بود در اول و خشک کیموس وی محمود بود و در
در قوت معتدل خاصه ... در ... نافع است و دیگر خواهند که شکم ببندد و هیچ نفع ... نیکو نیز ... و ...
نرم نیز ... ما باید ... کم ... و ... صفراوی ... بسیار ... کند ... آن مطبوخ ... با نقشه ... و ... بیرون ... ندکه ... خود
که شکم ببندد همچنان با پوست ... و آب ... ازو ... ریزند و بعد از آن با روغن ... بسیار ... برنده آب ... را و ... آن
در ریت اضافه کنند و ... حرارت ساکن کنند و شکم ببندد و ... ریت ... روغن بادام ... از نافع است چون ... بنید
و به آب سرد ... گنند بر ... آنکه ... باشد قوت ده و ... از ... معده ... و دیر ... و در ... تا ... بطبیع
خشکه ... بود و بدل آن با قلا ... ماش هندی ... است که گفته شد ماش ... الماس خوانند و آن چهار نوع
... اول ... که لون آن سفیدی زند و بزرگی آن ... مقدار با قلا بود ... ماقرو ... بود و لون وی ... لون ... بود
بزرگتر و سیوم معروف ... و لون آن مانند آهن بود ... در بلاد ... و چهارم ... بود ... سهل
قبرسیه و لون ... بود ... عراق و ... و ... بسیار ... شکسته ... به ... بود ... و
... در ... فطرت ... شکسته ... به ... و ... بود ... بود و ... حرارت
که ... تا ... در ... که ... کنند و ... و ... بالا ... ببندند ... ردا
چو ... ... آن ... و ... طبیعت ... بود ... کنند گرم و خشک ... بود
و ... چون ... کنند ... عرق و ... بود ... که ... آن ... خورده تا ... بعد
در ... بعد از آن ... کار نکنند مامیران کویند ... بعضی ... گسترده ... نیز ... بود
...

دو ... سبز ... بود ... که ... زنند و آن ... باریک دارد و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه سیوم
تا ... چشم را ... کند و ... چشم ... آن ... و ... و ... مقدار ... خوردن ... درم ...
چون ... کنند ... در ... کنند ... و ... آن ... بود ... بدل وی ... و ... بود ... ماردل
... گفته شد مارمون ... گفته شود ماهی ... ماهی ... از ... و ... آید و ...
... آید ... و ... سنگ ... کرده ... و ... بود ... در ... و ... باشد و چون آب
... در ... گرم شود و ... و ... معده ... طبیعت آن سرد و تر ... در چهارم ... معتدل
... که غذا ... و ... آن ... دارد ... و ... بسیار خوردن
... که ... قوت ... و ... دارد و ... چشم ... بود ... آب بسیار خوردن ... مفرط
بزرگ ... دارد و ... که حرارت ... ضعیف ... و ... هضم ... گردد ... غذا ...
و ... هضم ... و قوت حس و حرکت ... ظاهر شود ... چون آب با طعام ...
... بجگر رسد استسقاء ... شود و ... بجگر ... استسقاء ... ضعیف کند ...
سیوم طعام ... هضم ... سبب ... از ... چون ... که ...
... آب ... بود که ... و ... هر که ... بود و در ماه کانون ... که ... نزدیک ...
... نافع بود ... چون ... آب ... سرد ... معده و جگر بود ... دهد ...
... سینه ... آب ... و ... آب ... خوردن که ...
و معده و بدن ضعیف ... که ... آب ... و ... بعد از ... و ...
... که حرارت ... آب خورند ... اگر ... خوردن
باشد ... آب گرم ... نیکوتر ... که حرارت ... طبیعت ... بود و

با آب سرد ممزوج نکنند معده را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند نفخ و قراقر بود و در فم معده و دماغ [illegible]
بر کند و هضم را فاسد کند و لون را زرد کند و هر وقت که جگر ورم کند باید که با گلاب بیامیزند ماء اللحم باید که از گوشت
محمود بود مانند بره و جوجه [illegible] و آن مانند عرقی بود در غایت قوة ماء الشعیر آب جو
گویند مانند [illegible] بود و که از آب جو گویند و در [illegible] گفته شد جگر گرم را نیکو بود و تشنگی [illegible] و حرارت معده و صفرا
بیرون آرد معده سرد را بد بود مصلح آن [illegible] است ماء الجبن آب پنیر گویند [illegible] نافع بود خوردن
کردن و اسهال صفرا بود و [illegible] و جگر را [illegible] و صفرا [illegible] خوردن وی [illegible] بود مقدار خوردن وی
در هر روز [illegible] بود [illegible] و بهترین آن بود که از [illegible] جوان گیرند [illegible]
چشم [illegible] و احتیاج [illegible] و [illegible]
کنند [illegible] بجوشانند و [illegible] سکنجبین [illegible] که بر آن ریزند و شیر بریده
شود [illegible] جمع شود [illegible] دیگر بار [illegible] ماء الورد و گلاب نیکوترین آن
بود که [illegible] طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود [illegible] مقوی دماغ و [illegible] گرم بود [illegible]
دل [illegible] و درد چشم ساکن کند [illegible] و [illegible] نافع بود صداع را ساکن کند بسیار [illegible]
کند مقوی معده و [illegible] مصلح [illegible] ماء الکافور نیکوترین آن بود که [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم [illegible] و [illegible] و سرد [illegible] دیدان و [illegible]
[illegible] بود [illegible] آب [illegible] ماء الثوم [illegible]
[illegible] و آن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] ماء [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بود ماء العسل گرم بود [illegible] معده سرد [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] چون زن باشاند اگر [illegible]
[illegible] و گرم [illegible] است [illegible]
[illegible] گفته شد ماء الحدید [illegible] گفته شد ماء القطر [illegible]
[illegible] ماء الحمه [illegible]
[illegible]
آب [illegible]
[illegible] ماءله [illegible]
گفته شد ماده [illegible] مانند [illegible] ماطوسیا [illegible] گفته شد مشک [illegible]
گفته شد مشان [illegible] گفته شد مثلث آب [illegible]
[illegible]
[illegible] مجنیح [illegible]
[illegible]
[illegible] مج [illegible] گفته شد محروث [illegible]
[illegible] محروسه [illegible] گفته شد محاجم [illegible] ملقمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بود هر کس که شربتی از وی بیاشامد از گزندگی مار و عقرب ایمن بود و هیچ گزنده گرد او نگردد و اگر مار و عقرب گزیده باشد نیک بود

از وی بیاشامد خلاص یابد و شربتی از وی دو درم بود با مثقالی باروغن زیت **محاحله** محیطا گویند و ریق نیز گویند و بهترین آن

سپاهانی است گفته شد **مخ** یا مغز گویند و لذیذتر از مغز و نیکوترین بود و مغز ساق گوسفند بود و اگر ...

پس بزرگ گوسفند طبیعت آن گرم و تر بود و سخت و ... گشنیز لغیظ آنچه بهترین آن بود که ... ابستان بود ... و ... جلا ...

چون زن فرزجه از مغز گاو برگیرد صلابت رحم را نافع بود و صلابت نافع است و نرم گرداند تشقق دست و پای را نافع است

محیض بشیرازی ... خوانند نیکوترین آن است که از شیر گاو و جوان بود صفت آن گفته شد **مارده** نیکوترین آن بود که ...

سپید بود طبیعت او انواع آن گرم بود بوس ... از مفردات شمرده است که چون بروم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در ...

گفته شد **مرزنجوش** مروش گویند ... آذان الفار گفته شد طبیخ وی استسقا را نافع بود و جهت ...

... بود و دار ... و عسر البول و مغص را نافع بود ... گوید ... مفتح سده ... تخم ... بود و ... آن ...

... آن ورق ... است و گویند ... آن ... **مران** ... خوانند و آن درخت ... برگ و ... سیاه

بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تحقیق ... ورق وی چون بیاشامند ورق آن ... گزند مار ... کنند

گزندگی ... را نافع بود و ... چون ... بر ... بود نافع ... مانند قلع کند ... چوب ... کشند و بود

بیاشامند و در میوه درخت مران عفوصتی بود و ... نزدیک بازد **مر** صمغیست که ... خوانند و در ... بود

و ... آن بعضی از ... که آن را ... خوانند نیکوترین مر آن بود که ... و خوشبوی و صاف باشد

و طبیعت ... آن گرم است در دوم و خشک است در سیوم ... و ... بود و ... باشد و ... بزرگ استعمال

کنند و منفعت ... کند ... زهر ... کنند چون در دهان گیرند بو دهان ...

کند و ... نافع بود و اگر ... کنند ... برون ... اگر ... بیاشامند

... و ... و ... نافع بود و چون ... و ... خشونت

ام را

ریه را لزم کرده ... صاف کرده و کرم بکشد و چنین با شراب بیاشامند و در بعضی بالند کند بعضی را ببرد و چون با شراب

درست سفوف کنند و دندان ... محکم کرده و چنین ... نیکو کرده ... مثل ... بود و چنین اگر

برگ با ماننده نافع بود و اگر با ... و خمر و روغن ... بر ... نسل منع کند و ... چشم ... و سفیدی ... نافع کند

و چون سحق کنند و ... بر ... کند ... دور ... نافع بود و چنین سحق کنند و با آب سرد

پس سرشته ... مانند ... بر ... و ... از زهر ... کنند ... و ... بود ... برد

نافع بود و چنین با شراب بیاشامند گزندگی عقرب ... و معده را ... بود و ... آب ... نافع بود و گرم ... خون ... بازدارد

... زده ... چنین ... بیاشامند و ... آن ... با ... سازند و ... برگیرند ... کند ... با

... ماننده ... کند ... چشم بود ... تحلیل ... و اگر ... دهان ... کند و اگر با ... روغن گل ... کنند

و ... با ماننده ... آن ... کرده و اگر با ... زعفران ... شیره ... کرده ... و چون با ... بخورند

... نافع ... مثانه ... بود ... بود ... آن ... **مرداسنج** ... است و در ... آن

مانند بار آورده بود و بهترین آن ... است طبیعت آن گرم و خشک بود ... نافع است و ... معده ... بود و ... بگیرند ... گرم

معده ... **مرارة** ... و ... است ... طبیعت آن گرم و خشک است در ... بود و ... شانه

و ... صاحب ... نیکوترین آن ... بود طبیعت آن سرد و خشک بود ... خون را ... از ...

بکوبند و ... چنین ... آب آن بیاشامند ... فضول را ... **مرو** انواع ... روغن ... بوی

وی ... خوانند ... گویند ... ماده و ... گویند و آن ... سپید بود ... معتدل است ...

... بود ... گویند ... گفته شد ... گویند ... مرو ... خوانند و ... دیگر ... و ...

طبیعت آن گرم و خشک است در دوم ... و ... بود ... سرد ... معده ... بود ... مرو را

... و ... سفید ... الدم ... دیگر است که ... خوانند و آن ... گفته شد

مرقشیثا [illegible] فضی و نحاسی و حدیدی و ذهبی بود و جوهری شبیه بود به زر [illegible] گرم و خشک بود در دوم

مقوی چشم بود و [illegible] چشم را جلا دهد و [illegible] بود گوشت زائد را بخورد

در ریشها [illegible] کنند [illegible]

چشم [illegible] مرداسنگ [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible]

[illegible]

در ریشها [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرتک [illegible] گرم و خشک بود [illegible]

کنند [illegible] نافع بود [illegible] معده [illegible]

بود [illegible] چشم [illegible]

بود [illegible] مرطلیس [illegible]

بود [illegible] نافع بود مرجان [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] مرماخور [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] معده [illegible]

[illegible]

آن

مرزنجوش [illegible] زعفران [illegible] مرو [illegible] گرم بود

[illegible] مرمر نوعی از رخام است

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرارات سالم تر زهرها زهرهٔ [illegible]

[illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible] مرارة الحمار الوحشی زهرهٔ [illegible]

[illegible] مرارة الدب زهرهٔ خرس [illegible] نافع باشد

[illegible]

نافع بود [illegible] زهرهٔ گاو [illegible]

[illegible] مرارة البقر [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] مرارة التیس [illegible] زهرهٔ [illegible]

آن گرم و خشک بود [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] مرارة [illegible] نافع بود

[illegible] مرارة الکلب الکلب زهرهٔ سگ [illegible]

بیک [illegible] بکشد مداوای آن [illegible] لعاب و حنظل [illegible] ناردین و دارچینی و غیر آن [illegible] کشنده [illegible] و خوشبوی [illegible]

مرارة الضبع زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند گرم و خشک بود [illegible] که در [illegible] مقدار استعمال [illegible]

دانگ نیم بود مضرت بزهره مصلح وی عسل و صبر بود مرارة الاسد نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند [illegible]

نافع بود و [illegible] آب و [illegible] خاصه زهره کبک که [illegible] بود [illegible] مرارة الشبوط ماهی است که [illegible]

بود [illegible] زهره [illegible] تاریکی چشم [illegible] نزول آب و [illegible] مقدار [illegible]

معده را پاک کند و قوت دل بدهد خوردن آن مضرت بزهره مصلح وی [illegible] مرارة الکرکی زهره کلنگ

گرم بود و لطیف چون با آب [illegible] سعوط کشنده [illegible] نافع بود مرارة الکبش زهره قوچ در درد گوش که از سردی [illegible]

چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود مرارة القنفذ زهره خارپشت [illegible] چشم بود [illegible]

است چون [illegible] مرارة الارنب زهره خرگوش چون با آرد [illegible] در [illegible]

بخواب بروند [illegible] مرارة النمر و الافعی و الارنب البحری گرم [illegible] کشنده و مهلک باشند

کسی که از آن خورده باشد [illegible] دهان [illegible] چشم [illegible] کند [illegible]

خلاص [illegible] زهره [illegible] باشد [illegible] خلاص [illegible]

فاروق [illegible] مربی عفص [illegible] مرقد [illegible]

[illegible] مرار الصحراء [illegible] مرداریه [illegible]

[illegible] مرز [illegible] که از گندم و جو [illegible]

[illegible] منج درخت [illegible] مشک [illegible]

[illegible] سعود در کتاب [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

این مؤلف

این مولف گوید [illegible] خطا [illegible] نافع آن [illegible] مثقال [illegible]

و در [illegible] یکدرم [illegible] تا چهل سال [illegible] دو مثقال تمام [illegible] بود [illegible]

[illegible] آن [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] آن [illegible] تیز [illegible]

[illegible] جهت [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible] بود [illegible]

[illegible] آن [illegible] آهو [illegible] از آهو [illegible]

[illegible] دندان فیل [illegible]

[illegible] کرم [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد چون [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] زعفران [illegible] کنند [illegible]

که از سردی [illegible] کند [illegible] چشم [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] در زمان [illegible]

و نافع است [illegible] چشم [illegible] نافع [illegible]

[illegible] کند [illegible] نافع [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] پاک کند

بادویه که بدان سعوط کنند و اخلاط را زایل کند ابن رضوان گوید بر بواسیر نهند هلاک کند نافع است و دماغ غلیظ که مولد بود
در معا نافع بود و چون بیاشامند صاحب منهاج گوید مقدار ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب وی مضر است بدماغ گرم مصلحش
کافور بود بدل وی نیم چند وی [illegible] بود و در [illegible] و در رحم [illegible] در بول [illegible] و گویند بدل وی [illegible] است **مسواک**
الراعی گویند زروفرا است و گویند شیطرج است و گفته شد **مسوره** و سمفار و سمقران اسمهای بربری است زراوند
طویل را **مسک** الجن بزبان فارسی [illegible] گویند [illegible] بدین اسم خوانند و گفته شد **مسک** القرود حشیشه است
گفته شد **مسک** العباس رعی الابل است گفته شد **مسطار** شراب دست فشرده را گویند گفته شد **مسنجار**
بوزیدان است و گفته شد **مسوقینا** سموقوبیا گویند و آن زبد القواریر است سپاهی کف آبگینه گویند و آن [illegible]
خوانند و آن آنچه بود بر روی آبگینه مانند کف سپید اگر ده و بعضی گویند آب قمر است [illegible] و بعضی گویند
زبد آبگینه است آنچه محقق کف آبگینه است سفیدی چشم زایل کند مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود و جمیع [illegible]
برص و [illegible] طلا سازند بدل آن آبگینه است سفید و [illegible] از ان **مسقطون** [illegible] گفته شد **مس** [illegible]
الوان که کارد بدان تیز کنند و شمشیر و غیره حکه که چون بر پشت ان [illegible] سازند و خصیه کودکان طلا کنند بگذارد
که بزرگ نشود و اگر [illegible] کنند موی بر نیاید و اگر [illegible] باشند و ورم سپرز [illegible] را نافع بود و چون
سحق کنند با سرکه [illegible] و [illegible] و [illegible] را نافع بود و چون سحق سازند شیاف در چشم کشند سفیدی
چشم را زایل کند و از [illegible] در چشم [illegible] و اگر [illegible] نیز [illegible] باشند
بود **مشمش** بپارسی زردالو گویند و قیسی خوانند و [illegible] از [illegible] نوع آن [illegible] بود طبیعت
آن سرد و تر بود در دوم و دلیل ویرا [illegible] طعم [illegible] بود و [illegible] زود [illegible] صفرا
و مولد خلط غلیظ بود و [illegible] کرده وی چون [illegible] و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی بود و [illegible]
ماده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود [illegible] کند و [illegible] آن بود که اگر در معده [illegible] بود [illegible]

و ازین

دارند [illegible] آن سکنجبین خورند و [illegible] مصطکی [illegible] یا شراب [illegible] خورند و اگر [illegible] در [illegible]
[illegible] آن را [illegible] کنند [illegible] که [illegible] مانند [illegible] و [illegible] و روغن [illegible] را نافع بود **مشک**
هندی [illegible] است و گفته شد **مشک** الرهبان [illegible] است و گفته شد **مشکطرامشیع** [illegible]
و آن [illegible] بود [illegible] گویند از خواص وی [illegible] که چون گوسفند [illegible] کند بعوض شیر خون از پستان
وی بیاید طبیعت گرم و خشک بود [illegible] رطوبات [illegible] و [illegible] آورد و شراب وی [illegible] نافع بود [illegible]
حیض و بول و [illegible] مقدار ماخوذ از وی [illegible] بود و [illegible] افراط [illegible]
بول خون [illegible] آن [illegible] بود [illegible] نافع بود [illegible] گوید چون [illegible] سحق کنند
[illegible] بر [illegible] کند و [illegible] گویند [illegible] را نافع بود و چون [illegible]
از [illegible] سحق [illegible] باده [illegible] و با آب گرم بیاشامند [illegible] که [illegible]
[illegible] بر [illegible] سحق [illegible] بود [illegible] عسل [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] بدل وی [illegible]
و گویند بدل وی [illegible] است **مصطکی** بپارسی کندر رومی خوانند و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] گویند و [illegible] آن [illegible] سفید [illegible] و [illegible] و قوت قبض [illegible]
[illegible] و [illegible] و گویند [illegible] در [illegible] وی [illegible] آن [illegible] مقام [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] خون [illegible] بود و [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] وی [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] بود و [illegible] رطوبات [illegible] کند [illegible]
[illegible] و چون بدان [illegible] کنند دندان [illegible] را محکم گرداند و [illegible] و دندان را جلا دهد [illegible]

اورام معده و مقعده و احتقان جگر نافع است خاییدن وی بلغم را بکشد و شربت وی بلغم را ببرد و مقوی معده و جگر بود
و بوی دهان را خوش کند و بیخ دندان محکم گرداند و چون با روغن زیت سوده کنند ضماد سرد را نافع است و چون با زیت بگدازند
شقاق لبها را نافع بود و چون در غرغرات کنند درد حنجره را نیکو بود و چون با آب بپاشانند رطوبت معده را نافع است
و اشتها باز آورد و بلغم را بگدازد و مضر بود بمثانه و مصلح آن بود که بعد از وی جلاب نبات و جلنگبین کنند و با کثیرا استعمال سازند و
بدل آن تخم ورد و صمغ البطم است **مقمع** ثمر عوسج است قابض بود شکم را ببندد و اگر با تمر خورند قولنج آورد
مصل طبیعت آن سرد و خشک بود و ورم ابن ... کوید سودا وی منفجر بود و مضر است معده و سفلی و کمیری بود
اگر با گوشت فربه بپزند ضرر آن کم شود **مصباح الروم** کهربا است و گفته شد **مصطکی** نیکوترین آن بود که رسیده و برّاق
و خجیر باشد و کرده باشد و گرم و خشک بود و لطف بلغم و خشک رطوبات معده بود اگر با شکر بجوشانند و بعد از آن بریان کنند
تشنگی بیاورد و اگر با آب بجوشانند و ملطخ گشته ... در آن ... بیاورد **مط** حلاب است
و گفته شد **معفار** صمغ جاوشیر است گفته شد **معد** خصی الثعلب است گفته شد **معین** مازریون است گفته شد
معا نیکوترین معا آن است که از حیوانات فربه گرفته باشند طبیعت آن سرد و خشک بود و مصلح کسی باشد که غذا را در قرحه ...
بود و ... مستولی شود بود و میل بسرد ... باید که نیکو بشویند و ...
معده چون معا بود در ... و صالح‌تر از وی بود سرد و خشک است **مغات** بهترین ... سفید میان زرد ...
طبیعت آن گرم و تر بود در دوم مقوی ... بود ... شکستگی ... الم ... و صلابت ...
نافع بود ... صلابت ... و ... خاصه تخم وی مقدار ... بکوبند مضر است
بمثانه و مصلح وی عسل بود **مغره** نوعی از طین است سرخ رنگ ... میلطوس گویند ... بهترین آن ... گویند
آن بود که ... نیکوترین آن مصری است سرد بود در دوم و خشک بود در دوم نیکوتر از طین مختوم بود ...
گرم ... و چون ... نافع بود ... آتش کنند و در ... کنند و در دوم

درائی

دراش را خشک کند و جرب ... باشد ... با آب بپاشانند خون را ببندد و با آب لسان الحمل ... معده و مثانه را
طبیعه ببندد و درد جگر را نافع بود و با آب لسان الحمل ... قطع افراط خون حیض کند **مغره** ...
مغیا مانند ... بود و کمیت ... که از کوه ... آرند و در تریاق فاروق داخل است ... آن ...
... و مالش ... و ... معده ... و ... مستعمل کنند ...
بود مضر است بدل و گویند مصلح آن عسل است و بدل آن ... **مغناطیس** حجر المغناطیس است و گفته شد
مقل ... است و گویند ... است گفته شد **مرداسنج** ... که ... و او ...
لسان ... بود و گفته شد **مقل** صمغیست که ... گویند و معروف مقل ازرق نیکوترین آن ... بود
... طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در ... طاعون را نافع بود ...
... و رطوبت که ... پاک کند و چون با ... سنگ ... و مثانه ...
... را نافع بود و قوه ... و ... و ... سده ... و ... یکدرم بود ...
... نافع است و چون بیاشامند ... و ... نافع بود مضر است ... مصلح آن زعفران بود
مضر بود ... و مصلح وی کثیرا بود بدل آن ... **مقل** مکی ثمر مقل است
در ... و ... استخوانی بود ... تمام ...
و ... **مقرنیا** ... گویند و گفته شد
مقدونس کرفس ... است ... گفته شد ...
گفته شد **ملکسه** ... است گفته شد **ملح** ... نمک گویند ...
... سفید ... طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
قوه ... و ... و ... ابراز کند

ودفع رطوبات وعفونات بکند خلط غلیظ بگدازاند وچون با بریت ورکه وعسل بیامیزند وبدان محکک کنند ضایع

بود وبه وداکر با سرکه وعسل طلا کنند آکله وقوباء را ودیگر خارش را مفید بود با بزر کتان برگزند که عقرب طلا کنند نافع بود وبا رب

وقطران وعسل بر گزیدن مار نافع بود وبا سرکه وعسل دفع سم هزارپای وگزیدن زنبور بکند وچون با مویز وعسل طلا کنند منفعت

اورام بلغمی بود وجهت سختی که در رحم [illegible] کتان کنند ودر سرکه تیز فرو برند وبر عضو مارگزیده مالند نافع است وچون با سکنجبین

دفع مضرت افیون کند وقطر کشنده نماید واسهال وقی را باز دارد وبلغم بنشاند از معده وسینه ودفع کند [illegible] طعام

یاری کند وچون با سرکه حل کنند وبدان مضمضه سازند قطع خون که از بیخ دندان وکندن دندان آید بکند واگر گرم که

در دهان نگاه دارد درد دندان را نافع بود وچون بدان غرغره کنند بلغم را قطع سازد ودماغ را پاک گرداند وچون صوف

پاره را در جراحتی تازه بود وخون از وی روان باشد بنهند خون به بندد ونمک اندرانی چشم را تیز کند وناخنه وسفیدی [illegible] ضعیف

کرد [illegible] بود ودرد معده سرد را نافع است مسهل بلغم عفن خام بود [illegible] مقدار [illegible] نیم درم بود

نمک [illegible] از اجلاد [illegible] ونمک [illegible] سرد بود [illegible] بسیار خوردن نمک [illegible] بود [illegible]

[illegible] که [illegible] اضافه کنند کویند [illegible] آن [illegible] ودرست [illegible] آن بوره

ملح الدباغین [illegible] گفته شد ملیلج [illegible] است گفته شد ملح العرب بوره [illegible] است

گفته شد ملح هندی گرم وخشک بود طبیعت آن لطیف‌تر وگرم‌تر از انواع نمک است ملح النفط [illegible] آن بود

[illegible] باشد طبیعت آن گرم وخشک بود [illegible] مضرت [illegible] مصلح [illegible] است

ملاذخ [illegible] گفته شد ملوخیا [illegible] از [illegible] است [illegible] بود [illegible] درخت

آن مانند درخت خطمی بود [illegible] وکوچک [illegible] سبز رنگ باشد [illegible] طبیعت

آن سرد بود در اول وتر بود در دوم [illegible] نافع بود [illegible] گرم چون [illegible]

چون طلا کنند نافع بود [illegible] آب [illegible] آن [illegible]

ملط

ملطا مشط [illegible] است گفته شد مرنیا معقوبا گویند وآن [illegible] گویند [illegible] خیار [illegible]

طبیعت آن سرد وتر بود [illegible] شود ممسک الارواح [illegible] است گفته شد منج بنجشت [illegible] گویند

[illegible] گفته شد من هر طلی که بر درختی [illegible] باشد [illegible] خوانند مانند [illegible] ودرخت [illegible] طبیعت گرم

بود در اول [illegible] بود [illegible] رطوبت آن [illegible] آن [illegible] رطوبت [illegible] است [illegible]

آن بود که صاف باشد [illegible] چوب درخت [illegible] معده را نیکو بود طبیعت [illegible] دارد [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] کنند [illegible] ودماغ را پاک گرداند [illegible] غلیظ [illegible] بیرون آورد منسم درخت [illegible]

است گفته شد منیج [illegible] است منخوش [illegible] است گفته شد منوش [illegible]

گفته شد منداب عود است گفته شد منبج [illegible] است گفته شد منبخ [illegible] است گفته شد

موز درختیست مانند نخل [illegible] موز خوانند در طرف دریا بسیار باشد وطعم شیرین بود [illegible] گویند

ورق [illegible] بود [illegible] بالای [illegible] ورق [illegible] بیرون [illegible] شکوفه [illegible]

رسیدن چهار روز بود [illegible] مقدار [illegible] بود طبیعت [illegible] گرم بود [illegible] وتر بود [illegible] غذا [illegible]

[illegible] نیکو بود [illegible] بسیار خوردن [illegible] صفرا وبلغم زیاده کند ودر معده ثقیل بود مصلح

[illegible] بود که [illegible] از طعام باید خورد [illegible] سکنجبین [illegible] غذا [illegible] خوردن

[illegible] که غذا [illegible] مورد [illegible] مورد [illegible] است [illegible] آن [illegible] است طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم مصلح

[illegible] معده وجگر بود [illegible] رطوبات دماغ را نافع است وچون [illegible] گرم [illegible] مو [illegible]

[illegible] خوانند ساق نبات [illegible] ورق وی مانند [illegible] بود [illegible] بود [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] بود [illegible] تخمی دارد [illegible] طبیعت آن [illegible] گوید گرم وخشک است در سوم [illegible]

[illegible] بود [illegible] گرم بود در [illegible] وخشک بود در سوم [illegible] آن [illegible] پاک بود [illegible]

گرم تر از سنبل بود و نافع در درد مفاصل را نافع بود و جگر گرم عسر البول را نافع بود و نشانیدن و خمار گشودن درد گرده و مثانه را
نافع بود چون بیاشامند و اگر بکوبند و بر بالا برشند و لعوق کنند بار که در معده بود و درد رحم و درد مفاصل و فلق و دیگر را
بود و چون بجوشانند و در آب نشینند حیض براند و چون خمار کنند بر زنان و کودکان بول براند و گر زیادت استعمال
سازند صداع آورد و مضر بود به سر و مصلح آن تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن سنبل یا قاقله
سیاه **مومیایی** نیکوترین معدنی بود که از ولایت دارابجرد خیزد و دیگر رسیدن گوید مومیایی به قوت زفت و قیر بود چنین
باهم بیامیزند و مومیایی منفعتی بسیار دارد و طبیعت آن گرم بود در اول سیوم لطیف بود و محلل مفتح مروح بود کاست
سود مند بود و درد بلغمی را و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سودمند بود
چون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند و اگر زنانرا قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند منع نفث الدم از شش بکند
و خناق و درد حلق قیراطی از وی با سکنجبین و رب توت سودمند بود و چهار از فواق را زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند
و قیراطی از وی با آب تازه بیاشامند ریش شانه را نافع بود و قیراطی با شراب مرزنگوش بیاشامند عقرب را نافع بود و حبه گرم زبان
بیاشامند زهر نقوط آرد و نیم دانگ در آبی که بهیون جوشانیده باشند حل کنند در شکم مستسقی طلا سازند نافع بود و ابتدا
برص و جذام و داء الفیل ... به طبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامند و در معده که از سردی بود و سرد الاعضا
و حبه هر روز به شراب صافی بیاشامند گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آبی که بهیون و ورق
جوشانیده باشند بیاشامند و دیگر رشته ظاهر کرده بر جای طلا کنند بر علت هر روز دو حبه با آب سعتر فارسی در
جمیع دردها نافع باشند حبه خناق رحم و رجوع علتها که زنانرا باشد و قولنج سردی و حبه با آب طبیخ حنظل بیاشامند
و حبه تب ربع کهن هر روز نیم دانگ در آبی که سپید دارم باز آورد و در آن نخته باشند بیاشامند و غایتها از نیاید گرده و بها گرد
کوتاه گویم لیکن اینجه از دوا بود آورده شد و معروف است الفکاره بود و این منافع در دو غیر فرنگ که آن معمول آدمی است
مقدم شعر است گفته شد **موش** در هندی ... در هندی است گفته شد **موما** عربی است گفته شد **مورا** مرف
گرز

گرز الجرات و گفته شد **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک به بیش و مداوای آن که کسی خورده باشد چون مداوای
بیش کنند **مها** صاحب منهاج گوید بشنگیت بحسن عود و گوید عود است و گوید قرنی ارکنیست و ابو طالب سیلانی
گوید مهر گیاهیست چون زن در زمان زاییدن از خود دیا دیر زاییدن آن را ... بجور اگر ... زبان ذکر کند که سحق نماید
گویند چنین سحق کنند به برگه ولک و مرو زعفران و در شیاف را با عسل قبل بازند و در نار تحریک میدهم چیزیست
زهر جو و دوشل که عارض شود کودکان را دور ... اگر شیر از پستان و شیخورد آید چون بر پستان مسح نمایند شیر آن باز آید
و در ... گوید چون به آب سحق کنند سفیدی چشم زایل کند **مهد** در ... شیاف است که معروفست به زحله لاسد
واهل شرق فلیتی خوانند **مس** درختیست بزرگ و یونانی لوطوس خوانند و ثمر آن ... بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ
و مغز وی ترنج و سفید بود معده را نیکو بود و شکم ببندد و لطیف و مجفف بود و نشاره چوب وی ترنج و دم ... نافع بود
و قرحه امعا و لقوه ریش گوید طبیخ نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و زنانیکه حیض
بسیار ... در ... بود و سرخ رنگ بود و شکم ببندد **میعه** یونانی میعه سائله را اصطرک خوانند و نقل در
میعه بابسه نیکوترین آن خوشبوی بود و بیشتر از بخور گویند در وی قبض و تخفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک است سحق و جلی
و منضج بود و دماغ را پاک گرداند و جذام را نافع است طبقه بر بندد و مقدار شعیر از وی با مقیل بود سرفه و زکام و نزله
از رطوبت بود سود دهد و چون بیاشامند با گوذر بر کرنید حیض فرود آورد و درد رحم ... در وی است که تکرار ... قطع
عفن کنند و باد را سود مند بود لیکن صداع آورد و سحق کوید مضر است به شش و مصلح وی مصطکی بود و میعه سائله در لبنی گفته
شد **میسم** منتسم است و در حب البلسم گفته شد **مویزج** زبیب الجبل گویند پارسی مویزک خوانند نیکوترین آن سفید و بزرگ
سیاه رسیده معروف بود مویزج بجری طبیعه آن گرم و خشک بود در سیوم رطوبت بشش بکشد قاصم چون بیاشامند
و شهارا بر تب ریش و طلا کردن نافع بود و جمیع باد زرد جب از در بیاشامند و لیکن قی آورد و مضر بود به برزه
و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن ... در خوردن خطر بود که قرحه مثانه بدید آید کند **میوس** شراب سوسن است

والله اعلم **باب النون** نارجیل جوز هندی گویند و رانج و آن جوز هندیست چهار ناریلی که بهترین آن بزرگ گرده

و هندی ما بهترین آن تازه بود که مغز وی سفید باشد و آبی که در آن باشد شیرین بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه و تر بود

در دوم باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و مغز وی دیر هضم گردد و قطور بول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن وی

کرم را کشنده حب القرع بیرون آورد و طبع را ببندد و معده را ثقیل بود و بسیار خوردن ثقیل بود و هضم نشود باید تا بشیر

و بشکر یا مویز خورد و گر شده غثیان و کرب و تشنگی آورد و دوای آن بعد از آن شربت فواکه ترش **نانخواه** نانخه

و تازه نانخواه گویند و بشیرازی زنیان خوانند بهترین آن زنیان تازه خوشبوی بود و مصلح زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است

در سیوم شده بگشاید و درد سینه بهتر از برای استعمال کنند و بقدر یک درم با شراب بیاشامند مغص و عسر البول را که

جالینوس نافع بود و حیض براند و قولنج بگشاید و بتهای کهن را نافع است و چون طبیخ وی را بر گزند کژدم و عقرب و زنبور

در حال درد ساکن کند سکنجبین را نافع بود و طعام هضم کند و درد دل و غثیان را نافع بود و شانه را پاک کند منفعت یکبار

کرم و حب القرع بیرون آورد و حب بنجاعج گویند با شداب بول براند و آب وی چون در چشم چکانند خون بسته

بگدازد و مقدار یک مثقال بخورند در گرمی تیل و چشم سستی کند باعث طلا کنند بهر دو تا که باشد و در هر موضع که بود و ورم آن تحلیل کند

و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کرده و در طوبات عفن را خشک گرداند و بو آن خوش کند و چون بکوبند

و با کره و کان بو خشک کنند تر زود را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم و خشک در سوم و خشک

در اول و عصاره وی سرد بود و از وی دواء لطیف تر از ترنج بود و ماننده بود در فعل ترنج و هیبت و شکوفه آن

و تخم وی مرکب است از دو قوت گرم لطیف بود و خاص در سرد و خشک بود در سیوم و تخم وی دوم گرم و خشک بود است و آن

را خلف که سحق کنند و با آب گرم بیاشامند علاج مغص بود و بهر زیت گرم و ذات الزرد و به بیرون آورد و دوای

نارنج چون تر بود در روغن جوشانند و در آفتاب نهند و در منفعت مانند روغن نارنج بود و چون اندر جوشانند با

گزیدن عقرب و جمیع گزندگان که سم آن سرد بود نافع است و چون بیاشامند نافع بود و آنها که عارض شود مانع بود

بنافع

با شنا خوردن جگر را ضعیف کند معده سرد مزاج را به بود و زیادتی از ضماد سفید برود و از شک و در مزاج بیاشامند

یکبار از نرد و از عروق بار یک و وی جمع کنند و خشک بیاسایند و با شراب بیاشامند بود و مغز ترنج قوانهای کنند

بود **نار** مشک نامعتبت و آن انواع رمان هندیست و تازه آن بهار ملک الکان بود و نقلی است مسخ رنگ

و دو برگ سبز و در میان آن دانه از خراسانی خیزد و منفعت ماننده سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی طبیعت آن گرم بود

در اول و خشک بود در دوم معده و جگر سرد را نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ شیخ الرئیس گوید بدل آن دو سه نیم بخبر

و نیم وزن آن و پوست پسته دو دانگ آن سنبل و بدل آن نیم وزن آن اقطر است **نار** ناردین بعضی گوید که از اصل است

که منقول گفته بعضی از متوهمات و گشته به ده **نارد** و این سنبل رومی است مؤلف گوید تجربست چون شابه ما بیرون

و دیو و قد بعضی از دیگر اسعدون ریشه بسیار روانه شده لیکن بهترین و نیکوترین آن تازه خوشبوی بود که سفید بود تا بهم

بر بست چون و در کحلها کنند موی شیره برد و مانند بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و طبیخ وی شستن کنند رحم از علتها

و لقوه را نافع است مضر بود به شش و مصلح آن کثیرا بود با عسل و بدل آن سنبل هندی **نافونج** و لیوشنت است و گفته

نادار کبود رمان بجای خوانند و آن خشخاش است و گفته **شهاب** الکلب و دندان بیخ سگ را آرند و در طعام

کنند شد **ناطف** بیاری قبطیه خوانند بهتر از شکر بود و معتدل است مزاج چون زنان و کودکان و پیران و در اجهار سرد و گرم

در رفتن بکار و حرارت بود و بهتر از حنظل بود سودمند است اصحاب ترند را و خوردن ترید بول و بهتر از عسل بود مزاج مزاج گرم سرد

و پیران را بود لیکن ضماد آرد و مولد صفرا بود و خاصه چو بار زاده و آنچه بغشیقی بود نافع بود کسی را که در سینه و در شش او خشونت

و قطعی مغز زرد و آنچه بجد بود کثیر تغذیه باشد نافع است سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و در معده بغیرانها ذات بود لیکن کرده

صداع آورد و تقطیر آن بخشخاش و کلاه کنند و آنچه بیادام بود از کرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع است

نبق رطب بار کنار خوانند طبیعت آن سرد بود و تر و تر بود و آنچه گرم است سرد و یابس تر و آنچه نا رسیده بود سرد بود

و طبیعت براند و حکم وی سبب و بر و نصاب بود و آنچه معتدل بود شکم را ببندد و مولد بلغم بود **نبق** یابس کنار

خشک سرد بود قابض قوت معده بدهد و شکم ببندد و منع نزف دم اسهال که از ضعف معده بود بکند فصد چون بریان
نمایند و با استخوان بکوبند نبیذ الارجب منور است گفته شد نبیذ التمر شراب خرما بود نیکوترین آن بود که از رطب
سازند طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند مسهل بود و غذا بسیار دهد و سخن بود و غلیظ تر نبیذها بود غبار از وی
سده آورد و مولد خون تیره بود سوداوی مضر بود با عصاب و حواس مصلح وی انار ترش بود نبیذ و شابی نیکوترین
آن بود که از رسیدن رطب سازند آن گرم و تر بود حرارت وی کمتر از خرمایی بود و مسهل طبیعت بود جمیع نکند و غذا بسیار دهد
غلیظ تر از خرمایی و دیر تر بگذرد و باد انگیز بود مولد سده باشد نبیذ العسل گرم بود خاصه چون آب دیر سازند و وی
خمار آورد و معده ی مزاج را مضر بود و صداع آورد اگر خمار عارض شود رب مثل غوره و اترج و مانند آن خورند نبیذ
الفانید و ... مسهل طبیعت بود صفراوی مزاج را موافق بود و کسی که علت گرده و مثانه داشته باشد ... نیکو بود
دهند و ... نبیذ الزبیب گرم و تر بود حرارت آورد در رطوبت معده را نافع بود
مسهل اگر عسل ... گرم و خشک بود سرد مزاجان را ... نافع است ... سنگ گرده و مثانه بود
سنگ فضول ... آورد و شکم ببندد ... غذا بسیار دهد ... غلیظ بود سوداوی
مزاج ... نبیذ ... نیکو بود ... نیکو بود ... گرده که از ...
نافع است نبات بهترین سفید شفاف پاک سبک بود ... نافع بود و موافق سینه ...
بود اگر ... نافع است مضر بود معده و مصلح آن ... نبات الرعد ... گفته شد
نجب ... گفته شود نحاس بپارسی مس گویند و آن انواع است ... بود
که ... و معدن آن ... بهترین آن ... مس بود ... بود ...
زرد کننده مس ... گویند ... بود ... نافع بود نیکوترین آن
... طبیعت آن گرم و خشک بود ... بود ...

از آنچه ...

از آنچه جراحات و ... پاک کنند از ... و ترش ... و چون ... که ... باید که ... گرم بود بیرون آورند و ... از
کرد ... سرد ... و ... است ... گفته شد نخام ... بود ... آن گرم بود قوت چشم ... مصلح
بدن بود ... از معده ... نخاع بپارسی ... طبیعت آن گرم و خشک است نخاله بپارسی سبوس گویند
طبیعت وی گرم و خشک بود ... جلا ... بود ... سینه ... گرم ... تحلیل ...
چون گرم ... کنند ... با شراب ... باشد ... کنند ورم آن ... گرم ... سرد
سازد و چون ... به ... بپزند ... کنند و ... کنند و با آب ... طریق ... سبوس
... نیکو ... نل بپارسی ... گویند ... از خود
و ... بود ... نعناع ... است و گفته شد نرجس بپارسی ... و ... گرم
... بود ... طبیعت وی معتدل بود ... لطیف ... گرم و خشک بود و ورم
... نافع است ... از ... بود ... مصلح ... گرم ... مصلح
... نرد ... کیاست ... آن ... گویند ... و ... زمین
بود چون ... دیگر ... بود ...
... بپارسی ... بود ... کنند ... بود ...
که ... کنند و دیگر ... گرم ... بود ...
... شود ... بود ... کنند و ... رنگ ...
باشد نسرین ... گویند آن ... نوع است ... بپارسی ... بود ...
وی مانند ... طبیعت وی گرم و خشک بود ... نافع بود ... گرم ... نافع
... بود ... گرم ... کنند ...

وسینه بود و معطسه بیرون آورد و چون سحق کنند در حمام در روغن مالند بوی بدن خوش کند و عرق چون بکوبند و بر کلف زنند بر وی مالند
زایل کند و چون خشک کنند هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز جوانی نگاه دارد و مانع شیب بود **نسر** [illegible]
مرغیست عظیم بزرگ و بفضل الطیران بپارسی آنرا کرکس خوانند چون بلند گردد از مشرق تا مغرب پرواز کند و در آخر روز باز
گردد و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را سود دارد و در [illegible] هر روز یک [illegible] باشد
زهره وی با چون در چشم کشند [illegible] با آب سرد و چون طلا کنند بر چون چشم نزول آب را نافع بود [illegible] چشم
سود دارد [illegible] **نشا** بیونانی اموان گویند بپارسی نشاسته گویند نیکوترین
آن سفید بود که از آب [illegible] طبیعت آن سرد و خشک بود در اول گویند سرد بود در دوم و تر بود چون با زعفران [illegible]
[illegible] زایل کند و چون [illegible] جدا آب [illegible] بادام [illegible] سینه و حلق [illegible]
نافع بود در ریش چشم را [illegible] بیندد و چون با آب [illegible] طلا کنند سود دارد [illegible]
کمتر دهد از هر چه از گندم سازند [illegible] **نشاده** طبع وی طبع درخت بود [illegible] چوب [illegible] کنند
[illegible] و چون [illegible] آب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سود [illegible] **نضار** درخت گز چون [illegible]
و چون [illegible] **نطرون** [illegible] **نعنع** بیونانی [illegible]
[illegible] طبیعت وی معتدل بود [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] بود و عصاره وی چون [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
و اگر [illegible] سود [illegible] و چون [illegible]
[illegible] معده را
بیکوا

بیکو بود چون بخایند درد دندان را ساکن کند [illegible] عقرب [illegible] نافع است و چون سحوق کنند
صاحب [illegible] نافع بود [illegible] و قطع [illegible]
[illegible] زایل کند [illegible]
در [illegible] **نعام** بپارسی اشتر مرغ گویند جالینوس گوید گوشت وی [illegible]
گوید گوشت وی غلیظ بود [illegible] آن مانند گوشت [illegible]
تابستان [illegible] **نفط** [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] سپید [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم [illegible]
که در چشم [illegible] نزول آب [illegible] نافع است چون نیم مثقال از وی [illegible] گرم بیاشامند [illegible]
[illegible] نافع بود گرم [illegible]
[illegible] **نمام** [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و دفع عفونت [illegible] نافع بود [illegible]
آورد [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
نمل بپارسی مور گویند [illegible] چون [illegible]
کند [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
دیگر [illegible] **نوادس** بپارسی [illegible] گویند ارسطاطالیس گوید چون در [illegible] مالند [illegible]

مغزوی چون با روغن زیت بجوشد بر گیرند و در ورم ... را نافع بود سبب وی چون دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نکوتر

از وی نباشد زهره وی سم قاتل است اگر زهره وی خشک کنند به آب ماهی یا انجبار لبانیه در بینی نهند نافع بود و اگر وی

را در خانه دود کنند کژدم بگریزد نوادرسا ... از قثا بزرگست و در استخره القدس خوانند و ... دور تا ... گفته

شد نوره قلیست لیبز اری آهک گویند بهترین آن سفید بود و آب ندیده و بغایت گرم و محرق بود گوشت

زیاده را بخورد و بوی خشک آتش را نافع بود و بر هر موضعی که خون رود چون بر آن نهند قطع کند خوردن وی کشنده بود

علامت خوردن وی ذهن و خوشش و درد معده و عسر البول و مغص و اسهال خون بود سبب آنکه قرحه ... است

و خفقان و دهانرا آن تغییر کنند با آب گرم و روغن پسته و روغن کل و جلاب و آشامیدن و سبادرتخ و روغن

و لعابات نافع نوشادر معدنی بود و عمل بکوتر آن طبیعی نوشادر بود صاف مانند بلور عاقیق گویند گرم و خشک بود در

سیوم ملطف بود سپیدی چشم را نافع بود و علاقه افتاده را محکم کرده چون در حلق و ... با ادویه دیگر حلق بلغمی

بود و چون در آب حل کنند و در خانه بپاشند مار آنجا نگردد و اگر در سوراخ ... بریزند بمیرد و چنین سحق کنند

بر آب سداب بپاشند علق که در حلق چسبیده بود بکشد ... گویند چون بر روغن حل سازند و در مقام بر جرب بود وی

مالند زایل کند و چون در دهان نهی ... بکشد و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مالند زایل کند نوخواه

بیابانی ... کویند گرم و خشک بود در وی قبض و جلاست چون ... بیرون نافع بود و اگر ...

بکوبند و سحق کنند دبیل بر موضع چشم کشند سود دارد و طلیع وی سنگ بیرون آورد نوره الملیح الکبابا بیکوترین

آن بود که بزرگتر باشد سرد و خشک است و در ورم عسر البول را سود دهد مقدار ماخوذ از وی یک مثقال است مضر بود و بسیار بر مضطع

وی شراب نبع لبلابست و گفته شد نبق بر جبر ... است و جبر ... گفته شد نیلوفر لینوفر خوانند

و بر بانه کرنب الماء و بیونانی ... گویند عرب و عرایس العروس خوانند نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی

کوتاه بود طبیعت آن سرد و تر بود و بیخ وی با آب برابری مالند نافع بود و درد دهای گرم را نافع بود صداع گرم را سود دارد

منع احتلام بکند شهوت باه را ببرد چون بکرم ... با شراب خشخاش بپاشند ... بیخ و تخم وی در و ...

نافع بود ... کردن خوردن وی مضرت بشیار ... مصلح وی نبات بود و بدل آن ... سفید و ... فراز اوویه ...

بود و ... که تعدیل آن زعفران دوا ... کنند نیلج عصاره نیلست نیسوق اورکت و گفته شد نیل

... عصاره وی را نیلج خوانند ... درا اعظم خوانند نیکوترین ... وی سبز بود ... طبیعت آن گرم

بود در اول و خشک بود در دوم متوسط بود در تری و خشکی ... نفث الدم بکند کلف و بهق زایل کند ...

در حشای آتش را نافع بود اسحق گوید مستقی چون بیاشامد نافع بود ... جبیره اگر عصاره وی بر کرم حل کنند

در ریش سر مالند نافع بود اسحق بن عمران گوید بدل آن نیلج وزن آن آزرده ... آن ...

باب الواو

... در خشار ... گفته ... بلابت و گفته شد

وبر فرو ... و گفته شد وبر الارنب پشم خرگوش ... در بیره نهند یا ... گند ... سفید و تخم

منع خون رفتن بکند وبر اللقاح پشم شتر بوخته چون سحق کنند و در ... خون باز بندد وج

عود البوج خوانند ... خوردن بسیار ... گوید قوت ... بهترین وی ...

خوشبوی بود سفید ... طبیعت آن گرم و خشک بود در ... درجه دوم ... رطوبات ...

بود ... باه را زیاده کند ... مضرت ... اصلاح آن ... کند ...

گوید در ... بد ... بدل آن ... بود وخشیزق ... طبیعت آن گرم

و خشک بود ... بیرون آورد ... ودع ...

بزرگ وی سفید ... ودع دراز ...

در قوت مانند صدف ... گوید ودع ... بیان ...

و گوم گوید ... موضع ... ودع ... آورد ... گنند ...

تا گوشت آن بپوسد آنگاه بعد از آن برآورند ظاهر و باطن او روشن بود مانند صدف ودع از رود خانه طلب گفته شد

ورل شیخ الرئیس گوید که بشکل ورل و سام ابرص بود دم دراز بود و در ریگ گردد و در حیز بسیار است و مخالف

وی در شکل گوشت وی بغایت گرم بود و حس دور در قوت جاذبه بود و رگهای وی مانند رگهای بود بسیار سفید چشم

زایل کند و موی داء الثعلب برویاند و کلف و وضح و بهق را نافع بود شریف گوید چون بکشند و همچنان با خون در یک

انداز دو بر دهن بپزند تا مهرا شود و چند روز که در سرکه کردگان بود هیچ معالجه نیکوتر از این نیست در وی کرد پیه وی چون

در قضیب مالند بزرگ گرداند و بول وی بیه سقنقور بود جهت قضیب ورل ماهی سقنقور است گفته شد اعادت کرده

اصفهانی گفته شد درطوری سطاخنیس است و گفته شد ورس نباتی یمنی بود مانند نبات کنجد گویند یک بار

بکارند و ده سال باقی ماند و بهترین نیکوترین آن بود که تازه و سرخ رنگ است که بزرد زند مانند لون زعفران بشکل گل

بابونه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم قابض است و لطیف کلف و بهق را نافع بود طلا کنند و چون بیاشامند

وضح را بود و وهو و سنگ بیراند و خشک کرده و مثانه را که سرد بود نافع است شربتی از وی یک درم بود آنچه گوید مضرت

برشش و دی عسل بود وزد و جبل خوانند پارسی گل کرنیه هر زهری و زهری که بود و در و گویند گل سرخ است بیم جوان

مصلح

و گل سفید راو نیم نیکوترین آن تازه پارسی بود که هنوز شکفته باشد و اجزاء وی قوی بود و تعاج سرخ بود و طبیعت آن

خشک بود در دوم و سرد بود در اول تجفیف وی اقوی بود از قبض وی و مقوی احشا باطن بود و قطع تا لیل بکند

چون سحق کرده ستعمل بمانند پیچ بیخ آن و بعل زایل کند گوشت در ریشها معین بر ویا ناصوراع ساکن کند معده و جگر را

نیکو بود سدهٔ که در جگر بود از حرارت بگشاید حلق را نیکو بود چون با عسل بپزند و بعد آن غرغره کنند ساکن و جع

معقد بود چون ببرم مرغ طلا کنند الطبیح وی خفقه کهف قرحه امعا را نافع بود ترددی شربان بود ده درم اردی

ده مجلس بپراند و درم از وی حرارت عفی ربع را نافع است چون با عسل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه

امعا را نافع بود و ایذیان تازه وی صداع گرم ساکن کند قوت دل و دماغ بدهد چون بر اروی خسنند قطع باه آورد

عشق و خفقان گرم را نافع بود چون آب وی با اندک برنج بکشند ورد الحمار ورد البغار خوانند و آن

کلمیت که اندرون وی سرخ و بیرون زرد بود طبیعه آن سرد و خشک بود بیشتر از آن از اکل مجبه خوانند و داروی گویند

ورد منتن کلمیت به بود مانند گل سرخ و در انار الیقون خوانند طبیعة وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق ما شده

عاقر قرحا ورد از زینه گل خطمیت و گفته شد ورد و فراشقایق النعم است گفته شد ورد الحب کیکج است

و گفته شد ورد صینی نسرین است و گفته شد ورشان پارسی مرغ آلی خوانند شکم ببندد و شوار هضم بود

باید که بسر که بپزند ورق الخروع برگ شقالو است اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون

بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الطرفا برگ گز باشد و قابض بود چون بپزند و بر سر زنند با آب

بر ورم ریزند نافع بود ورق الدلب برگ چنار نیکوترین آن تازه بود و طبیعة آن سرد و خشک است در دوم گرم کرده

زانو بود نیکو باشد ضماد کردن چون بکوبند و بر ریشهای ترفت نشر نافع بود و خشک آن آتش را بود بر بینی و حلق

و چشم و گوش از خوامس وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد

کنند صداع که از گرمی بود زایل کند و ضماد کردن بر تهیگاه و قطع اسهال بکند تا نیدن وی قطع لته بترگ کند

ورق الورد نیکوترین آن بود که از سردی کهن گزیده طبیعة وی معتدل بود در گرمی و سردی قابض محکم بود بالفعل

ورق الاجاص برگ آلو سیاه چون با شراب بپزند و بعد آن غرغره کنند قطع سیلان مواد از بلاد و حلق

بکند ورق البلوط سرد و قابض بود اندک بتجفیف در شده باشد چون بکوبند و بر جراحت تازه گوشت برویاند

و بدان صحت آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی چون ببوزند تمام مقام توتیا بود که

دارد و اما چشم برگ بپزند و رود و دندان را نافع بود و آب بچشه وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل کند

ورق زیتون بری چون در حبس طلا کنند بود مند بود چون با آب غوره بپزند چند بکه مانند عسل گردد و از

دندان خورده طلا سازند قلاع کند ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود چون بکوبند و موی بدان

برشته و دراز دم گرداند و خشک زهر کند ورق الکبر در کبر گفته شد ورق الحنظل در حنظل گفته شد ورق الریحان
در شنبلیله گفته شد ورق الاترج گفته شد ورق التوت گفته شد ورق الجوز مجفف بود در دردی قبض بود چون
چون بکوبند و بر ریش بندند سود دهد ورق الغار در غار گفته شد ورق الحنا برگ حنا است معتدل و مجفف و مایل الی لطف
بود و بوی شعر بود و منضج اورام و دردی تحلیل بود ورق المصطکی در مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد
ورق الموز معتدل بود در گرمی و سردی خشک بود در اول مجفف قرحها و جراحت بود چون بکوبند و بر آن پاشند [illegible]
سوزن سفید صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید در [illegible] بود طبیعت آن سرد و خشک بود
عصاره در ورد [illegible] و صلابت [illegible] آن نافع بود و [illegible] سرد و [illegible] عقرب را نافع بود
چون بپاشند [illegible] شراب و چون [illegible] کنند [illegible] بول [illegible] با سکنجبین [illegible] رحم را نافع است
و [illegible] و [illegible] کشنده ورق المازریون در مازریون گفته شد ورق [illegible] گفته شد ورق
العلیق [illegible] سرد و خشک بود و [illegible] قابض مجفف [illegible] دم را نافع بود ورق الموز سرد بود و مقوی دل
و دماغ ورد [illegible] سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد [illegible] سرد بود و مقوی دل و دماغ ورد [illegible] طبیعة
و منفعت [illegible] مانند [illegible] بود ورد [illegible] گفته شد ورد [illegible] سرد و تر
بود و [illegible] حرارت دماغ بود [illegible] کنند [illegible] و در آفتاب نهند خضاب نیکو بود موی را سیاه کند
ورد [illegible] سرد و تر بود [illegible] که در دماغ حرارت شود چون بر سر [illegible] را نافع بود [illegible]
و [illegible] وزغه [illegible] است که [illegible] عقرب [illegible]
اگر در شراب [illegible] آن شراب سم قاتل است وسج [illegible] که در [illegible] روید در بهار بوی
وی [illegible] طبیعة آن گرم و خشک است وسمه ورق النیل است طبیعة آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم [illegible]
قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه [illegible] بود وسخ الاذن چرک گوش چون بر [illegible] طلا کنند نافع بود
ابوالقاسم [illegible]

در شقاق لب طلا کنند سود دهد و برگ آن [illegible] نافع است چون [illegible] و چند بار بر [illegible] نهند وشق
اشق است گفته شد وقفه فرد [illegible] گرم و خشک است در دوم [illegible] باه بود و محرک جماع و [illegible] را نیکو بود [illegible]
[illegible] وعل [illegible] است و گفته شد وقل مقل [illegible] گفته شد ودیع [illegible] گفته شد
ودع [illegible] وشیر [illegible] گل سفید است [illegible] گفته شد طبیعة آن سرد و تر بود در [illegible]
دوم باب الهاء هال قاقله صغیر است و گفته شد هاکول گویند [illegible] تراب الهالک گفته شد
هبهب [illegible] گفته شد هدهد [illegible] جانوری [illegible] بسیار [illegible]
چون [illegible] بپاشند [illegible] نافع بود چون [illegible] کنند [illegible] را نافع بود چون
[illegible] کنند [illegible] گوش [illegible] را نافع بود و چون [illegible]
[illegible] زهر کند هدهد [illegible] گویند [illegible]
و [illegible] قولنج [illegible] آن بپاشند نافع بود و [illegible] چشم [illegible]
[illegible] غالب بود دفع آن کند و اگر [illegible] بندند که از [illegible] نرسد [illegible] اگر [illegible]
بخور کنند [illegible] بخور [illegible] چشم [illegible] بود و حاجت وی [illegible]
و خون وی [illegible] چشم [illegible] سفیدی چشم [illegible] اگر [illegible] بخور کنند [illegible] هیچ جانور [illegible]
گرد آن نگردد و اگر [illegible] همچنان [illegible] که در آن خانه بود از چشم [illegible]
و اگر [illegible] خشک [illegible] کنند [illegible] با روغن [illegible] سیاه [illegible]
کند و اگر [illegible] شب [illegible] مردمان [illegible] اگر [illegible] بخور کنند [illegible]
[illegible] وی چون بخور کنند [illegible] را نافع بود [illegible] که [illegible] کرده دل وی چون خشک کنند [illegible]
و با طلا بپاشند قوت باه بدهد هیرنوه [illegible] خوانند و آن [illegible] که [illegible] خوانند [illegible]

نافع بود از دردها بری عود آید گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده بود و هضم طعام و طبیخ وی بول براند و سنگ
بریزاند مسیحی گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بول وی بریزاند وی نافع صفرا بود هر عروق الصفر است
و گفته شد هرقلیوس البقلة الیهودیه گویند نوعی از زیره بادروی است و گویند نوعی از شیار و بادام تره دشتی
و آن کاسنی بری بود و در هندبا گفته شد هرنلون نام است و گفته شد هرمطان قرطان گویند ان جنیب
بیان کنم و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی و مخفف بود و بغیر لذع و دردی قبض و تحلیل بود جشال و
نشان معنی آن بیادار بهار از کر بود و بربایه نافر اگر نیند هزار اسفند و ملت و گفته شد هشت بها
عود هندی است طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم قوی را نافع بود و بدل وی قنطوریون باریک بود هفت
مسرع مازریون است و گفته شد هلیون طبیخ است و گفته شد هلیفا هم بات گفته شود هلوت
هلیو است و آن نسخ حیسا است و در رمانی گفته شد هلیانه شاهترج است و گفته شد هلیون بیاره
مارچوبه گویند و مارگیاه خوانند و اهل مغرب و اندلس اسفراغ خوانند بهترین آن تازه بود تازه طبیعت وی
معتدل بود ورق آن مانند ورق رازیانه بود منقع شده و خشک و مطبوخ آن بهترین طبیخ وی عرق النسا و درد
اسعار را نافع بود چون با شراب بپزند و با شامند گرده ریگ را نافع بود و چون مضمضه کنند درد دندان را نافع
بود و تخم وی همین عمل کند گویند شکم ببندد و بردسند بود قولنج بلغمی و ریحی و عسر البول باه را زیاده کند سخن که ... و شانه
بود قطور سپر کم از بود و بری را بود و ارد و در دیث و درک کهن شانه را نافع بود طبیخ وی
باشامد ببرد آب وی و تخم وی سنگ گرده بریزاند و شانه چون بحل و قرر در دم مبان باشامند و معده را
مضرت است اول آنکه با کرده بر نرم و در ربیت نهاند کنند طبری گوید اگر بیخ وی ستی کنند ... دم را
نهند قلع کند و وجع دور و ساکن کند و باه زیاده کند هضنک بزبان هندی حتیت است و گفته شد
هندبا بپارسی کاسنی گویند بری بود و بستانی بود ورق وی بهتر از بوستانی بود و ورق بر بیخ تر از ... باشد
درطعم

در طعم وی تلخی بود بهترین آن تازه بود و ماهیت آن شامی بود طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر درجه دوم گویند
سرد و خشک بود در اول دوم گویند طبیخ وی ورم رود ببرد الطرخشقون خوانند و بپارسی تلخ دارد کویند اقوا بود و در
جمیع افعال عصاره وی استسقا را نافع بود شده جگر گشت بد دفع سمها کند چون باشامند خاصه عقرب در زنبور
مار و عقرب ربع را زایل کند و چون وی با ربیت باشامند با زهر ادویه گشنده است و مقوی قلب ... سفیده
چشم ... کند ... بستان ... ورد ... بیشتر مقوی معده بود و سده جگر گشاید و برد و حرارت خون ...
چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف او بردارند و با سکنجبین باشامند شده ... در طایب عفن ...
بهادر ... بود و ماهیت ... در تنقیح سده و ... حفقان ... نافع
بود و درد چشم گرم را ... نافع است و با آب کاسنی ... کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را بود و ...
و چون ورق ... گرم ... و سرد کند و آب وی ... و برد ... وی تخم
وی بقوه بهتر است در ... و دوست ... هوم المجوس ... است و گفته شد و آن درخت ...
بپارسی روید مانند درخت یاسمین و شکوفه آن ... هو فاریقون او فاریقون و ... گویند
و فوریون هم خوانند و آن ... طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک ... لطف ... ورق آن ... نافع بود چون ... با
باشامند ... نافع بود چون ... وی ... بیخ ...
... آب ورق وی چون باشامند ... عظیم بود ... بول وی ... در ... گرم ...
هو ... گفته شد هوف ... گوید عصاره ...
و گفته شد هوحیلی ... است و گفته شد هیصمان ... است و گفته شد هیل بوا قاقله کوچک
است گفته شد هیشر کنگر ... است و ... شکوفه ...

بلون بنفشه باشد و سفید شود و میان آن مانند پنبه شود و اگر در گوش کسی رود کری آورد یصیل ثالث گفته شد

یصوص قصب است گفته شد یعیل زما ینفع است گفته شد باب الیا یاسمین یاسمین است

و سجلاط نیز گویند بشیرازی گل یاسم گویند سفید بود و زرد و ازرق سفید قوی تر بود در حرارت و بوسه و خوشبوی تر بود

مسیح گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سیوم لطیف و ملطف رطوبات بود لطف زاید کند صداع بلغمی را نافع است

بوییدن ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد مقوی دماغ بود مصاحب فالج و لقوه را نافع است منفعت شده او عرق آن

بود و هر نوع زرد او و مصلح وی سبب هر عضو سرد بر دهد و در مزاج اصداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و تقویت وی

گوید گرم که در معده باشد و حب القرع بیرون آورد و چون خشک کنند سحق کنند و با عسل بسرشند و با مانند زنبق گویند چنین

یاسمین سفید سحق سازند و از آب وی باشند بسازند و هر روزه ده درم قطع زنند ازهم بکند و جمع سحق کنند بر روی

سیاه نشانند سفید گرداند یاقوت بهترین آن سرخ نازک بود و سوداوی سودا و خفقان و ضعف دل را

بغایت نافع است چون از خود باز نهند منع جمود دم بکند و وی بغایت مفرح بود و باید که در دهان نگاه دارند

تفریح بخشد و گویند که یاقوت بی‌میت روح را تربیت کند و در زمان نگاه داشتن دل را قوت دهد و دفع کند

دلشتنی بخار رد و خلط سوداوی و خون را صاف کند و باید که اگر بر پرده نهند خون را در فسرده شود و دارنده آن

در چشم مردم با شکوه و هیبت بود و از علت طاعون و وبا ایمن باشد و در مجلس بزرگان سما دفع کند و در دارنده

چشم روشنی بیفزاید و صحت نگاه دارد یبروج و نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و دیگر بیروح الصنم و بیخ لفاح برای آنکه

وبصورت انسان بود و دیگر آن از یک درجه کوتاه‌تر دست و پای دارد بود و بلون سفید است بعضی گویند سگ سگکند

از زمین و از آن سگ‌کند خوانند بهترین آن بود که فربه باشد طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در سیوم محمد زکریا گوید

بود و اگر برگ وی را بسوس بالند یک هفته زایل کند اگر ابرص کند و ورم صلب و دنبلات و خنازیر طلا کنند نافع

برویج چون بکوبند و بر مفاصل طلا کنند نافع بود اگر در شراب بیاشامند بهوش شود و از خوردن وی آن بیهوشی شود

کرار فیون

کرار فیون سبب و سموم بود و اگر در شراب کنند مستی زیاده آورد و بهترین آن پوست بیخ بود و مرد را از خود بخود و در بعضی

داء کرم و بیل شبیه است و مضطکی و مغز و مرو سفید و غیر آن داده از شاید و دیروح را در محبت خوبی بسیار است اگر کسی با اسم شخصی گرم کند

بیروح بر کسی بر عضو او که چیندارد و آن شخص را همان عضو هم بکند و خیال خوبی دیگر دارد و دیگر غیر طبی است اینجا بیاوردیم

ینبوع بر نباتی که در ولایت عرفان بود و منقطع بود از آن ینبوع خوانند مانند شبرم و شیر دلامیه و مازریون و غیرطبیتا داماهو

و مثال و اصناف آن بسیار بود و هر ده نوع باشند و اقوی ترین از ینبوعات لبنی بود بعد از آن تخم بعد از آن بیخ بعد از آن ورق

آن گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی است که در هر آب که ماهی در آن بود چنین چیندارند ماهی بیرون آب شوند و این وی

موی ابرد و چون بدان مطبوخ کنند خاصه در آفتاب چون بود ضعیف بود اگر تکرار کنند دیگر نروید و اگر بر وی نهند

جگر بیاید قلع کند و بو ابرا قلع سازد و بیماری بلغم و خلط غلیظ به منفعت هر یک در باب خود گفته شد و بدل آن در اسقوطرا

و مانند آن هم وزن آن سکبینج است یخیص لوعی از کرفس بزرگ است و شربتها خوانند و گویند لطرا ساپوشت انواع کرفس گفته شد

یلیدره قوی است گفته شد ینحل نوعی از ما قطرا است گفته شد میاموع با ماهی بیرون و دشتی گویند که در خت غضا بسیار

دارد و گم رسید میراع قصب است پارسی گویند گفته شد یرامیع هلیونیت گفته شد یرنا حنا است گفته شد

یشب در حجر الیشب گفته شد یعقوب کبک نر است گفته شد یقطین نوع کدو عام که در بود و ز فقه بر او ختمی

که در یاستان ا را ختمه بود مانند که دو دو میزره و خیار و نظایر آن بود یلنجوج عود هندی است گفته شد ینبوت

خرنوب نبطی است و منفعت خرنوب نبطی شامی گفته شد طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و خشک در دوم بود گویند گرم بود

و آن درختی است که در صحرا او بیخ و ثمر و بوستان رویند و تمر وی مانند کروه سفید که دیر بود و بلون زرد که بیش زنند و آنچه رسیده بود در معز بجای کل

خوانند و آن وی دو نوع خرنوب شامی مانند بلکه بزرگ بود مطبوخ وی منفعت تکثیر درد و دندان را نافع است و در مطبوخ وی

نشستن مقوی زیل بود و سیلان حیض مفرط را نافع بود و خوردن دیگر قولنج و مغص و اسهال را نافع بود و ریح البواسیر را

زایل کند و خلط وی بد و تقیید بود خاصه که خورند و بر ازار که خوانند فیتون نافسیا است گفته شد ینمه

نباتیست که بر شیرازی منبر دارد و خوانند دو در بر جستها مستعار کنند در خبها تازه ...

تمت الکتاب الموسوم بالاختیارات بدیعی بعون الملک العلام

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه ومظهر حقه

محمد وآله وعلی ابن ابی طالب علیه وعلیهم اجمعین

الطیبین الطاهرین فی روز سه شنبه
هفتم شهر ربیع الاول از شهور سنه هزار و دویست
سنه ... هجری ۱۲...